

نام‌ها و نژادها و تاریخ نگاری

دو فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.

به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۷۴۴۰۸/۱۸/۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری علمی - پژوهشی می‌باشد.

سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: سیمین فصیحی

ویراستار فارسی: سوسن پورشهرام

سرمدیر: اسماعیل حسن زاده

ویراستار انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر شهلا بختیاری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علی بیگدلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر شهرام جلیلیان، استاد، گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر حسن حضرتی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر مقصود علی صادقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

دکتر ناصر صدقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر سیمین فصیحی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر عباس قدیمی قیداری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر علیرضا ملاتی توانی، دانشیار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ذکراالله محمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر مرتضی نورانی، استاد، گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیئت تحریریه بین‌المللی

دکتر مجتبی مهدوی اردکانی، استاد، گروه علوم سیاسی دانشگاه آلبرتا کانادا

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآروش/ ۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: دو فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hph.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.

HPH

انجمن ایرانی تاریخ
Iranian Society of History

دانشگاه الزهراء
معاونت پژوهشی دانشگاه

این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۹۰۷ ایمیل: HP.H@alzahra.ac.ir

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۴۱

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۵۰۷

راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.
- نامه رضایت استادان راهنما و مشاور باید هنگام ارسال مقاله در سامانه ضمیمه شود و یا به ایمیل مجله ارسال گردد.

ب: ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hph.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
 ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - نویسندگان باید فرم تعهدنامه را دریافت کرده و پس از تکمیل فرم، با امضای دستی، همزمان با ارسال مقاله آن را ارسال فرمایند.
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
 ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.

نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.

 - توجه کنید که منابع فارسی به انگلیسی ترجمه یا آوانگاری شوند.

مثال:

- Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. *Plant Science*, 15(3):27-35. **(Journal)**

- Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. Iranian Journal of Field Crop Science, 39(1):113-126.(In Persian with English abstract)

- Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. Plant Physiology. Jahade- e-Daneshgahi Mashhad Press(In Persian)

۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پراکنش مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.

۵. مقاله حداکثر در ۶۵۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.

۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.

۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است: الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء(س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

دوفصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

<https://scholar.google.com>

گوگل اسکالر

<https://ecc.isc.gov.ir>

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

<https://www.noormags.ir>

پایگاه مجلات تخصصی نور

<https://www.civilica.com>

مرجع دانش (سیویلیکا)

<https://iranjournals.nlai.ir>

آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی

<https://www.sid.ir>

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

<https://www.magiran.com>

بانک اطلاعات نشریات کشور

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است. همچنین نشریه از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده استفاده می‌شود.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی^۱، در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد. ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید. پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان‌نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان‌نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی‌گیری‌های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی‌خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می‌تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه‌های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله‌ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می‌توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله‌ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از

۱. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

هزینه‌های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه‌ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف‌چینی، صفحه‌آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان‌نامه یا رساله) می‌توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجو) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است).
تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

اختیار غیرتجاری - غیراشتقاقی Cc-BY-NC-ND

این مجوز محدودکننده‌ترین مجوز در میان شش مجوز اصلی می‌باشد که صرفاً به دیگران اجازه فروگذاری و به اشتراک گذاشتن اثر را می‌دهد تا زمانی که هیچ‌گونه تغییر اثر و استفاده تجاری از آن صورت نگیرد.

فهرست مطالب

- ۱۱-۳۱ سیف آزاد و تاریخ‌نگری نژادی مبتنی بر آریایی‌گرایی
حسین آبادیان
- ۳۳-۵۴ رابطه تاریخ‌نگاری با قدرت در گفتمان اسماعیلی
مطالعه موردی: دولت فاطمیان
علی بابایی سیاب
- ۵۵-۷۹ بازنمایی خشونت نظامیان عراقی در خاطره‌نگاشته‌های اسرای ایرانی جنگ / دفاع
مقدس
عبدالرحمن حسینی‌فر، علیرضا ملایی‌توانی، سعید نجار
- ۸۱-۱۰۳ میراث پیشافلسفی یونان باستان و تأثیر آن در فرجام‌نگری زرتشتی
سید توفیق حسینی
- ۱۰۵-۱۳۳ درآمدی بر دوره‌بندی موضوعی و بوم‌محور از تاریخ ایران
حسن حضرتی
- ۱۳۵-۱۵۷ منبع‌شناسی پرسیکای کتسیاس: در جست‌وجوی منابع ایرانی
روزبه زرین‌کوب، علی رمضان دمانندی
- ۱۵۹-۱۸۲ رویکرد و روایت مورخان دوره نادر در قبال سلسله صفویه
علی سالاری شادی
- ۱۸۳-۲۲۰ تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی
سمیه عباسی، هاشم ملک‌شاهی
- ۲۲۱-۲۴۳ امتناع منابع و مسئله ابداع: مطالعه موردی در باب نحوه بازسازی حیات گروه‌های
فرودست در تاریخ فرهنگی جدید
محمدجواد عبدالهی
- ۲۴۵-۲۷۲ آسیب‌شناسی پیشینه پژوهش در مطالعات تاریخی
(مطالعه موردی: پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد رشته تاریخ)
صهیب محمدی نوسودی، محمدتقی ایمان‌پور
- ۲۷۳-۲۹۸ بررسی چگونگی حاشیه‌رانی انگاره‌های تصوف در کتاب الامالی شیخ صدوق
لیلا نجفیان رضوی، محمد نویدفر
- ۲۹۹-۳۱۷ بررسی چگونگی بازتاب جنگ بدر در متون مستشرقان انگلیسی‌زبان دوره
ویکتوریایی
یاسمن یاری

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۱-۱۱

سیف آزاد و تاریخ نگری نژادی مبتنی بر آریایی گرایی^۱

حسین آبادیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۹

چکیده

مقاله حاضر مبادی و نتایج تاریخ نگری ایران مبتنی بر نظریه برتری نژادی برخاسته از ایدئولوژی آریایی گرایی را بررسی و نقد می کند و انگیزه های شکل گیری این اندیشه و پیامدهای آن را به بحث می گذارد. در این پژوهش نشان داده می شود که این نظریه هیچ مصداقی در تاریخ باستانی و دوران ایران بعد از اسلام ندارد؛ بنابراین برخورد نژادی با پیروان مذاهب و قومیت های دیگر هرگز عمومیت پیدا نکرد. فرضیه مقاله این است که عبدالرحمن سیف آزاد برای انگیزه های شخصی و بهره گیری از امتیازات اقتصادی به ویژه در آلمان بود که به نظریه آریایی گرایی توجه کرد، به همین دلیل او قادر نبود برای دیدگاه خود بنیادی فکری بیابد و نظر به اینکه ایدئولوژی مدنظر وی بی ریشه بود، هیچ اقبالی در جامعه فرهنگی و روشنفکری ایران پیدا نکرد. روش تحقیق این مقاله توصیفی است و سپس براساس توصیف های به عمل آمده، تحلیلی مشخص از ماهیت جنبش آریایی گری ارائه شده است. منابع اصلی مقاله برخی مطالب نشریه نامه ایران باستان و همچنین دیدگاه های معارض با اندیشه آریایی گرایی است و برای فهم بهتر موضوع به برخی منابع فرعی هم ارجاع داده شده است.

کلیدواژه ها: تاریخ نگری، آریایی گرایی، نظریه نژادی، سیف آزاد، آلمان نازی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.43625.1666

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.1.7

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین، ایران. abadian@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

عبدالرحمن سیف آزاد (۱۳۵۰-۱۳۶۱ش) یکی از روزنامه‌نگاران تأثیرگذار ایرانی بود که از دوره جنگ اول جهانی و به‌ویژه در نیمه دوم سلطنت رضاشاه نقش مهمی در تداوم و تحول اندیشه‌ای داشت که به اصطلاح آریایی‌گرایی خوانده شده است. زمینه‌های این اندیشه به دو دهه آخر قرن هیجدهم میلادی باز می‌گشت و منشأ فکری آن برخی مستشرقان و ایران‌شناسانی بودند که با عده‌ای از پارسیان مقیم هند در ارتباط بوده و منابعی را مدنظر قرار دادند.

در ارتباط با زبان تاریخ‌نگری آریایی‌گرایانه دو نگرش وجود داشت: عده‌ای مثل ذبیح بهروز و ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای به جنبش سره‌نویسی دامن زدند و گروهی مثل همین سیف آزاد با همان زبان شناخته شده و قابل فهم ایرانیان مطالب خود را مطرح کردند و سر از توجیه نازیسم درآوردند. در بین این افراد مراغه‌ای حتی در دوره جنگ اول جهانی نشریه‌ای منتشر می‌کرد (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۶۳/۴) که همه از لغات سره استفاده می‌کرد و البته مدنظر کمتر محقق‌ی واقع شد، اما سیف آزاد بدون استفاده از آن دایره واژگانی همان مضمون را تکرار می‌کرد.

هم‌زمانی انتشار اندیشه‌های سیف آزاد با دوره قدرت نازی‌ها در آلمان هیتلری بسیار چشمگیر است، او تحت تأثیر شرایط زمانه و با حمایت وزارت امور خارجه آلمان دست به انتشار نشریاتی زد و مدعی شد بین ایرانیان و آلمانی‌ها نوعی «هم‌نژادی» وجود دارد که همانا نژاد آریایی است. سیف آزاد با طرح موضوعاتی مثل صلیب شکسته، مراسم کتاب‌سوزان و سامی‌ستیزی نازی‌ها تلاش کرد منشأ این موضوعات را به ایران پیش از اسلام تسری دهد، امری که با واقعیت‌های تاریخی هیچ انطباقی نداشت و طبعاً نه تنها بین روشنفکران بلکه حتی بین سیاست‌مداران کشور هواداری نیافت و بالاتر اینکه به تصریح شخص سیف آزاد پارسیان هند نیز از این دیدگاه‌ها حمایتی نکردند.

مقاله حاضر نوع مواجهه سیف آزاد با رویکرد ایدئولوژیک آریایی‌گرایی در تبیین تاریخ ایران را نقد و بررسی می‌کند و ضمن تأمل در مبانی شکل‌گیری این ایدئولوژی، ناکارآمد بودن آن را برای تحولات پیش و بعد از اسلام به بحث می‌گذارد. در این مقاله نشان داده شد که آریایی‌گرایی مدنظر سیف آزاد تنها کاربرد سیاسی داشت، اما او در همین امر هم ناکام ماند، زیرا به تصریح خودش نه مخاطبی درخور توجه یافت و نه سیاست‌مداران و شخص رضاشاه از دیدگاه‌های او حمایتی کردند و به همین دلیل نشریه او به دستور شاه در سال ۱۳۱۴ یعنی اوج مناسبات تجاری ایران و آلمان تعطیل شد.

پیشینه پژوهش

دربارهٔ سیف آزاد و دیدگاه‌هایش کتاب یا مقالهٔ مستقلی منتشر نشده است، شاید نخستین بار ویبرت بلوشر وزیر مختار آلمان در تهران که فرستادهٔ جمهوری وایمار بود، در سفرنامهٔ خود اشاراتی به وی کرده بود. در درجهٔ بعد کتاب‌های خود او بهترین معرف دیدگاه‌هایش به شمار می‌آیند.

مهم‌ترین منبع برای فهم دیدگاه‌های او نشریهٔ *نامهٔ ایران باستان* است که از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴ منتشر شد، این دوره که مقارن با تشکیل فرهنگستان و همچنین اواخر دولت مخبرالسلطنه هدایت و دورهٔ نخست‌وزیری محمدعلی فروغی بود، دورهٔ اوج تبلیغات آریایی‌گرایانهٔ سیف آزاد به شمار می‌رفت، دوره‌ای که با نخست‌وزیری محمود جم خاتمه یافت، درحالی‌که در این دوره بود که مناسبات تجاری ایران و آلمان نازی به شکلی بی‌سابقه افزایش یافت؛ اما نظرات او حمایت هیچ مقام دولتی را جلب نکرد.

این مقاله نشان می‌دهد که سیف آزاد در طرح دیدگاه‌های خود هیچ مبنای تاریخی یا فلسفی مشخصی نداشته و صرفاً با انگیزه‌های شخصی و نه براساس مصالح ملی ایران آن‌ها را ارائه می‌کرد. به عبارتی نظریات آریایی‌گرایانهٔ اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم که در ابتدا شکلی آکادمیک داشتند، در نیمهٔ نخست قرن بیستم مبدل به یک ایدئولوژی نژادی شدند که بهانه‌های لازم برای هجوم متفقین به کشور را فراهم آوردند. به این شکل دیدگاهی تاریخ‌نگرانه خواسته یا ناخواسته مبدل به ابزاری سیاسی و شکل‌گیری یک ایدئولوژی شبه‌فاشیستی شد که در دهه‌های بعدی هم تداوم یافت.

زمینه‌های نگارش تاریخ‌نگری نژادی

با توجه به اینکه مقالهٔ حاضر دربارهٔ نحوهٔ تداوم و تحول اندیشهٔ آریایی‌گرایی بحث می‌کند و فرایند مبدل‌شدن آن از تحقیقی دانشگاهی به یک ایدئولوژی سیاسی را به بحث می‌گذارد، نخستین پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که سیف آزاد تاریخ‌نگری خود را وامدار کدامین مکاتب فکری اروپایی و چه شخصیت‌هایی بود. برای ریشه‌یابی موضوع باید حتی به دو دههٔ آخر قرن هجدهم بازگشت.

در اواخر قرن هجدهم میلادی و حدود پنج سال قبل از انقلاب کبیر فرانسه رشته‌های متنوع و متعدد شرق‌شناسی شکل گرفتند (نک. آربری، ۱۹۴۴: ۶۷-۳۳). در این میان رشته‌های ایران‌شناسی با هدف شناختن فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران به‌عنوان بخشی از پژوهش‌های شرق‌شناسی به وجود آمدند.

دو تن از برجسته‌ترین ایران‌شناسان عبارت بودند از سر ویلیام جونز^۱ در انگلستان و آنکتیل دوپرون^۲ در فرانسه. این ایام مقارن با دوره زندگی بود، اما در دوره قاجارها هم تلاش یادشده پی گرفته شد و شخصیت‌های فراوانی به تحقیق و تحلیل تاریخ ایران براساس اندیشه‌های نژادی روی آوردند.

برجسته‌ترین این شخصیت‌ها کنت ژوزف آرتور دو گوینو بود.^۳ درست است که به دلیل اندیشه‌های ظاهری و فقدان تأمل فلسفی بخش مهمی از شرق و به‌طور خاص ایران قادر نبودند در ذات و ماهیت تاریخ خویش بیندیشند، اما واقعیت این است که هم‌زمان دانش خاورشناسی در قرون ۱۸ و ۱۹ بر این پیش‌فرض بنیادین استوار بود که «غربی‌ها را نسبت به شرق در موضع نسبتاً بالاتری قرار می‌دهد که هرگز دست بالای خویش را در همه امور از دست ندهند» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۳). در این اندیشه نوعی دوتایی کاذب ایجاد می‌شد که دو وجه

1. Sir William Jones (1746-1794)

زبان‌شناس مشهور انگلیسی بود که درباره خانواده زبان‌هایی که بعدها آریایی-اروپایی خوانده می‌شد تحقیق کرد و از خویشاوندی زبان سانسکریت با زبان‌های یونانی و لاتین بحث کرد. به سال ۱۷۷۰ کتابی در دو جلد درباره زندگی نادرشاه افشار نوشت، به سال ۱۷۸۶ درباره تبار یکسان زبان‌های یونانی، فارسی، سانسکریت، سلتیک و گوتیک مطالبی نگاشت و همچنین جونز در ترجمه اشعار برخی شعرای ایرانی مثل حافظ و مولانا به انگلیسی و فرانسه پیش‌گام بود و نکته اینکه کتابی درباره دستور زبان فارسی نگاشت که مخاطبان فراوان یافت. سر ویلیام جونز به دلیل علاقه فراوانش به شاعران پارسی‌گوی، به جونز ایرانی مشهور شد.

2. Abraham Hyacinthe Anquetil-Duperron (1731-1805)

شرق‌شناس مشهور فرانسوی و نخستین کسی است که واژه «آری» را درباره برخی نژادهای اروپایی استفاده کرد، این واژه ترکیبی از واژه اوستایی آریا با واژه لاتین arioi بود که در تاریخ هردودت به کار رفته بود. در تاریخ هردودت از قوم آریه و آریایی نام برده شده، آریه‌ها در کنار سندی‌ها، خوارزمی‌ها و پارت‌ها شانزدهمین ساتراپی هخامنشی قلمداد شده‌اند (هرودوت، ۱۳۳۸: ۲۲۴) اما در صفحه ۳۷۵ همین کتاب مادها را قومی می‌داند که روزگاری به «آریاییان» مشهور بودند، بنابراین بین آریه‌ها که مطابق با هرات امروزی بوده است با آریاییان که قوم ماد بوده‌اند، تفاوت وجود دارد. دوپرون همراه با ویلیام جونز در احیای واژه آریایی نقش مهمی داشتند و در شکل‌گیری اندیشه آریایی‌گری کوشیدند. همچنین دوپرون نخستین مترجم آثار زرتشتی و مزدیسنی به‌علاوه میراث فرهنگی و فلسفی هند مثل اوپانشادها در قاره اروپا بود. جونز، دوپرون را متأثر از پارسیان مقیم بندر سورات می‌دانست که افزوده‌هایی بر منابع زرتشتی به وجود آورده‌اند. این اختلافات را نمی‌توان جدای از رقابت‌های استعماری فرانسه و انگلیس برای تسلط بر هند ارزیابی کرد، در اوایل نیمه دوم قرن هیجدهم بود که نبرد فرانسه و انگلیس بر سر تصرف هند نهایی شد، سرانجام هم شبه‌قاره به دست نیروهای انگلیسی افتاد و دوپرون مجبور شد خاک هند را ترک کند. ترجمه‌های دوپرون از فلسفه هند نقش مهمی در شکل‌گیری برخی از اندیشه‌های آرتور شوپنهاور برجای گذاشت، همچنین این دو در تکوین اندیشه‌های نژادپرستانه گوینو تأثیر فراوان برجای نهادند.

3. Joseph Arthur de Gobineau (1816-1882).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۵

داشت: یا هرچه تباهی بود به شرقی‌ها و به‌ویژه مسلمانان نسبت داده می‌شد (Tingor, 1962: 233-34) یا اینکه با انگیزه‌هایی دیگر موضوع تفاخرهای نژادی را مطرح می‌کردند.

نقطهٔ اوج تلاقی این اندیشه‌ها در ایران مقارن با دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و به‌ویژه دورهٔ جنگ‌های ایران و روس بود، برای نخستین‌بار عده‌ای از نویسندگان ظهور کردند که به تاریخ ایران پیش از اسلام فراوان پرداختند. دیری نپایید که عده‌ای به این نتیجه رسیدند برخلاف دوران اسلامی، دوران باستانی کشور همهٔ عظمت و پیشرفت و تمدن و تعالی بوده است، برخلاف دوران اسلامی که کشور به شکلی همه‌جانبه دچار «انحطاط» شد، از درون این دیدگاه نظریهٔ «آریایی‌گرایی»^۱ شکل گرفت.

فهم تاریخ باستانی ایران به‌مثابهٔ شرط ضروری برای شکل‌گیری «آگاهی تاریخی» به‌منظور شناختن «سرنوشت مشترک» ملت، با این دیدگاه که مبتنی بر تفاخر قومی بود کاملاً در تمایز و حتی تضاد قرار داشت. همچنین پیامد بلافصل اندیشه‌ای جدید که هیچ سابقهٔ تاریخی در کشور نداشت، شکل‌گیری زبانی جدید بود که سره‌نویسی نام گرفت، واژه‌های به کار گرفته شده در این زبان ریشه در منبعی داشت که عبارت بود از کتاب *دساتیر*^۲.

دساتیر نام کتابی جعلی منسوب به زرتشتیان بود که مدت‌های مدیدی دانشمندان و پژوهشگران شرق و غرب به بحث و جدل پیرامون آن مشغول بودند، در این میان گروهی موافق و اکثریتی مخالف اصالت آن بودند. امروزه دیگر روشن شده که به احتمال قوی این کتاب برساختهٔ عده‌ای از کارکنان کمپانی هند شرقی بوده که به آذر کیوان نامی منسوب کرده‌اند.

می‌گویند آذر کیوان بین سال‌های ۹۴۲ تا ۱۰۲۱ قمری مصادف با ۱۵۲۹ تا ۱۶۱۲ میلادی زیسته است و به‌جز *دساتیر* پیروان او کتاب‌هایی دیگر مثل *دبستان مله‌ه‌ب* و *شارستان چهارچمن* را هم نگاشته‌اند که به غلط توسط برخی محققان منابع زرتشتی محسوب شده‌اند (نک. توکلی، ۱۳۸۲)، اما ابراهیم پورداوود برجسته‌ترین پژوهشگر منابع زرتشتی، سال‌ها پیش این نظر را رد کرده بود (پورداوود، ۱۳۵۵: ۳۱).

براساس لغات این کتاب که در دورهٔ اول جنگ‌های ایران و روس توسط سر جان مالکوم فرستادهٔ کمپانی هند شرقی به برخی ایرانیان معرفی شد، بعدها فرهنگ لغاتی هم شکل گرفت

1. Aryanism.

۲. نسخه‌ای از کتاب یادشده با این مشخصات در دسترس است: ملافیروزبن ملاکاسوس (۱۸۸۸) *دساتیر آسمانی*، بمبئی: دت پرساد پرس. این نسخه در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه توسط میرزامحمدعلی کشکول در هندوستان منتشر شد، این تاریخ مقارن با نوزدهم ذی‌القعدة ۱۳۰۵ قمری بود.

که مشهورترین آن‌ها فرهنگ *انجمن‌آرای ناصری*^۱ بود؛ پیش‌ازین کتاب *برهان قاطع*^۲ به سال ۱۸۱۸ در کلکته و سپس بمبئی و لکهنو به چاپ رسیده بود که واژه‌های دساتیری به آن راه یافت.

به این شکل گفتمانی شکل گرفت که سابقه تاریخی نداشت، محور مختصات این گفتمان تحلیل نژادی تاریخ ایران بود که با کنت گوینو برجسته شد. بحث «خلوص نژادی» و اینکه نژاد آریایی نباید با نژادهای دیگر مخلوط شود و اساساً کلیه نژادها باید خلوص خود را حفظ نمایند (ناطق، ۱۳۶۴: ۵۲) از پیامدهای این دیدگاه بود.

سامی‌ستیزی^۳ از دیگر پیامدهای نظریه نژادی مبتنی بر آریایی‌گرایی بود، زیرا طبق این نظر ایرانیان در دوران اسلامی به دلیل اختلاط با سامیان به «انحطاط» گراییدند (همان: ۱۰۷). این دیدگاه بعدها هم تداوم یافت (جلال‌الدین میرزا، ۱۲۸۸: ۳۵۳) و به شکل‌گیری برخی اندیشه‌های نژادپرستانه ضدعربی و ضدیهودی انجامید، حال‌آنکه در ایران هیچ‌گاه و در هیچ زمانی به‌طور مشخص یهودی‌ستیزی سازمان یافته وجود نداشته است، برعکس ایرانیان در متون مقدس یهودی منجی این قوم شناخته شده‌اند (کتاب مقدس، ۱۳۸۰: ۸۸۴-۹۵).

این اندیشه‌ها با فراز و فرود فراوان بعدها در نیمه دوم سلطنت رضاشاه باز هم مطرح شدند، بحثی تاریخی و فرهنگی اکنون قصد داشت کاربردی سیاسی پیدا کند، اما برخلاف تصویری که معتقد است ایدئولوژی دولتی این دوره «شونیسیم یا ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی» بود که با «تجلیل و زیباسازی ایران قبل از اسلام همراه بود» (طبری، ۱۳۶۰: ۲۴۰) اندیشه‌های یادشده هرگز جدی نگرفته نشدند. به تصریح پژوهشگرانی مثل محمدعلی فروغی (۱۳۵۵: ۱۸)، ابراهیم پورداود (۱۳۵۵: ۳۱)، سعید نفیسی (۱۳۵۰: ۵۱-۵۰)، عباس اقبال (۱۳۳۷: ۲۵۸)، محمد محیط طباطبایی (۱۳۷۴: ۱۷۴) و به‌ویژه علی‌اکبر دهخدا (۱۳۷۳/۷: ۹۴۷۴) اکثریت قریب به اتفاق واژه‌های به کار رفته توسط آن‌ها، میراث فکری ایران پیش از اسلام نبودند و عمدتاً جعلی به شمار می‌رفتند.

با اینکه دهه‌ها پیش اعراب «افسق‌الناس» (فرزانه بهرام، ۱۲۷۰ق: ۶۵) شناخته شدند و این زمان به مقتضای عصر عده‌ای تبلیغات ضدعرب و ضدیهودی می‌کردند و یکی از این افراد عبدالرحمن سیف آزاد بود، اما نازیسم و فاشیسم هرگز مرام و مسلک رسمی حکومت محسوب نمی‌شد. پس این دیدگاه هرگز با «فاشیسم که روزبه‌روز نعره‌های خود را در ایتالیا و

۱. هدایت، رضاقلی‌خان (بی‌تا) فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، تهران: اسلامیه.

۲. نک. تبریزی، محمدحسین‌بن‌خلف (۱۳۳۵) برهان قاطع، به‌کوشش دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر. این کتاب به سال ۱۰۳۰ شمسی در حیدرآباد به نام سلطان عبدالله قطب‌شاه پادشاه شیعه دکن نوشته شده است.

3. Antisemitism.

آلمان و اسپانیا بلندآواتر می‌کرد» (طبری، ۲۴۱) پیوند نخورد.

نخستین تلاش‌ها

سیف آزاد در سال ۱۲۶۱ شمسی در تهران به دنیا آمد، پدر بزرگ او ملاعلی عطار مشهور به ایروانی نام داشت، جد پدری او ملاقربان‌علی ایروانی بود که از روحانیان بزرگ عصر خود به شمار می‌رفت (سیف آزاد، ۱۳۶۸: ۲۴۰). با توجه به اینکه سیف آزاد با پارسیان هند ارتباطی گسترده داشت و همچنین براساس برخی تبلیغات و همچنین اقامت‌های طولانی وی در هند، تصور بر این بود که نام‌برده زرتشتی است؛ هرچند اسم عربی دارد، او زرتشتی بودن خود را رد کرده و نوشت از چهار سالگی «با محبت علی و اولاد علی رشد کرده است و در ابتدای جوانی چندسالی را با افتخار به خدمت و جاروب‌کشی حرم مطهر سیدالشهدا پرداخته است» (همان: ۲۳۹).

سیف آزاد از دوره جوانی با آلمانی‌ها ارتباط برقرار کرد، با آن‌ها به استانبول و از آنجا به برلین رفت. در دوره جنگ اول جهانی با هیئت همراه فن هنتیگ^۱ و نیدرمایر^۲ جواسیس آلمانی، به افغانستان و هندوستان مسافرت کرد و به‌عنوان پیک و خبربر آلمانی‌ها همان‌جا اقامت گزید (بلوشر، ۱۳۶۹: ۲۱-۱۲۰ و ۹۱).

عبدالرحمن توانست در برلین ابتدا شاگرد دندان‌ساز شود، سپس مغازه‌ای سیگارفروشی باز کند و بعد یک کافه تأسیس نماید، بالاخره با حمایت وزارت امور خارجه آلمان نشریه مجله صنایع آلمان و شرق را منتشر کرد که به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و آلمانی منتشر می‌شد. همچنین در مدت دوازده سالی که در آلمان اقامت داشت، نشریاتی مثل آزادی شرق، هفته‌نامه خبری سیاسی ایران، ایران‌نو و نشریه مصور راهنمای بانوان را به زبان‌های فارسی، فرانسه و آلمانی منتشر کرد.

مقارن با دوره حکومت نازی‌ها، نشریه‌ای به زبان فارسی منتشر کرد که آن را نامه ایران باستان نام نهاد. نشریه او با تیراژ بالا و با ظاهری پرخرج و عکس‌هایی رنگی منتشر شد و شرکت‌های بزرگی مثل کروپ هم به آن آگهی می‌دادند که بعضی اوقات تمام صفحه را پوشش می‌داد (همان: ۱۳۹). سیف آزاد اوایل دوره سلطنت رضاشاه به ایران بازگشت، او می‌خواست بعضی از پارسیان هندوستان را که ثروت هنگفتی داشتند و عناصر مهم و ذی‌قیمتی در زندگی اجتماعی هند به شمار می‌رفتند به مهاجرت مجدد به ایران ترغیب کند (همان: ۲۵۵).

1. Werner Otto Von Hentig. (1886-1984).

2. Oskar Von Niedermazer. (1885-1948).

در این راه سر دین‌شاه زرتشتی از رهبران پارسیان هند هم چنین اندیشه‌ای داشت، «دین‌شاه ایرانی طرحی بسیار عالی و نو جهت ایجاد یک کولونی یا شهر پارسی‌نشین در ایران ریخته بود که زرتشتیان و پارسیان هند را دگرباره به مام میهن بازگرداند، اما با کمال تأسف مرگ نابهنگامی فرارسید و دست اجل خرمن زندگی‌اش را درو کرد. وی به سال ۱۳۱۷ یزدگردی، برابر با ۱۹۳۸ میلادی، در پنجاه و هفت سالگی، زندگی را بدرود گفت» (دین‌شاه ایرانی، ۱۳۵۳: ۹).

سیف آزاد در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی از برلین به تهران بازگشت، ابتدا «کانون ایران باستان» را با حمایت چند سرمایه‌گذار پارسی از جمله دین‌شاه ایرانی بنیاد نهاد و مدعی شد برای شناساندن فرهنگ و تمدن ایران به پارسیان هند، این اقدام را انجام داده و هدفش تشویق ایشان به سرمایه‌گذاری پارسیان در ایران و بازگشت آن‌ها به کشور بوده است. (سیف آزاد، ۱۳۶۸: ۲۳۶)

نشان «کانون ایران باستان» علامت فروهری بود که با صلیب شکسته آلمان نازی همراه بود، در این کانون جلسات سخنرانی عدیده برگزار می‌شد و سخنرانان از برتری نژادی ایرانیان و هم‌نژادی آن‌ها با آلمانی‌ها سخن به میان می‌آوردند. باید گفت که در این زمان حبیب‌الله نوبخت نماینده شیراز در مجلس شورای ملی از تکاپوهای سیف آزاد حمایت مالی می‌کرد. او بعدها در زمان اشغال کشور به دست متفقین، «حزب کبود» را تأسیس کرد.

کبود، رنگ مورد علاقه نازی‌ها به شمار می‌رفت. نخستین شماره نشریه *نامه ایران باستان* در بهمن‌ماه ۱۳۱۱ در تیراژ سه هزار نسخه چاپ شد، این نشریه سریعاً به فروش رفت و چاپ دوم آن هم در چهار هزار نسخه منتشر شد، *نامه ایران باستان* تا سال ۱۳۱۴ شمسی منتشر می‌شد و در اوج قدرت نازی‌ها به دستور رضاشاه تعطیل شد.

رویکرد نازیستی نامه ایران باستان

هدف مهم سیف آزاد از انتشار *نامه ایران باستان*، «نفرت و دوری از مرام و خیالات زهرآگین سمیتیک و مارکسیسم، تشویق و تهییج حس وطن‌پرستی و شاه و ملت‌دوستی» عنوان شد (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۷: ۲) «خیالات سمیتیک» اندیشه‌های غیرآریایی بود، با این یادآوری که صادق هدایت در مقطعی (نک. هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۰-۷۳) و ذبیح بهروز برای همه عمر با این «خیالات» مخالفت می‌کردند.

قراردادن این دیدگاه نژادی در کنار مبارزه علیه مارکسیسم، به‌واقع همان چیزی بود که هدف اصلی ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم را تشکیل می‌داد. در دوره نازی‌ها کلیشه‌های *نامه*

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۹

ایران باستان که چاپی نفیس و تیراژی بالا داشت، مستقیماً از آلمان به ایران فرستاده می‌شد. عده‌ای مدعی‌اند گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی در جریان انتشار این نشریه قرار داشت. برخی دیگر می‌گویند ماژور فون ویبان که در بخش سیاسی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان کار می‌کرد، سردبیر واقعی این نشریه بود.

سیف آزاد «موضوع نهضت ملی آلمان و افکار فاشیستی» را با علاقه دنبال می‌کرد و در نشریه‌اش پوشش می‌داد، همان موضوعی که به نظر او «مورد توجه ملل مترقی است و از مهم‌ترین وقایع روزانه محسوب می‌شود» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۱۶: ۳). او همچنین علت علاقه خود به کشور آلمان را این‌گونه توضیح داد: «کوشش و جهد امروز آلمان برای بازگشت عظمت دیرین آن مملکت، ایجاد غرور ملی، نفرت از اجنبی و جلوگیری از تقلبات و خیانت‌های اجانب و جهودها در مملکت آلمان است که از این جهات ما هم با آنها دارای مقصود واحد هستیم، مگر اینکه قدری شدت و ضعف یا اختلاف در طرز اجرای فکر بین ما و آنها موجود است» (همان).

خود سیف آزاد نوشته است: «این نامه رسماً خود را طرف‌دار شاهنشاهی ایران معرفی نموده و در یک موقع مناسبی بهترین خدمات خود را بر ضد مرام مارکسیستی (که برای ایران و ایرانیان از زهرهای خطرناک و گازهای خفه‌کننده مهلک‌تر است) نموده است» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۷-۴۸: ۱-۲).

او ادامه داد آلمانی‌ها «به ایران و ایرانیان علاقه دارند: یکی موضوع هم‌نژادی و علاقه‌مندی ادبی و تاریخی که به مفاخر گذشته ایران باستان دارند و دیگری موضوع روابط تجاری و اهمیتی که ایران نو به معاملات تجارتی و خرید ماشین‌آلات از ایشان می‌دهد» (همان: ۴۸).

به نظر سیف آزاد، هیتلر «راهنما و پیشوای آلمان آریایی» (همان: ۱۳۱۴/۱۰: ۱۶) بود و «این مرد دانشمند آریان‌نژاد» توانست «نقشه دویست‌ساله یهودی‌ها که بر علیه ملت دنیا ناسیونالیسم خصوصاً آریان‌نژادها در روی زمین داشتند، نابود ساخته و افکار آنها را که در زیر پرده جنایت‌کارانه با جلوه‌گری‌های حیرت‌انگیز و اسامی عجیب‌وغریب از قبیل سوسیالیستی، یگانگی عالم، ضدکاپیتال، نابود ساختن قدرت پادشاهان، یگانه‌شدن با کارگران و زحمت‌کشان، برادری، برابری کمونیستی داشتند، آن حجاب مهیب را دریده برای دنیا روزی نوی ایجاد نمود» (همان، ۱۳۱۲/۸: ۳).

سیف آزاد آتش‌زدن کتاب‌های مارکسیستی در آلمان را با سوزاندن «کتاب‌های ناپاک مزدکیان» به دستور انوشیروان براساس یک اصل و نظر می‌دانست (همان: ۱۳۱۲/۲۰: ۲).

همان‌طور که علامت صلیب شکسته را متعلق به ایران باستان تلقی می‌کرد (همان، ۱۳۱۲/۱۶: ۵) و در ادعایی دیگر می‌نوشت که لباس سیاه‌رنگ فاشیست‌های ایتالیا متعلق به ایرانیان باستان بوده و اساساً فاشیسم اندیشه‌ای ایرانی است (همان: ۱۳۱۲/۳۵: ۸).

بدیهی است این روایت مجعول را کسی جدی نمی‌گرفت، زیرا نه تنها خلاف مسلمات تاریخ ایران بود، بلکه به روایت مورخان تاریخ ایران کمبریج «در مقابل علما که در دوره رضاشاه، منزلت و اقتدارشان آشکارا کاهش یافته بود، اقلیت‌های مذهبی... از اهمیت بیشتر و فرصت‌های بهتر برای پیشرفت اقتصادی برخوردار شدند. نتیجه این سیاست، بهبود وضع اکثر مسیحیان ارمنی، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها بود که باب زیادی از مشاغل و حرفه‌های جدید به روی آن‌ها گشوده شد. جوانان یهودی در ردیف دیگران به انجام وظیفه دعوت شدند، مدارس و دانشگاه‌ها به روی آنان باز شده، بازرگانی‌های کوچک و محدود یهود توسعه یافت و تدریجاً بازرگانان و ثروتمندان بزرگی در میان آن‌ها یافت شدند و تقریباً یهودی‌ها از تمام حقوق کشوری استفاده می‌کردند، ولی عده کمی از آن‌ها در ادارات پذیرفته شدند و مخصوصاً در دستگاه سیاسی کشور راه یافتند» (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ۱۳۷۱: ۴۲-۴۱).

مفهوم جملات یادشده این بود که برخلاف تبلیغات ضدسامی در ایران، گفتمان مسلط خلاف این تبلیغات بود و حتی از سوی مقامات رسمی هم پذیرش نشد؛ هرچند نظر شخص سیف آزاد چیزی دیگر بود. تلاش‌های سیف آزاد درباره ایدئولوژی و تاریخ‌نگری معطوف به آریایی‌گرایی حتی توجه علامه محمدآقبال لاهوری را به خود جلب کرد و در این زمینه نامه‌نگاری‌هایی بین او و گشتاسب نریمان پرسی انجام شد که این تلاش‌ها را مورد پرسش قرار می‌داد.^۱

آریایی‌گرایی و تفسیر نژادی تاریخ ایران

با وجود همه تبلیغات، حتی شخص سیف آزاد نیز نه ناسیونال سوسیالیست بود و نه قلباً به آلمان نازی تعلق خاطر داشت، او مردی ماجراجو بود که اکنون ارضای خواسته‌های خود را از این راه‌ها میسر می‌دید. درست در همان زمانی که دولت ایران اجازه می‌داد یهودیان وارد کشور شوند، سیف آزاد با انتشار مطالبی در نشریه خود رفتارهای حزب نازی و اعمال خشونت علیه یهودیان در آلمان را بهانه‌ای برای تهییج احساسات عمومی مردم ایران علیه آن‌ها می‌کرد.

نشریه نامه ایران باستان که تا سال ۱۳۱۴ منتشر شد، بخشی از دوره انتشار آن هم‌زمان بود

۱. درباره نامه‌های مزبور (نک. مطالعات تاریخی، ۱۳۷۱: ۱۷۷-۱۶۱).

با کابینه مخبرالسلطنه هدایت و بخشی هم مقارن با دوره نخست‌وزیری محمدعلی فروغی. به‌طورقطع و یقین می‌توان گفت نه مخبرالسلطنه با نازی‌ها مراوده‌ای داشت و نه محمدعلی فروغی. مهم‌تر اینکه در زمان کابینه محمود جم دیگر این نشریه منتشر نمی‌شد. اساساً از این به بعد هیچ نشریه‌ای که علناً از آلمان نازی حمایت نماید و یهودی‌ستیزی را بستاند، در کشور منتشر نمی‌شد.

سیف آزاد هم در زمانی که جنگ دوم جهانی شروع شد در هندوستان اقامت داشت. اصلاً او از سال ۱۳۱۵ از کشور خارج شده بود. درست است که به‌ظاهر او در این مقطع تاریخی با پارسیان هند مرتبط بود، اما هیچ شهادتی در دست نیست تا نشان دهد که پارسیان نسبت به نازیسم روی خوشی نشان داده باشند، زیرا حداقل این بود که پارسیان هم به‌دلیل باورهای زرتشتی خود و هم به‌دلیل برخی پیوندهای تاریخی، نمی‌توانستند از یهودستیزی دولت وقت آلمان حمایت کنند.

اما در ابتدای به دست گرفتن قدرت توسط هیتلر، سیف آزاد تلاش‌های دولت آلمان برای اخراج یهودیان را مثبت ارزیابی می‌کرد و می‌نوشت «هیتلر خلاص وطن را از استیلای مادی و معنوی بیگانگان و جهودها که ضرر و خیانتکاری‌هایشان برای وطن زیاده‌تر از بیگانگان است، سرلوحه پروگرام و نقشه آینده حزب خود قرار داده است» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۱۵: ۱۲). هیتلر «دانشمند آریایی» معرفی می‌شد که «نقشه دو‌یست ساله یهودی‌ها» را برای یگانگی عالم و سوسیالیسم، نقش برآب کرده بود (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۸: ۳). علامت صلیب شکسته به‌عنوان نمادی ضدیهودی شناسانده می‌شد که برای پاک‌سازی ادارات از «وجود یهودیان» کاربرد فراوانی داشت (همان، ۱۳۱۲/۱۱: ۱).

از نظر سیف آزاد اتهام یهودی‌ها این بود که «با اشتراکی‌ها در آلمان همراهی کرده‌اند» (همان). او نوشت ملت آلمان درصدد است تا «دولت به تمام معنی ملی» ایجاد کند، نیز می‌خواهد دست اجنبی و «نژادهای دیگر» را از مملکت کوتاه کند، و «از آنجایی که اساساً حضرات کلیمی در دنیا با تشکیل هرگونه حکومت ملی مخالف هستند، مشغول تبلیغات بر ضد آلمان در خارجه شده‌اند».

به‌همین دلیل دولت آلمان برای ممانعت از فعالیت آن‌ها، از خرید اجناس یهودی‌ها خودداری کرده و به نظر سیف آزاد بهترین راه هم همین بود تا این اقلیت دینی نتواند به کار خود ادامه دهند (همان). در ضمن با اینکه تشکیل وزارت تبلیغات در هیچ کشور دنیا مسبوق به سابقه نبود، اما سیف آزاد آن را این‌گونه توجیه می‌کرد که این وزارتخانه برای مقابله با شک و شبهاتی که یهودی‌ها در اذهان عمومی جهان مبنی بر یهودستیزی هیتلر ایجاد کرده‌اند، ایجاد

شده است (همان: ۱۳۱۲/۱۳: ۲).

وقتی دکتر کورت لیندن بلات نخستین رئیس بانک ملی ایران به اتهام مشارکت در اختلاس دستگیر شد، سیف آزاد مدعی شد اساساً او آلمانی نیست، بلکه از «یهودیان بلغارستان» است که با «لباس تقلبی» و برای به دست گرفتن «ریاست بانک ملی» وارد ایران شده بود. سیف آزاد ادعا کرد لیندن بلات در بلغارستان به دنیا آمده و تحصیلاتش هم آنجا بوده، تنها بخشی از تحصیلات او در آلمان صورت گرفته و آن هم زمانی است که وی نزد بستگان خود زندگی می‌کرد.

اینکه او گذرنامه آلمانی دارد هم چیز عجیبی نیست، زیرا «ممکن است که همان اقوام و نزدیکان او جهتش تهیه نموده باشند و صدور چنین تذکره‌ای به نام یک نفر یهودی در دنیا چیز تازه‌ای نیست، زیرا اغلب از اولادان [بنی] اسرائیل برای خود ملیت و قومیتی را قائل نبوده و تذکره‌های متعددی به اسم خود دارند که در مواقع لزوم و هر وقت که تابعیت خود را از دولت دیگر مقرون به صرفه و صلاح خود ببینند، به وسیله آن ترک تابعیت دولتی را نموده و به نام دولت دیگری تذکره ارائه داده و قبول تابعیت بنمایند» (همان: ۱۳۱۲/۱۴: ۱۰).

دامن زدن به مباحث نژادی درست هم‌زمان با به قدرت رسیدن هیتلر، نه فقط در نامه ایران باستان، بلکه در مطبوعات دیگر هم بازتاب گسترده‌ای داشت؛ هرچند این نظریه‌ها در غرب منشأ اقتصادی، اجتماعی، فکری، فلسفی و فرهنگی فراوانی داشتند، لیکن در ایران این اندیشه هیچ‌گونه پایگاه و مبنای فکری و اجتماعی نداشت، اما وقتی کلنگ دانشگاه تهران به زمین زده شد، از «جانشین داریوش کبیر» یاد شد که «پرورشگاه عقلی و روحی را برای نژاد آینده این مرز و بوم» به یادگار گذاشت (اطلاعات، ۲۸۰۷: ۱).

هم‌زمان با گسترش استفاده از واژه‌های جعلی دساتیری و تلاش برای عدم استفاده از واژه‌های عربی، تبلیغاتی در زمینه «نژاد آریایی» در برخی زمینه‌ها انجام گرفت و درباره این نژاد مطالبی نقل شد که این‌ها همه «به نقل از گوینو» بودند. تحت تأثیر این دیدگاه‌ها در یکی از شماره‌های نامه ایران باستان نوشته شد: «ما تمدنی برتر داشتیم، اما عقب ماندیم. غربیان فرهنگ ما را گرفتند و امروز به خودمان فخر می‌فروشند»، سپس به شاهنشاهی قدرتمند ایران پرداخت که «به دست اعراب» از بین رفت (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۲۵: ۴). در مقاله‌ای دیگر با اشاره به اقدامات هیتلر نوشته شد: «آیا جای خوش‌وقتی نیست که علامت مشخصه ملت آریایی جانشین صلیب شده است، ولی افسوس که آن ایران توانا و آن مردان آریایی همه مردند و رفتند و امروز به جز نامی از آن‌ها نیست» (همان، ۱۳۱۲/۳۰: ۳).

در ادامه تفاخر به این‌گونه سخنان نوشته شد ایران باستان کلماتی اختصاری هستند برای

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۳

تمدنی که «یک شاهنشاهی عظیمی را تشکیل می‌داد که ۴۶۰۰ نژاد مختلف را زیر سیطره و استیلا و شاه‌بال خود گرفته بود» (همان، ۱۳۱۲/۱۹: ۲)؛ بنابراین در عصری که در قاره اروپا مسائل نژادی مدنظر قرار گرفته است، «ما ایرانیان اکنون می‌توانیم بیش‌ازپیش در اینجا افتخار کنیم که چیزی از برادران دانشمند غربی خود کم نداریم. ما هم مانند آن‌ها در تلاش و کوشش هستیم که سهم قدیمی ولی بزرگ خود را در بنای تمدن جدید بیشتر از پیش‌تر بنماییم» (اطلاعات، ۲۷۵۱: ۴).

بالاتر اینکه در نشریه سیف آزاد ادعا شده بود ریشه آداب‌ورسوم ایرانیان و آلمانی‌ها یکی است؛ بنابراین با اتکا به مراسمی که نازی‌ها در آن آتش برمی‌افروختند، نتیجه گرفتند که در «آلمان جشن‌ها و آداب آریایی و ایرانی از نو زنده می‌شود» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۴/۴: ۱۲). نویسنده مقاله آورده بود «یکی از آداب‌ورسوم آریائادان که عبارت از برافروختن آتش مقدس می‌باشد، در جشن ملیون سوسیالیست تجدید شده و دیری نمی‌گذرد که تمام رسوم کهن آریائادان که همان عادت و آداب ایران باستان است، در سرزمین آلمان نمودار خواهد گشت» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۱: ۶).

با اینکه مراسم کتاب‌سوزان نازی‌ها ربطی به برافروختن آتش در ایران باستان نداشت، اما از مراسم آتش‌افروزی در هند و گیلان ذکری به عمل آمد، مراسمی که «هم‌اکنون نزد آریایی‌ها اجرا می‌شود.» از مشابهت این مراسم با برافروختن آتش توسط نازی‌ها یاد شد و سیف آزاد نوشت: «این حقیقت مخفی بود تا اینکه حکومت حاضر آلمان سرچشمه عظمت در زندگانی خود را شناخته و با قلم قادرانه و حقیقت‌گوی خود به دنیای امروز اعلام می‌کند که منبع این نور، خورشید این مدنیت، در ایران بوده و هست» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۲۵: ۹).

وزارت خارجه ایران هم تحت‌تأثیر این تبلیغات واهی قرار گرفته بود، به گونه‌ای که یکی از دیپلمات‌ها گزارش داد مراسم افروختن آتش به گونه‌ای که «گویی واقعاً یکی از مراسم رایج ایرانی توصیف می‌شود و عموم افراد ملت آلمان تردیدهای خود را به شعله‌های آتش که مقابل آن‌ها می‌سوزد، انداخته و خود را تمیز و پاک می‌نمایند» (وزارت خارجه، ۱۳-۵-۲۵ تیر ۱۳۱۴).

هم‌زمان تحقیقات فراوانی درباره تاریخ و تمدن ایران در درون کشور، هندوستان و آلمان انجام گرفت؛ عجب آنکه نتیجه تحقیقات این نشد که در ایران باستان هرچه بوده، قطعاً نژادپرستی هیچ محلی از اعراب نداشته است. به‌علاوه علامت صلیب شکسته به دلایل مذهبی و نه نژادی در برخی مذاهب هند موجود بوده، اما هیچ شاهدهی در دست نیست تا نشان دهد این صلیب به ایران باستان تعلق داشته، از این بالاتر بنیادگذار سلسله هخامنشی یهودیان را از

آوارگی نجات داد و این موضوع هم در کتاب مقدس یهودیان و هم در کتاب‌هایی که مورخانی مثل گزنفون نوشتند،^۱ آمده است؛ بنابراین هیچ نسبتی بین تمدن ایران پیش از اسلام با فاشیسم و نازیسم وجود نداشت.

البته نه تنها کسانی مثل سیف آزاد، بلکه حتی خود آلمانی‌ها هم بیکار نبودند، در سال ۱۹۳۶ میلادی رایش سوم جلسه‌ای تشکیل داد و اعلامیه‌ای صادر کرد که طبق آن ایرانیان از نژاد خالص آریایی معرفی شدند و اصولاً نازی‌ها برای گسترش دوستی با ایران که اهداف تجاری را سرلوحه قرار داده بود، ابزاری ایدئولوژیک هم خلق کردند و از اسطوره آریایی بودن دو ملت استفاده کردند (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۸۰).

در ایران هم می‌نوشتند «اهمیت قومیت در دنیا روزبه‌روز زیادت‌تر و هسته حقیقی عظمت و استقلال مهم دنیا را تشکیل می‌دهد.» با این مقدمه به «سیادت باستانی ایران در دنیای قدیم» اشاره شد «که بخش عمده‌ای از تاریخ تمدن انسان را بر روی کره زمین در محور تاریخ می‌چرخاند، شاید اغراق‌آمیز نباشد و لیکن حقیقتاً تفوق و برتری سلاله آریین در این بنای شامخ تمدن دنیا از جمله حقایق مسلم علمای قرن نوزدهم و محققان امروز می‌باشد» نوشته شد امروزه «عقیده جملگی دانشمندان» این است که «مسقط‌الرأس نژاد آریان از حدود فلات ایران تجاوز نمی‌کند» (اطلاعات، ۲۳۷۴: ۱).

دامنه مباحث نژادی در ایران و جهان چنان شدت و حدت یافته بود که نوشته می‌شد «چرا ما در ادعای آریین نژادی پیشاهنگ نباشیم که موطن اصلی آن‌ها در این سرزمین و تمدن آن‌ها از این کشور به دیگر نقاط دنیا سرایت کرده است.» به اروپایی‌ها یعنی «ملل راقیه» دنیا اشاره شد که «با تشبث به کوچک‌ترین آثاری از صفات و ممیزات تاریخی نژاد آریین و نیاکان اصلی ما»، به «سلاله‌های بشری در دنیا افتخار کنند» (اطلاعات، ۲۳۷۵: ۱). باید گفت که انتشار مطالب فوق در روزنامه‌ای سراسری، نیمه‌رسمی و با تیراژ بالا لزوماً نشان‌دهنده اقبال روشنفکران و سیاست‌مداران به ایدئولوژی‌های نژادی نبود؛ واقعیات فرهنگی جامعه خلاف این جهت‌گیری را به نمایش می‌گذاشت و از بین نخبگان دانشگاهی و سیاسی کمتر کسی آن را جدی می‌گرفت.

نقد دیدگاه‌های سیف آزاد

محققان غیرایدئولوژیک ایران و آلمان خود می‌دانستند این تبلیغات واهی است، کمااینکه

۱. از این کتاب، ترجمه‌هایی چند وجود دارد، قدیمی‌ترین آن‌ها با ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی منتشر شد که عنوان سیرت کوروش کبیر داشت و بارها تجدید چاپ شده است.

بلوشر که خود مردی تحصیل کرده و آگاه بود اشاره کرد: «دولت ایران با چنین طرز فکری جدیدترین تحقیقات علمی را در این زمینه نادیده می‌انگاشت، چراکه آریایی‌ها ساکن و بومی این سرزمین نبوده‌اند، بلکه نژادی بوده‌اند که از شمال به این دیار مهاجرت کرده‌اند و جالب آن بود که این‌گونه خلط تاریخ از آن جهت بیشتر توی ذوق می‌زد که در همان سال‌ها در نتیجه حفریاتی که از طرف دانشمندان صورت گرفته بود، مقالات و تتبعات مهمی درباره فرهنگ دوران پیش از آریاها منتشر شده بود» (بلوشر، ۱۳۶۹: ۳۱۳).

جعلیاتی از نوع آریایی‌گرایی هرگز نه در ذهن و ضمیر ایرانیان عادی رخنه کرد و نه از سوی محافل دانشگاهی و روشنفکری جدی گرفته شد. سخنان سیف آزاد و یارانش بیشتر به شوخی شبیه بود آنجا که می‌نوشتند علامت صلیب شکسته به ایران باستان تعلق دارد. هیچ محقق تری دیدی نداشت که ایران دارای یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری بوده است، لیکن هیچ انسان عاقلی هم موجود نبود که هجوم‌های پیاپی به این کشور را نادیده بگیرد و در این توهم به سر برد که گویا نژادی خالص و به دور از در هم آمیختگی با قومیت‌ها و نژادهای دیگر در ایران موجود است که خون او با دیگران تفاوت دارد.

از این بالاتر همه می‌دانستند که ایران سرزمین موزائیک اقوام و فرهنگ‌ها و ادیان بوده و هست، پژوهشگرانی مثل ارنست هرتسفلد^۱ که از قضا یهودی بودند می‌دانستند که کوروش در تورات منجی آن‌ها شناخته شده است؛ بنابراین ایرانیان نه پیش و نه بعد از اسلام به شکل سازمان یافته علیه یهود وارد هیچ نبرد نهان و آشکاری نشده بودند.

سهل است یهودیان در مقاطع مختلف تاریخی مناصب مهم دیوان‌سالاری و حتی صدارت اعظمی را هم بر عهده داشته‌اند. پس قیاس گرفتن فرهنگ ایران پیش از اسلام با شعارهای میان‌تهی نازیسم که برای استفاده‌های سیاسی و به دلیل بحران‌های اقتصادی ظهور کرده بود، قیاسی بس مضحک بود. درست است که فلاسفه‌ای مثل هگل نوشته بودند کوروش بنیادگذار امپراتوری بوده است، لیکن هرگز منظور هگل تأسیس نظامی نژادپرست از نوعی که هیتلر تأسیس کرد، نبود.

کلیه شواهد تاریخی و از جمله نحوه برخورد مسئولان سیاسی و دیپلمات‌های کشور با یهودیان نشان می‌داد هیچ‌کس سخنان سیف آزاد را جدی نگرفته است. فرهنگ امری نبود که با شعار دادن و تابع ایدئولوژی‌های سیاسی شدن بتواند تغییر کند، همه شواهد و قرائن همین را نشان می‌داد.

شاید لازم است گفته شود که شعار خدا، شاه، میهن را امثال سیف آزاد درست کرده بودند،

1. Ernst Herzfeld (1878-1948).

با این توضیح که سیف آزاد به‌جای میهن، لغت وطن را استفاده کرد. به نظر او خدا را باید پرستید، وطن را باید دوست داشت و باید «افکار عالیة اعلیحضرت شاهنشاه ایران را پیروی نمود» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۶: ۲).

وقتی سازمان پرورش افکار که قرار بود همین مطالب را به نوجوانان و جوانان و کارمندان کشور منتقل کند تشکیل شد، این شعار سرلوحه برنامه‌های آن قرار گرفت، شعار خدا، شاه، میهن؛ شعار محوری سلطنت پهلوی تا واپسین روزهای حیات آن بود، اما کمتر کسی بود که منشأ و دلیل شکل‌گیری این تثلیث را شناخته باشد.

نتیجه‌گیری

تاریخ شکل‌گیری ایدئولوژی آریایی‌گرایی به نیمه دوم سده هجدهم باز می‌گشت، در این دوره تکاپوهای فراوانی برای تسلط نهایی بر هندوستان وجود داشت، از طریق ارتباط با برخی گروه‌های ایرانی‌تبار مقیم هندوستان، برخی منابع اصلی در کنار منابع جعلی مدنظر برخی ایران‌شناسان مثل انکتیل دوپرون و سر ویلیام جونز قرار گرفت. بنیاد نظریه آریایی‌گرایی بر این مبنا استوار بود که گویا ایران به‌دلیل اختلاط نژادی با سامی‌ها وارد دوره‌ای از انحطاط شده است. این اندیشه در نیمه‌های قرن نوزدهم مدنظر برخی شخصیت‌های روشنفکر و فرهنگی ایران قرار گرفت. تا پایان دوره قاجار اندیشه آریایی‌گرایی بیشتر صبغه پژوهشی داشت. برخی شخصیت‌های فرهنگی با اتکا به سره‌نویسی و نگارش مطالبی علیه هجوم اعراب به ایران، این ایدئولوژی را مدنظر قرار می‌دادند، به عبارت بهتر هدف اکثر این شخصیت‌ها شناختن تحولات ایران پیش از اسلام بود.

از دوره سلطنت رضاشاه این ایدئولوژی به‌دنبال کسب قدرت سیاسی هم برآمد، برای این منظور شخصیت‌هایی مثل عبدالرحمن سیف آزاد شروع به فعالیت کردند و نشریه *نامه ایران باستان* را با هدف ارائه نوعی خاص از تاریخ‌نگری مبتنی بر نظریه‌های برتری‌طلبی نژادی مدنظر قرار دادند و مدعی «هم‌ریشگی» و «یکسان‌بودن» منشأ نژادی ایرانی‌ها و آلمانی‌ها شدند. سیف آزاد نه به‌دنبال روش‌شدن حقیقت، بلکه درصدد توجیه رویکردی خاص در تاریخ ایران بود، رویکردی که اولاً از فعالیت‌های صرف فرهنگی قرن نوزدهم به‌مراتب فراتر می‌رفت و ثانیاً برخلاف تمام آموزه‌های مسلم تاریخی، مدعی تمایلات ضدسامی در ایرانیان باستان بود. این روایت بی‌مبنا درست مخالف تحولاتی بود که در ایران آن زمان جاری بود، به این دلیل که نظریه برتری نژادی مبتنی بر آریایی‌گری سیف آزاد را هیچ سیاست‌مدار و پژوهشگری تأیید نکرد و روشنفکران و نویسندگان برجسته کشور نه‌تنها این دیدگاه، بلکه مبانی فکری آن را هم

به‌شدت نقد کردند. پس برخلاف دیدگاه کسانی مثل احسان طبری، هیچ‌کدام از ایدئولوژی‌های برتری‌طلبانه مثل فاشیسم و نازیسم، در ایران مبدل به جریان مسلط فکری و فرهنگی نشدند و ملی‌گرایی افراطی یا شووینیسیم مورد اقبال هیچ‌کدام از محافل سیاسی شناخته‌شده کشور واقع نشد. بالاتر اینکه کسانی را که معتقد به سره‌نویسی بودند، به فرهنگستان راه ندادند و شخص رضاشاه دستور تعطیلی ارگان دیدگاه‌های آریایی‌گرایانه یعنی نامه ایران باستان را صادر کرد. بدیهی است پارسیان مقیم هند هم این دیدگاه را جدی نگرفتند و از آن حمایتی نکردند.

نکته مهمی که باید بیان شود این است که سیف آزاد به‌هیچ‌وجه مورخ نبود و به‌همین دلیل قادر نبود برای مطالب خود و تاریخ‌نگری خاص خویش بنیادی علمی فراهم کند. موضوع دیگر این بود که وقتی هم در دوره‌های بعدی شروع به نگارش تاریخ‌نگاری خاص خود مثلاً درباره اسماعیلیه کرد، هرگز درباره آریایی‌گرایی و هم‌نژادی ایرانیان و آلمانی‌ها سخنی نگفت و همین نشان می‌داد که او شخصاً هیچ باور استواری به نظریه نژادی خود نداشت و طبق وضعیت سیاست روز و برای انتفاع شخصی آن‌ها را ارائه می‌کرد.

منابع

الف. کتاب‌ها و مقالات

- آربری، جوزف آرتور (۱۹۴۴) «جونز ایرانی»، روزگار نو، جلد ۱، لندن، (۶۷-۳۳ و ۱).
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۳۷) «فرهنگستان ملعون»، یغما، ۱۱ (۲۶۳-۲۵۷ و ۶).
- بلوشر، ویپرت فون (۱۳۶۹) *سفرنامه بلوشر*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۵) *فرهنگ ایران باستان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۵) *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲) *تجدد بومی و بازانديشي تاريخ*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- جلال‌الدین میرزا قاجار (۱۲۸۸ق) *نامه خسروان*، بخش یک و دو، تهران: چاپخانه علیقلی خان قاجار.
- حدیدی، جواد (۱۳۴۴) «جهانگردان فرانسوی در ایران سده هفدهم»، *جستارهای نوین ادبی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱(۴)، ۳۲۶-۳۰۱.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳) *لغت‌نامه*، جلد ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینشاه ایرانی (۱۳۵۳) *فلسفه ایران باستان*، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲) *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبری، احسان (۱۳۶۰) *ایران در دو سده واپسین*، تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- عبدالرحمن سیف آزاد (۱۳۶۸) مؤلف ناشناس، تهران: دنیای کتاب.
- فرزانه بهرام‌بن فرهاد (۱۲۷۰ق) *شارستان چهارچمن*، با مقدمه سیاوخش بن اورمزدیار بن سیاوخش آذری، بمبئی: بی‌نا.

- فروغی، محمدعلی (۱۳۲۲) «فرهنگستان چیست؟»، نامه فرهنگستان، (۱)، ۳۵-۲۰.
- فیروزبن ملاکاوس (۱۸۸۸) *دساتیر آسمانی*، بمبئی: دت پرساد پرس.
- کتاب مقدس (۱۳۸۰) به کوشش هنری مرتن، فاضل همدانی و ویلیام گلن، تهران: اساطیر.
- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱) *سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران*، ترجمه حورا یاوری، تهران: سحر.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۷۴) *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*، تهران: بعثت.
- مخبر، عباس (مترجم) (۱۳۷۱) *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، تهران: طرح نو.
- ناطق، ناصح (۱۳۶۴) *ایران از نگاه گوینو*، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- نقیسی، سعید (۱۳۵۰) «فروغی یک مرد بزرگ»، کاوه، (۳۴)، ۵۱-۵۰.
- نوذری، حسین علی (۱۳۷۶) «مکاتبات علامه محمداقبال لاهوری با عباس آرام»، *مطالعات تاریخی*، (۱)، ۱۷۷-۱۶۱.
- هدایت، رضاقلی خان (بی تا) *فرهنگ انجمن آرای ناصری*، تهران: اسلامیه.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶) *مازیار*، تهران: جاویدان.
- هرودوت (۱۳۶۸) *تواریخ*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
- ب. روزنامه‌ها و نشریات
- اطلاعات (۱۳۱۳)، سال ۹، شماره ۲۳۷۴.
- شماره ۲۳۷۵ _____
- اطلاعات (۱۳۱۵)، سال ۱۱، شماره ۲۷۵۱.
- نامه ایران باستان (۱۳۱۲)، سال ۲، شماره ۴.
- شماره ۸ _____
- شماره ۱۱ _____
- شماره ۱۳ _____
- شماره ۱۴ _____
- شماره ۱۵ _____
- شماره ۱۶ _____
- شماره ۱۹ _____
- شماره ۲۰ _____
- شماره ۲۱ _____
- شماره ۲۵ _____
- شماره ۳۰ _____
- شماره ۳۵ _____
- شماره ۴۱ _____

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۹

شماره ۴۶ _____

شماره ۴۷ _____

شماره ۴۸ _____

نامه ایران باستان (۱۳۱۴)، سال ۴، شماره ۱۰.

Tingor, Robert L. (1962) «Lord Cromer on Islam», *the Muslim World*, vol. 52, No. 3.

List of Sources with English handwriting

- ‘Abdol-Rahmān Seif-e āzād (1989) Tehran: Donya-ye Ketāb.
- Arberry. J. A (1944) “Persian Jones”. New Age. Vol. 1. No. 1. Pp. 33-67.
- Blücher. W. V (1990) Zeitenwende im Iran. Translated by. K. Jahāndari. Tehran: k̄ārazmī.
- Dinshāh-e Irāni (1974) Ancient Iranian Philosophy. Tehran: Faravahr Publishing.
- Ebrāhīm Pourdāvoud (1976) Ancient Culture of Iran. Tehran: Tehran University Press.
- Eṭṭelā’āt (1934) vol. 9. No. 2374.
- Eṭṭelā’āt (1934) vol. 9. No. 2375.
- Eṭṭelā’āt (1934) vol. 9. No. 2751.
- Farzāneh Bahrām b. Farhād (1853) šārestān-e Čāhār Čāmān, with Introduction by Siāvakhsh b. Ourmazdyār b. Siāvakhsh-e āzari. Bombay: Unknown Publisher.
- Hadidi. Javād (1965) “French Travelers in 17th Century Iran”. New Cultural Reviews. Mashhad. No. 4. Pp. 301-326.
- Hedāyat. Sādegh (1977) Māziyār. Tehran: Jāvīdān.
- Hedāyat. Reza Gholi Khān (unknown) Farhang-e Anjoman Ārāy-e Naṣerī. Tehran: Islamīyah.
- Herodotus (1999) The Histories. Translated by Vahid Māzandarāni.
- jalāl-ol-ddīn Mirzā Qājār (1871) Letter of Kings. Chapters 1 & 2. Tehran: ‘Ali-Gholi Khān Qajar Publisher.
- Lenczowski. George (1972) Russia and the West in Iran, translated by Houra Yāvāri. Tehran: Saḡar.
- Mohammad Hossein b. Kholif-e Tabrizi (1956) Borhān-e Qāte’. By Dr. Moḡammad Moin. Tehran: Amīr-e Kabīr.
- Mullā Fīroūz b. Mullā Kāvōūs (1888) Dasātīr-e Āsemānī. Bombay: Det Persād Press.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 13.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 14.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 15.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 16.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 19.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 20.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 21.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 25.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 30.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 35.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 4.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 41.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 46.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 47.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 48.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 8.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1935) vol. 4. No. 10.
- Nāteq. Nāseḡ (1985) Iran from the Gobineau Viewpoints. Tehran: Foundation for Afshar Endowment.
- Sa’eed. Edward (2003) Orientalism. Translated by Abd-ol-Rahim Govāhi. Tehran: Islamic Culture Publishing Office.
- Tabari. Ehsan (1981). Iran in The Last Two Centuries: Tehran. Toudeh Publications.
- The Cambridge History of Iran (1992). Vol. 7. Translated by Abbas Mokhber. Tehran: Tarh-e Now.
- The New Testament (2001) Translated from the Original Greek into Persian by Henry Martyn. Tehran: Asāṭīr.
- Tingor. Robert L. (1962) «Lord Cromer on Islam», the Muslim World. vol. 52. No. 3.



Seif-e Azad and Racial Historical Perspective Based on Aryanism¹

Hossein Abadian²

Received: 2023/05/01

Accepted: 2023/07/20

Abstract

This article criticizes the origins and results of Aryanism theory in the historical perspective of Iran, which is based on racial superiority, and also discusses the motivations for the emergence of this idea and its consequences. In this research, it is shown that this theory had no precedent in Iran's pre- and post-Islam history, so the racial conflicts with the followers of other religions and ethnicities never became popular. The hypothesis of this article is that A'bdol-Rahmān Seif-e āzad paid attention to the theory of Aryanism for personal motives, including to benefit from economic privileges especially in Germany. For this reason, he was unable to find an intellectual basis for his views, and since his ideology had no intellectual roots, he found no influence in Iranian cultural and intellectual society. The research method of this article is descriptive, and then based on the descriptions, a specific analysis of the nature of the Aryanism movement has been presented. The main sources of this article are some of the contents of the *Nāmey-e Iran-e Bāstān* journal as well as views which opposing the Aryanism thought; also, some secondary sources have been used to better understanding of the contents of the issue.

Keywords: Historical Perspective, Aryanism, racial theory, Seif- Azad, Nazi Germany

1. DOI: 10.22051/hph.2023.43625.1666

2. Professor of History in Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.
abadian@hum.ikiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۳-۵۴

رابطه تاریخ نگاری با قدرت در گفتمان اسماعیلی مطالعه موردی: دولت فاطمیان^۱

علی بابایی سیاب^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۵

چکیده

تاریخ نگاری اسماعیلیان به دلیل ابتننا بر فلسفه نظری خاص خود در برخی جنبه های نگرشی مانند عامل محرک تاریخ، الگوی حرکت تاریخی و اندیشه پیشرفت در تاریخ با جریان مسلط تاریخ نگاری سنتی دارای تفاوت هایی بنیادین است. این مسئله با اثرگذاری مستقیم بر حجم نگارش تاریخ، موضوع، هدف، رویکرد و روش نگارش تاریخ از سوی مورخان اسماعیلی مذهب، آثار تاریخ نگارانه اسماعیلیان نخستین و به تبع آن فاطمیان را تحت تأثیر قرار داده است، به گونه ای که بسیاری از محققان این حوزه را بر این باور واداشته که اساساً اسماعیلیان فاقد سنت تاریخ نگاری خاص خود هستند. موضوعی که در این مقاله به دنبال بررسی آن هستیم، تحلیل رابطه تاریخ نگاری با قدرت سیاسی در دوره فاطمیان و بررسی تأثیر آن در رویکرد و موضوع تاریخ نگاری مورخان فاطمی در ادوار مختلف حیات سیاسی این دولت است. نتایج این پژوهش نشان می دهد که تحولات سیاسی پیرامون جایگاه امام به عنوان نقطه محوری در اندیشه اسماعیلی تا چه اندازه سبب تحول در رویکرد و موضوع تاریخ نگاری در دوره فاطمیان شده است. شیوه پژوهش در این مقاله به روش تحلیل محتوای کیفی و استخراج داده ها مبتنی بر گزینش گزاره های معنادار از منابع کتابخانه ای است. **کلیدواژه ها:** فاطمیان، تاریخ نگاری، گفتمان، قدرت، مشروعیت، جانشینی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42231.1640

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.2.8

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. babaeisiab@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

تاریخ‌نگاری اسماعیلیان نخستین و به تبع آن تاریخ‌نگاری فاطمیان به دلیل برخورداری از مبانی فکری و فلسفه نظری خاص خود، از نظر شکلی، محتوایی و هدف‌نگارش تاریخ‌دارای تفاوت‌هایی بنیادین با تاریخ‌نگاری سنتی - دینی است. به بیان دیگر، تاریخ‌نگاری فاطمیان به دلیل عدم اشتغال بر خصیصه‌های حاکم بر تاریخ‌نگاری سنتی - دینی، ذیل این پارادایم تاریخ‌نگارانه دسته‌بندی نمی‌شود و دست‌کم ویژگی‌های گفتمانی خاص خود را دارد.

به عنوان مثال، محوریت نخبگان (دینی و سیاسی / پیامبران و پادشاهان) در سیر حرکت تاریخ که از خصیصه‌های نگاه سنتی به تاریخ است، در گفتمان تاریخ‌نگاری اسماعیلی، محدود به نخبگان دینی است و نه سیاسی، نگاه خطی مبتنی بر نظریه انحطاط در تاریخ‌نگاری سنتی، در گفتمان تاریخ‌نگاری اسماعیلی جای خود را به نگاه دوری - خطی و تکامل‌گرایانه می‌دهد که در پایان هفت دور تکرارشونده، انسان‌ها به کمال نهایی و مطلوب خویش در لامکانی فراتر از ماده دست می‌یابند و در نهایت اینکه برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که محدوده تاریخ را در گستره حیات مادی انسان‌ها می‌بیند، در گفتمان تاریخ‌نگاری اسماعیلی، به دلیل اصالت‌بخشیدن به روح در برابر ماده، تاریخ دارای ارتباطی ناگسستنی با فراتاریخ است و حیات مادی انسان به عنوان بخشی از این حرکت تاریخی مدنظر قرار می‌گیرد.

در چنین نظام فکری، امام به عنوان عامل حرکت‌دهنده تاریخ به سوی کمال مطلوب و غایی آن از اهمیت اساسی برخوردار است (بابایی سیاب، ۱۳۹۸: ۵۵ به بعد)؛ لذا از نظر مورخ اسماعیلی، تنها رویدادهای مرتبط با امام بود که قابلیت ثبت در تاریخ را داشت. به همین دلیل، تاریخ‌نگاری فاطمیان وسعت کمی دارد و به تعدادی سرگذشت‌نامه، تکن‌نگاری، وقایع‌نگاری‌های دودمانی و... محدود می‌شود (بابایی سیاب: ۱۳۹۷: ۳۳ به بعد). این نوع از تاریخ‌نگاری علاوه بر ثبت رویدادهای مرتبط با امام اسماعیلی، کارکردی مشروعیت‌بخش نیز دارد.

بر همین اساس، در حیات سیاسی دولت فاطمیان شاهد سه مرحله پراهمیت هستیم که در هر مرحله، مورخ اسماعیلی از نقش و کارکرد مهمی در بازسازی یا بازخوانی رویدادها برخوردار است: مرحله نخست، دوره شکل‌گیری قیام فاطمی است که از سال ۲۷۸ هجری از منطقه یمن به فرماندهی ابو عبدالله شیعی آغاز شد و بعد از ۱۹ سال در سال ۲۹۷ هجری در شمال آفریقا با تأسیس حکومت فاطمیان به ثمر نشست.

این دوره که در این مقاله از آن با نام «مرحله شکل‌گیری و استقرار دولت فاطمیان» یاد می‌کنیم تا سال ۲۶۲ هجری هم‌زمان با فتح مصر یعنی حدود ۸۴ سال به طول انجامید. در این

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۵

دوره، عبیدالله المهدی با تکیه بر شخصیت کاریزماتیک خویش که نشئت گرفته از اندیشه و ادعای مهدویت بود، به قدرت رسید؛ یعنی همان اندیشه و عملی که مردم رنج‌دیده شمال آفریقا از ظلم و ستم دولت عباسی و فرماندهان ترک، بدان نیاز داشتند و با رغبت‌خاطر بدان پیوسته بودند. تلاش مورخان فاطمی در بازسازی رویدادهای این دوره، حول مسئله مهدویت و تداعی جامعه آرمانی آخرالزمانی در لابه‌لای شرح رویدادهای مرتبط با فعالیت امام فاطمی در این عصر رقم می‌خورد؛

دوره دوم که با فتح مصر در سال ۳۶۲ هجری آغاز شده و با نخستین شقاق (مستعلوی- نزاری) در بدنه دولت فاطمی در سال ۴۸۷ هجری، حدود ۱۲۵ سال، به طول می‌انجامد، در این مقاله تحت عنوان «مرحله تثبیت سیاسی و تجدید مشروعیت» از آن یاد می‌شود.

در این دوره، خلفای فاطمی با دو دسته عمده از مدعیان قدرت و مشروعیت روبه‌رو هستند: دسته اول، دولت‌های عباسی در بغداد و امویان اندلس و دسته دوم، مدعیان شیعه مذهب؛ از یک طرف شیعیان امامی و زیدی و از طرف دیگر شیعیان اسماعیلی مخالف با فاطمیان یعنی قرامطه؛ لذا تلاش مورخ فاطمی در این عصر ناظر به بازخوانی و بازنویسی تاریخ از منظر مشروعیت امام فاطمی و تلاش در جهت اثبات حق الهی حاکمیت برای ایشان است که در آثار تاریخ‌نگارانه این دوره نیز انعکاس یافته است؛

دوره سوم که در این مقاله با عنوان «مرحله پراکندگی سیاسی و بحران جانشینی» از آن یاد می‌شود، از سال ۴۸۷ تا ۵۶۷ هجری به مدت ۸۰ سال به طول انجامید. وجه مشخصه دولت فاطمیان در این دوره، انشقاق سیاسی- مذهبی، تضعیف روزافزون دولت و اختلافات داخلی بر سر مقام امامت و جانشینی است.

در این دوره شاهد دو شقاق بزرگ مستعلوی- نزاری و حافظی- طیبی در بدنه خلافت فاطمی هستیم که تاریخ‌نگاری اسماعیلیان ناظر به این دو شقاق، حول محور بازخوانی تاریخ به منظور صورت‌بندی مدل‌های جدیدی از جانشینی می‌چرخد که در متن این مقاله تحلیل و ارزیابی می‌شود.

در موضوع تاریخ‌نگاری اسماعیلیان و رابطه تاریخ‌نگاری با قدرت و سیاست در دوره فاطمیان آثار معدودی در قالب کتاب و مقاله به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی منتشر شده است. دو مقاله «تاریخ‌نگری اسماعیلیان: مؤلفه‌های فلسفه نظری تاریخ» و «شاخصه‌های تاریخ‌نگاری فاطمیان در گفتمان تاریخ‌نگاری اسلامی» از علی بابایی سیاب که در مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س) منتشر شده است، هر کدام به ترتیب جنبه‌هایی از ویژگی‌های نگرشی و نگارشی در گفتمان تاریخ‌نگاری اسماعیلی را بررسی کرده‌اند.

ویژگی‌های نگرشی شامل فلسفه نظری تاریخ نزد اسماعیلیان و تفاوت‌های گفتمانی آن با فلسفه نظری تاریخ در نزد مسلمانان و ویژگی‌های نگارشی شامل تأثیرپذیری تاریخ‌نگاری اسماعیلیان از مبانی فلسفه نظری تاریخ در نزد آنان است.

لذا در این دو مقاله کمتر به رابطه تاریخ‌نگاری با قدرت در گفتمان اسماعیلی توجه شده است و موضوع این مقالات بیشتر حول محور فلسفه نظری تاریخ و رابطه آن با نگارش‌های تاریخی اسماعیلیان است. پائولا ساندرز نیز در مقاله‌ای با عنوان «ادعایی در مورد گذشته: غدیر خم و ظهور تاریخ‌نگاری حافظی در مصر اواخر عصر فاطمی»^۱ که در سال ۱۹۹۲ میلادی در مجله مطالعات اسلامی در کشور فرانسه و به زبان انگلیسی منتشر شده است، یکی از جنبه‌های تأثیرپذیری تاریخ‌نگاری از قدرت سیاسی را به صورت علمی در عصر فاطمیان بررسی کرده که عبارت است از موضوع غدیر خم و بازخوانی تاریخی این رویداد در ارائه مدل جانشینی پسرعمو به جای مدل جانشینی پدر- پسر در راستای تثبیت مشروعیت الحافظ لدین الله به جای طیب پس از مرگ الأمر خلیفه فاطمی در سال ۵۲۴ هجری. جمال الدین الشیال نیز در کتاب خود با عنوان مجموعه الوثائق الفاطمیه گزاره‌های تاریخی را ذکر می‌کند که در زمان خلافت المستنصر فاطمی در توجیه مشروعیت دینی و سیاسی وی روایت می‌شده است.

وجه تفاوت مقاله حاضر با کتاب و مقالات فوق‌الذکر در نگاه جامع و تحلیلی به رابطه تاریخ‌نگاری با قدرت در عصر فاطمیان و بررسی تحولات آن در ادوار مختلف حیات سیاسی این دولت است. به همین دلیل، تیتراهای مقاله حاضر ناظر به ادوار مختلف سیاسی در دولت فاطمی است که ذیل هر دوره، ویژگی‌های تاریخ‌نگاری فاطمیان نیز از منظر رابطه آن با قدرت و سیاست توضیح داده شده است.

الف. مرحله شکل‌گیری و استقرار دولت فاطمیان (۳۶۲-۲۷۸ق)

نخستین زمینه‌های سیاسی مرتبط با ظهور فاطمیان در حوالی سال ۲۷۸ هجری یعنی زمانی شکل گرفت که ابو عبدالله شیعی به همراه ابن حوشب از طرف امام اسماعیلی سلمیه عهده‌دار دعوت یمن شدند (قاضی نعمان، ۱۹۷۰: ۴۴ و ۴۱). ابو عبدالله در مراسم حج در مکه، ارتباط اولیه خود را با حاجیانی که از طایفه بربر کتانه بودند برقرار کرد که در جریان این ارتباط از وی دعوت شد تا به سرزمین آن‌ها رفته و در آنجا اقامت کند. بدین ترتیب، وی پایگاه جدیدی برای دعوت اسماعیلی در شمال آفریقا بنا نهاد که نزدیک به دو دهه بعد دولت فاطمی در آنجا بنا نهاد شد (قاضی نعمان، ۱۹۷۰: ۵۹ به بعد).

1. claiming the past: Ghadir Khum and the rise of hafizi Historiography in the late Fatimid Egypt.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۷

عبیدالله المهدی که در سال ۲۸۶ هجری به رهبری دعوت مرکزی اسماعیلیان منصوب شده بود، برای خود و اسلاف خود که تا پیش از آن «حجت» نامیده می‌شدند و واسطه ارتباط شیعیان اسماعیلی با امام غایب در اندیشه قرامطه - یعنی محمد مستور - به شمار می‌رفتند (ابن منصور الیمین، ۱۹۸۴: ۹۷ به بعد) ادعای امامت کرد. وی مدعی شد که نام محمد عنوانی مستعار برای همه اخلاف اسماعیل بن جعفر بوده و شخص خاصی مصداق آن نیست؛ بنابراین، تا زمان ظهور مهدی موعود قابلیت اطلاق بر هر امامی را داشته است.

در روایات مورخان اسماعیلی این دوران، شرایط نشر دعوت اسماعیلی در میان بربرهای کتامة که شروع آن در مراسم حج رقم خورد، نوعی بازسازی شرایط نشر دعوت پیامبر(ص) در یثرب را در ذهن تداعی می‌کند. در جریان این دعوت است که ابو عبدالله شیعی به‌عنوان یکی از داعیان امام اسماعیلی با دعوت قبایل بربر کتامة به میان آنان می‌رود و زمینه‌های حاکمیت سیاسی امام فاطمی را در آنجا فراهم می‌کند (قاضی نعمان، ۱۹۷۰: ۶۲ به بعد)؛ اندیشه‌ای که در صدد بود تا با تصرف سرزمین‌های اسلامی، حاکمیت دینی - سیاسی جامعه را به محور اصلی آن، یعنی خاندان پیامبر(ص) بازگرداند و در صدد تحقق دورانی از تاریخ برآیند که طبق پیش‌بینی قرآن و روایات نبوی، به مهدی موعود(عج) نسبت داده می‌شد (قاضی نعمان، بی تا: ۳/ ۲۳۷ به بعد).

برخورد منابع تاریخ‌نگارانه فاطمی با شورش ابویزید، به‌روشنی حاکی از تلاش مورخان فاطمی برای تقدس‌بخشی به این دولت تازه‌تأسیس است؛ تقدسی که پایه و اساس آن اندیشه ظهور مهدی است؛ اندیشه‌ای که از طرف تمام گروه‌های مسلمان، اصلی پذیرفته شده بود و فاطمیان بنا داشتند تا در جایی دورتر از مرکز قلمرو اسلامی، به تحقق آن بیندیشند. بر همین اساس، تاریخ‌نگاری فاطمیان در این دوره از موجودیت سیاسی آنان - یعنی از زمان نخستین تکاپوهای سیاسی برای استقرار حکومت تا فتح مصر و به تبع آن تثبیت قدرت و اعلام خلافت - مبتنی بر بازپروری اندیشه مهدویت و تلاش برای تطبیق عنوان مهدی بر امام فاطمیان است؛ لذا در آثار تاریخ‌نگارانه فاطمیان در این دوره از ابویزید با عنوان دجال یاد می‌شود، یعنی همان شخصیت آخرالزمانی که در مقابل مهدی قیام کرده و محکوم به نابودی است (ابن هیثم، ۱۳۸۸: ۶۸ مقدمه محقق؛ قاضی نعمان، ۱۹۷۸: ۵۵؛ جوذری، بی تا: ۶۹ و ۵۸-۴۴).

قاضی نعمان در کتاب شرح الاخبار بخشی از مطالب خود را به علائم ظهور مهدی موعود و تطبیق آن با حوادث مرتبط با عبیدالله المهدی اختصاص داده است. مطالب این بخش از کتاب شرح الاخبار به اذعان خود نویسنده تکرار روایات کتاب دیگری از وی با عنوان معالم المهدی است که در آن به ارائه تصویری مقدس‌مآبانه از عبیدالله المهدی به‌عنوان قائم منتظر

می‌پردازد (قاضی نعمان، بی تا: ۳/ ۲۳۵ به بعد). ابن هیشم از مهم‌ترین مورخان اسماعیلی مذهب در سال‌های آغازین حکومت فاطمیان نیز که در نخستین روزهای پیروزی ابوعبدالله شیعی و برادرش ابوالعباس در سوم رجب سال ۲۹۶ هجری با آنان ملاقات کرد و به مذهب اسماعیلی گروید، کتاب *المناظرات* خود را راجع به تاریخ این دوران از دعوت فاطمی نگاشت. این کتاب نخستین و تنها اثر تاریخی است که حوادث این دوره از تاریخ فاطمیان را از نگاه یک ناظر داخلی به تصویر می‌کشد.

ابن هیشم در این کتاب تصویر تاریخی روشنی از قتل ابوعبدالله شیعی، برادرش ابوالعباس و دو تن از سران بربر به نام ابوزاکی و ابوموسی که نقش کلیدی در پیروزی دعوت فاطمی داشتند، ارائه می‌دهد. وصف ابن هیشم از ابوالعباس نشان می‌دهد که ابوالعباس به‌عنوان برادر بزرگ‌تر از ابوعبدالله عالم‌تر بود و اطلاعات وسیع‌تری داشت. وی همچنین اطلاعات بیشتری از زندگی شخصی مهدی داشت، زیرا هم در سوریه، هم در مصر و هم در سفر مهدی به سرتاسر شمال آفریقا با او همراه بود، در حالی که ابوعبدالله و یاران کتامی‌اش تصویری انتزاعی از امام داشتند و هرگز او را ندیده بودند (ابن هیشم، ۱۳۸۸: ۵۳ مقدمه محقق). آنچه از این اثر به دست می‌آید این است که برخوردهای تبعیض‌آمیز مهدی با بربرهای کتنامه در جریان حرکت از سجلماسه به رقاده عامل اصلی در نارضایتی ابوموسی و احتمال طغیان وی بود که به مرگ او منجر شد. بر همین اساس، پایه‌گذاران اصلی دولت فاطمی که بیشترین زحمت را در این راه کشیده بودند، بایستی از میان می‌رفتند تا امام فاطمی با خیال آسوده‌تری بر اریکه قدرت می‌نشست. ابراز تأسف مهدی فاطمی از مرگ ابوعبدالله و نسبت دادن آن به اشتباهات برادرش ابوالعباس تنها واکنشی بود که امام فاطمی به‌واسطه آن می‌توانست خود را از قتل این شخصیت مؤثر در تأسیس دولتش تبرئه کند. این تصویر از خطاکار بودن ابوالعباس در تضاد با گزارش‌هایی است که ابن هیشم از او ارائه می‌دهد (ابن هیشم، ۱۳۸۸: ۵۷ و ۵۴ مقدمه محقق).

لذا این تصویر دوگانه از یک شخصیت مطرود امام فاطمی که حکم مرگ وی را صادر کرده بود، یادآور کنش دینی- سیاسی برخی اصحاب بزرگ پیامبر اسلام (ص) در جریان حوادث پس از رحلت ایشان است. صحابیون بزرگی که علی‌رغم داشتن پیشینه‌ای درخشان در حوادث سرنوشت‌ساز زمان پیامبر (ص)، به دلیل موضع‌گیری در مقابل جانشین برحق آن حضرت، به رودررویی نظامی کشیده شدند و با آنان معامله‌ای دیگر شد. هدف مورخان دوره نخست خلافت فاطمی به‌ویژه قاضی نعمان در قیاس شرایط سیاسی- اجتماعی دوران عبیدالله المهدی با دوران صدر اسلام، علی‌رغم تلاش در تداعی شرایط جامعه در آستانه ظهور مهدی به‌گونه‌ای که در روایات نبوی تبیین شده بود، حاکی از وابسته‌بودن جایگاه دینی افراد به مقام

امام - خلیفه فاطمی به‌عنوان مصداق حقیقی امامت در زمانه خویش است. ابراز تأسف مهدی از اینکه ابو عبدالله شیعی با سابقه‌ای بیست‌ساله در مسیر تحقق بخشیدن به آرمان دعوت اسماعیلی، قربانی خطای برادرش می‌شود نیز یادآور روایتی مشهور از علی بن ابی طالب (ع) است که «ما زال الزبیر یعدّ منا اهل البیت حتی نشأ عبدالله». در این روایت، علت گمراهی زبیر، یار و همراه قدیمی امام علی (ع) در دوران پیامبر (ص) و پس از آنکه نقشی کلیدی در به خلافت رسیدن آن حضرت ایفا کرد، به گمراهی و وسوسه فرزند ناخلفش زبیر نسبت داده می‌شود. چنان‌که بعدها معز فاطمی در جواب نامه ناصر امیر اموی اندلس که از قتل ابو عبدالله شیعی یاد کرده بود، می‌نویسد: «و أن أخاه أبا العباس كان سبب قتله و أن المهدي (صلع) ما أراد قتله» (قاضی نعمان، ۱۹۹۶: ۱۸۴-۱۸۳).

در گزارش‌های تاریخی مورخان فاطمی، از دشمنان فاطمیان در این دوره با عنوان دجال و احزاب شیطان یاد می‌شود (جوذری، بی تا: ۴۴؛ قاضی نعمان، ۱۹۷۰: ۲۸۲-۲۴۹). در واقع آنان در راستای تحقق بخشیدن به اهداف آخرالزمانی خویش که تسلط بر تمام قلمرو سرزمین‌های اسلامی بود، سعی در براندازی عباسیان داشتند که در تحقق این آرمان، مصر نخستین هدف بود. ماجرای فتح مصر و تسلط فاطمیان بر حرمین شریفین در اشعار محمد بن هانی اندلسی از شاعران اسماعیلی مذهب که در دیوان خود به برخی رویدادهای تاریخی هم اشاره می‌کند، به‌گونه‌ای آخرالزمانی انعکاس یافته است (ابن هانی، ۱۹۸۰: ۱۳۱).

در آثار جعفر بن منصور الیمن و قاضی نعمان نیز با تمسک به رویدادهای تاریخی گذشته به‌ویژه تاریخ پیامبران تلاش شده است تا به مهم‌ترین پایه‌های مشروعیت دولت فاطمی مانند اثبات جانشینی امام علی (ع) و نسب علوی فاطمیان توجه شود. قاضی نعمان در کتاب *المناقب و المثالب* می‌کوشد به بیان تاریخی علل دشمنی بنی‌امیه با اهل بیت (ع) بپردازد. هدف قاضی نعمان از طرح این مباحث، رویارویی فکری با امویان اندلس و تلاش او در بیان برتری خلیفه فاطمی بر خلیفه اموی است (مجدوع، ۱۹۶۶: ۶۷-۶۶). کتاب *الردّ علی الخوارج، المختصر الآثار فیما روی عن الأئمة الأطهار* و نیز کتاب *معالم المهدي* از دیگر آثار تاریخی - کلامی قاضی نعمان در مواجهه با جریان‌های فکری مخالف دولت فاطمی به‌ویژه در مغرب اسلامی است که متون آن‌ها به‌طور مستقیم به دست ما نرسیده است (قاضی نعمان، بی تا: ۸/ ۴۸ و ۴۲).

به‌طور کلی می‌توان سیاست فاطمیان در مقابل اهل سنت و حکومت‌های سنی مذهب مغرب را هم‌سو با دوره‌های تاریخی بررسی شده در این مقاله به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول که مصادف است با شکل‌گیری دولت فاطمی، سیاست سخت‌گیرانه‌ای نسبت به مردم به‌ویژه علما

و تخبگان غیرشیعی در پیش گرفته می‌شود که در طرف مقابل نیز واکنش‌های تندی به دنبال دارد تا جایی که در جریان شورش ابویزید خارجی، حمایت گسترده مخالفان دولت فاطمی در مغرب از این شورش، دولت آنان را تا مرز فروپاشی پیش برد. در این دوره، سیاست دولت فاطمی مبتنی بر سب و لعن سه خلیفه نخست و صحابه مخالف امام علی (ع) بود و بسیاری از مخالفان این سیاست به مرگ محکوم شدند و آثار علمای اهل سنت در معرض نابودی قرار گرفتند؛

دوره دوم که مصادف بود با تثبیت دولت فاطمی، این سیاست سخت‌گیرانه در دولت فاطمی جای خود را به تسامح مذهبی داد که در نتیجه آن بسیاری از تخبگان اهل سنت جذب دستگاه حکومتی فاطمیان شدند؛ لذا قلم مؤلفان اسماعیلی در این دوره معطوف به شریک اسلامی یعنی خلافت عباسی و مخالفان داخلی مشروعیت فاطمیان بود و دوره سوم که مصادف بود با ضعف و فروپاشی دولت فاطمیان که یک بار دیگر شاهد برخی سخت‌گیری‌ها بر اهل سنت هستیم (نک. چلونگر، ۱۳۹۰: ۲۰ به بعد).

به‌طور کلی درباره واکنش تخبگان سنی در مغرب در برخی جاهای مقاله اشاراتی شده است. در اینجا به‌منظور رعایت محدودیت مقاله و تمرکز بر پرسش مقاله که رابطه تاریخ با قدرت در دستگاه خلافت فاطمی است، از تفصیل برخی مطالب که ارتباط کمتری با پرسش مقاله دارد اجتناب شده است.

ب. مرحله تثبیت سیاسی و تجدید مشروعیت (۴۸۷-۳۶۲ق)

فاطمیان پس از دوران استقرار حکومت خود که مبتنی بر اندیشه مهدویت بود، به دنبال فتح مصر و ورود به دوران اقتدار خویش که بیشترین سرزمین‌ها را تحت حکمرانی خود داشتند و از بالاترین توان نظامی برخوردار بودند، در تعامل با جهان اسلام با مشکل مشروعیت روبه‌رو بودند. این مسئله بدان دلیل بود که نخستین امامان فاطمی علی‌رغم ادعای مهدویت و پذیرش نسبی آن از طرف جامعه ستم‌دیده شمال آفریقا، در تحقق آرمان‌های مرتبط با ظهور مهدی ناکام ماندند. به همین دلیل، متفکران اسماعیلی مرتبط با دعوت فاطمی به دنبال راهی برای تفسیر اندیشه مهدویت بر پایه الزامات روز برآمدند و بر همین اساس ظهور مهدی را در قالب سلسله‌هایی هفت‌گانه از امامان فاطمی تفسیر کردند که این روند تا تکمیل پدیده ظهور و رسیدن بشر به تکامل روحی و سعادت اخروی ادامه می‌یافت.

براساس این تفکر، مشروعیت امامان فاطمی تا آینده‌ای نامعلوم تمدید می‌شد (کرمانی، ۱۹۶۰: ۲۴۳-۲۴۲). علاوه بر این، مشروعیت فاطمیان بایستی از یک طرف در مقابل اکثریت

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۴۱

سنی مذهب به زعامت خلافت عباسی و از طرف دیگر، در مقابل دیگر شاخه‌های تشیع به‌ویژه شیعیان اثنی‌عشری و سایر انشعابات درونی اسماعیلیه که مهم‌ترینشان قرامطه بودند، اثبات می‌شد.

مسئله مشروعیت و اینکه چه کسی امام بر حق است، به همان اندازه که برای قدرت حاکم و شخصی که در رأس آن قرار داشت حائز اهمیت بود، برای پیروان نیز اهمیت داشت. این مسئله عمیقاً با دین در ارتباط بود و مسلمانان را در باب درستی یا نادرستی راو رستگاری‌شان با تردید مواجه می‌کرد. امام کسی بود که هر شخص مسلمان بایستی از او پیروی می‌کرد، کسی که به گفته پیامبر اسلام (ص)، هر مسلمانی که در زمان مرگ خود، او را نمی‌شناخت، بر مرگ جاهلیت مرده بود. چنین امامی، امام الهدی یعنی کسی بود که در غیاب پیامبر اسلام (ص) وظیفه هدایت مسلمانان را بر عهده داشت و در آیه ۵۹ سوره نسا، به اطاعت از او امر شده بود. در مقابل چنین امامی، امام الضلال قرار داشت، یعنی کسی که ادعای رهبری مشروع را داشت، اما در حقیقت نامشروع بود. همه این مسائل مورد توافق مسلمانان بود، اما سؤال اینجا بود که در فضای دینی - سیاسی آن دوره از جهان اسلام که از یک طرف عباسیان در بغداد و از طرف دیگر امویان در اندلس ادعای خلافت داشتند و در میان شاخه‌های مختلف تشیع نیز تعاریف و مصادیق مختلفی از امامت و امام وجود داشت، چه کسی امام مشروع بود تا مردم در سایه هدایت او به رستگاری برسند؟

بر همین اساس بود که تاریخ‌نگاری به‌عنوان یکی از ابزارهای دولت فاطمی به موازات کلام، نقش مهمی در این مشروعیت‌بخشی ایفا می‌کرد. دولت فاطمیان مصر بایستی به تثبیت مشروعیت خود در مقابل گروه‌های سه‌گانه از مخالفان می‌پرداخت که تقریباً تمامی دنیای اسلام آن زمان را شامل می‌شد. مهم‌ترین آثار نوشته‌شده در این دوره، کتاب شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الأطهار و المجالس و المسایرات قاضی نعمان به‌عنوان آثاری تاریخی - کلامی بود. البته شاید بتوان آثار قاضی نعمان را از حیث زمان تألیف به دو دوره مجزا تقسیم کرد: دوره اول را که ثمره آن تألیف کتاب افتتاح الدعوه بود، می‌توان به دوران شکل‌گیری خلافت فاطمی تا فتح مصر ارتباط داد و دو اثر فوق‌الذکر در دوره متأخر حیات وی یعنی مصادف با/ پس از فتح مصر است.

اثر نخست شرح روایات تاریخی مرتبط با امامان شیعی و ناظر به پاسخ‌گویی به مخالفان سنی مذهب و اثر دوم که نوعی سیره‌نگاری امام - خلیفه فاطمی زمان وی یعنی المعز لدین الله بود، ناظر به پاسخ‌گویی به مخالفان شیعی اعم از اسماعیلی و غیراسماعیلی بود، اگرچه هم‌پوشانی‌هایی نیز در محتوای این آثار وجود دارد. مؤلف در اثر نخست تاریخ صدر اسلام را

از منظر امامت و جانشینی بازخوانی کرده و درصدد است تا ضمن روایت تاریخ امامان در این دوران، به اثبات حق الهی حاکمیت براساس قرآن و حدیث بپردازد. وی در بخش‌های پایانی کتاب نیز ضمن توجه به تاریخ دولت فاطمی درصدد است تا میان اعمال و اقوال امام- خلفای فاطمی و طریقه برخورد آنان با رویدادها، با پیامبر اسلام(ص) و ائمه برحق پس از ایشان پیوند برقرار کند و بدین ترتیب، خط ربط دولت فاطمی تا پیامبر اسلام(ص) را بازسازی کند. در اثر دوم نیز، مؤلف سیره خلیفه المعز فاطمی را روایت کرده و تلاش می‌کند ضمن نقل اعمال و اقوال او، دلایل مشروعیت وی را از منظر قرآن و حدیث بیان کند.

در واقع قاضی نعمان در کتاب شرح الاخبار تلاش می‌کند ضمن نقل اخبار تاریخی مرتبط با امامت با کمک قرآن و حدیث، حقانیت امام علی(ع) و ائمه پس از ایشان تا امام فاطمی هم‌عصر خود را اثبات کند. نقل احادیث متعدد از پیامبر اسلام(ص) از جمله حدیث «أنت منی به منزله هارون من موسی» و «من كنت مولاه فعلى مولاه» در تأیید جانشینی امام علی(ع) (قاضی نعمان، بی‌تا: ۶۳/۱-۶۲)، اشاره به نقش تاریخی و سرنوشت‌ساز آن حضرت در رویدادهای تاریخی صدر اسلام مانند لیله المبیت، غزوات بدر، احد، خیبر، فتح مکه، حنین و امثال آن (همان: ۱/ ۱۶۹ و ۱۵۸ و ۱۴۶ و ۱۴۴ و ۱۴۰) و همچنین تحلیل کلامی برخوردهای تاریخی ایشان با مخالفان خلافت خود و دشمنانش در جمل، صفین و نهروان (همان: ۱/ ۱۹۴ به بعد؛ همان: ۱۶۲ به بعد) از مهم‌ترین مباحث پنج جزء اول کتاب است.

وی در صفحات پایانی جزء پنجم، با نقل روایاتی در اظهار ندامت کسانی چون عایشه و عبدالله بن عباس از مخالفت با امام علی(ع)، بحث خود را تکمیل می‌کند (همان: ۲/ ۵۳ به بعد). قاضی نعمان در بخش‌های بعدی کتاب تا جزء دهم، ضمن نقل رویدادهای تاریخی، مناقب امام، مثالب دشمنان و ذکر آیات قرآن و احادیث مربوط به امامت مانند «آیه تطهیر»، «آیه مباحله»، «آیه ولایت»، «حدیث ثقلین»، «حدیث سفینه»، حدیث «أهل بیتی أمان لأهل الأرض» و موارد مشابه را نقل می‌کند (همان: ۲/ ۵۹ به بعد و ۱۹۰ به بعد).

اختصاص ده جزء از شانزده جزء کتاب شرح الاخبار به موضوع امام اول شیعیان(ع) حاکی از نقش کلیدی آن حضرت به‌عنوان نخستین سنگ‌بنای مشروعیت تشیع در مقابل تسنن و اولین حلقه ارتباط شیعیان و به تبع آن فاطمیان با رسول اکرم(ص) است. قاضی نعمان در جزء یازدهم تا پایان کتاب، پس از پرداختن به مناقب سایر اهل بیت(ع)، حضرت فاطمه(س) و امامان از نسل ایشان، ذکر حوادث تاریخی مربوطه و اقامه براهین از قرآن و حدیث (همان: ۳/ ۳۴ به بعد و ۷۰ به بعد و ۱۷۳ به بعد)، با اشاره‌ای گذرا به دیگر فرق شیعی فعال در آن زمان

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۴۳

مانند فطحیه، قطیعیه، کیسانیه، زیدیه، اثنی عشریه و دیگران (همان: ۲۰۸/۳ به بعد) وارد عصر فاطمی می‌شود (همان: ۲۳۵ / ۳ به بعد).

هدف این مورخ فاطمی از پرداختن به فرق شیعی مختلف و اشاره به ماجرای ولایت‌مهدی امام‌رضا(ع) و دیگر قیام‌های ناکام شیعی در این دوران، تنها یک چیز است و آن مشروعیت‌بخشی به قیام عبیدالله المهدی به‌عنوان تنها قیام شیعی موفق است که پس از سال‌ها سرکوب شیعیان به سرانجام رسید. بر همین اساس، وی با بیان حدیثی از امام‌صادق(ع)، جمع‌بندی نهایی خود را از ارائه این تواریخ ارائه می‌دهد:

«کل خارج منا [قبل قائم] مقتول» (همان: ۲۳۷/۳). براساس این روایت، عبیدالله المهدی همان مهدی موعودی است که طبق پیش‌بینی امامان پیشین، قبل از او هیچ قیام شیعی به سرانجام نمی‌رسد. اینک او قیام کرده بود و براساس این حدیث، موفقیت او در قیامش، دلیلی محکم بر حقانیت او و اخلافتش به‌عنوان ائمه الهدی و راهنمایان راستین بشریت بود.

اثر دیگر قاضی نعمان یعنی کتاب *المجالس و المسایرات* گروه‌های مخالف درون‌مذهبی اعم از شیعیان اثنی عشری و قرامطه را هدف قرار می‌دهد. قاضی نعمان در کتاب *المجالس و المسایرات* ضمن نقل ملاقات خود با خلیفه المعز فاطمی عنوان می‌کند که او به من دستور داد تا اخبار دولت فاطمی، مناقب اهل بیت و مثالب دشمنان را گردآوری کنم و از علل و مزایای این کار سخن گفت. قاضی نعمان سپس از معز نقل می‌کند که «ما برای همه مردم خیری را می‌خواهیم که شاید خودشان برای خود نمی‌پسندند... ما آنان را به سمت خدا هدایت می‌کنیم... انگار آنان این سخن خداوند را نشنیده‌اند که «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۱. به خدا قسم که این هدایت‌گران، ما هستیم.»

در هر عصری هدایت‌گری از ما برای مردم آن دوره وجود دارد، «پس هر کس بخواهد ایمان بیاورد و هر کس بخواهد کفر ورزد»^۲ (قاضی نعمان، ۱۹۹۶: ۱۱۸-۱۱۷). تنها تبعیت از امام الهدی است که سبب رستگاری پیروان و ورود به بهشت است (همان: ۵۵) و دشمنان و منکران امام به شقاوت ابدی گرفتار و برای همیشه در آتشند.

این مخالفان یا کسانی هستند که مقابل امام قیام بالسیف می‌کنند، مانند ابویزید مخلدبن کیداد (همان: ۷۲) یا دیگر فرق ظاله‌ای که بعد از امام‌صادق(ع) راه دیگری در پیش گرفتند (همان: ۱۲۴-۱۲۳)؛ زیرا امام تنها مرجع معرفت حقیقی و دانش نجات‌بخش است (همان: ۲۷۶ و ۱۰۴) که به‌واسطه آن خیر دنیا و آخرت کسب می‌شود (همان: ۲۴۰). نشانه

۱. ای پیامبر تو فقط هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی، رهبری است (رعد/ ۷).

۲. فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کهف/ ۲۹).

ظاهری چنین دانشی نیز وجود شمشیر ذوالفقار نزد امام فاطمی است (همان: ۱۱۴)؛ زیرا واگذاری ذوالفقار توسط پیامبر (ص) به علی (ع) دارای یک معنای باطنی یعنی انتقال علم به او بوده است که اکنون به خلیفه المعز فاطمی رسیده است (همان: ۲۰۸-۲۰۹).

در این کتاب همچنین ادعای امامت دو گروه از هاشمیان بعد از امام صادق (ع) رد می‌شود: گروه اول کسانی از هاشمیان که در دوران دعوت پنهانی امامان فاطمی در سلمیه ادعای امامت کردند (همان: ۴۰۲) که در این موضوع، ویژگی قرابت به رسول خدا (ص) مطرح می‌شود و بر این مسئله تأکید می‌شود که امام بایستی از ذریه پیامبر (ص) باشد (همان: ۴۰۲ و ۱۷۸)؛ گروه دوم نیز امامان اثنی‌عشری هستند. وی در این باره نیز به ماجرای ولایت‌مهدی علی بن موسی الرضا (ع) اشاره می‌کند و می‌نویسد که مأمون با تمسک به حيله اظهار تشیع کرد و از مذهب پدرانش بازگشت، فدک را به فرزندان فاطمه تسلیم کرد و از کسانی که آن را از ایشان دریغ نموده بودند، برائت جست.

وی در این روایات که همگی از زبان امام فاطمی بیان می‌شود، شهادت امام رضا (ع) در نتیجه فریب مأمون را نشانه عدم حقانیت آن حضرت عنوان می‌کند و می‌نویسد: «و كان ذلك دأب أولياء الله حتى أزف الوقت الموعود و قرب الحد المحلود و قام جدنا المهدي بالله (عم) يضرب في الأرض من مشارقها إلى مغربها على خوف من أهلها و اتقأ به وعد الله حتى مكثه الله و أظهره و جعلنا ورتته و مكنتنا في الأرض من بعده»^۲ (همان: ۴۰۴-۴۰۳) چنان‌که رسول اکرم (ص) فرموده است: «إن الشمس تطلع من مغربها، أز عجبنا من مقرنا فعزبتنا، ثم أطلعنا من حيث وعد أن يطلعنا و هو يسيرنا إذا يشاء حيث يشاء من أرضه حتى يورثنا جميعها وعدنا في كتابه، بمنه و فضله»^۳ (همان: ۴۷۷) و بدین ترتیب، ظهور فاطمیان را با وعده آخر الزمانی قرآن کریم پیوند می‌زند که می‌فرماید «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۴.

پس از قاضی نعمان، نوشته تاریخی دیگری به روایت محمد بن محمد الیمانی تحت عنوان

۱. مکن لنا.

۲. منظور از این عبارت اشاره به خروج تاریخی عبیدالله المهدی از سلمیه به سمت مغرب و تأسیس خلافت فاطمی است.

۳. منظور از این جملات، اشاره به ظهور خورشید از مغرب به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور مهدی است که آن را بر ظهور عبیدالله المهدی تطبیق می‌دهد و می‌نویسد که خداوند بدین گونه آنان را در هر کجای زمین که اراده کرده وارث خویش قرار داده است.

۴. و ما اراده کرده‌ایم بر کسانی که در زمین به ضعف و زبونی کشیده شدند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان (روی زمین) قرار دهیم (قصص / ۵).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۴۵

سیره *الحاجب جعفر بن علی و خروج المهدی من سلمیه* که شرح سفر تاریخی عبیدالله المهدی از سلمیه به سجلماسه است، حائز اهمیت است. این سیره براساس روایات منقول از جعفر بن علی، حاجب و پیشکار مخصوص وی که در جریان حرکت تاریخی مهدی از سلمیه تا برپایی حکومت فاطمیان در رقاده همراه وی بوده، نوشته شده است.

این اثر تاریخی در تداوم جریان تاریخ‌نگاری قاضی نعمان و با هدفی مشروعیت‌بخش تاریخ را روایت می‌کند. در این اثر برخلاف شرح *الاحبار* که به نخستین سرچشمه‌های امامت فاطمیان از زمان امام علی (ع) توجه کرده است و نیز برخلاف *المجالس و المسایرات* که ناظر به بررسی سیره معز در دوره معاصر با نویسنده است، ضمن روایت نوعی تاریخ‌نگاری مقدس، به دنبال تثبیت پایه‌های مشروعیت خلافت فاطمی با عنایت به سیره پایه‌گذار آن به‌عنوان سنگ‌بنای مشروعیت دینی - سیاسی خلفای پس از اوست.

این سیره تکمیل‌کننده جریان تاریخ‌نگاری کلامی بود که به روایت اثباتی تاریخ امامت از زمان پیامبر (ص) می‌پرداخت. در این اثر تاریخ‌نگارانه تلاش می‌شود تا ضمن روایت تاریخ، علائم و نشانه‌های ظهور مهدی را از دید ناظران عینی حوادث بر شرایط ظهور عبیدالله المهدی تطبیق دهد (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۰-۱۱۹ و ۱۱۲؛ بابایی سیاب، ۱۴۰۱: ۸۵ و ۷۰).

این تنها روایت نغز از تاریخ بود که می‌توانست در میان نزاع‌های بی‌پایان برای کسب قدرت و مشروعیت پس از رسول اکرم (ص)، حرفی نو برای گفتن داشته باشد. از دید مورخ اسماعیلی، عبیدالله المهدی یا همان موعود اسماعیلیان در این راه مانند پیامبر (ص) متحمل سختی‌های فراوانی شد، اما پس از موفقیت و ورود پیروزمندان‌اش به افریقیه، او نیز مانند پیامبر (ص) اعلام امان عمومی کرد (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۳۲؛ بابایی سیاب، ۱۴۰۱: ۱۰۲).

پس از سیره *الحاجب*، رساله *استتار الامام و تفرق الدعاه فی جزائر لطلبه* نوشته احمد بن ابراهیم نیشابوری از دیگر آثار تاریخی مربوط به دوران تثبیت خلافت فاطمی است که رویکرد مشروعیت‌بخش آن مبرهن است. نیشابوری داعی ایرانی دربار فاطمیان در این رساله دوره‌ای از تاریخ فاطمیان را گزارش می‌کند که بنابر اعتقاد آنان، به دلیل مهیا نبودن شرایط جامعه اسلامی، امامان در اختفا به سر می‌بردند، مسئله‌ای که سبب شده بود تا برخی پیروان در حقانیت آنان گرفتار تردید شوند.

انتشار این رساله در نخستین دهه‌های اعلام خلافت فاطمی در قاهره حاکی از اهمیت این دوره در تاریخ‌نگاری کلامی فاطمیان است؛ زیرا فاصله میان سال‌های غیبت محمد مستور تا قدرت‌یابی عبیدالله المهدی، دورانی حیاتی در تاریخ این فرقه است که منجر به برداشت‌هایی متفاوت از مفهوم و مصداق امامت در نزد اسماعیلیان شد؛ بنابراین، بازسازی تاریخ امامان در

این دوره گم‌شده از تاریخ فاطمیان می‌توانست نقشی اساسی در مشروعیت‌بخشی به خلفای فاطمی به‌عنوان وارثان این سلسله از امامان مستور ایفا کرده و از طرف دیگر پاسخی به شائبه‌های مطرح‌شده درخصوص نسب جعلی امامان فاطمی باشد که از طرف دشمنانشان مطرح می‌شد. این رساله، تاریخ امامان مستور فاطمی را از زمان عبدالله‌الاکبر (فرزند محمد مستور) روایت می‌کند. روایات این کتاب سعی در القا منصوص‌بودن جایگاه امام به‌عنوان امری الهی در اذهان پیروان دارد (زکار، ۲۰۰۷: ۲۷۱؛ متن کتاب استتار الامام).

یکی دیگر از برجسته‌ترین داعیان فاطمی در زمان خلافت المستنصر بالله، المؤید فی الدین شیرازی شاعر، نویسنده و آشنا به فنون جنگی بود که جانشین پدرش به‌عنوان داعی فارس شد (ابن اثیر، ۱۸۸۵: ۹/۱۹۹) اثر وی *سیره المؤید فی الدین* یک خودزندگی‌نامه است که در قالب نقل رویدادهای تاریخی سه مرحله از زندگی نویسنده یعنی دوران اقامت در دربار ابوکالیجار، دوران مصر و دوران حضور در جریان شورش بساسیری تاریخ را روایت می‌کند. وی در صفحات نخست کتاب، مناظرات خود را با علمای مختلف سنی و سایر فرق شیعی در حضور ابوکالیجار شرح می‌دهد و ضمن گزارش ادله مخالفان، پاسخ خود را در رد آنها ذکر می‌کند.

وی ذیل گزارش تاریخی زندگی خود در بخش نخست کتاب استدلال‌های خود را در حقانیت و مشروعیت خلافت فاطمی شرح می‌دهد (المؤید فی الدین، ۱۹۴۹: ۱۶ به بعد) که نمونه‌ای بارز از آمیختگی کلام و تاریخ است. در واقع فاطمیان ایران در نیمه دوم قرن پنجم هجری در دوران خلافت المستنصر بالله با دشمنی گسترده سنیان روبه‌رو بودند که در آن زمان، خواجه نظام الملک (ف ۴۸۵ق) وزیر قدرتمند سلجوقیان در رأس آن قرار داشت.

این شخص بخش بزرگی از کتاب *سیاستنامه* خود را صرف رد افکار و عقاید اسماعیلیان کرد. در این زمان آثار جدلی زیادی از سوی نویسندگان سنی مذهب و به تشویق عباسیان نیز نوشته شد که مشهورترین آنها آثار ابوحامد محمد غزالی (۵۰۵ق) است که به توصیه خلیفه المستظهر عباسی، رساله *المستظهری* را در رد مذهب اسماعیلیان که آنان را باطنیه خطاب می‌کند، نوشت.

این موضوع سبب واکنش مورخان و مورخان-متکلمان فاطمی در این زمینه شد که در سطرهای بالا به نمونه‌هایی از آن اشاره شد. البته در این زمینه نباید از کنش برخی شاعران فاطمی مثل ناصر خسرو غافل شد که در دیوان اشعار خود به برخی مفاد تاریخی با رویکرد توجه به تاریخ معاصر که وجه غالب در گفتمان تاریخ‌نگاری فاطمی است، اشاره می‌کند (سجادی، ۱۳۸۲: ۱۷۴؛ بابایی سیاب، ۱۳۹۸: ۲۳۴).

در این مقاله با توجه به موضوع و پرسش اصلی تحقیق تلاش شده است بیشتر آثار

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۴۷

تاریخ‌نگارانه یا تاریخی - کلامی مؤلفان فاطمی به صورت محتوایی بررسی شود؛ لذا آثار حمیدالدین کرمانی که بیشتر در حوزه عقاید و فلسفه نظری اسماعیلیان است و همین‌طور آثار ناصر خسرو بررسی نشد.

همچنین در این مقاله تلاش شده است ضمن اشاره مختصری به موضع‌گیری فکری، سیاسی، کلامی و تاریخی دشمنان اسماعیلیه در مقابل آنان برای رد مشروعیت دینی - سیاسی و نسب علوی آنان، بیشتر تمرکز بر عملکرد مورخان - متکلمان فاطمی است. در واقع، مواضع مخالفان فاطمیان موضوع بررسی در مقالات و کتب متعددی بوده است و در اینجا سعی شده است به گزاره‌هایی کوتاه اکتفا شده و بر موضوع اصلی که رابطه تاریخ‌نگاری با قدرت در بین فاطمیان، تأکید شود.

ج. مرحله پراکندگی سیاسی و بحران جانشینی (۵۶۷-۴۸۷ق)

دور پایانی خلافت فاطمیان را می‌توان مصادف با سال ۴۸۷ هجری و پس از مرگ مستنصر دانست، یعنی زمانی که نزاع بر سر جانشینی او منجر به بروز بزرگ‌ترین بحران داخلی در تاریخ اسماعیلیه شد (شهرستانی، ۱۹۶۸: ۱/۱۹۲). مسئله جانشینی سبب تحولی دیگر در تاریخ‌نگاری اسماعیلیان شد که در نتیجه آن، هدف از مراجعه به تاریخ و نگارش آن، اثبات جانشینی امام مستقر و کسب مشروعیت در مقابل مخالفان داخلی بود، نه دشمنان خارجی.

سبک نگارش تاریخ نیز از سیره‌نگاری و وقایع‌نگاری‌های رسمی، جای خود را به بازخوانی تاریخ و تحلیل رخداد‌های تاریخی در قالب اسناد صادره از دیوان انشا دربار فاطمی داد. مهم‌ترین مسائل مطرح‌شده در تاریخ‌نگاری فاطمی در این زمان عبارت بود از تحلیل سنت‌های جانشینی در تاریخ تشیع که تأمین‌کننده مشروعیت امام جدید بود.

وثیقه «هدایه‌الأمیره» در ابطال دعوت نزاری با تمسک به بازخوانی کلامی رویدادهای تاریخی، سعی در توجیه انتصاب مستعلی به امامت و مشروعیت‌بخشی بدان دارد (قلقشندی، ۱۹۱۳: ۹/۲۹۷-۲۹۱). در این وثیقه، زوایای زیادی از نخستین انشعاب سیاسی - مذهبی دولت فاطمی پس از وفات مستنصر روشن شده و دلایل زیادی بر وجود نص امامت به نام مستعلی آورده شده است که می‌توان آن‌ها را ذیل سه مقوله دسته‌بندی کرد:

۱. اقوال و اعمال مروی از مستنصر، ۲. دلایل متکی بر سوابق تاریخی، ۳. دلایل متکی بر مبادی مذهبی (الشیال، ۱۴۲۲: ۶۲-۶۱). در این میان، در زمینه رجوع به سوابق تاریخی، دو نوع بازگشت به گذشته صورت می‌گیرد. استدلال‌های این وثیقه از یک طرف متکی بر تاریخ پیامبران گذشته و صدر اسلام در زمان رسول اکرم (ص) است که متکی بر اخبار، احادیث و آیات قرآن

است و از طرف دیگر، بازخوانی تاریخ معاصر براساس شاهدان عینی و اسناد، در دستور کار نویسندگان مستعلوی قرار می‌گیرد.

بخشی از تاریخ روایت شده در سَجَلِ «هدایه آمریه» که به دنبال تثبیت مشروعیت خلافت مستعلی است، ناظر به رخداد‌های تاریخی دوران مستنصر مانند نامیده شدن مستعلی توسط وی به نام و کنیه پیامبر اسلام (ص) است که دارای معنایی رمزی است و ادله تاریخی دیگری که جمال‌الدین الشیال به آن‌ها اشاره می‌کند، اما نه از منظری تاریخ‌نگارانه (الشیال، ۱۴۲۲: ۶۵-۶۲). بخش دیگر شامل بازگشت به تاریخ صدر اسلام و پیامبران پیشین است که با اشاره به حدیثی از پیامبر اسلام (ص) شروع می‌شود که می‌فرماید: «کائن فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حد و النعل بالنعل و القده بالقده». براساس این روایت، دوران و منزلت المستنصر بالله با دوران و منزلت سلیمان نبی از پیامبران بنی اسرائیل مقایسه شده است. براین اساس، المستنصر، سلیمان امت پیامبر (ص) بود، زیرا به او حکومتی عطا شده بود که از نظر طول مدت و قدرت به هیچ‌کدام از پدران او عطا نشده بود، چنان‌که به سلیمان عطا شده بود.

مستعلویان که تا سال ۵۲۴ هجری گروه واحدی را در مصر، شام و یمن تشکیل می‌دادند، در این سال به واسطه نزاعی دیگر بر سر قدرت، به دو گروه حافظیه (مجیدیه) و طیبیه (آمریه) تقسیم شدند (ابن قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۴۱-۱۲۸؛ ابن تغری بردی، ۱۹۲۹: ۵/ ۲۴۱-۲۴۰؛ قلقشندی، ۱۹۱۳: ۶/ ۴۵۰؛ ۷/ ۱۰۸؛ ۳۴۴/۸). در نتیجه، نهضت واحد اسماعیلیان فاطمی از سال ۵۲۶ هجری به سه گروه رقیب حافظی، طیبی و نزاری تقسیم شد. تنها خبری که در این دوره از طیب در دست است این است که عبدالمجید وجود طیب را چند ماه بعد از تولدش مخفی کرد (ابن میسر، ۱۹۱۹: ۷۴).

با توطئه دربار فاطمی، ابتدا وجود طیب انکار شده و به جای آن شایعه تولد فرزندی ذکور از یکی از زنان باردار خلیفه پیشین مطرح شد که هیچ‌گاه خبری از آن نشد و در حد یک افسانه باقی ماند (Sanders, 1992: 83). با این وجود، عبدالمجید برای رسیدن به خلافت با چالش‌های دشواری روبه‌رو بود، زیرا او فرزند الأمر نبود، بلکه پسرعموی او بود. برای توجیه این مسئله، به سابقه‌ای تاریخی در دوران الحاکم اشاره می‌شود که پسرعمویش عبدالرحیم بن الیاس را به ولایتعهدی برگزید، نام او را بر سکه ضرب کرد و دستور داد بر منابر و مکه برای او دعا کنند (الشیال، ۱۴۲۲: ۸۶-۸۵).

از دید آنان، این یک معنای رمزی برای جانشینی الحافظ بود (Sanders, 1992: 99) و دیگر اینکه مستنصر، ابوالقاسم محمد (پدر الحافظ و عموی الأمر) را ولی عهد المسلمین نامید (الشیال، ۱۴۲۲: ۸۳). این تسمیه از دید آنان متضمن یک معنای باطنی بود که حاکی از خلافت

الحافظ بوده است، بدین معنی که مقصود از اعطای عنوان ولی عهد به پدر الحافظ، دلیلی بر امامت فرزند او در آینده‌ای نزدیک بوده است (Sanders, 1992: 98)، اما هیچ‌کدام از این استدلال‌ها و تفاسیری که از تاریخ صورت گرفت، منجر به مشروعیت رژیم حافظمی نشد، زیرا هم نزاریه و هم مستعلویه، تاریخ فاطمی را تنها در قالب مدل جانشینی پسر به جای پدر می‌دیدند.

به همین دلیل، آنان بایستی یک پارادایم معتبر در تاریخ اسلام پیدا می‌کردند (Sanders, 1992: 94) وی به همین منظور، سجلی خطاب به اهل دولت نوشت (نک. الشیال، ۱۴۲۲: ۲۵۲-۲۴۳) که در آن توجه خاصی به وصیت پیامبر اسلام (ص) به جانشینی پسرعمویش علی (ع) در غدیر خم و حدیث مشهور «من كنت مولاه فعلي مولاه» شده است (الشیال، ۱۴۲۲: ۸۲). این اشاره تاریخی و بازخوانی تاریخ امامت در سرمنشأ آن، در زمان الحافظ که جانشین پسرعموی خود - الأمر - شده بود، تجربه جدیدی در تاریخ دولت فاطمی بود؛ زیرا تا آن زمان، چنین انتصابی مخالف اصول مذهب اسماعیلی به شمار می‌آمد و آنان قائل به جانشینی پسر به جای پدر بودند؛ بنابراین، بازخوانی غدیر خم، برهانی تاریخی برای توجیه جانشینی پسرعمو بود. پیامبر اسلام (ص) پسرعمویش علی (ع) را ولایت داد در حالی که عمویش زنده بود و این چنین بود که الأمر نیز علی‌رغم عموهایش، نص امامت را به نام الحافظ کرد.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این تحقیق علمی نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری فاطمیان متأثر از مهم‌ترین مبانی تاریخ‌نگاری اسماعیلی در زمینه فلسفه نظری تاریخ، ضمن برخورداری از ویژگی‌های خاص پارادایمی که عامل تمایز آن از تاریخ‌نگاری سنتی - دینی است، حول مفهوم امامت به‌عنوان نقطه کانونی در عقاید اسماعیلیان سازمان یافته است. این تاریخ‌نگاری در ادوار مختلف حیات سیاسی دولت فاطمیان، بسته به جایگاه و شرایط امام و دولت فاطمی، به روایت، بازخوانی، بازنویسی یا بازتفسیر رویدادهای تاریخی می‌پردازد؛ برای مثال، دولت فاطمیان از آغاز تا سال ۵۶۷ هجری از حیث مشروعیت با سه چالش عمده روبه‌رو بوده است. در دوران آغازین کسب قدرت سیاسی تا فتح مصر و ادعای خلافت در سال ۳۶۲ هجری، مفهوم «مهدویت» به‌عنوان عامل مشروعیت‌بخش به امام فاطمی در منابع تاریخ‌نگارانه این دولت بازتاب گسترده یافته است. لذا تاریخ فاطمیان در این دوره با رویکردی آخرالزمانی نگارش یافته است که همه حوادث و رویدادها را معطوف به این اندیشه محوری و جایگاه امام فاطمی به‌عنوان مهدی موعود، روایت یا بازخوانی می‌کند. کتاب المناظرات ابن هیثم، افتتاح الدعوه قاضی نعمان و... از

مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگارانه این دوره از حکومت فاطمیان است که محتوای آن‌ها مؤید انتخاب چنین رویکردی است. در عصر دوم خلافت فاطمیان که دوران تثبیت سیاسی این دولت در مناطق وسیعی از مصر و شام و شمال آفریقا است با توجه به شکست اندیشه مهدویت و تحقق نیافتن انتظارات آخرالزمانی مرتبط با ظهور مهدی در دولت فاطمیان، متفکران این دولت، به بازتولید اندیشه مهدویت در قالب ظهور تدریجی مهدی در طول هفت دور تکرارشونده از امامان فاطمی پرداختند که مشروعیت آنان را تا آینده‌ای نامعلوم تضمین می‌کرد. رویکرد مورخان فاطمی در روایت و بازخوانی تاریخ، ناظر به تثبیت مشروعیت امامان این دوره از تاریخ فاطمیان در برابر مدعیان بیرونی (عباسیان، امویان) و درونی (امامیه، زیدیه، قرامطیان) خلافت بود. شیوه روایت تاریخ در مهم‌ترین آثار تاریخ‌نگارانه این دوره مانند کتب شرح الاخبار و المجالس و السایرات قاضی نعمان، استتار الامام احمد بن ابراهیم نیشابوری، سیره الحاجب محمد بن محمد الیمانی و... همگی حاکی از انتخاب چنین رویکردی در میان مورخان این دوره است. عصر سوم حکومت فاطمیان نیز که از سال ۴۸۷ هجری تا سقوط آنان به طول انجامید، شاهد دورانی از پراکندگی و شقاق عقیدتی-سیاسی و اختلاف بر سر مصداق امامت و مسئله جانشینی است. در این دوره وظیفه مورخ فاطمی بازخوانی مدل‌های جدیدی از جانشینی در تاریخ است که ناظر به مشروعیت بخشی به امام مستقر فاطمی است، مانند مدل جانشینی پسرعمو به جای مدل جانشینی پدر-پسر که حول رویداد غدیر خم و جانشینی علی بن ابی طالب (ع) تحلیل و تفسیر می‌شود. این شکل از روایت تاریخ بیشتر در قالب وثائق و سجلات حکومتی دولت فاطمیان انعکاس یافته است.

منابع

- ابن الاثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۸۸۵م) *الکامل*، قاهره: بی‌نا.
- ابن القلانسی، حمزه بن اسد (۱۹۰۸م) *ذیل تاریخ دمشق*، ویرایش هانری. ف آمدروز، لیدن: بی‌نا.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف (۱۹۲۹م) *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، قاهره: بی‌نا.
- ابن منصور الیمین، جعفر (۱۹۸۴م) *سرائر و اسرار النطقا*، ویرایش مصطفی غالب، بیروت: دار الاندلس.
- ابن میسر، تاج‌الدین محمد بن علی (۱۹۱۹م) *اخبار مصر*، ویرایش هانری ماسه، قاهره: بی‌نا.
- ابن هانی الاندلسی (۱۹۸۰م) *دیوان ابن هانی الاندلسی*، به تحقیق کرم البستانی، بیروت: دار بیروت.
- ابن هیثم (۱۳۸۸) *پیدایی فاطمیان و گفت‌وگوهای درونی شیعیان در المناظرات*، به تصحیح و ترجمه انگلیسی ویلفرد مادلونگ و پل ارنست واکر، ترجمه فارسی محمد جاودان و امیر جوان آراسته، قم/تهران: دانشگاه ادیان و مذاهب.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۵۱

ایوانف، ولادیمیر (۱۹۳۹م) *مذاکرات فی حرکت المهدی الفاطمی، القاهرة: مطبعة المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه.*

بابایی سیاب، علی (۱۳۹۸) *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری اسماعیلیان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.*
_____ (۱۴۰۱) *اسنادی تاریخی درباره ظهور فاطمیان (استار الامام و سیره جعفر الحاجب)، قزوین: انتشارات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).*

بابایی سیاب، علی؛ جان احمدی، فاطمه؛ آقاجری، سیدهاشم (۱۳۹۷) «شاخصه‌های تاریخ‌نگاری فاطمیان در گفتمان تاریخ‌نگاری اسلامی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهرا(س)*، ۲۸(۲۱)، ۵۱-۳۳.

_____ (۱۳۹۸)، «تاریخ‌نگری اسماعیلیان: مؤلفه‌های فلسفه نظری تاریخ»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهرا(س)*، ۲۹(۲۳)، ۷۴-۵۵.

جوذری، ابوعلی منصور العزیزی (بی تا) *سیره الاستاذ جوذری، القاهرة: دار الفكر العربی.*
چلونگر، محمدعلی (۱۳۹۰) «مقایسه و تحلیل سیاست‌های مذهبی فاطمیان در مغرب و مصر تا پایان الظاهر (۲۷-۲۹۷ق)»، *پژوهش‌های تاریخی*، ۳(۱)، ۳۴-۱۹.

زکار، سهیل (۲۰۰۷) *اخبار القرامطه، دمشق: التکوین للتألیف و الترجمة و النشر.*
سجادی، صادق (۱۳۸۲) «ناصر خسرو و تاریخ‌نگری»، *نامه پارسی*، ۲۹(۲)، ۱۷۴-۱۷۱.
شهرستانی، ابوالفتح محمدبن‌الکریم (۱۹۶۸م) *الملل و النحل، به تصحیح عبدالعزیز م. الوکیل، القاهرة: بی تا.*

الشیال، جمال‌الدین (۱۴۲۲ق) *مجموعه الوثائق الفاطمیة، القاهرة: المكتبة الثقافه الیدیة.*
قاضی نعمان (۱۹۷۰م) *افتتاح الدعوه، ویرایش و داد القاضی، بیروت: بی تا.*

_____ (۱۹۷۸م) *المجالس و المسایرات، تونس: بی تا.*
_____ (۱۹۶۶م) *المجالس و المسایرات، بیروت: دارالمنتظر.*

_____ (بی تا) *شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، بی جا: مؤسسه نشر الاسلامی (نشر الکترونیکی مرکز القائمیة باصفهان للتحریات الکتیبوتریه).*

قلقشندی، احمدبن علی (۱۹۱۳م) *صبح الاعشی فی صناعه الانشا، القاهرة: بی تا.*
کرمانی، حمیدالدین احمدبن عبدالله (۱۹۶۰م) *الریاض، بیروت: دارالثقافه.*

مجدوع، اسماعیل بن عبدالرسول (۱۹۶۶م) *فهرست الکتب و الرسائل و لمن همی من العلماء و الائمه و الحدود الافاضل، به تحقیق علی نقی منزوی، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.*

مقریزی، تقی‌الدین احمدبن علی (۱۸۵۳م) *المواعظ و الاعتبار به ذکر الخطط و الآثار، القاهرة: بولاق.*

Sanders, p, "claiming the past: Ghadir Khum and the rise of hafizi Historiography in the late Fatimid Egypt", *Studia Islamica*, 1992, No. 75, pp. 81-104.

Daftari. farhad, **Ismaili Literature: A Bibliography of Sources And Studies**, London: The Institute of Ismaili Studies, 2004.

List of sources with English handwriting

- Ibn al-Aṭīr, 'Izz ul-Dīn 'Alī b. Moḥammad, Al-Kāmil, Cairo, 1885.
- Ibn al-Qalanosī, Ḥamzat b. Asad, Ze'īl-e Ta'rīk-e Dīmašq, edited by Henry. F Amdroz, Leiden, 1908.
- Ibn Taḡrā Bardī, Jamal ul-Dīn Abū ul-Mahasīn Yoūssīf, Al-Nuḡum ul-Zahīra fī Molūk Mīsr wa Al-Qāhīra, Cairo, 1929.
- Ibn Mansoūr Al-Yaman, ja'far, Sara'ir wa Asrar ul-Nataqa, edited by Mostafa Ghalib, first edition, Beirut: Dār ul-Andalus, 1984.
- Ibn Moyassar, Taj ul-Dīn Moḥammad b. 'Alī, Aḡbar Mīsr, edited by Henry Masse, Cairo, 1919.
- Ibn Hanī al-Andalusī, Dīwān-e Ibn Hanī al-Andalusī, Research by Karam al-Bustani, Beirut: Dār Beirut, 1980.
- Ibn Haiṭam, The Founding of the Fatimids and the Inner Dialogues of the Shiites in the Debates, edited and translated into English by Wilfred Madelong and Paul Ernest Walker, translated into Persian by Mohammad Javadan and Amir Javan Arasteh, Qom-Tehran: University of Religions, 1388.
- Ivanov, Vladimir, Negotiations in the Movement of Al-Mahdi al-Fatimi, Cairo: Maṭba'at ul-Ma'had Al-Elmī al-Fransī for Eastern Works, 1939.
- Babaei Siab, Ali (2018), Historical perspective and Historiography of the Ismailis, Qom: Howza and University Research Center.
- Babaei Siab, Ali (1401 AD), historical documents about the rise of the Fatimids (Istār al-Imam and Sire Jafar al-Hajjab), Qazvin: Publications of Imam Khomeini International University (RA).
- Babaei Siab, Ali, Fatemeh Jan-Ahmadi and Seyed Hashem Aghajari (2017), "The Features of Fatimid's Historiography in Islamic Historiography Discourse ", Historical perspective and Historiography, No. 21, pp. 33-51.
- Babaei Siab, Ali, Fatemeh Jan-Ahmadi and Seyed Hashim Aghajari (2018), " The Historical Perspective of Isma'ilis Philosophical Components ", Historical perspective and Historiography, No. 23, pp. 55-74.
- Al-Jawzari, Abu Ali Mansour Al-Azizi, Sīra al-Ustaz Al-Jawzar, edited by Mohammad Kamel Hossein and M. Abd al-Hadi Shaira, Cairo: Dār ul-Fīkr ū-'Arabī.
- Chalongar, Mohammad Ali (2016), "COMPARING AND ANALYZING FATEMIAN'S RELIGIOUS POLICY ON MOROCCO AND EGYPT TILL THE END OF AL-ZAHER ERA (297-427 A. H.)", historical researches, third year, first issue, pp. 19-34.
- Zakar, Soheil, Aḡbar ul-Qaramaṭa, Damascus: Al-Takwīn fīl Ta'lif wa l-Tarjama wa al-Našr, 2007.
- Sajjadi, Sadegh (1382), "Nasser Khosrow and Historiography", Parsi Letter, No. 29, pp. 171-174.
- šahrīstānī, Abūl-Fath Moḥammad b. Al-Karīm, Al-Mīlal wa Al-Nīḡal, corrected by Abdul Aziz M. Al-Wakil, Cairo, 1968.
- Shiyal, Jamal-al-Din, Al-Vaṭa'iq ul-Faṭīmīya, Cairo: Al-Maktabat ul-ṭīqafat ul-Dīnīyah, 1422 AH.
- Qāzī No'mān, Ifṭīṭah ul-Da'wah, edited by Wedad Al-Qazi, Beirut, 1970.
- Qāzī No'mān, Maḡalīs wa al-Mosae'irat, edited by Habib al-Faqi, Ebrahim Shabbouh and Mohammad Yalawi, Tunis, 1978.
- Qāzī No'mān, Maḡalīs wa al-Mosae'irat, edited by Habib al-Faqi, Ebrahim Shabbouh and Mohammad Yalawi, Beirut: Dār ul-Montazar, 1966.
- Qāzī No'mān, šarḡ ul-Aḡbār fī Faḡa'il al-A'imat al-Aṭḡar, Islamic publishing institute (electronic publication of Al-Qaimiyyah Basfahan Center for Tahriyat al-Kambiotriya), n.d.
- Qalqašandī, Aḡmad b. 'Alī, šobh ul-A'ša fī šīna'at ul-Inša', edited by M. A. Ibrahim, Cairo, 1913.

Kermani, Hamid al-Din Ahmad b. Abdullah, Al-Riyadh, edited by Aref Tamer, Beirut: Dār ul-ḥīqafa, 1960.

Al-Majdu, Ismail b. Abd al-Rasoul, Fihret ul-Kotob wa al-Rasāʿil wa lī Man Hīa Mīn al-ʿOlamāʾ wa al-Aʿīma, research by Alinqi Manzavi, Tehran: University of Tehran Press, 1966.

Al-Maqrīzī, Taqī-ul-Dīn Aḥmed b. ʿAlī, Al-Mawoaʿīz wa Al-Iʿtibār, Cairo: Bulāq, 1853.

English Source

Sanders. p, “claiming the past: Ghadir Khum and the rise of hafizi Historiography in the late Fatimid Egypt”, *Studia Islamica*, 1992, No. 75, pp. 81-104.

Daftari. farhad, *Ismaili Literature: A Bibliography of Sources And Studies*, London: The Institute of Ismaili Studies, 2004.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**The relationship between historiography and power in Ismaili discourse
A case study of the Fatimid government¹**

Ali Babaei Siab²

Received: 2022/12/12

Accepted: 2023/07/06

Abstract

Ismaili historiography differs fundamentally from the prevailing current of traditional historiography in that it emphasises its own theoretical philosophy in some aspects such as the driving forces of history, patterns of historical movement, and the idea of progress in history. This problem has directly affected the scope of historiography, the subject, purpose, approach and method of historiography by the historians of the Ismaili religion, the works of the early Ismaili historians and consequently the Fatimids, in a way that has led many researchers in the field to believe that the Ismailis Basically do not have their own historiographical tradition. The topic we will explore in this article is the analysis of the relationship between historiography and political power in the Fatimid period and its impact on the approach and subject of historiography of Fatimid historians in different periods of the political life of this government. The results of this research show that the political developments surrounding the position of the Imam as a central point in Ismaili thought have caused changes in the approach and topic of historiography in the Fatimid period. The research method in this article is qualitative content analysis and data extraction based on the selection of meaningful statements from library sources.

Keywords: Fatimids, historiography, discourse, power, legitimacy, succession.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42231.1640

2. Assistant Professor of History Department, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Babaeisiab@HUM.ikiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۷۹-۵۵

بازنمایی خشونت نظامیان عراقی در خاطره نگاشته های اسرای ایرانی جنگ / دفاع مقدس^۱

عبدالرحمن حسینی فر^۲، علیرضا ملایی توانی^۳، سعید نجار^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

چکیده

ناکامی های عراق در جبهه های جنگ علیه ایران از سویی و طبیعت خشونت طلب حکومت بعثی عراق از سویی دیگر باعث شد حکومت این کشور به گروهی از قربانیان جنگ، یعنی اسرای جنگی بیشترین خشونت را برای اعمال قدرت خود اعمال کند. اسرای ایرانی در بازداشتگاه های اعلام شده، مخفی یا در زندان های مخوف عراق، هدف انواع رفتار غیرانسانی و انتقام جویی رژیم حاکم در عراق قرار داشتند. انجام هدفمند این سبک رفتاری در زیرمجموعه خشونت سیاسی قرار می گیرد، همچنین می توان این مسئله را یک امر اجتماعی دانست که محصول محیط است و در انواع خشونت فیزیکی، روحی، فردی و ساختاری تقسیم بندی می شود. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی تحلیلی بر آن است تا انواع خشونت در خاطره نگاشته های اسرای ایرانی جنگ را بازنمایی کند. گستردگی اعمال خشونت فیزیکی در صورت انواع شکنجه های جسمی، اعمال محدودیت های دارویی برای اسرای بیمار و بی توجهی به بهداشت اردوگاه ها و همچنین ایجاد محدودیت در انجام مناسک مذهبی و سعی در آلوده کردن اسرا به مسائل مبتذل به عنوان نمود عینی شکنجه های روحی، از مسائلی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.36731.1542

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.3.9

۲. استادیار پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. hassanifar@yahoo.com

۳. استاد پژوهشی، تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

۴. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده

مسئول). saeednajar61@yahoo.com

- این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان "بازنمایی وقایع تاریخی در خاطره نگاشته های اسرای ایرانی دفاع مقدس ۱۳۵۹-۱۳۶۷" در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۴۰۰ است.

است که در این خاطرات به فراوانی به آن‌ها اشاره شده است و می‌توان به آن‌ها به‌عنوان بخشی از داده‌های پژوهش اشاره کرد؛ داده‌هایی که همچنان نشانگر بی‌تفاوتی فاحش در روایت حوادث با تمام تفاوت‌های طبقاتی، قومی و اجتماعی خاطره‌نگاران است و به نوعی می‌توان با عنوان یکسانی روایت از آن‌ها نام برد.

کلیدواژه‌ها: دفاع مقدس، خودنگاشت، اسرای جنگی، خشونت، خشونت سیاسی

مقدمه

خاطرات خودنگاشت، کارنامه‌ای است که به قلم خود فرد درباره جنبه‌های بیرونی و درونی زندگی‌اش نگاشته می‌شود که شامل محیط اجتماعی، اعمال، رفتار، ذهنیات، اندیشه‌ها و نفسانیات فرد است. این نوع نوشته‌های تاریخی ادبی قابلیت انعکاس مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ادبی یک دوره خاص را دارد و تاریخ ایران از اواسط عصر ناصری، تحت تأثیر جریان‌های نوین شاهد شکل‌گیری این سبک نوشتاری است که به موازات دوره‌های مختلف دارای تحول کمی و کیفی مختلفی است؛ چنان‌که می‌توان ادعا کرد در رویدادهای بحرانی مانند انقلاب و جنگ، گسترش آن را در دو بُعد ذکر شده شاهدیم.

انقلاب مشروطه، تغییر رژیم قاجار به پهلوی، انقلاب اسلامی و جنگ هشت‌ساله عراق با ایران از نمونه‌هایی است که به‌خوبی این ادعا را ثابت می‌کند که بخش مهمی از طبقات گوناگون مردم در سال‌های رویداد و بعد از آن سعی در انعکاس وقایع در خاطرات خودنگاشت خویش دارند. از این دست است خاطرات اسرای جنگ هشت‌ساله به‌عنوان یکی از نزدیک‌ترین مثال‌ها به مسئله ذکر شده که می‌توان به‌روشنی آن‌ها را روایتی بازنمایی شده از رویدادهای زمان جنگ به‌ویژه در اردوگاه‌های عراق، جهت شناخت جبهه‌ای دیگر از جنگ دانست.

این خاطرات، از همان آغازین ماه‌های بعد از آزادی اسرا تا به امروز جریان ثبت و انتشار آن‌ها تداوم دارد و اگر به‌درستی شناخته شوند، نیز بررسی و راستی‌آزمایی اسنادی شوند، بدون شک نقش مهمی در شناخت تحولات مرتبط با جنگ، به‌خصوص در شناسایی عملکرد دشمن دارند؛ عملکردی که به‌تمامی در دایره خشونت می‌تواند گنجانده شود.

خشونت واقعیت انکارناپذیر تمام جوامع در طول دوره‌های مختلف تاریخی آن‌هاست. گروهی از نظریه‌پردازان خشونت را ذاتی امر سیاسی می‌دانند، لذا خشونت سیاسی را می‌توان یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندی‌های مرتبط با انواع خشونت دانست که خود شامل دسته‌بندی‌هایی مبنی بر خشونت هدف‌مند و بی‌هدف، خشونت آشکار و پنهان، خشونت فردی و ساختاری، خشونت فیزیکی و روانی می‌شود.

همچنین جنگ را می‌توان خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته بازتعریف کرد و اسرا را به‌عنوان یکی از قربانیان این خشونت محسوب داشت؛ لذا هدف پژوهش حاضر، شناخت چگونگی بازنمایی این مسئله در خاطرات خودنگاشت اسرای جنگ عراق با ایران است. این شناخت بدون شک ضرورت آن زمانی احساس می‌شود که با جست‌وجویی در پیشینه ادبیات تحقیقی در این موضوع متوجه می‌شویم که این خاطرات، به‌عنوان منابعی مهم، در تحقیقات تاریخی چندان به جد گرفته نشده‌اند.

پایگاه متفاوت خانوادگی، تنوع طبقاتی رزمندگان اسیر و همچنین رسته‌های نظامی متفاوت آنان باعث شده است که با تنوع دیدگاه‌ها و روایت‌ها از حوادث مشابه مواجه باشیم، لذا بنا بر محدودیت‌های مرتبط با یک مقاله علمی، سعی شد با در نظر گرفتن این گزاره، از میان خاطرات خودنگاشت اسرا دست به انتخاب نمونه‌هایی بزنیم. خودنگاشت ۳۰۰۰ روز اسارت از محمدرضا حسنی، آخرین شناسایی از مجید مطیعان، اردوگاه اطفال از احمد یوسف‌زاده، آزادی زیباترین لحظه زندگی از حسین ربیعی، برزخ اسارت از علیرضا دهنوی، پای که جا ماند از ناصر حسینی‌پور، دیار غربت از احمد مبهوتی و عنبر از جاسم مقدم آثاری‌اند که متن آن‌ها در این مقاله، به‌عنوان متن مرجع برای تحلیل درباره چگونگی بازنمایی خشونت در آن‌ها به‌عنوان سؤال پژوهش خواهد بود.

جدول ۱. کتب و خاطرنگاریها

ردیف	نویسنده	نام کتاب
۱	محمدرضا حسنی سعدی	۳۰۰۰ روز اسارت
۲	مجید مطیعان	آخرین شناسایی
۳	احمد یوسف‌زاده	اردوگاه اطفال
۴	علیرضا دهنوی	برزخ اسارت
۵	احمد مبهوتی	دیار غربت
۶	جاسم مقدم	عنبر
۷	سیدناصر حسینی‌پور	پای که جا ماند
۸	حسین ربیعی	آزادی زیباترین لحظه زندگی

عنوان و مسئله پژوهش حاضر که با رویکرد توصیفی تحلیلی مورد شناخت و تفسیر گرفته، همان‌گونه که گفته شد، دارای پیشینه خاصی در ادبیات تحقیقی زبان فارسی نیست. حتی می‌توان به جد ادعا کرد که بررسی و معرفی خاطرات اسرا به‌عنوان منابع تاریخی نیز چندان

مدنظر اهل تاریخ نبوده است؛ لذا در پژوهش پیش‌رو برآنیم تا ضمن برگرفتن مفاهیمی از دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی در شناخت مفهوم خشونت و انواع آن، به پاسخ‌گویی تحلیلی پرسش پژوهش پردازیم. باشد که روشن‌کننده بخشی از وقایع مرتبط با تاریخ جنگ هشت‌ساله عراق و ایران باشد.

مفاهیم نظری

همان‌گونه که در اصول تحقیق علمی مدنظر است، هر پژوهشی باید مبتنی بر مبانی نظری باشد. مبانی نظری متشکل از چارچوب مفهومی و چارچوب نظری است. «چارچوب مفهومی یعنی توضیح علمی مفاهیم نظری مورد استفاده در پژوهش» (حضرتی، ۱۳۹۱: ۱۴۴). لذا در نوشتار حاضر، بنابر آنکه تکیه اصلی بر متون خاطره‌نگاری اسرای جنگ تحمیلی و چگونگی بازنمایی خشونت در دل این آثار است، با مفاهیم مرتبط با بازنمایی و خشونت مواجه‌ایم که ضروری است مورد شناسایی و چگونگی کاربست در این پژوهش قرار گیرند.

۱. بازنمایی

بازنمایی شیوه‌ای است که برای تأکید کردن بر متن استفاده‌شده، اما معنای عمومی آن بر مجموعه‌ای از فرایندهایی دلالت می‌کند که به وسیله آن ابژه یا عملی در جهان واقعی ترسیم شده و به نمایش درمی‌آید؛ بنابراین بازنمایی عملی نمادین است که جهان ابژه را انعکاس می‌دهد. در مطالعات فرهنگی، بازنمایی به سادگی به معنای انعکاس نمادین اشیا و اعمال در جهان واقعی نیست، بلکه برساختی از معناست که به هیچ‌وجه بر تطابق بین نشانه و ابژه بیرونی دلالت نمی‌کند، بلکه تأثیری بازنمایانه از واقع‌گرایی را خلق می‌کند. نتیجه این امر رابطه‌ای بودن و ناپایداری معناست و نه ارجاعی و ثابت بودن آن (مرادی، ۱۳۹۰: ۲۵-۲۴).

این موضوع که به نوعی رابطه بین گفتمان و هویت برساخته هر فردی نیز هست، دقیقاً با نوعی از خاطرات خودنگاشت و چگونگی روایت آن‌ها تطابق دارد. همان‌گونه که در آغاز مقدمه گفته شد، در این پژوهش منظور خاطراتی است که «نویسنده آن گروه از تجارب گذشته را که برای خودش اهمیت دارد، از دیدگاه امروزی‌اش توصیف می‌کند» (مارتین، ۱۳۹۱: ۵۱)؛ لذا بازنمایی گذشته با توجه به موقعیت کنونی راوی مدنظر است و گاه ممکن است از یک رویداد روایت‌های متفاوت خلق شود؛ زیرا خود زندگی‌نامه‌نگار بیش از آنکه رویداد دیروزی را شرح دهد، براساس شرایط فعلی خود سعی در بازنمایی آن دیروز و هویت‌سازی خود بر آن اساس دارد.

۲. معناشناسی خشونت و انواع آن

خشونت واژه‌ای است که «مفهومی گسترده دارد و به سختی می‌توان آن را صرفاً در یک بُعد تعریف کرد. برای نمونه، اگر تنها مفهوم فیزیکی یا طبیعی خشونت را در نظر داشته باشیم، آن را می‌توانیم نوعی قدرت یا زور تعریف کنیم که با تحمیل خود به سایر پدیده‌ها اعم از پدیده‌های انسانی یا غیرانسانی حدود قدرت آن پدیده‌ها را مشخص می‌کند» (فکوهی، ۱۳۷۸: ۷).

در معنای خشونت و تعریف آن بین صاحب‌نظران توافقی وجود ندارد، لذا در ارائه تعریفی از این مقوله، مشکلی اساسی وجود دارد. «با این همه می‌توان گفت در این تعریف، اجماعی نسبی وجود دارد که برحسب آن خشونت این‌گونه تعریف می‌شود: «هرگونه تهاجم فیزیکی علیه هستی انسان که با انگیزه آسیب، رنج و یا لطمه‌زدن همراه باشد».

در این تعریف تأکید صرف بر تهاجم فیزیکی می‌شود، درحالی‌که ممکن است برخورد و تهاجم کلامی باشد و چه‌بسا در برخورد کلامی وجه خشونت قوی‌تر و مؤثرتر از تهاجم فیزیکی تلقی شود، مگر اینکه در تعریف بحث‌شده، اصطلاح فیزیکی به معنای عام به کار برده شود که در این صورت دو مشکل جدی پیدا می‌کند: اولاً تهاجم در محاورات به‌طور الزامی متضمن خشونت کلامی نیست؛ ثانیاً در برخورد کلامی آنچه خشونت‌زاست، الفاظ، اصوات یا امواج صوتی نیست، بلکه مفاد کلمات است که مخاطب را آزرده‌خاطر می‌سازد» (هزواهی، ۱۳۸۳: ۱).

پس خشونت را می‌توان به‌مثابه تجلی افراطی و شدید خشم و عصبانیت به‌صورت احساسی یا کلامی در نظر گرفت (زارع، ۱۳۸۸: ۸۴). این رفتار می‌تواند شامل تحقیر، اهانت، دشنام و توهین یا تلاش برای آسیب فیزیکی باشد. در هر شیوه، هدف از رفتار آسیب رساندن به دیگران، یعنی تحمیل درد و رنج فیزیکی یا روحی‌روانی است. خشونت و پرخاشگری با توجه به تعاریفی که اشاره شد در سطح فردی و جمعی تجلی می‌یابد، اما می‌توان آن را فرآورده‌ای اجتماعی تلقی کرد که با الهام از عوامل مختلف اجتماعی در عرصه‌های گوناگون کنش اجتماعی جلوه‌گر می‌گردد (محسنی، ۱۳۸۳: ۱۷۸).

باید گفت از مفهوم خشونت «تاکنون دسته‌بندی‌های گوناگونی عرضه شده است که از آن جمله می‌توان به دسته‌بندی گالتونگ مبنی بر خشونت هدفمند و بی‌هدف، خشونت آشکار و پنهان، خشونت فردی و ساختاری، خشونت فیزیکی و روانی، خشونت معطوف به قربانی و خشونت بدون قربانی اشاره کرد» (حیدری چروده، ۱۳۸۹: ۶۱-۶۰). در تقسیم‌بندی انواع خشونت نیز با تکیه بر منابع معتبر می‌توان قائل به یک جمع‌بندی در این خصوص بود و

۶۰ / بازنمایی خشونت نظامیان عراقی در خاطره‌نگاشته‌های اسرای ایرانی جنگ/دفاع مقدس / حسنی فر و ...

به‌صورت کلی این موارد را ذکر کرد: خشونت‌های مجاز و غیرمجاز، خشونت‌های فیزیکی و غیرفیزیکی و خشونت‌های فردی و اجتماعی که در ذیل تعریفی مختصر از هریک بیان شد:
خشونت‌های فیزیکی و غیرفیزیکی: خشونت‌های فیزیکی به آن دسته از اعمالی گفته می‌شود که به‌صورت عینی و محسوس در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند؛ مانند: قتل، حبس، ضرب و جرح.

خشونت‌های غیرفیزیکی عبارت است از اقداماتی که به‌طور کلی محسوس و ملموس نیستند، مانند بی‌اعتنایی، نگاه تحقیرآمیز، برخورد تبعیض‌آمیز یا درجهٔ محسوس بودن آن‌ها نسبت به دستهٔ اول بسیار اندک است و امر محسوس خود ابزاری بیش نیست، مانند ناسزاگویی و سخنان تحقیرآمیز. البته باید توجه داشت که دامنهٔ خشونت‌های غیرفیزیکی بسی گسترده است، مثل سلب انواع آزادی‌های مشروط، تحمیل حاکمیت و ایجاد محیطی بسته که رشد و بالندگی آدمیان را مانع شود (هزواهی، ۱۳۸۳: ۲).

خشونت‌های فردی و اجتماعی: در خشونت‌های فردی قربانیان خشونت، افرادند، اما در خشونت‌های اجتماعی، قربانی این اقدام جوامع خواهند بود. این خشونت‌ها ممکن است منشأ داخلی یا خارجی داشته باشند. خشونت‌های اجتماعی داخلی، مانند سرقت‌های مسلحانه، قتل‌های زنجیره‌ای، تظاهرات خیابانی، نفی آزادی، سلب اختیار از مردم در تعیین مدیریت جامعه یا نظارت بر حاکمان است و خشونت‌های اجتماعی خارجی، مانند استعمار، جنگ و تحمیل سیستم تک‌محصولی به‌منظور فشار بر ملت‌ها برای تأمین منافع قدرتمندان، اشاعهٔ اندیشه‌های شک‌آلود و مفسد اخلاقی که استعمار فرهنگی نام گرفته، تحقیر و توهین به مقدسات و مبانی اعتقادی جامعه و تحقیر و نژادپرستانهٔ جوامع است (همان)

البته باید گفت خشونت واقعیت انکارناپذیر تمام جوامع در طول دوره‌های مختلف تاریخی آن‌هاست و با اینکه هیچ‌گاه از بین نرفته، همیشه کوشش شده است محدودیت‌هایی در اعمال آن صورت گیرد. در همین مسئلهٔ وجود همیشگی آن «گروهی از نظریه‌پردازان خشونت را ذاتی امر سیاسی می‌دانند. گوهر سیاست از این منظر، مقولهٔ قدرت است و امر مبتنی بر قدرت، نمی‌تواند فارغ از پدیدار خشونت جاری باشد. گروه دیگر نظریات، خشونت را مستقل از امر سیاسی می‌دانند» (اردکانی و الله‌دادی، ۱۳۹۷: ۱۱۵)

در میان پژوهشگران ایرانی نیز سعید پیوندی از کسانی است که به ملازمت قدرت و خشونت اذعان دارد و بر همین اساس بر چندگانگی خشونت در تاریخ معاصر ایران با ذکر چند نمونه اشاره کرده که از جمله مهم‌ترین منابع آن‌ها را حاکمیت سیاسی و فعالیت‌های نظامی خارجی بیان کرده است (پیوندی، ۱۳۸۴: ۱۰۶۳-۱۰۶۱). فکوهی نیز تقریباً چنین دیدگاهی دارد

(فکوهی، ۱۳۷۸: ۹)

دربارۀ انواع خشونت‌های سیاسی نیز مانند تعریف خود واژه خشونت و انواع گوناگون آن، تنوع دسته‌بندی را شاهدیم. به‌عنوان مثال «تد رابرت‌گر» آشوب، توطئه و جنگ درون‌کشوری را از مصادیق بارز خشونت سیاسی ذکر کرده و جنگ را خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته بازتعریف کرده است (رابرت‌گر، ۱۳۸۸: ۴۲)

بر همین اساس «جنگ را از نظر گستردگی و شدت خشونت به‌کارگرفته‌شده و همچنین میزان تخریب و تلفات ناشی از آن باید حادث‌ترین شکل خشونت سیاسی از بالا به حساب آورد. مفهوم جنگ را می‌توان «رودرویی سازمان‌یافته میان دو یا چند دولت مستقل بر سر اختلاف‌ها و اهداف رسمی و از پیش اعلام‌شده» تعریف کرد.

دلیل اصلی جنگ را باید در نابرابری میان دو یا چند دولت دانست. این نابرابری می‌تواند دو شکل اساسی داشته باشد، نخست نابرابری اقتصادی یا رشد اقتصادی نابرابر میان دولت‌های همسایه که خود می‌تواند حاصل شرایط طبیعی یعنی نابرابری منابع یا شرایط غیرطبیعی، نظیر سیاست غلط اقتصادی، تأثیر بازار جهانی و غیره باشد. این امر سبب می‌شود جنگ با انگیزه گرفتن غنیمت و غارت آغاز شود. نمونه‌چنین جنگ‌هایی در تاریخ فراوان بوده و آخرین مورد آن جنگ عراق با ایران (۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸) و جنگ عراق با کویت و متحدانش در آغاز دهه ۹۰م بود. دومین دلیل در نابرابری سیاسی یعنی وجود نظام‌های سیاسی متناقض و متضاد در کشورهای هم‌جوار یا نزدیک به هم است (فکوهی، ۱۳۷۸: ۲۰۹-۲۰۸)

براساس تعاریف ذکرشده دربارۀ مفاهیم مرتبط با خشونت و انواع آن، می‌توان خشونت سیاسی در گونه جنگ خارجی را مفهوم مدنظر این پژوهش برای کاربست در تحلیل خاطرات اسرای جنگ تحمیلی دانست. تحلیلی که در ادامه پژوهش با شرح تاریخی چگونگی آغاز جنگ و بروز این خشونت و بازتاب ویژه آن بر روی اسرا با تکیه بر خاطرات آن‌ها واکاوی خواهد شد.

روایت تاریخی جنگ و تحلیل متن خاطرات اسرا

جنگ یا نبرد مسلحانه بین دولت‌ها، به‌عنوان واقعیتی در جوامع بشری، مفهومی عام و از جنبه‌های مختلف تعریف‌شدنی است و به انواع متعددی نظیر تهاجم نظامی، جنگ تدافعی، مشروع یا نامشروع، متعارف یا غیرمتعارف، داخلی یا بین‌المللی و... تقسیم می‌شود. بسیاری مواقع جنگ، اقدامی ناپسند، غیرعقلی، غیردینی و نامقدس است. نظیر تجاوزات نظامی و راه‌اندازی جنگ به‌سبب سلطه‌طلبی، جاه‌طلبی، چپاول منابع ملت‌های دیگر و...

(عسگری، ۱۳۹۳: ۳۲)

جنگ هنگامی که حالت دفاعی داشته باشد بدون شک، مقدس و پسندیده است. از این نمونه است جنگ ایران در مقابل تجاوز نظامی عراق. جنگ عراق با ایران که در ایران با نام‌های «دفاع مقدس»، «جنگ تحمیلی» و «جنگ هشت‌ساله» شناخته می‌شود، طولانی‌ترین نبرد کلاسیک در قرن بیستم و دومین جنگ طولانی این قرن پس از جنگ ویتنام بود (صالحی، ۱۳۹۱: ۷).

ناکامی‌های عراق در جبهه‌های جنگ از سویی و طبیعت خشونت‌طلب حکومت بعثی عراق از سوی دیگر باعث شد حکومت این کشور به یک گروه از قربانیان جنگ، یعنی اسرای جنگی بیشترین خشونت را برای اعمال قدرت خود، به کار گیرد. اسرای ایرانی «در بازداشتگاه‌های اعلام‌شده، مخفی یا زندان‌های مخوف عراق، هدف انواع رفتار غیرانسانی و انتقام‌جویی رژیم حاکم در عراق قرار داشتند و با وجود آنکه ایران و عراق طرف‌های کنوانسیون سوم ۱۹۴۹ ژنو بودند، ابتدایی‌ترین حقوق اسیران جنگی ایرانی رعایت نمی‌شد تا حدی که می‌توان گفت عملکرد عراقی‌ها در این زمینه کلکسیونی از موارد نقض عمده کنوانسیون سوم ژنو بودند» (صادقی، ۱۳۸۰: ۹۲).

خاطرات پرشمار اسرای یکی از اسناد متقن و روشنی است که به‌خوبی خشونت اعمال‌شده بر آنان را از سوی نیروهای عراقی که اغلب به‌صورت شکنجه جسمی و روحی بوده، بازنمایانده است. در پژوهش حاضر همان‌گونه که گفته شد، با تکیه بر خاطرات خودنگاشت اسرا، هشت مورد از آن‌ها را به‌منظور تحلیل متنی انتخاب کرده‌ایم.

در این انتخاب، پایگاه متفاوت اجتماعی، تنوع قومیتی رزمندگان اسیر و همچنین رسته‌های نظامی متفاوت آنان را منطبق انتخاب برای تنوع روایتی مدنظر داشته‌ایم. نکته مهم در انتخاب این خاطره‌نگاران آن است که اغلب آن‌ها درحالی که مجروح بودند به اسارت دشمن درآمدند و بیشترشان دارای جانبازی بیش از ۴۰ درصد هستند. همچنین تماماً در سنین نوجوانی یا آغاز جوانی به بند رژیم بعثی گرفتار آمدند. موردی که خود به‌خوبی گویای بی‌تجربگی آنان در امور نظامی بوده است؛ لذا زمان نگارش این آثار نیز به‌جز یک مورد که در میان‌سالی راوی است، بقیه موارد در زمان جوانی آنان بوده است.

موقعیت کنونی آنان که اغلب به‌عنوان کارمندان دستگاه‌های اداری مختلف در آغاز آثارشان ذکر شده و همچنین متن این خودنگاشت‌ها نیز به‌خوبی نشانگر این است که این اسرای خاطره‌نگار تماماً متعلق به طبقات متوسط و پایین جامعه بوده‌اند. در ادامه، اطلاعاتی درباره آنان به‌صورت جدولی برای شناخت کلی از آنان ارائه می‌شود.

جدول ۲. معرفی کلی اسرای خاطره‌نگار

نام اسیر	اثر	سن در زمان اسارت	مدت اسارت (ماه)	اردوگاه اسارت	پایگاه اجتماعی و قومی	مذهب	میزان تحصیلات در زمان اسارت	میزان تحصیلات در زمان روایت	رسته نظامی
محمد رضا حسینی	۳۰۰۰ روز در اسارت	۲۳	۹۹	موصل ۴	فارس - شهری	شیعه	دانشجو	دانشجو	سپاه
مجید مطیعان	آخرین شناسایی	۲۰	۲۰	عنبر	فارس - شهری	شیعه	دیپلم	دیپلم	بسیج
احمد یوسف‌زاده	اردوگاه اطفال	۱۶	۹۹	رمادی ۱ و ۲	فارس - شهری	شیعه	سوم دبیرستان	ارشد	بسیج
حسین ربیعی	آزادی زیباترین لحظه زندگی	۲۷	۵۴	رمادی ۱	فارس - شهری	شیعه	کاردانی	کارشناسی	بسیج
علیرضا دهنوی	برزخ اسارت	۲۰	۱۰۱	موصل ۲	فارس - شهری	شیعه	دیپلم	دیپلم	ارتش
ناصر حسینی‌پور	پایه که جا ماند	۱۶	۲۸	تکریت ۱۶	روستایی - لر	شیعه	سوم راهنمایی	دیپلم	بسیج
احمد مبهوتی	دیار غربت	۲۰	۷۸	موصل ۲	آذری - شهری	شیعه	دیپلم	سطح ۴ حوزه	بسیج
جاسم مقدم	عنبر	۱۸	۹۱	عنبر	عرب - شهری	شیعه	دیپلم	کارشناسی	بسیج

چنان‌که در جدول فوق نشان داده شده، با تفاوت پایگاه اجتماعی، رسته نظامی، قومیت و میزان اختلاف مشخص درباره تحصیلات این راویان اسیر مواجهه‌ایم. هرچند باید گفت این تفاوت‌ها، روایت‌های متضاد و دارای اختلاف فاحش در مسائل مختلف را منجر نشده است. این اسرا با تمام تفاوت‌ها، یکسان تحت تمام فشارها و شکنجه‌ها بوده‌اند و آثارشان به زبان‌های مختلف روایتگر این دوران محنت‌زاست. چنان‌که جدول آماری نشان می‌دهد بیشتر آن‌ها سال‌های طولانی را در بند اسارت بوده‌اند و لذا بر مسائل اردوگاه‌ها و جریان‌ات اشراف کامل داشته‌اند.

می‌توان ادعا کرد بخش اعظم خاطرات اسرا، حتی منهای این نمونه‌های انتخاب‌شده در یک

خط سیر مشخص نوشته شده‌اند و با بررسی تک‌تک آن‌ها صرفاً می‌توان تکرار حوادث را در آثار مختلف رؤیت کرد. برای مثال تمام آنان از سختی‌های لحظه‌اسارت، شکنجه‌های اولیه در استخبارات عراق، گذر همیشگی از تونل وحشت، تحمل انواع شکنجه‌ها با باتوم، شوک الکتریکی و کابل و شلاق، بی‌توجهی تعمدی عراقیان به مسائل بهداشت و تغذیه اسرا و شرایط حاد اسرای بیمار روایت‌هایی را با کمی تفاوت نقل کرده‌اند.

همچنین بسیاری از آنان از شکنجه‌های روحی مثال‌های مختلفی را ذکر کرده‌اند، مانند ممانعت نیروهای بعثی از اجرای مراسم‌های مذهبی، اجبارکردن آنان به تماشای تلویزیون و فیلم‌های مستهجن، پخش اخبار جعلی درباره‌ی جبهه‌های جنگ و مسائل ایران و بسیاری مسائل جزئی دیگر که در زیرمجموعه‌ی همین روایت‌های کلان قرار می‌گیرد؛ لذا می‌توان گفت این خاطرات بیش از آنکه شامل تنوع روایتی از حوادث مختلف باشند، داستان‌هایی تکراری با روایت‌های مختلف است. بخش بعدی پژوهش حاضر به‌خوبی بازگوکننده‌ی تحلیل حاضر مبتنی بر داده‌های متنی و فکت‌های تاریخی بازتاب داده شده در این آثار است.

بازنمایی خشونت در خاطرات اسرا

همان‌گونه که در تقسیم‌بندی انواع خشونت ذکر و تعریف شد، خشونت فیزیکی یکی از انواع رایج خشونت‌هاست. در بررسی متن خاطرات اسرا نیز شاهد آنیم که متأسفانه بروز خشونت فیزیکی به شکل انواع شکنجه، به بهانه‌های مختلف جزئی همیشگی از زندگی روزانه اسرای ایرانی در بند رژیم بعث حاکم بر عراق بوده است. به گفته‌ی یکی از آن‌ها نیازی به دلیل خاصی برای اعمال شکنجه نبود: «معاون اردوگاه یک افسر جلادصفت بود. او برای تنبیه بچه‌ها دنبال بهونه نبود. یک روز از هر آسایشگاه سه نفر را جدا می‌کرد و وسط اردوگاه آن‌ها را شکنجه می‌کرد» (مبهوتی، ۱۳۸۸: ۹۲).

همچنین یکی دیگر از این راویان خاطره‌نگار به‌صراحت گفته: «عراقی‌ها چند نوع شکنجه داشتند. شکنجه‌ی هوایی، زمینی، دریایی. شکنجه‌ی هوایی‌شان همان آویزان کردن به حلقه‌های پنکه سقفی بود. شکنجه‌ی زمینی، سینه‌خیز، کلاغ‌پر، شنا و روی زمین غلتیدن. شکنجه‌ی دریایی نیز انداختن داخل کانال فاضلاب بود. شکنجه‌های دیگری هم داشتند که بچه‌ها به آن جوجه‌کباب می‌گفتند. در این شکنجه، بچه‌ها را در گرمای سوزان، بدون زیرپیراهن روی آسفالت داغ می‌خوابانند و بر پشت بچه‌ها راه می‌رفتند. این شکنجه در دژبان مرکز بغداد زیاد مرسوم بود (حسینی‌پور، ۱۳۹۱: ۵۶۳).

مطیعان نیز ضمن تأیید موارد ذکر شده، در بخشی از خاطرات خویش بخشی از

رویدادهای دردناک را این‌چنین شرح داده: «گاهی بچه‌ها را در زمستان زیر دوش آب سرد می‌بردند و بعد با کابل آن‌ها را می‌زدند تا بی‌هوش شوند. گاهی هم بچه‌ها را داخل گونی می‌کردند و آن‌قدر می‌زدند که خون از گونی‌ها جاری می‌شد. یکی دیگر از شکنجه‌ها فلک‌کردن بود. در این شکنجه حتی اسرای مجروحی که یک پا داشتند هم درمان نبودند» (مطیعان، ۱۳۶۹: ۶۰).

دامنه گسترده این شکنجه‌ها آن‌چنان وسیع بود که بخش اعظمی از خودنگاشت اسرا را به خود اختصاص داده و این خاطرات را به تاریخی زنده از بازتاب غیرانسانی‌ترین اعمال در زیرمجموعه خشونت سیاسی هدف‌مند تبدیل کرده است. برای نمونه‌هایی دیگر می‌توان از نبود بهداشت مناسب اردوگاه‌ها که خود زمینه‌ساز انواع بیماری‌ها بوده، یاد کرد. همچنین در زمینه تغذیه محرومیت‌های شدیدی به‌عنوان بخشی از شکنجه غیرمستقیم به شمار می‌آید. مؤلف ۳۰۰۰ روز در اسارت در همین زمینه با مثالی از بحث کم‌بودن حقوق ماهیانه اسرا شرحی داده که باعث می‌شد آن‌ها قادر به تأمین حداقل‌ها نیز نباشند و لذا سلامت جسمی آن‌ها همیشه در معرض آسیب جدی بوده است (حسنی، ۱۳۸۷: ۳۸).

ربیی در همین باره گفته: «اسرا همیشه گرسنه بودند. از شدت گرسنگی حتی خمیر نان‌ها را می‌خوردیم. غذا را در یک ظرف تقسیم می‌کردند و ده نفری با هم غذا می‌خوردیم. آن‌قدر غذایمان کم بود که برای اینکه کسی عقب نماند با تصویب اعضای سفره، یک نفر که مسئول سفره بود از یک شروع می‌کرد به شمردن، با هر شماره، همه باهم یک قاشق برنج می‌خوردیم و پس از آن باید منتظر می‌شدیم تا عدد بعدی گفته شود و به همین ترتیب تا آخرین قاشق غذا را به پایان می‌رساندیم و به هر نفر هفت قاشق برنج می‌رسید» (ربیی، ۱۳۸۵: ۸۳) روایتی این‌چنین نیز موردی است که راوی پایی که جا ماند نیز آن را با نگارشی دیگر شرح داده و به روشنی گواهی بر شرایط اسفناک اسرا است (حسینی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۵۰).

در زمینه مسائل بهداشتی و دارویی نیز چنان‌که گفته شد، خاطرات اسرا شاهد مثال‌های گویایی از کمبود و عدم رسیدگی تعمدی حکومت عراق در این مسائل بوده که می‌توان حتی آن‌ها را به‌عنوان نوعی شکنجه مستقیم دانست. نویسنده خودنگاشتی با عنوان *آخرین شناسایی مسئله کمبود دارو را موردی دردناک برای اسرای مجروح وصف کرده و در این باره نوشته: «بچه‌های مجروح در اردوگاه همیشه از لحاظ دارو در مضیقه بودند، با اینکه یک دکتر ایرانی مسئول رسیدگی به بیماران بود، اما نظر او هیچ‌گاه برای تجویز دارو شرط نبود. دکتر عراقی هفته‌ای یک‌بار بچه‌ها را ویزیت می‌کرد و به مقدار کم دارو می‌نوشت»* (مطیعان، ۱۳۶۹: ۴۱).

عدم رسیدگی پزشکی، یکی از عوامل بیماری‌ها و مرگ‌های نابهنگام اسرا در اردوگاه‌ها

بود. همچنین می‌توان گفت این شرایط صرفاً در زمان جنگ جاری نبوده، بلکه دو سال بعد از آتش‌بس که اسارت به دلایل متعدد تداوم داشت، این وضعیت ادامه داشته است. برای مثال، حسینی‌پور یکی از این وقایع را این‌گونه شرح داده: «تلاش بچه‌ها برای بهبودی حال علی و وادار کردن او به غذا خوردن و راه رفتن فایده‌ای نداشت. از بس لاغر شده بود شکمش به پشتش چسبیده بود نمی‌توانست لب به غذا بزند وقتی از نگهبان‌ها خواهش کردیم به او سرم بزنند می‌گفتند ما به دشمن سرم غذایی وصل نمی‌کنیم. هادی گنجی به پرستار گفت حالا که موقع این حرف‌ها نیست جنگ تموم شده به این مجروح برسید ما هم تو ایران مجروحین عراقی رو مثل مجروحین ایرانی بهشون رسیدگی می‌کنیم. علی بعد از یک هفته که نمی‌توانست لب به غذا بزند شهید شد» (حسینی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۰۷-۳۰۶).

راوی کتاب عنبر نیز از مرگ یک اسیر به دلیل داشتن بیماری خاص و عدم رسیدگی پزشکی به وی سخن گفته و این حادثه دردناک را چنین روایت کرده است: «یکی از برادران به نام شاهپور صادقی بیماری خاصی داشت که می‌بایست خون او تعویض گردد. چند روزی مقداری آمپول به او می‌دادند، اما بعد از مدتی آمپول‌ها را قطع کردند. بیماری او بسیار حاد شد. او را به بیمارستان تموز انتقال دادند و آنجا هم به علت عدم رسیدگی به شهادت رسید. به طوری که با خودکار روی تخت خودش این جمله را نوشت کشتند مرا، کشتند مرا» (مقدم، ۱۳۸۴: ۶۱).

شکنجه‌های بعد از اتمام جنگ و دوران آتش‌بس، همچنان که روایتی ذکر شد و نمونه‌های دیگری از آن در خاطرات اسرا وجود دارد، نه تنها کم نشده بود، بلکه گاهی تشدید نیز می‌شد که به خوبی نشان از عداوت و کینه بی‌انتهای نیروهای بعثی است؛ مثلاً ربیعی یکی از این اتفاقات دردناک را این‌گونه بازنمایی کرده است: «معاون اردوگاه از چند نفر تکه کاغذی را کشف کرد که بر روی آن نقشه‌ای رسم شده بود. به این بهانه که شما قصد فرار داشته‌اید، آن چند اسیر را اذیت و آزار کرد. او دستور داد به آن‌ها بیل و کلنگ بدهند تا خودشان زمین را بکنند و تا گردن خود را زیر خاک دفن کنند. زندانی‌ها از دستور وی امتناع کردند. افسر عراقی گفت اگر این کار را نکنید دستور می‌دهم با لودر شما را زیر خاک کنند! لحظه‌ای بعد دیدند لودری از آن طرف پادگان در حال حرکت است. ناچار به کندن زمین شدند. زمین را کندند و نیمی از بدن خود را در خاک دفن کردند. به واقع هیچ‌کس فکر نمی‌کرد با وجود پایان جنگ و مذاکرات صلح، چنین روزهایی بر اسرا بگذرد» (ربیعی، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

توصیف شرایط غیربهداشتی اردوگاه‌ها نیز از دیگر موارد ذکر شده در خاطرات خودنگاشت اسراست. برای مثال، مشکل سرویس‌های بهداشتی و عدم اجازه ۱۲ ساعته به اسرا برای استفاده

از توالت‌های عمومی از این دست روایت‌هاست که در خاطرات افرادی مانند حسینی‌پور به‌صراحت به آن پرداخته شده است (حسینی‌پور، ۱۳۹۱: ۴۵۷-۴۵۴). همچنین دهنوی نوشته است: «ساعت چهار بعدازظهر به آسایشگاه‌ها می‌رفتیم و تا فردا ساعت هشت‌ونیم اجازه بیرون آمدن نداشتیم. از آنجا که احتیاج به دستشویی داشتیم چاره‌ای نبود جز آنکه از گوشه‌ای در آسایشگاه به‌عنوان توالت استفاده کنیم. این کار علاوه‌بر اینکه فضای اتاق را نامطبوع می‌کرد، باعث ایجاد بیماری‌های مختلفی هم می‌شد» (دهنوی، ۱۳۷۲: ۳۶).

ماده‌سی و چهارم عهدنامه سوم ژنو به‌صراحت اسیران را در انجام فرایض و مراسم مذهبی خویش آزاد می‌داند و در همین راستا گفته است کشور اسیرکننده نمی‌تواند مانع از اجرای این امور شود (رابرت‌گر، ۱۳۸۸: ۱۸۲)، اما برخلاف عهدنامه مذکور و با تکیه بر روایت‌های متعدد اسیران ایرانی که در ذیل بررسی خواهند شد، می‌توان ادعا کرد دولت عراق نه‌تنها برخلاف این عهدنامه بین‌المللی عمل می‌کرده، بلکه برخلاف ارزش‌های اسلامی که خود مدعی اجرای آن نیز بوده، مانع برگزاری مراسم‌های مذهبی اسرا می‌شد. موانعی که صرفاً در خشونت غیرفیزیکی تقسیم‌بندی نمی‌شود، زیرا اغلب با شکنجه فیزیکی بانیان اصلی مراسم‌ها نیز همراه بوده است. برای مثال حسنی در این باره روایت کرده: «علی صالحی اهل بندرعباس جلو ایستاد نماز را به جماعت به جای آوردیم او را جدا کرده به تخت بستند و چنان کتک زدند که گویی عامل اصلی همه فتنه‌ها را شناسایی کردند» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۴). راوی کتاب عنبر نیز به‌صراحت دلیل برگزار نشدن نمازهای جماعت را ممنوعیت هر گونه مراسم مذهبی جمعی نقل کرده است (مقدم، ۱۳۸۴: ۳۳).

مؤلف آخرین شناسایی نیز توصیفی این چنین دقیق از حال و هوای اردوگاه‌ها در ایام محرم ارائه داده: «با فرارسیدن ماه محرم وضع اردوگاه به‌کلی عوض شد. عراقی‌ها روی این مسائل تکیه می‌کردند. بچه‌ها را کتک می‌زدند و سخت‌گیری هر روز شدیدتر می‌شد. آن‌ها مدام سعی می‌کردند بچه‌ها را از حالت دعا و مسائل معنوی خارج کنند و به‌طرف مسائل فرعی سوق دهند. هر روز صبح زیارت عاشورا برقرار بود و شب‌ها نیز مراسم سینه‌زنی خفیفی برگزار می‌شد. عراقی‌ها هم متقابلاً عکس‌العمل‌هایی از خود نشان می‌دادند و سعی می‌کردند با ایجاد مشکلات مانع اجرای مراسم شوند. در هر آسایشگاه بلندگوی مخصوصی نصب کرده بودند که از صبح تا نیمه‌های شب آهنگ‌های مبتذل پخش می‌کرد» (مطیعان، ۱۳۶۹: ۵۳-۵۲).

حسینی‌پور نیز تنبیه و شکنجه کسانی را که برای امام حسین عزاداری می‌کردند، سنگین دانسته و در روایتی شیرین از یکی از این لحظات تلخ نوشته: «من و حیدر هر کدام ۷۰ ضربه کامل خوردیم. وقتی هفتاد ضربه تمام شد حیدر گفت «جون مادرت دو تا دیگه هم بزن» و

آن‌ها زدند. ذهن حیدر به کجا رفته بود، می‌گفت بذار به تعداد شهدای کربلا کابل بخوریم، به خاطر عزاداری اربعین به اسرای بازداشتگاه آب ندادند» (حسینی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۷۳-۳۷۲).

داده‌های تاریخی ذکرشده به‌عنوان چند نمونه از مثال‌های متعدد در این زمینه که در خاطرات اسرا به تواتر نقل شده، به‌روشنی بیانگر چگونگی اعمال خشونت روحی و فیزیکی در حق اسیران برای یکی از حقوق بدیهی آن‌هاست. نگاهی به متن خاطرات اسرا روایتگر روی دیگر سکه این ماجرا نیز هست؛ زیرا با تکیه بر این گزارش‌های روشن تاریخی شاهدیم که نیروهای امنیتی و نظامی عراقی، به همان میزان که مانع اجرای مراسم‌های مذهبی بوده‌اند، سعی می‌کردند با در اختیار قرار دادن تلویزیون و مجلات عراقی که اغلب مبتنی بر پخش عکس‌ها و فیلم‌های خلاف عقاید رزمندگان دربند ایرانی بود، آن‌ها را شکنجه روحی همراه با سوق دادن به تأثیرات سوء این فیلم‌ها کنند.

مبهوتی از آزادگانی است که به‌صراحت این مسئله را در خاطرات خویش بازنمایی کرده و در این باره نوشته: «داستان تلویزیون در طول اسارت هر چند وقت یک‌بار مطرح می‌شد. عراقی‌ها اصرار داشتند که اسرا باید تلویزیون ببینند و اسرا با توجه به مفاسد و عواقب آن امتناع می‌کردند. اینکه چرا عراقی‌ها اصرار داشتند و اسرا سعی می‌کردند بساط تلویزیون جمع شود به این دلیل بود که تلویزیون عراق با آن وضعی که داشت قطعاً در زندان و محیط بسته اسارت موجب عوارض روانی و تحریک‌گریزه جنسی می‌شد. کما اینکه در بعضی از اردوگاه‌ها این اتفاق افتاده بود» (مبهوتی، ۱۳۸۸: ۱۹۷).

مطیعیان نیز دیدن تلویزیون و برنامه‌های مبتذل آن را امری اجباری برای اسرا بیان کرده و این برنامه هدایت‌شده عراقی‌ها را این چنین روایت می‌کند: «عراقی‌ها از کثیف‌ترین راه‌ها برای شکستن مقاومت بچه‌ها استفاده می‌کردند. هفته‌ای دو بار از طریق ویدئو فیلم نمایش می‌دادند. غالباً فیلم‌های مبتذل ایرانی و خارجی و گاهی هم فیلم‌هایی از صدام که به زیارت می‌رفت و در کنار ضریح، آن هم با کفش تظاهر به اقامه نماز می‌کرد. تماشای همه آن‌ها اجباری بود، به‌طوری که هنگام پخش فیلم صورت‌ها باید به‌طرف تلویزیون می‌بود. گاهی اتفاق می‌افتاد در پایان فیلم یکی از بچه‌ها را بلند می‌کردند و در مورد جریان فیلم از او سؤالاتی می‌پرسیدند و اگر اشتباه جواب می‌داد، شدیداً مجازات می‌شد» (مطیعیان، ۱۳۶۹: ۴۳۳-۴۴۴).

بهره‌برداری از تلویزیون صرفاً برای سوق دادن اسرا به امور مبتذل نبود. با تکیه بر همین خاطرات شاهدیم که نیروهای عراقی از مصاحبه‌های اجباری رزمندگان اسیر و پخش آن در تلویزیون و رسانه‌های دیگر برای شکنجه روحی اسرا و تفرقه‌افکنی بین آن‌ها و همچنین القای نیت خود به جامعه بین‌المللی بهره بسیاری می‌برده است. برای مثال، یوسف‌زاده از نوجوانان

اسیر درباره این مسئله روایت کرده: «یک شب مجید هرندی با آب‌وتاب ماجراهای اردوگاه عنبر را برایمان تعریف کرد. آن‌جا هم عراقی‌ها از اسرای نوجوان برای تبلیغات استفاده کرده بودند و بارها به زور آن‌ها را فرستاده بودند جلو دوربین، بعد در روزنامه‌ها از «اعزام اجباری» آن‌ها به جبهه هر چه دلشان خواسته بود نوشته بودند» (یوسف‌زاده، ۱۳۹۷: ۵۵)

یوسف‌زاده حتی یک حوض کوچک دست‌ساز اسرا و ماهی‌های آن را وسیله‌ای می‌دانست که عراقی‌ها از آن بهره‌برداری می‌کردند و لذا از سوی اسرای اردوگاه از بین برده شد: «ماهی‌ها توی حوض آب بی‌آنکه بدانند وسیله‌ای شده بودند برای تبلیغات عراقی‌ها که جلوی فیلم‌بردارهای خارجی بگویند برخورد ما با اسرای ایرانی بهتر از ایرانی‌ها با اسرای عراقی است. همه این‌ها باعث شد یک روز قبل از آمار یک نفر پنج قالب صابون بیندازد توی حوض. صبح روز بعد وقتی رفتیم بیرون ماهی‌ها وارونه روی آب بودند و شکم سفیدشان زیر نور آفتاب برق می‌زد همه مرده بودند» (همان: ۱۰۵).

استفاده عراقی‌ها از رسانه برای تخریب جسم و روح اسیران و دسترس نبودن رسانه‌های معتبر برای اطلاع از جهان خارج از اردوگاه نیز از مسائلی است که در خاطرات اسرا به‌عنوان یک خشونت روحی از آن‌ها یاد شده است. ربیعی در این باره روایت کرده: «شایعات تنگنای اسارت در زمینه دریافت خبرهای بیرونی، عامل مهمی در ایجاد شایعه شده بود. یکی از بدترین مشکلات اسرا بی‌خبری از خانواده و جهان خارج از اردوگاه بود. در دسترس نبودن رسانه‌های گروهی، از جمله روزنامه باعث شد بعضی‌ها به‌راحتی در اوایل اسارت بتوانند با ساختن شایعه ضربات خردکننده‌ای بر روحیه اسرا وارد کنند (ربیعی، ۱۳۸۵: ۸۷).

همان‌گونه که گفته شد، این خاطرات روایتی روشن از بازنمایی اسرای دربند از انواع خشونت‌های تحمیل‌شده بر آن‌ها در مدت گاه بسیار طولانی اسارت است؛ خشونت‌هایی که هرچند سعی شد از هم تفکیک و شده و تحلیل شوند، به‌واقع این امر مسئله‌ای شکننده محسوب می‌شود؛ زیرا اغلب شکنجه‌های فیزیکی با خشونت‌های روحی نیز همراه بوده و جسم و جان این قربانیان به بدترین شیوه ممکن مورد آزار دشمن متخاصم قرار داشته است.

به‌عنوان یکی دیگر از این روایت‌های دردناک برای بخش پایانی این پژوهش، در این قسمت می‌توان به نوشتار مؤلف پایی که *جا ماند* استناد کرد. وی درباره یکی از این شکنجه‌های ترکیبی نوشته است: «برای چندمین بار بازجوهای عراقی وارد زندان شدند دژبان‌ها برای آنان روی میز میوه چیده بودند. یک پارچ شربت پرتقال هم کنار میوه‌ها بود. مقابل جان عطش‌زده ما شربت می‌نوشیدند و میوه می‌خوردند و حرص مان را درمی‌آوردند. سرتیپ مرتب نام هاشمی را به زبان می‌آورد و می‌گفت ما دنبال علی هاشمی هستیم. گویا آن‌ها به این راحتی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۷۱

ردیف	کتاب‌های انتخابی انواع شکنجه	۳۰۰روز اسارت	آخرین شناسایی	اردوگاه اطفال	برزخ اسارت	دیوار غربت	عنبر	پایی که جا ماند	آزادی زیباترین لحظه زندگی	فراوانی
۸	شوک الکتریکی	*	*			*				۶
۹	سیلی زدن به گوش‌ها	*	*			*				۶
۱۰	عدم رسیدگی به بیماری‌های واگیردار مانند گال و...	*		*	*		*	*	*	۶
۱۱	بی‌توجهی به سوء تغذیه	*								۱
۱۲	فراوانی بیماری‌های گوارشی، عفونت روده‌ای، پوکی استخوان و...	*		*			*	*		۴
۱۳	نبودن توالت در آسایشگاه‌ها و تحمل بوی نامطبوع مدفوع و ادرار در سطل‌ها به مدت ۱۸ ساعت در شبانه‌روز	*		*	*		*	*		۴
۱۴	استفاده هم‌زمان از سطل ادرار به‌عنوان سطل آب‌خوری در سال‌های اولیه اسارت	*								۱
۱۵	تونل وحشت	*	*	*	*	*	*	*		۷
۱۶	خیس کردن اسرا و سپس تنبیه بدنی		*			*				۲
۱۷	شلاق زدن به کف پاها (فلک کردن)		*							۱
۱۸	صندلی الکتریکی		*							۱
۱۹	نصب بلندگو در آسایشگاه‌ها		*							۱
۲۰	تزریق واکسن ناشناس		*							۱
۲۱	آویزان کردن از سقف		*							۱
۲۲	قرار دادن اسیر در گونی و تنبیه او		*							۱
۲۳	توزیع غذای فاسدشده بین اسرا			*						۱

۷۲ / بازنمایی خشونت نظامیان عراقی در خاطره‌نگاشته‌های اسرای ایرانی جنگ/دفاع مقدس / حسنی فر و ...

ردیف	انواع شکنجه	کتاب‌های انتخابی	۳۰۰روز اسارت	آخرین شناسایی	اردوگاه اطفال	برزخ اسارت	دیوار غربت	عنبر	پایی که جا ماند.	آزادی زیباترین لحظه زندگی	فرآوانی
۲۴	سوزاندن پاها با اتوی برقی				*						۱
۲۵	وادار به راه رفتن روی سنگ‌ریزه‌ها با پاهای سوزانده‌شده				*						۱
۲۶	نشاندن اسرا در گرمای شدید زیر نور آفتاب برای ساعت‌های متمادی				*						۱
۲۷	دفن کردن اسرا تا گردن زیر خاک				*					*	۲
۲۸	خودکشی اسرا بر اثر فشارهای روحی روانی				*					*	۲
۲۹	قتل یکی از اسرا توسط اسیر دیگری				*						۱
۳۰	قطع کردن برق در گرمای طاقت‌فرسا				*						۱
۳۱	فروکردن میله آهنی در محل مجروحیت اسیر						*	*			۲
۳۲	تنبیه اسرا با استفاده از کابل‌های مسی						*	*	*		۳
۳۳	انداختن اسرا در فاضلاب و هم‌زمان زدن آن‌ها						*		*		۲
۳۴	استفاده از جسد اسرا برای تشریح برای دانشجویان پزشکی عراقی						*				۱
۳۵	استفاده از پناهندگان و روحانیان فراری به عراق برای وارد کردن فشار روحی به اسرا						*				۱
۳۶	نداشتن دسترسی اسرا به نامه‌های ارسالی از ایران به‌سبب گماشتن منافقان در ادارهٔ سانسور عراق						*	*			۲

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۷۳

ردیف	کتاب‌های انتخابی انواع شکنجه	۳۰۰۰روز اسارت	آخرین شناسایی	اردوگاه اطفال	برزخ اسارت	دیوار غربت	عنبر	پایی که جا ماند	آزادی زیباترین لحظه زندگی	فراوانی
۳۷	استفاده از یک سرنگ برای آمپول‌زدن به ۳۰ تا ۴۰ نفر						*			۱
۳۸	کشیدن دندان بدون بی‌حسی						*			۱
۳۹	حمام با آب سرد در زمستان						*			۱
۴۰	سوزاندن جنازه شهدای در میدان نبرد						*			۱
۴۱	اجرای نمایش صوری اعدام اسرا						*			۱
۴۲	بیگاری کشیدن از اسرا						*			۱
۴۳	آویزان کردن اسرا به حلقه‌های پنکه سقفی و زدن آن‌ها						*			۱
۴۴	وادار کردن اسرا به کلاغ‌پر و غلتاندن روی زمین و زدن آن‌ها						*			۱
۴۵	لخت کردن اسرا و خواباندن آن‌ها روی آسفالت داغ و راه رفتن روی بدن آن‌ها						*			۱
۴۶	بی‌خبری از خانواده و جهان بیرون از اردوگاه						*			۱
۴۷	نگهداری اسرا در زیر آفتاب سوزان در ماه رمضان و بدون دلیل موجه						*			۱
	فراوانی براساس هر کتاب	۱۵	۱۳	۱۱	۵	۱۱	۱۳	۱۳	۷	

جدول ۴: مشابهت‌های نوع شکنجه از نگاه خاطرنگار

ردیف	نوع شکنجه	کتب مشترک	فراوانی
۱	گرسنگی و تشنگی دادن به اسرا	۳۰۰۰روز اسارت، آخرین شناسایی، آزادی زیباترین لحظه زندگی	۳
۲	نمایش فیلم‌های مستهجن	پایی که جا ماند، عنبر، دیار غربت، برزخ اسارت	۶
۳	پخش شایعات درباره مسائل ایران	۳۰۰۰روز اسارت، اردوگاه اطفال، آزادی زیباترین لحظه زندگی	۳
۴	تیراندازی به اسرا هنگام درگیری	۳۰۰۰روز اسارت، آخرین شناسایی، عنبر	۳
۵	شوک الکتریکی	۳۰۰۰روز اسارت، آخرین شناسایی، دیار غربت	۳
۶	سیلی زدن به گوش‌ها	۳۰۰۰روز اسارت، آخرین شناسایی، دیار غربت	۳
۷	عدم رسیدگی به بیماری‌های واگیردار مانند گال و...	۳۰۰۰روز اسارت، اردوگاه اطفال، برزخ اسارت، عنبر، پایی که جا ماند، آزادی زیباترین لحظه زندگی	۶
۸	فراوانی بیماری‌های گوارشی، عفونت روده‌ای، پوکی استخوان و...	۳۰۰۰روز اسارت، اردوگاه اطفال، عنبر، پایی که جا ماند	۴
۹	عدم وجود توالت در آسایشگاه‌ها و تحمل بوی نامطبوع مدفوع و ادرار در سطح‌ها به مدت ۱۸ ساعت در شبانه‌روز	۳۰۰۰روز اسارت، برزخ اسارت، عنبر، پایی که جا ماند	۴
۱۰	تونل وحشت	پایی که جا ماند، عنبر، دیار غربت، برزخ اسارت، اردوگاه اطفال، آخرین شناسایی، ۳۰۰۰روز اسارت	۷
۱۱	خیس کردن اسرا و سپس تنبیه بدنی	آخرین شناسایی، دیار غربت	۲
۱۲	دفن کردن اسرا تا گردن زیر خاک	اردوگاه اطفال، آزادی زیباترین لحظه زندگی	۲
۱۳	خودکشی اسرا بر اثر فشارهای روحی روانی	اردوگاه اطفال، آزادی زیباترین لحظه زندگی	۲
۱۴	فروکردن میله آهنی در محل مجروحیت اسیر	عنبر، دیار غربت	۲
۱۵	تنبیه اسرا با استفاده از کابل‌های مسی	پایی که جا ماند، عنبر، دیار غربت	۳
۱۶	انداختن اسرا در فاضلاب و هم‌زمان زدن آن‌ها	دیار غربت، پایی که جا ماند	۲
۱۷	عدم دسترسی اسرا به نامه‌های ارسالی از ایران به سبب گماشتن منافقین در اداره سانسور عراق	دیار غربت، عنبر	۲



نمودار ۱. مشابهت‌های نوع شکنجه از نگاه خبرنگاران

نتیجه‌گیری

خشونت واقعیت انکارناپذیر تمام جوامع در طول دوره‌های مختلف تاریخی آن است. گروهی از نظریه‌پردازان خشونت را ذاتاً امری سیاسی می‌دانند، لذا خشونت سیاسی را می‌توان از تقسیم‌بندی‌های مهم مرتبط با انواع خشونت دانست که خود شامل دسته‌بندی‌هایی مبنی بر خشونت هدف‌مند و بی‌هدف، خشونت آشکار و پنهان، خشونت فردی و ساختاری، خشونت فیزیکی و روانی می‌شود. همچنین جنگ را می‌توان خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته بازتعریف کرد و اسرا را به‌عنوان یکی از قربانیان این خشونت دانست. برای مثال در تاریخ معاصر ایران شاهدیم که در طول جنگ تحمیلی هشت‌ساله و حتی سال‌های بعد از آتش‌بس، حکومت بعثی عراق به‌دلیل نرسیدن به اهداف مدنظر خود در جنگ، بیشترین خشونت را برای انتقام‌جویی در حق اسرای ایرانی دربرند، اعمال کرد.

خاطرات خودنگاشت اسرا، اسنادی تاریخی و ارزشمند برای شناخت این بُعد غیرانسانی جنگ است و با تحلیل بخش کوچکی از آن‌ها در پژوهش حاضر، به داده‌هایی رسیدیم که نشان از گستردگی اعمال خشونت در انواع شکنجه‌های جسمی و روحی بوده است. شکنجه‌هایی چون ضرب‌وشتم شدید با انواع وسایل سخت، اعمال محدودیت‌های دارویی برای اسرای بیمار و عدم توجه به بهداشت اردوگاه‌ها و همچنین ایجاد محدودیت در انجام

مناسک مذهبی و سعی در آلوده کردن اسرا به مسائل مبتذل از مواردی است که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد و می‌توان آن‌ها را نمود عینی شکنجه‌های روحی دانست که در این خاطرات به فراوانی به آن‌ها اشاره شده است. همچنین با آنکه با تنوع قومیتی، پایگاه اجتماعی، رسته نظامی متفاوت و تفاوت در تحصیلات راویان خاطره‌نگار مواجهیم، اما آثارشان بیش از آنکه دارای تنوع روایتی از حوادث مختلف باشد، آثاری با روایت‌های یکسان از حوادث مشابه است که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین داده‌های پژوهش باید به آن اشاره کرد. مقاله حاضر در ساحت آکادمیک رشته تاریخ، جزو اولین پژوهش‌های مرتبط با معرفی و تحلیل خودنگاشت‌های اسرای جنگ تحمیلی به‌عنوان منابع تاریخ‌نگارانه است و این شناخت بدون‌شک کمک‌رسان پژوهش‌های مهم‌تری در این عرصه می‌تواند باشد. امید که دیگر پژوهشگران با جدی‌گرفتن این مسئله تاریخ معاصر ایران، پژوهش‌های پربارتری در این زمینه انجام دهند.

منابع

- پیوندی، سعید (۱۳۸۴) «نقد خشونت سیاسی در ایران»، *بازتاب اندیشه*، (۶۹)، ۷۵-۸۸.
- حسنی، محمدرضا (۱۳۸۷) ۳۰۰۰ *روز اسارت*، تهران: لشکر ۴۱ ثارالله.
- حسینی‌پور، ناصر (۱۳۹۱) *پایی که جا ماند*، تهران: سوره مهر.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۱) *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، تهران: پژوهشکده امام‌خمینی و انقلاب اسلامی.
- حیدری‌چروده، مجید (۱۳۸۹) «تحلیل جامعه‌شناختی تأثیر رفتار قربانیان خشونت و ارتباط آن با رفتار خشونت‌آمیز علیه آنان»، *بررسی مسائل اجتماعی ایران*، (۲)، ۵۵-۷۹.
- دهنوی، علیرضا (۱۳۷۲) *برزخ اسارت*، تهران: حوزه هنری.
- ربیعی، حسین (۱۳۸۵) *آزادی زیباترین لحظه زندگی*، تهران: شاهد.
- زارع، حکیمه (۱۳۸۸) *بررسی تأثیر سیاست‌گذاری فرهنگی بر گرایش به خشونت در فوتبال ایران سال ۹۷*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه الزهراء(س).
- صادقی، محمدهادی (۱۳۸۰) «ممنوعیت شکنجه در حقوق اسلام»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی* دانشگاه شیراز، ۱۷(۳۳)، ۱-۱۸.
- صالحی، شیوا (۱۳۹۱) «بررسی نقش زنان در جنگ ایران و عراق»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- عابدی‌اردکانی، محمد؛ الله‌دادی، نفیسه (۱۳۹۷) «کارل اشمیت و تئوریزه کردن خشونت»، *غرب‌شناسی بنیادی*، ۹(۱۷)، ۱۱۵-۱۳۹.
- عسکری، کنیزرضا (۱۳۹۳)، «تجربه زیسته مادران شهدای جنگ عراق و ایران در شهر تهران»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه الزهراء(س).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۷۷

- مبهوتی، احمد (۱۳۸۸) *دیار غربت*، تهران: پیام بازرگان.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۳) *وندالیسم*، تهران: انتشارات آن.
- مطیعیان، مجید (۱۳۶۹) *آخرین شناسایی*، تهران: حوزه هنری.
- مقدم، جاسم (۱۳۸۴) *عنبر*، تهران: پیام آزادگان.
- هزاوه‌ای، محمدرضا (۱۳۸۳) «معناشناسی خشونت»، تهران: *مطالعات راهبردی زنان*، (۲۳)، ۴۰-۱۳.
- یوسف‌زاده، احمد (۱۳۹۷) *اردوگاه اطفال*، تهران: سوره مهر.
- رابرت گر، تد (۱۳۸۸) *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۷۸) *خشونت سیاسی؛ نظریات، مباحث، اشکال و راهکارها*، تهران: قطره.
- مارتین، والاس (۱۳۹۱) *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهبان، تهران: هرمس.
- مرادی، علیرضا (۱۳۹۰) *تحلیل گفتمان سینمای جنگ با تأکید بر آثار ابراهیم حاتمی‌کیا*، پایان‌نامه علوم ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران.

List of sources with English handwriting

- Abedi Ardakani, Mohammad, Allahdadi, Nafiseh (2017), " Carl Schmitt and theorization of violence", Journal of Fundamental Western Studies, 9th year, No.1,115-139.
- Askari, Kanizreza (2014), "The lived experience of the mothers of the martyrs of the Iraq and Iran wars in Tehran", Master's thesis of AlZahra University.
- Dehnavi, Alireza (1372), Barzaq-e Esārat, Tehran, artistic field.
- Fakuhi, Nasser (1378), political violence; Theories, topics, forms and solutions, Tehran, Našr-e Qatreh.
- Gurr, Ted Robert (2008), Why men rebel, translated by Ali Morshidizadeh, Tehran, Strategic Studies Research Institute.
- Hasani, Mohammad Reza (1387), 3000 days of captivity, Tehran, Lashkar 41 Tharullah.
- Hazrati, Hassan (2012), research method in historiography, Tehran, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research School.
- Heydari Charvadeh, Majid (2009), " Violence against Women, a Sociological Study of Victim's Role in Escalating the Situation", Iran's social issues survey, first year, number 2.
- Hezavei, Mohammad Reza (2013), "A Semantic study of Violence", Tehran, Womens Strategic Studies, No. 23.
- Hosseini, Nasser (2013), Pāei ke jā Mānd, Tehran, Sūrah Mehr.
- Mahboubi, Ahmad (2008), Dīyār-e ġorbat, Tehran, Payām-e Azadegān.
- Martin, Wallace (1391), Recent theories of narrative, translated by Mohammad Shahba, Tehran, Hermes.
- Moghadam, Jassem (2004), Anbar, Tehran, Payām-e Azadegān.
- Mohseni Tabrizi, Alireza (2004), Vandalism, Tehran: Ann Publications.
- Moradi, Ali-Reza (2018), Discourse analysis of war cinema with an emphasis on the works of Ebrahim Hatami-Kiya, Thesis of Social Communication Sciences, University of Tehran.
- Motiyān, Majid (1369), the last identification, Tehran, art field.
- Peivandi, Saeed (2004), "Criticism of political violence in Iran", Bāztāb-e Andīšeh, No. 69.
- Rabiei, Hossein (2006), Freedom is the most beautiful moment of life, Tehran, Shahid.
- Sadeghi, Mohammad Hadi (2008), " THE PROHIBITION OF TORTURE IN ISLAMIC LAW", Shiraz, Journal of Social and Human Sciences of Shiraz University, 17th period, number 1 (series 33).
- Salehi, Shiva (2012), "Evaluation of the role of women in the Iran-Iraq war", master's thesis of Islamic Azad University, central Tehran branch.
- Yusef Zadeh, Ahmad (2017), Children's camp, Tehran, Sūrah Mehr.
- Zare, Hakimeh (2008), "Investigating the effect of cultural policy on the tendency to violence in Iranian football in 1997", Master's thesis of alZahra University.



Representation of Iraqi military violence in memoirs of Iranian prisoners of war/holy defenses¹

Abdolrahman Hassanifar²
Alireza Mollaiy Tavany³
Saeed Najjar⁴

Received: 2021/04/06
Accepted: 2021/10/14

Abstract

Iraq's failures on the front lines of the war against Iran on the one hand, and the violence of the Iraq's Baathist government, on the other hand, have led that the government of this country to inflict the most violence on a group of war victims, namely, prisoners of war, in order to exercise its power. Iranian prisoners were detained in centers announced, hidden, or used in retaliation by the ruling regime in Iraq. The purposeful execution of this behavior, which can have categorized as political violence, can also be considered a social problem that is a product of the environment and Fable is divided into types of physical, psychological, personal and structural violence. The current research aims to use a descriptive-analytical approach, how the types of violence can be represented in the memoirs of Iranian prisoners of war. The prevalence of physical violence in the form of all types of physical torture, the application of drug restrictions for sick prisoners and the lack of attention to the health of the camps, as well as creating restrictions on performing religious rituals and trying to infect the prisoners with vulgar issues as an objective manifestation of mental torture, is one of the issues that are frequently mentioned in these memories they have been mentioned and can be mentioned as part of the research data, Data that still show the lack of significant differences in the narration of events with all the class, ethnic and social differences of the memoirists, and in a way, the can be mentioned with the same title of narration.

Keywords: Holy defense, Self-portrait, Prisoners of war, violence, Political violence

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.36731.1542

2. Assistant professor, Institute of Human Sciences and Cultural studies, Tehran, Iran. hassanifar@yahoo.com

3. Professor, Research Institute of Human sciences and cultural studies, Tehran, Iran. ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

4. Phd student of Islamic Iranian history, Research Institute of Humanities and Cultural studies Tehran, Iran (Author). saeednajjar61@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۸۱-۱۰۳

میراث پیشافلسفی یونان باستان و تأثیر آن در فرجام نگری زرتشتی^۱

سید توفیق حسینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۶

چکیده

کهن ترین مکاشفات آخرت شناسانه دین زرتشت را می توان در سروده های خود زرتشت یعنی در گاهان بازیافت که در آن تصویری از آینده با دورنمایی روشن از پیروزی راستی بر دروغ به شرح آمده است. هرچند بنا به سرشت مکاشفه ای این متن، آینده به تصویر درآمده در آن، به شکلی محتوم و جبری توصیف شده است، با این وجود، تأکید اصلی زرتشت در این پیروزی بر ابزار اختیار یا گزیداری بشر است. درحقیقت، روشن ترین فهم از اندیشه زرتشت پیشرفت و تعالی سیر اخلاقی است که در نتیجه آن بشر با اختیار خود راستی را گزینش می کند. پس از متون گاهانی اوستا و نیز بخش های کوتاهی از اوستای نو، مستقل ترین روایات از مکاشفات آخرت شناسانه این دین را می توان در متون پهلوی بازیافت. نکته شایان توجه آنکه، مکاشفات روایت شده در این متون در تصویری کاملاً متضاد با اندیشه های زرتشت، آینده ای تاریک و رو به تباهی از سرانجام بشر ارائه می دهند که در بخشی از آن متون، این تباهی با بن مایه نمادینی از فلزات به تصویر درآمده است. این دوگانگی در توصیف سرانجام در سنت دین زرتشتی بی تردید نشان از تحول در سرشت فکری و ساختار اندیشه فلسفه تاریخ دین زرتشتی دارد که تحت تأثیر دگرگونی های سیاسی و اجتماعی دنیای مزدیسنان و مواجهه دین زرتشتی با اندیشه های دیگر رخ داده است. بر این مبنای مسئله اصلی این پژوهش واکاوی در چگونگی تحول در اندیشه های مکاشفه گرایانه دین زرتشت و به ویژه خاستگاه بن مایه تقسیم اعصار با بن مایه فلزات در متون متأخر دین زرتشتی است. این پژوهش ضمن بررسی و تأمل در متون و منابع دین زرتشتی و آثار یونانی و رومی به این نتیجه دست می یابد که با دگرگونی های سیاسی و فروپاشی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42183.1639

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.4.0

۲. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران. t.hosseini@alzahra.ac.ir

حکومت هخامنشیان و تسلط حکومت مقدونی بر سرزمین مزدیسنان، آثار مکاشفه‌گرایانه دین زرتشتی برای تبیین و توجیه موقعیت پیش‌آمده، تکوین و تطور یافتند. این روایات با استفاده از بن‌مایه‌ها و آثار مکاشفه‌گرایانه رواقی - هلنی از جمله متون سیبولایی که در آن تصویری رو به تباهی از سرانجام بشر ارائه داده است، وضعیت آشوبناک جامعه مزدیسنی را پس از سقوط هخامنشیان توجیه‌پذیر و دریافتنی کردند.

کلیدواژه‌ها: آخرت‌شناسی، مکاشفات آخرت‌شناسانه، بن‌مایه اعصار تقسیم اعصار هسیودی، فرجام‌باوری زرتشتی.

مقدمه

گونه دینی مکاشفه‌گرایانه که نام خود را از عنوان کتاب مکاشفات یوحنا در متن کتاب مقدس عهد جدید گرفته است، به‌گونه‌ای از روایات دینی اطلاق می‌شود که اخباری از سرنوشت بشر و آینده جهان در آن به روایت درآمده است که عموماً این روایات به واسطه مکاشفه شخصی یا توسط نیروها و موجودات فراطبیعی همچون فرشتگان یا ایزدان بر شخص راوی آشکار شده است. به واسطه گستردگی و قدمت این نوع آثار در فرهنگ‌های متنوع بشری نمی‌توان خاستگاه مشخصی را به‌عنوان منشأ آن معرفی کرد، اما نکته ارزشمند درخصوص این آثار آن است که میان انواع گوناگون این گونه ادبی توصیفات مشترکی از جمله سرنوشت محتوم بشر و سرانجام جهان و هستی در این نهایت وجود دارد که گاه با مصایب و فجایع فراگیر و گاه نیز با تجدید حیات هستی، رستاخیز و داوری مردگان و نیز تجلی و ظهور منجیان همراه است. در میان نمونه‌های چشمگیر این گونه روایات دینی، مکاشفات ایرانی به واسطه قدمت و بداعت تصویری آن بسیار جالب توجه است.

در میان مکاشفات زرتشتی البته کهن‌ترین نمونه آن به گاهان بازمی‌گردد. روایات مکاشفه‌ای گاهانی همچون دیگر روایات مکاشفه‌ای از سرانجام هستی، دربردارنده ویژگی زمان‌مندی و تاریخ‌مندی ادوار بشری در سیری خطی است که سرانجام به آزمون، داوری نهایی بشر و فرسنگرد هستی منجر می‌شود. نکته شایان توجه در روایات مکاشفه‌ای گاهان دورنمای روشن و سرانجام امیدبخش هستی راستی است که در آن راستی در نبرد خود بر تاریکی پیروز خواهد شد. این تعالیم تعالی‌گرا و تکامل‌باور از تاریخ بشری پس از زرتشت در متون اوستای متأخر تحول یافته است. در متون مکاشفه‌ای پهلوی که مشخص‌ترین آثار متأخر این‌گونه در دین زرتشت هستند، تصویری تاریک و پر فاجعه از سرانجام بشر با آموزه سیر بشر در تباهی اعصار به‌صورت بن‌مایه‌ای از تشبیه اعصار بشری به فلزات به روایت درآمده است. بر این مبنای

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۸۳

مسئله این تحقیق نیز واکاوی و بررسی در سیر این تحول و دگرگونی در روایات مکاشفه‌ای دین زرتشت و خصوصاً خاستگاه بن‌مایه تقسیم اعصار بشری براساس فلزات است.

پیشینه پژوهش

از جمله کهن‌ترین پژوهش‌ها در بررسی تأثیرپذیری و تأثیرگذاری اندیشه‌های آخرت‌شناسانه مغان ایرانی و فلاسفه یونانی می‌توان به مقاله کومون به نام سرانجام جهان بر طبق اندیشه‌های مغان غربی اشاره کرد (1931). کومون در این مقاله به واکاوی اندیشه‌های مغان غربی و تأثیرگذاری فیلسوفان رواقی بر شکل‌گیری مفاهیم آخرت‌شناسانه مغان غربی و همچنین به بررسی مشابهت متون آخرت‌شناسانه زرتشتی متأخر چون زندوهمن‌یسن و روایت لاکتانیوس از متون مغان غربی چون پیشگویی‌های ویشناسپ پرداخته است. بعدها کومون با نگارش اثر مغان هلنی (2007) سعی در تکمیل این نظریه و تعاملات فرهنگی میان دنیای هلنی و زرتشتی داشت.

از جمله آثار دیگری که به تأثیرات اندیشه‌های فلاسفه یونان باستان بر متون آخرت‌شناسانه زرتشتی توجه کرده است، می‌توان به اثر مری بویس به نام تاریخ کیش زرتشت اشاره کرد، مری بویس در این اثر بر این باور است که تأثیرات هلنیستی خصوصاً در حوزه مکاشفات آخرزمانی بر اندیشه‌های مغان غربی پس از حضور یونانیان در ایران رخ داده است، بعدها در راستای توسعه اندیشه‌های پیشین، بویس مقالات دیگری همچون متون سیبولایی و مکاشفات آخرزمانی زرتشتی و نیز نگاهی به اندیشه کهن مکاشفات زرتشتی را به رشته نگارش درآورد (۱۹۸۹).

پس از بویس مباحثات جدی در خصوص خاستگاه و تکوین مکاشفات آخرزمانی دین زرتشت ادامه یافت و آثار ارزشمند دیگری نیز تدوین شد، از دیگر آثار برجسته در این موضوع، مقاله کارستن کولپه در مجموعه تاریخ ایران کمبریج است (Colpe, 1983: 831-33). کولپه بر این باور است که بخشی از روایت‌های آخرت‌شناسانه دین زرتشتی تحت‌تأثیر اندیشه‌های هلنیستی تدوین شده است. کازمین نیز درباره همین موضوع در کتاب خود در تشریح شکل‌گیری ایدئولوژی و بینش سیاسی سلوکیان، متون آخرت‌شناسانه زرتشتی را بررسی کرده است، او در این کتاب چنین بیان می‌دارد که این متون آخرت‌شناسانه برای شکل‌دهی به اندیشه ایدئولوژی سیاسی سلوکیان در شرق در این زمان شکل گرفته‌اند، با این وجود، مستندات درباره متون آخرت‌شناسانه در دین زرتشتی و تحولات آن حداقل مربوط به دوران هخامنشیان است و نیز تدوین برخی متون پهلوی بسیار متأخرتر از دوره سلوکی است و

فضای آن عموماً ضد هلنیستی است؛ از این رو، اعتبار این نظریه با ابهام روبه‌رو است (Kosmin, 2018).

نیز از دیگر آثار متأخر در این زمینه می‌توان به مقاله ویسته دیورورکا به نام یادآوری‌های هسیودی در مکاشفات زرتشتی اشاره کرد که در آن نویسنده بر این باور اندیشه تقسیم اعصار اندیشه‌ای با بن‌مایه‌های هندواروپایی است که در دو زمان و دو مکان متفاوت از منابعی متفاوت در میان اقوام هندواروپایی به نگارش شده است (Dobroruka, 2012). نگارنده این مقاله البته در اشاره به روایت‌های همسان متون آخرت‌شناسانه، به امکان انتقال این اندیشه‌ها و نیز تفاوت‌های بنیادی میان جهان‌بینی ایرانی و یونانی در تصور از سرانجام جهان بی‌توجه بوده است و برای اثبات ادواربندی تاریخ در اندیشه‌های هندواروپایی صرفاً به متون پورانۀ هندی پرداخته است.

از جمله مقالات دیگر در خصوص تأثیرپذیری مکاشفات شرقی از آموزه هسیود همچنین می‌توان به مقاله لودویک کوئون دربارۀ متن هسیود و ادیان شرقی اشاره کرد که همسو با نظر مری بویس بر این باور است که قدمت اندیشه‌های تقسیم اعصار در کیش زرتشتی با توجه به مستندات موجود مربوط به بعد از قرن ۵ ق.م می‌رسد (خصوصاً در متون تفاسیر اوستایی تدوین‌شده) و بر تأثیرگذاری اندیشه هسیودی بر مکاشفات زرتشتی و یهودی تأکید می‌ورزد (Koenon, 1994: 1-34). در خصوص تداوم اندیشه‌های هسیودی و شکل‌گیری آموزه‌های تقسیم اعصار در ادبیات هلنی و رومی همچنین می‌توان به اثر فان نوردین (2014) و نیز مقاله کالینز (۲۰۰۷) در مجموعۀ ادیان جهان باستان اشاره کرد.

براساس این پژوهش‌ها، آموزه اعصار چهارگانه هسیودی و نسل‌های ده‌گانه به آن‌گونه که در متن زندوهمن‌یسن نیز ذکر شده است، می‌تواند حاصل همایی آموزه‌های هسیودی و نیز اندیشه سکولاهای رومی - اتروسکی باشد که بر تدوین متون سیبولایی تأثیر گذاشته است.

گاهان، مکاشفات آخرزمانی و خاستگاه مفهوم سرانجام

بخشی از درک پیشازرتشتی از مفهوم زمان، باور و تلقی دوری و تکرار از زمان بود که ریشه در فهم ظاهری حرکت زمان در طبیعت و تحول ادواری فصول و نیز شب و روز به‌عنوان مفهوم عینی زمان داشت (الباده، ۱۳۷۲: ۳۷۰؛ Ridderbos, 2002: 29). این تلقی دوری از زمان به‌وسیله زرتشت با اندیشه خطی جایگزین شد. در حقیقت، مفهوم زمان با این تحول فلسفه‌مند و غایت‌مند شد. این غایت بخشی به مفهوم زمان، جز با تفسیر آخرت‌شناسانه از سرانجام تاریخ ممکن نبود (Widengren, 1983: 77; Boyce, 1975: 233؛ بسنجیدبا: سنگاری، ۱۳۹۸:

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۸۵

۶۴-۶۲). در گاهان کهن‌ترین متن باقی‌مانده از زرتشت، ماهیت تاریخ به‌عنوان ابزاری برای پیروزی نهایی راستی بر دروغ معرفی شده است و از این رو، بخش‌های متعددی از این متن در سرشت و ساختاری مکاشفه‌ای به تبیین چگونگی این پیروزی اختصاص یافته است.

زرتشت در این متون چنین بیان می‌دارد که سیر قطعی و محتوم تاریخ در روندی مشخص و معلوم به پیروزی نهایی خیر منجر خواهد شد. اهورامزدا این امر را به‌وسیله‌اشه یا نظم راستین به انجام می‌رساند و پس از آن آفریدگان، مشابه با آزمون‌های ایرانی کهن، با عبور از فلز مذاب یا آزمون آتش سنجش می‌شوند (Lommel, 1930: 217; Boyce, 1975: 243; صرفی، ۱۳۹۰: ۳۲؛ نک. وزیدگی‌های زادسپرم، ۸۵-۸۱).

ساختار مشخص متون مکاشفه‌ای زرتشت در تفسیر نهایی پیروزی خیر بر شر فارغ از ماهیت محتوم و جبرآمیز آن سرانجامی روشن و متعالی دارد. به باور زرتشت اراده‌ی نهایی راستی و پادشاهی نظم اشه بر آن است که بشر پس از داوری نهایی خود به پادشاه راست‌کرداری برسد (یسنا ۳۰ بند ۸ تا ۱۱. Humbach, 1991/ 1:125; Humbach, 31-33; West, 2010: 53-54). هستی شر که با نام دروغ توصیف شده است، به‌وسیله‌ی راستی درهم شکسته می‌شود و سرانجام این راستی است که به‌وسیله‌ی وهومنه در حالی که دروغ را دربند کرده است به فرمانروایی خواهد رسید (یسنا ۳۰-۸- و یسنا ۴۸-۱- نک. Humbach, 1991/ 1:125-176; West, 2010:54-135; Humbach, 1994, 85). این سرانجام نیک ناشی از چیرگی خیر بر هستی، نمایانگر تعالی بشر و پیشرفت اخلاقی بشر و انتخاب آن خیر از روی اختیار و گزیداری است.

بنابراین، عصر طلایی بشر در سرانجام جهان و هنگامی است که نهایت راستی تجلی یابد و پس از آزمون نهایی در رود فلز مذاب، هستی راستی و دروغ از هم جدا شوند (Boyce, 1975:242; آزمون آتش در گاهان، یسنا ۹-۵۱؛ West, Humbach, 1991/ 1:188; West, 2010:157; Humbach, 1994:99). این الگوی متعالی از سرانجام تاریخ در متون مکاشفه‌ای متأخر دین زرتشتی دگرگون شده است. در این متون که به نظر می‌رسد، تحت‌تأثیر تحولات سیاسی در اواخر دوران هخامنشیان به نگارش درآمده باشند، سیر تاریخی بشر مسیری رو به تباهی دارد (ادی، ۱۳۴۷: ۳۹؛ بسنجیدا: Boyce, 1989:60-63).

به نظر می‌رسد در این دوران بخش مهمی از اندیشه‌های دین زرتشتی درباره‌ی روایات آخر زمانی شکل گرفته باشد و این اندیشه‌ها بعدها به متون دین زرتشتی نفوذ یافته و طی دوره‌های اشکانی و ساسانی در متون اوستایی همچون سودگر نسک و نیز متون زند آن بازنویسی شده‌اند (Boyce & Grenet, 1991:383- 384) تا آنکه در اواخر دوره‌ی ساسانی شاهد

تألیف تدوین اولین متون منسجم مکاشفه‌ای زرتشتی به زبان پهلوی هستیم (Ibid). از جمله این متون، کتاب زندوهمن‌یسن است که همان‌گونه که گفته شد، خود بازروایتی از متن سودگر نسک از متون مفقود اوستایی است که در آن بن‌مایه تقسیم ادوار براساس فلزات در دوره‌های چهارگانه و نیز آموزه نسل‌های ده‌گانه به نگارش درآمده است (برای متن سودگر نسک، Madan, 1911:792؛ تفضلی، ۱۳۹۷: ۴۲؛ نظری فارسانی، ۱۳۹۷: ۴۶-۴۵؛ برای متن زندوهمن‌یسن، راشد محصل، ۱۳۸۵: ۱؛ تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۷۰؛ Shapira, 1998: 9).

تأمل در سرشت و ویژگی‌های الگوی اعصار چهارگانه و نیز بن‌مایه تقسیم اعصار بر طبق فلزات جای هیچ تردیدی را از این امر که خاستگاه آن باید متون هسیودی باشد، باقی نمی‌گذارد (Christensen, 1917 /1 :58-63; Boyce, 1989:73-74; Boyce & Grenet, 1991: 385؛ تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۷۱). در این آموزه هسیودی اصطلاح عصر طلایی به اعصار اولیه تاریخ بشری اطلاق می‌شود و بشر در روند تاریخی خود در سیری رو تنزل و تباهی است. این اندیشه که سهم مهمی در تدوین انواع متون مکاشفه‌ای در دنیای هلنی و رومی داشته است (Van Noorden, 2014: 24-25 ; Smith, Kirby Flower, 1908:196-197).

به نظر می‌رسد، پس از تطور تاریخی خود در دنیای یونانی، بعد از سقوط هخامنشیان و تسلط دنیای هلنی بر شرق به متون دین زرتشتی نفوذ کرد و مفهوم سرانجام تاریخ را بنا به شرایطی که چنین گونه مکاشفه‌ای برای توجیه رویدادهای پیش‌آمده مقتضی می‌کرد، گرفتار تحول و تغییر کرد. در این میان این نکته ارزشمند است که سیر تحول بن‌مایه هسیودی در متون یونانی و لاتینی نتیجه تحول ادوار اندیشه مکاشفه‌گرا و تأثیرات فلسفی آن بود (Boyce & Grenet, 1991: 385).

میراث رواقی آموزه تقسیم اعصار هسیودی

پیش از هسیود، اندیشه سیر تباهی بشر پیشینه کهن در منابع لاتینی و یونانی داشت (Smith, Kirby: 46-47; Horace, 2004, 165/Odes III, 6&46-47; Homer, 1978: 23; بسنجید با: Smith, Kirby: 192 (Flower, 1908: 192) از این رو ریشه‌یابی خاستگاه این آموزه در ادبیات یونانی و رومی امری ناممکن است، با این وجود، کهن‌ترین متنی که این آموزه در آن به شکل بن‌مایه ادوار تاریخی با توصیف فلزات در آن به رشته نگارش درآمده است، متن کتاب روزها و کارها اثر هسیود است و از این رو، به واسطه قدمت این متن مکتوب که تا قرن هشتم ق.م، می‌رسد، از آن به‌عنوان آموزه اعصار هسیودی نام برده می‌شود (Smith, 2005/1:176-177).

در مقابل، آنچه عموماً بر سر آن اتفاق است، این نکته است که توسعه این آموزه در ادوار و

منابع گوناگون بعدی تحت‌تأثیر اندیشه‌های فلسفه رواقی‌گری رُخ‌داده است (Ibid:176). در حقیقت، در تداوم این آموزه می‌توانم سه دوره را بازیابی کنیم. دوره نخست، دوره توسعه و بازخوانی آموزه هسیودی در منابع هلنی، دوره دوم، دوره تأثیرات رواقی و فلاسفه هلنی و دوره سوم را می‌توان دوره تأثیرات اندیشه‌های رواقی رومی و ترکیب این آموزه با اندیشه‌های مکاشفه‌ای دانست، که طی این سه دوره که تقریباً تا قرن اول قبل میلاد امتداد می‌یابد، آموزه اعصار هسیودی تطور و تکامل یافته است و در شکل دهی به بخش گسترده‌ای از روایات مکاشفات آخِرزمانی، سهم مهمی ایفا کرده است.

در همین دوران است که بخش‌های تأثیرگذاری از ادبیات مکاشفه‌ای از جمله متون مکاشفات سبولایی براساس آموزه تقسیم اعصار هسیودی تکوین و تطور یافته است (Boyce, 1986: 73-74). این متن اخیر، همان‌گونه که گفته شد، براساس شواهد موجود منبعی برای تدوین متون مکاشفه‌ای بعدی کیش زرتشتی و تحول در آموزه‌های آخرت‌شناسانه دین زرتشتی متأخر بوده است (بسنجید با: Benveniste, 1932: 14).

اگر خاستگاه تدوین متون آخرت‌شناسانه را ناپایداری اوضاع سیاسی و اجتماعی و چشم‌انداز مبهم جوامع بشری از آینده بدانیم، بی‌تردید امید به دستیابی به وضعی مطلوب نیز در گسترش این‌گونه از متون سهمی مهم داشته است (Christenson, 1917: 57&58)؛ از این رو، اندیشه اعصار بشری را می‌توان تأملی در ساحت اندیشه سیاسی و اجتماعی دانست، چنانچه برخی پژوهشگران بر این باورند که آموزه هسیود از عصر طلایی را باید تأملی در اندیشه سیاسی دانست که در آن رابطه مطلوب حکمرانی و فرد اساس وضعیت عصر طلایی است؛ از این رو است که حکمرانی عصر طلایی بشر در روایت هسیودی به کروئوس خدای کهن پیش از ژئوس اختصاص دارد و ویژگی این حکمرانی ارتباط بی‌واسطه این نسل با خدا و جلوه خدایی مردم در این دوره است.

آموزه‌ای که در مکاتب فلسفی بعدی، از جمله در اندیشه رواقیون به‌عنوان یکی از ویژگی‌های مهم عصر طلایی به آن توجه بسیار شده است، بر این مبنا ویژگی عصر طلایی در مکاتب و اندیشه‌های بعدی دوره‌ای از حاکمیت و حضور خدا یا فرستاده بی‌واسطه او است که حافظ جامعه خدایی باشد.^۱ از جمله یکی از مشهورترین خوانش‌های این اندیشه در فلسفه

۱. بنا به باور ساموئل ک. ادی از جمله زمینه‌های پذیرش تأملات مکاشفه‌ای هلنی در دنیای زرتشتی را از دست‌دادن شاهنشاهی پارس و دل‌آزردگی که از فقدان این مقامات و مناصب بزرگ داشتند (ادی، ۱۳۴۷: ۳۱)، به همان‌گونه که بویس نیز خاطرنشان می‌کند، یهودیان همین آموزه‌ها را در شرایطی مشابه شرایط سیاسی ایرانیان پذیرفتند (Boyce, 1986: 67).

سیاسی یونان، تفسیر افلاطونی از مفهوم حاکمیت مطلوب است که براساس آن افلاطون بر این باور است که حاکمیت عصر طلایی در اختیار فیلسوفان قرار دارد که امکان بهره‌مندی بشر از نعمات زمینی و نظم مطلوب سیاسی را به‌واسطه ارتباطشان با آسمان را فراهم می‌کنند (Plato & The Republic, V-473, VI-449).

در روایت هسیودی خدایان المپی به رهبری کرنوس (ἐπί κρονου) نسل طلایی انسان‌ها را می‌آفرینند، این نسل در جایی همچون بهشت و چون خدایان بی‌هیچ رنجشی زندگی می‌کردند، بر روی زمینی منعم و سرشار از باروری، با جوانی ماندگار و چون مرگ این نسل را در ربود، همچون خوابی سنگین بود (Hesiod & Days and Works: 116) و چون حیاتشان به اراده زئوس به سرآمد و به نقب خاک در آمدند (همان: ۲۱) به ارواحی نگهبان تبدیل شدند که نظاره‌گر خوبی و بدی مردمان باشند، با پوششی همچون مه (همان: ۱۲۴).

نسل دوم که پس از نسل اول توسط خدایان المپ آفریده می‌شوند، نسل نقره‌ای هستند که قرن‌ها به شکل کودک باقی می‌مانند (همان: ۱۳۰) و چون به بلوغ رسیدند، به دلیل گناه خشونت و قتل یکدیگر و سرپیچی از عبادت نامیرایان اندکی بعد نابود شدند، البته به‌واسطه احترامی که از آن بهره‌مند بودند، با عنوان میرایان در مغفور زیرزمین محصور و محدود شدند، سومین نسل از مردان برنزی که قدرتمند و قوی بودند و از برنز درست شده بودند نیز به دلیل خشونتشان به مرگی سیاه نابود شدند و با ساخته‌هایشان از برنز به سرزمین هادس فروافتادند و زئوس نمونه دیگری از مردان را آفرید که نسل قهرمانان و نیمه‌خدایان بودند و براساس مردان عصر طلایی ساخته شده بودند. اینان نسلی از جنگاوران بزرگ عصر تروا و تبس بودند که نابود و تباه شدند و تباهی آنان را در جنگ رخ داد و به‌وسیله زئوس به‌جای دور تبعید شدند و سرانجام در جزیره‌ای سعادتمند و حاصلخیز ساکن شدند.

نسل آخرین اما نسلی است که هسیود خود در آن زندگی می‌کند، نسل آهن، نسلی که آمیخته با درد و رنج است. از این بخش از متن به بعد (همان: ۱۷۹) تا بند پایانی (همان: ۲۰۱) هسیود گزارشی از رخدادها، به‌گونه مکاشفات آخرزمانی از سرنوشت بشر در سرانجام تاریخ ارائه می‌دهد. به نظر او بشر نسل پنجم یا نسل آهن به‌وسیله زئوس هنگامی از میان برداشته خواهند شد که اخلاقیات بشری و وضعیت زندگی اجتماعی رو به تباهی برود و روابط خانوادگی میان فرزندان، برادران، پدران و جامعه اضمحلال یابد و جامعه در آشوب و تباهی فرو رود و در آن زمان یاریگری در مقابل نیروی شر نخواهد بود (همان: ۱۷۹-۲۰۱).

۱. وست این‌گونه احترام برای مردگان در یونان باستان را به‌عنوان رسمی برای مقابر پیشینیان و نوعی آیین برای پیشینیان می‌داند (West, 1978: 186).

اگر نگاهی عمیق‌تر به سرنوشت نسل‌های اول تا پنجم داشته باشیم، می‌توانیم این نکته را دریابیم که بنا به نظر هسیود علت تباهی نسل‌های بشر در هر دوره خشونت، غرور یا تباهی اخلاقی اوست که منجر به بحران‌های اجتماعی شده است. برآمدن آموزه‌های این مکاشفات آخرزمانی در اندیشه هسیود را خود نیز می‌توان زائیده بخشی از بحران‌های جوامع آشوب‌زده پس از دوران تاریک در یونان باستان دانست که هسیود از قرارگرفتن در آن اظهار بیزار می‌کند (همان: ۱۷۴-۱۷۵؛ برای آشوب‌های عصر پهلوانی بنگرید به، Chadwick, 1967: 344). بازگویی تمایل و آرزوی بشر برای رهایی از این آشوب‌ها در متن‌های مکاشفه‌های آخرزمانی بخشی از کارکرد ذهنی این متن‌ها است. در قرن هشتم ق.م نیز جوامع یونانی عصر تاریک و پرآشوب خود را می‌گذرانند، عصری که شباهت بسیاری با دوره پس از اسکندر برای دنیایی ایرانی داشت و چنان که خواهیم دید، بن‌مایه مکاشفات سیبولایی در این زمان به حیطة اندیشه زرتشتی وارد شده است.^۱

از جمله کهن‌ترین آثار باقی‌مانده از فلاسفه رواقی که می‌توان آموزه‌های هسیودی را در آن بازیافت، کتاب حکیم رواقی آراتوس است. آراتوس در اثر خویش به نام پدیده‌ها یا Phenomena در بندهای ۹۷ تا ۱۴۰ که درباره رصد ستارگان است داستان اسطوره‌ای به نام دیکی که ستاره ویرگو^۲ یا دختر آسترا^۳ را روایت می‌کند. وی در این روایت اساطیری، آموزه اعصار هسیودی را بازتکرار می‌کند. بنا به شواهد روایی این متن تردیدی نیست که این اثر دریافت و بازوایتی رواقی از آموزه هسیود است که در آن فهم از جهان طبیعی براساس اندیشه فلسفی رواقی توسعه یافته است (Van Noorden, 2014: 171; Toomer, 2012/1:132).

ادوار جهان در این روایت رواقی آراتوس، دربردارنده تفاسیری از تباهی نسل‌های انسانی است. در حقیقت، آراتوس درصدد است تا از روایت هسیودی استنباطی رواقی کند و نشان دهد بشر با تباهی ادوار اخلاقی از الهه عدالت که در این روایت به شکل دوشیزه‌ای به تصویر درآمده است، دورتر شده است (Kidd, 1997: 9). در عصر طلایی مردمان از دریانوردی احتراز داشتند و با کشاورزی و دامپروری روزگار می‌گذرانند و در آن عصر خبری از ظلم و ستم در میان نبود؛ از این رو دوشیزه عدالت در میانشان زندگی می‌کرد، انگار که خدا یا تصویری از او در میان مردمان زندگی می‌کند، اما در عصر بعدی که مردمان رو به تباهی اخلاقی رفتند، این دوشیزه از مردم دورتر شد، با مرگ مردمان عصر نقره، مردم عصر برنز ظاهر شدند، تباهی

۱. برای این تحلیل از ورود متن‌های مکاشفات آخرزمانی پس از هخامنشیان بنگرید به (ادی) و برای رواج متن‌های مکاشفات آخرزمانی پس از اسلام بنگرید به (چوکسی).

2. Virgo
3. Astraea

اخلاقی و اجتماعی بر هستی مردم بیشتر چیره می‌شود و مردمان به قتل یکدیگر دست زدند. در این هنگام بود که الهه عدالت از مردمان رخت بریست و به آسمان درآمد (آراتوس، بندهای ۱۴۰-۹۷ به نقل از: Kidd, 1997: 83)

دومین اشاره به آموزه اعصار هسیودی را می‌توان در اثر اووید به نام دگرگونی‌ها بازیافت. اووید که تحت تعالیم حکیم رواقی سنکا در روم آموزش فلسفه دیده بود، به شدت مجذوب اندیشه‌های فلاسفه یونانی و رواقیون بود. البته اووید در ابتدا تمایلات اپیکوری داشت و تحت تأثیر استادش بعدها به سوی اندیشه‌های رواقی متمایل شد و در اثر خود متمورفیسس یا دگرگونی‌ها از مضامین رواقی بهره برده است (Barolsky, 1998: 4-5). اندیشه‌های رواقی که در آن بن‌مایه‌های اجتماعی، سیاسی و مضامین اخلاقی و هشدارگونه درباره تباهی اخلاقی روم را داشت (Hinds, 2012/ 2: 1055- 1056; Van Noorden, 2014: 205). هر چند نمی‌توان تأثیرات تقابل با اندیشه اپیکوری لوکرتیوس و کتاب او درباره طبیعت اشیا را در اثر اووید نیز نادیده گرفت، شاید مهم‌ترین تأثیرگذاری بر ماهیت کار اووید از سوی ویرژیل باشد که سرشت اندیشه رواقی آثار او به‌وضوح مشخص و معلوم است (Bowra, 1933: 10; Edwards, 1960: 151; Van Norden, 2014: ibid).

اووید در کتاب اول متمورفیسس که مجموعه‌ای از روایت‌ها و آثار ادبی یونانی با بن‌مایه‌های فلسفی است، اندیشه اعصار بشری را در چهار دوره بازگویی می‌کند. در این گفتار از نظر او، مهم‌ترین ویژگی هزاره اول اندیشه و اخلاق نیک بشر بود که موجب شده بود که مردمان در سعادت زندگی کنند و در این زمان هیچ امری در کتاب قوانین ممنوع نبود و هیچ ترس و هراسی میان مردمان وجود نداشت. در هیچ‌جا صورت برافراشته هیچ ارباب و قاضی نصب نشده بود و هیچ کاجی برای سفر دریایی قطع نمی‌شد و هیچ شهر را برج و بارویی نبود و هیچ نوای جنگی و چکاچاک شمشیری نبود و نیز هیچ جنگاورانی در کوچه به صف راه نمی‌رفتند و سخنی از جنگ نبود و سال‌ها با صلح می‌گذشت و زمین حاصلخیز بود تا آنکه پس از نابودی عصر ساتورن با مرگ سیاه، ژو (پیترا) با افسون نقره‌ای کم‌ارزش‌تر از طلا و با ارزش‌تر از برنز ظهور پیدا کرد و بشر پستر از دوره می‌زیست. در عصر بعدی یا دوره برنز بشر درگیر جنگ شد و با شمشیر و سپر به هم درآمیختند و در عصر آهن، خون‌های شرارت‌بار فراوانی به‌واسطه خشونت، سود و تجارت و جنگ بر زمین گسترده شد و سرانجام ژوپیتر جهان با طوفان را در هم خواهد پیچید (Ovid, the metamorphoses/1: 89-162).

با نگاهی به تفسیر آراتوس و اووید از آموزه اعصار هسیودی و به‌ویژه با مقایسه اندیشه عصر طلایی در این آثار و نیز آموزه جامعه آرمانی سیاسی در متون رواقی از زنون تا

خروسیپوس که در مجموعه آثاری با نام جمهوری به نگارش درآمده است به برداشت یکسانی از الگوی جامعه آرمانی یا وضع طبیعی می‌رسیم که نشان‌دهنده تأثیر تفسیرهای رواقیون از آموزه هسیود است.

رواقیون بر این باور بودند که جامعه سیاسی آرمانی، جامعه‌ای است که در آن نیکان به واسطه اخلاقیات خود با حکومت سیاسی آشنا و مرتبط هستند و پلیدان با آن بیگانه‌اند. این جامعه به واسطه فضیلت عشق به هم مرتبط است، حکومت در چنین جامعه آرمانی شکلی جهانی دارد و خدا یا همان طبیعت در آن جامعه حاکم است. این جامعه، همان‌گونه که گفته شد، بازتفسیری از عصر طلایی حکومت کرونوس در آموزه هسیود است که براساس قواعد مشترکی از اخلاق اداره می‌شد که مبنای آن فضیلت‌های اخلاق طبیعی و فطری بشری است. این اخلاق طبیعی، بی‌تردید نمایانگر وضعیت طبیعی عصر کشاورزی بود که در آن فضیلت‌های عدالت و خیر در همگان وجود داشت (Devine, 1970: 324) (نمونه عصر طبیعی در جامعه آرمان شهر جمشیدی در اساطیر ایرانی قابل رؤیت است همچون یشت ۱۹ بند ۳۳؛ در اندیشه زرتشت اما عصر جمشید عصر طلایی بشر نیست. بنگرید به Humbach, 2002: 68-77)

رواقیون همچنین بر این باور بودند که در این جامعه آرمانی به نهادهای مدنی قدرت، مالکیت و اقتصاد نیازی نیست و هیچ ساختار اجتماعی، بر این جامعه آرمانی خداوند یا نیروی طبیعی حاکم نیست و رخدادها براساس مشیتی خدایی و جبری رخ می‌دهد و بنابراین حوادث براساس دلیلی ویژه و از پیش تعیین شده، اتفاق می‌افتد؛ از این رو اعضای این جامعه پذیرای این مشیت خدایی‌اند و نسبت به آن اعتراضی ندارد. از نظر رواقیون قوانین طبیعی تنهاترین و بهترین قوانین برای جمهوری رواقی است؛ چراکه قوانین طبیعی، قوانینی جهانی‌اند و مطلوب‌ترین قانون برای زندگی بشری‌اند (Devine, 1970: 325-326).

بر این مبنای رواقیون الگوی هسیودی از عصر طلایی را پذیرفتند و آن را به‌عنوان جامعه آرمانی خود بازخوانی کردند. به باور رواقیون، اضمحلال بشری دورشدن از وضعیت طبیعی و آرمانی اولیه بود. از نظر آراتوس نیز از ویژگی‌های این جامعه ابتدایی آن بود که در آن دوستی و عدالت سلطه داشت و با کمرنگ شدن این الگوی طبیعی، بشر از وضعیت اولیه خود دور شد و آسایش که در روایت آراتوس به ایزدبانوی عدالت تفسیر شده است، نیز از بشر دور شد، اووید نیز به تاسی از اندیشه‌های رواقی از روایت هسیودی اعصار، جامعه اولیه و وضع طبیعی بشر را وضعی آرمانی تفسیر می‌کند. از نظر او، جامعه جهانی که براساس فضایل خیر و عدالت جمعی اداره می‌شود، با دورشدن از این فضایل اولیه گرفتار تباهی و اضمحلال می‌شود

(Smith, Kirby Flower, 1908:196-197).

بر اساس این آموزه‌ها رواقیون بر این باور بودند که تباهی و اضمحلال هستی ماهیتی محتوم دارد؛ از این رو، در تبیین این سرانجام محتوم از آموزه روح یا اثیر هستی بهره بردند. به باور رواقیون سرشت اصلی هستی روح یا پنوما است. در اندیشه‌های رواقیون این هستی مطلق غیر مادی در هستی مادی در هم تنیده شده است (Long, 2001: 6).

رواقیون، در حقیقت، برخلاف هسیود که تباهی اعصار و ادوار هستی را ناشی از اراده خدایی مشخص می‌دانستند، بر این باور بودند که تباهی و فساد در ماهیت طبیعی هستی امری جبری و محتوم است. آنان همچنین بر این باور بودند که در پایان هستی آتشی فراگیر همه هستی را در خود خواهد بلعید و این حرکت به یاری پنوما که نیروی محرک طبیعت است، صورت می‌پذیرد (Epictetus&Discourses/1: 14-15; Collins, 2007: 64).

بازروایت این نظریه که سرانجام هستی با آتشی دهشتناک نابود خواهد شد، در منابع ادبی متأخر تصویری مکاشفه‌ای به خود گرفته است. در حقیقت، تفسیر رواقی از آموزه هسیودی تباهی بشر، اکنون به تأملی مکاشفانه از سرانجام بشر تبدیل شده بود. مهم‌ترین گونه این دگرگونی را می‌توان در رساله اکلوگ چهارم ویرژیل باز یافت. در این اثر ویرژیل، اندیشه‌های جامعه آرمان‌خواه روم و تفاسیر رواقی از آموزه‌های ادوار هسیودی و نیز باورهای باستانی نسل‌های ده‌گانه اتروسکی-رومی درباره تقسیم تاریخ بشر را درهم آمیخته بود.

باور باستانی نسل‌های ده‌گانه درباره تقسیم تاریخ بشر که ریشه آن به اتروسکیان می‌رسید، به آموزه ساکولا مشهور بود و روایتی دیگری از تقسیم تاریخ همچون آموزه هسیود بود. ویرژیل در این اثر روایتی از نیگیدیوس فیگوس سناتور رومی را که از فلیسوفان مکاشفه‌گرا و رواقی مسلک بوده است، بیان می‌کند که طی آن اعصار بشری را در چهار دوره شرح می‌دهد که در آن هر دوره تحت حاکمیت ایزدی از ایزدان رومی ساتورن، ژوپیتر، نپتون و پلوتو است. در این اثر همان‌گونه که گفته شد، آموزه سال کبیر اتروسکی یا نسل‌های ده‌گانه نیز با آموزه هسیودی در هم در آمیخته شده بود (Jonhston, 1980:15) ترکیبی که تصویرپردازی آن را به خوبی در متن زندوهمن‌یسن به خوبی بازمی‌یابیم (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۱؛ تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۷۰).

ویرژیل، در حقیقت، در این اثر با ترکیب آموزه‌های هسیودی و اتروسکی آخرین گام مؤثر در ایجاد الگوی برای تدوین مکاشفات آخ‌زمانی را برداشت. از این منظر اندیشه‌های ویرژیل را به صورت مشخص در آثار مکاشفه‌ای سبیلایی بعدی باز می‌یابیم (Lester, 2020: 121). نسل دوم این آثار سبیلایی نیز به نوبه خود بر تدوین متون یهودی و زرتشتی متأخر نیز تأثیر

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۹۳

عمیقی گذاشتند و چنانچه خواهیم دید، نسل اول آثار سیبولایی پیش‌ازاین در نیز در دوره هخامنشی در آثار مزدیسنان تأثیر عمیقی گذاشته بودند (Boyce, 1986:73-74).

مشابهت‌های میان متن زندوهمن‌یسن، متن چهارم سیبولایی و اکلوگ چهارم ویرژیل در ترکیب ادوار چهارگانه با بن‌مایه فلزات و نسل‌های ده‌گانه در این متون، تردید را از این نظر که خاستگاه و تبارشناسی مشترکی میان این متون وجود دارد، رفع می‌کند. در واقع، مشخص‌ترین ویژگی این متون، ترکیب اعصار چهارگانه هسیودی و نسل‌های ده‌گانه اتروسکی-رومی بود که به‌زعم بسیاری از پژوهشگران باید پس از قرن دوم میلادی در دنیای هلنی و رومی رواج گسترده یافته باشد (بسنجیدبا: Collins, 2007: 66-67).

تحول در اندیشه‌های مکاشفات آخرزمانی زرتشتی

تصویر تکوین‌یافته تصویر سرانجام در متون متأخر پهلوی (Boyce & Grenet, 1991: 383-384) مؤید این اندیشه است که در آموزه‌های آخرت‌شناسانه این دین تحولی عمیقی رخ داده است، ریشه این دگرگونی را شاید از یک‌سو بتوان ناشی از تعاملات فکری این دین با سایر ادیان در غرب سرزمین‌های هخامنشیان دانست که موجب تحول اندیشه زرتشتیان در درک ماهیت شر در هستی شد (Cumont, 1949: 225-226; Zaehner, 1955: 19).

این امر به‌ویژه، پس از آشوب‌های قرن چهارم پیش از میلادی و هجوم اسکندر به سرزمین هخامنشیان رخ داد که موجب بروز آشوب در هستی و کیان مزدیسنان شد و دین زرتشتی را با بحرانی فراگیر در خصوص چیرگی شر بر کیان مزدیسنی روبه‌رو کرد که روایات مکاشفات آخرزمانی با یاریگری در پذیرش وضعیت پیش‌آمده، می‌توانست نقش کارآمدی را ایفا کند (Boyce & Grenet, 1991: 373-374). درباره نقش ادبیات پیشگویانه در انسجام اجتماعی جامعه زرتشتی بنگرید به کرشاسپ چوکسی، ۱۳۹۳: ۸۸-۸۶). البته نکته ارزشمند آنکه تکوین و بازروایت این مکاشفات آخرزمانی در دین زرتشتی، نیز موجب انتقال بن‌مایه‌های آخرزمانی هلنی به دین زرتشتی شد (Ibid: 383).

آن‌گونه که بازگفته شد، نخستین تلاش‌ها برای استفاده از این بن‌مایه مکاشفات آخرزمانی را باید مربوط به اواخر دوران هخامنشی در غرب آسیای صغیر دانست، جایی که متون اصلی روایت‌های آخرت‌شناسانه مدت‌ها پیش از دوران حضور ایرانیان براساس باورهای و اندیشه‌های هلنی و بن‌مایه‌های هسیودی توسعه یافته بود و در این زمان این بن‌مایه‌های بالیده‌شده به متون پیشگویانه رایج در سرزمین غربی آسیای صغیر وارد شده بود و به‌وسیله گروهی از پیشگویان مشهور به سیبولای با استفاده از قالب ده‌هجایی یونانی برای نخستین‌بار

احتمالاً به تاسی از مکاشفات دلفی در یونان به کار گرفته شد (Ibid: 383) براساس کهن‌ترین مستندات باقی مانده به نظر می‌رسد، حداقل این‌گونه مکاشفه‌ای که مشهور به مکاشفه سیبولایی بود در زمان هراکلیتوس افسوسی رایج بوده است (ادی، ۱۳۴۷: ۱۱) به باور برخی از پژوهشگران رواج این متون مکاشفه‌ای ریشه در تحولات فکری و دینی، آشوب‌ها و دسیسه‌های سیاسی سرزمین آسیای صغیر در آن روزگار داشت. حاکمان ایرانی که متوجه سودمندی استفاده از این مکاشفات به‌عنوان ابزار سیاسی شده بودند به پشتیبانی و ترویج آن همت گماشتند و موجبات توسعه آن را در میان مزدیسنان ساکن در غرب آسیای صغیر فراهم کردند تا جایی که براساس گفته‌های وارو حکیم لغوی رومی، در میان کهن نمونه‌های مکاشفات آخرزمانی سیبولایی، متن سیبولایی ایرانی از جمله اولین نمونه‌های این‌گونه مکاشفات بوده است. وارو همچنین در تأیید سخن خویش به گفته‌ای از نیکاتور از همراهان اسکندر ارجاع می‌دهد که از سیبولای ایرانی نام برده است، این سیبولای ایرانی احتمالاً باید برای پذیرش متن خویش در میان غیرایرانیان و ایرانیان نقل‌هایی از اقوال زرتشت را بیان کرده باشد که در این زمان در میان یونانیان نیز نامی معتبر و آشنا بود (Boyce, 1986: 62; Boyce & Grenet, 1991: 371)

براساس متون باقی‌مانده از کهن‌ترین نمونه‌های مکاشفات سیبولایی به نظر می‌رسد، این مکاشفات پس از ادوار حضور مقدونیان تکوین و توسعه یافته است و سهم مهمی در تبیین فضای سیاسی دوران حکومت مقدونیان در آسیا را برای یهودیان و زرتشتیان ایفا کرده باشد (Boyce, 1986: 64) بنابه نظر برخی پژوهشگران و مستند به شرحی که نحوی رومی در حدود سال ۴۰۰م بر کتاب چهارم اکلوگ ویرژیل داده است، از جمله متون سیبولایی مشهور به سیبولای کومایی ادوار هستی براساس فلزات تقسیم‌بندی شده بود (Collins, 2015: 120).

مشاهده همسانی‌های بسیار میان زندوهمن‌یسن و متن مفقودی به نام مکاشفات هیستاسپ و متون سیبولایی مؤید این اندیشه است که احتمالاً سنتی از تدوین متون سیبولایی در دین زرتشت شکل گرفته بود که از متن‌های مکاشفات سیبولایی نیز بهره می‌برده است (Collins, 1998: 33) ویندش نیز بر این باور است که متن هیستاسپ متنی هلنی است که با باورهای مزدیسنی تدوین شده بود، بسنجیدبا: (Windisch, 1929: 97). بازروایت چندگانه و متفاوت بخش‌های زندوهمن‌یسن نیز مؤید دیگری بر این نظر است که احتمالاً با مجموعه‌ای از متون متفاوت از ادوار مختلف روبه‌رو هستیم که زیر این عنوان جمع‌بندی شده است و اصولاً بنابه ساختار و ویژگی متفاوت متون و حتی محتوای آن نمی‌توان این متن را به‌عنوان سنتی میراث‌یافته از منابع زرتشتی در نظر گرفت (Certi, 1995: 1 & 9).

متون مکاشفه‌ای سیبولاها را که زنانی پیشگو بودند، باید نمونه آسیایی زنان پیشگوی معابد دلفی یونان دانست که با الهام‌های شاعرانه و مکاشفه‌ای، وقایع و حوادث آینده را پیشگویی می‌کردند، مهم‌ترین بخش این پیشگویی‌ها با آموزه تقسیم اعصار هسیودی آراسته شده بود (Fantuzzi, 2021: 344). در این‌گونه روایات مکاشفه‌ای، تصویری از توالی اعصار و ادوار بشری در سیری رو به تباهی روایت شده است که این توالی با خوانشی سیاسی از ادوار حکومت‌های جهانی همراه شده است که آخرین دوره آن یا پرآشوب‌ترین دوره تاریخ بشری در نمونه‌های سیبولاهای ایرانی و یهودی، دوره سلطه مقدونیان معرفی شده است (Boyce & Gerent, 1991: 371; Collins, 1975: 34).

در دورنمای این سیبولای ایرانی، همچنین زمینه برای سرانجامین نبرد میان خیر و شر در سرانجام هستی براساس چارچوب اندیشه دین زرتشت مهیا شده بود. در این نبرد نهایی ایرانیان که نماینده گروه خیر یا برگزیدگان اهورامزدا بودند با گروه اهریمن آشوب که بدترین نوع اهریمن است، وارد نبرد می‌شوند و نماینده این گروه شر بر عهده یونانیان گذاشته شده است (Boyce, 1986: 62).

هر چند تلاش‌های اولیه ایرانیان برای تطبیق آموزه‌های این پیشگویی با حکومت مقدونیان صورت گرفت، کماکان ساختاری که براساس متن اصلی روایت هسیودی شکل گرفت، تبدیل به چارچوبی شد که بعدها نیز حفظ و تداوم یافت، از این‌رو به نظر می‌رسد که آموزه اعصار هسیودی در قالب روایات مکاشفه‌ای از متون سیبولایی تا مکاشفه‌های بعدی به صورت نهانی طی چندین قرن جریان داشته است و بازروایات مختلفی که با روایت‌های دیگر از جمله نسل‌های ده‌گانه اتروسکی ترکیب شده است، از آن باقی مانده است (Lester, 2020: 121-124).

از جمله آنکه کهن‌ترین این بازروایت‌ها را می‌توان در متن روایت مندرج در کتاب دانیال در عهد عتیق مشاهده کرد که در این روایت نیز به شیوه زندوهمن‌یسن که زرتشت در رؤیا تصویری از ادوار چهارگانه به صورت تمثیل درخت را بازگو می‌کند، رؤیایی بر نبوکد نصر پادشاه بابل در خواب پدیدار می‌شود که در کشف و بازگویی آن معبران بازمی‌مانند و در رؤیایی شبانه تفسیر و سرشت این خواب بر دانیال گشوده می‌شود که طی آن اندام هیئت‌ی بزرگ از سر تا پایش با فلزات طلا، نقره، برنز و آهن گل آمیخته به توصیف درآمده است که سرانجام این فلزات در هم شکسته می‌شوند، دانیال در تعبیر خواب بیان می‌کند که پادشاه سرطایی است و سلطنت‌های بعدی از فلزات کم‌ارزش‌تر تا آهن هستند که تعبیری از سلطنتی فروپاشیده است (The Bible, 2010: 1236-1238).

مشابه این مکاشفه آخرزمانی را همچنین در متن مکاشفه هیشتاسب بازمی‌یابیم که به باور

برخی از پژوهشگران این متن باید بازروایتی یهودی از کتاب عهد عتیق باشد که به‌جای روایت رؤیایی پادشاه بابلی از رؤیایی پادشاه ایرانی ویشتاسب استفاده کرده است (ادی، ۱۳۴۷: ۱۸؛ Flusser, 1982: 15).

بویس بر این باور است که الگوی روایت‌شده در متن پهلوی زندوهمن‌یسن مؤیدی بر تأثیرپذیری این متن از مکاشفات یونانی-یهودی دارد؛ از این رو چنین بیان می‌دارد که این متن باید زمانی در متون زرتشتی بازتدوین یافته شده باشد که تسلط اعراب بر سرزمین ایران موجب به وجود آمدن اوضاعی همچون دورهٔ پس از اسکندر ایجاد کرده باشد و جامعهٔ سرکوب‌شده احتیاج مبرمی به تسکین‌دهنده و امیدوارکننده از گونهٔ آموزه‌های آخرزمانی داشته است که از زبان ایزدی چون بهمن که با اندیشهٔ خرد آسمانی و پیشگویی مرتبط است، روایت شده است.

نکته بالارزش آنکه در روایت اول در متون سیبولایی عصر چهارم به مقدونیان اطلاق شده بود؛ اما اکنون به اعراب آشفته‌موی اطلاق شده است (Boyce, 1983: 73)؛ بسنجید با: Certi, 1995: 2؛ برای تحول متن مکاشفانه زندوهمن‌یسن و نقش ادبیات پیشگویانهٔ زرتشتی بعد از اسلام بنگرید به کرشاسپ چوکسی، ۱۳۹۳: ۷۴-۷۱).

نتیجه‌گیری

این تحقیق با هدف بررسی خاستگاه روایات آخرت‌شناسانهٔ متن زندوهمن‌یسن و بن‌مایهٔ تقسیم‌بندی اعصار براساس فلزات به این نتیجه دست می‌یابد که روایت تقسیم‌بندی اعصار براساس فلزات که در متن آخرت‌شناسانهٔ دین زرتشتی به نام زندوهمن‌یسن به نگارش درآمده است، دارای بن‌مایه‌های کاملاً متفاوت با اندیشه‌های آخرت‌شناسانهٔ دین زرتشتی در گاهان است که در این آموزه، سیر زندگی بشری در مسیری رو به تباهی قرار دارد. همچنین واکاوی در متون و خاستگاه‌های این آموزه نشان می‌دهد که تبار منبع‌شناسانهٔ کهنی از این آموزه در آثار هلنی، رومی و نیز یهودی وجود دارد که بر آن اساس، خاستگاه این آموزه به آثار هسیود بازمی‌گردد. در اثر روزها و کارهای هسیود، روایتی از ادوار آفرینش هستی ارائه شده است که در آن روایت برای توصیف ادوار و اعصار در سیری رو به تباهی از فلزات بهره گرفته شده است. هرچند، بن‌مایهٔ اصلی روایت هسیود، روایتی از ادوار آفرینش است، در سرانجام متن تصویری آخرت‌شناسانه و مکاشفه‌ای از سرانجام بشر ارائه می‌شود. این آموزه پس از هسیود، در میراث ادبی و فلسفی یونان و روم از آراتوس تا ویرژیل به‌صورت گسترده در متون فلسفی رواقی و گاه مکاشفه‌گرایانه استفاده شده است. در این دوران فلاسفهٔ یونان از افلاطون تا

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۹۷

روایون از آموزهٔ اعصار هسیودی در اندیشهٔ فلسفی خود برای تبیین اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی خود بسیار بهره بردند. این آموزهٔ تکوین‌یافته، همچنین در آثار مکاشفه‌ای و آخرت‌شناسانه نیز جایگاهی مهم و ویژه یافت تا جایی که براساس متون باقی‌مانده از قرن سوم ق.م در بخش غربی سرزمین‌های حکومت هخامنشیان در میان گروه‌های مکاشفه‌گرا و غیب‌گو همچون کاهنان معبد دلفی و سیبولاها رواج بسیار داشته است و به نظر می‌رسد پس از تحولات سیاسی ناشی از هجوم اسکندر در قرن چهارم قبل از میلاد برای توجیه آشوب‌های این دوران از لوای روایت‌های تحول‌یافتهٔ متون مکاشفه‌ای این آموزه توسط یهودیان و نیز زرتشتیان در آثار خود مورد پذیرش قرار گرفته است. پس از این دوران این آموزه در منابع زرتشتی به منابع دینی راه یافت و بخشی از ادبیات آخرت‌شناسانهٔ دین زرتشت شد و در متون متأخر زرتشتی همچون زندوهمن یسن نیز که بعد از دورهٔ تسلط اعراب مسلمان بر زرتشتیان به نگارش درآمده است، برای تبیین اوضاع آشفتهٔ سیاسی و اجتماعی همچون دورهٔ پس از اسکندر بازاستفاده شد.

منابع

ادی، ساموئل. ک (۱۳۴۷) *آیین شهریاری در شرق*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یاده، میرچا (۱۳۷۲) *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمهٔ جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.

تفضلی، احمد (۱۳۸۹) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.

_____ (۱۳۹۸) *دینکرد نهم*، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران: دایرةالمعارف فارسی.

سنگاری، اسماعیل؛ کرباسی، علیرضا (۱۳۹۶) «رویکرد به تاریخ از منظر فلسفهٔ تاریخ دیانت زرتشتی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۷ (۲۰)، ۷۷-۵۵.

صرفی، محمدرضا (۱۳۸۰) «آزمون آتش»، *ادب و زبان فارسی*، ۱۴ و ۱۳، ۵۸-۳۱.

راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۵) *وزیدگی‌های زادسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (تصحیح، آوانویسی و یادداشت‌ها) (۱۳۸۵) *زندوهمن یسن*، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.

چوکسی، جمشید کرشاسب (۱۳۹۳) *ستیز و سازش، زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعهٔ ایران نخستین سده‌های اسلامی*، ترجمهٔ نادر میرسعیدی، تهران: نشر دایرةالمعارف.

نظری فارسانی، محسن (۱۳۹۷) *دینکرد هشتم*، تهران: نشر فروهر.

Aratus, *Phaenomena*, Trans. Kidd, Douglas. Cambridge University Press (1997)
Barolsky, Paul. "Poussin's Ovidian Stoicism" in *A Journal of Humanities and the Classics*,
Fall- Winter, 1998, Third Series, Vol. 6, No. 2 (Fall - Winter, 1998), pp. 4-10

- Benveniste, Émile. "Une apocalypse pehlevie: le Žāmāsp-Nāmak," RHR 106, 1932, pp. 337-80.
- Bidez, J., Cumont, F., Les Mages Hellénisés. Zoroastre, Ostanès et Hystaspe d'après la tradition grecque, Les Belles Lettres, Paris (2007)
- The New Oxford Annotated Bible, with apocrypha new revised standard version, edi. Michael D. Coogan, Oxford (2010)
- Boyce, M., A History of Zoroastrianism, Vol. 1, Handbuch der Orientalistik, E.J. Brill. Leiden. (1975)
- Boyce, M., & Grenet, A History of Zoroastrianism, Vol. 3, Handbuch der Orientalistik, E.J. Brill. Leiden. (1991)
- Boyce, M., The Poems of the Persian Sibyl and the Zand ī Vahman Yašt," in Études iranopyennes offertes à Gilbert Lazard, Cahiers de Studia Iranica 7, Paris, 1989.
- Bowra, C. M." Aeneas and the Stoic Ideal" in Greece & Rome, Oct., 1933, Vol. 3, No. 7 (Oct., 1933), pp. 8-21.
- Cereti, C. G., The Zand I Wahman Yasn. A Zoroastrian Apocalypse, Roma. (1995)-Chadwick, Hector Munro., The Heroic Age, Cambridge University Press (2010).
- Christensen, Arthur. Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens. I. Gajōmard, Mašjag et Mašjānag, Hōšang et Taxmōruw (Archives d'études Orientales, 14), Stockholm. (1917)
- Collins, J. J, Apocalypse Prophecy and Pseudepigrapha, Wm. B. Eerdmans Publishing: 2015.
- Collins, J. J, The Apocalyptic Imagination. An Introduction to Jewish Apocalyptic Literature, Eerdmans. 1998.
- Collins, J.J, Cosmology: Time and History, in Ancient Religions, ed. Sarah Iles Johnston, The Belknap Press of Harvard University Press. (2007)
- Collins, J.J, "Jewish apocalyptic against its Hellenistic Near Eastern environment" in BASOR 220, 1975, 34-57.
- Colpe, Carsten. "The Oracles of Hystaspes," in Yarshater (ed.) The Cambridge History of Iran III.2, The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods.(1983)
- Cumont, Franz. "La fin du monde selon les mages occidentaux," RHR 52, 1931, pp. 29-96, see esp. pp. 64-96.
- Cumont, Franz. Lux Perpetua, Librairie orientaliste Paul Geuthner. (1949)
- Devine, F. E. "Stoicism on the Best Regime", in Journal of the History of Ideas, Jul. - Sep., 1970, Vol. 31, No. 3 (Jul. - Sep., 1970), pp. 323-336.
- Edwards, Mark W. The Expression of Stoic Ideas in the "Aeneid" in Phoenix, Autumn, 1960, Vol. 14, No. 3 (Autumn, 1960), pp. 151-165.
- Epictetus, Discourses, Trans. Robin Hard, Oxford World's Classics. (2014)
- Fantuzzi, Marco. Morales, Helen. Whitmarsh, Tim. Reception in the Greco-Roman World, Cambridge Uni. (2021)
- Flusser, David, "Hystaspes and John of Patmos," in Sh. Shaked, ed., Irano-Judaica. Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture Throughout the Ages, Jerusalem 1982, with a detailed bibliography, p. 15, n. 7.
- Gignoux, Ph. 'Sur l'inexistence d'un Bahman Yasht avestique", Journal of Asian and African Studies 32,10-31 (1986)pp.53-65.
- Hesiod, Works and Days, Glenn W. Most, Testimonia, Harvard University Press. (2006)
- Hinds, Stephen, Ovid in The Oxford Classical Dictionary, ed. Simon Hornblower, Antony Spawforth, Esther Eidinow, Vol 2, Oxford University Press (2012).
- Homer, Iliad. A. T. Murray, W. F. Wyatt, Vol.I, Books 1-12, Loeb Library (1978)
- Horace, Odes and Epodes, Harvard University Press (2004)
- Humbach, H. The Gāthās of Zarathushtra and other old Avestan texts, in collaboration with J. Elfenbein and P.O. Skjærvø, 2 vols. (Indogermanische Bibliothek, Reihe 1), Heidelberg: Carl Winter. (1991).
- Humbach, Helmut,Pallan Ichaporia.The heritage of Zarathushtra. A new translation of his Gāthās,Heidelberg C. Winter (1994)
- Humbach, Helmut. "Yasna/Yima/Jamšēd, King of Paradise of the Iranians", Jerusalem Studies of Arabic and Islam, 26:68-77.
- Johnston, Patricia A. Vergil's Agricultural Golden Age. A Study of the Georgics, Brill. (1980)

- Koenen, L., Greece, the Near East, and Egypt: Cyclic Destruction in Hesiod and the Catalogue of Women, Transactions of the American Philological Association (1974-2014), 1994, Vol. 124 (1994), pp. 1-34
- Kosmin, P. J. Time and Its Adversaries in the Seleucid Empire, London, The Belknap Press of Harvard University Press. (2018)
- Kirby Flower, Smith. Ages of worlds (Greeks and Romans) in Encyclopedia of religion and ethics. ed. Hastings. James, Vol I, New York: C. Scribner's Sons; Edinburgh: T. & T. Clark, 1908.
- Lester, Olivia Stewart. Four Kingdom Motifs before and beyond the Book of Daniel, eds. Perrin Andrew, Loren Stuckenbruck, Brill. (2020)
- Lommel, H. Die Religion Zarathustras nach dem Awesta dargestellt, Tübingen: J.C.B. Mohr. (1930)
- Long, A. A. Stoic Studies, Hellenistic Culture and Society, California Uni. (2001)
- Madan, D. M. The Complete Text of the Pahlavi Dinkart, 2 vols., Bombay (1911).
- Plato, Paul Shorey, The Republic, Books 1-10, Tran. William Heinemann Harvard University Press. (1937-1942)
- Ridderbos, K. Time, Cambridge University Press. (2002)
- Shapira, Dan. Studies in Zoroastrian exegesis: Zand. Thesis submitted for the degree "Doctor of Philosophy", Jerusalem (1998).
- Smith, Jonathan Z. Ages of World, in Encyclopedia of Religion, Second Edition, Vol I. ed. Lindsay Jones, Macmillan Reference and Thomson Gale. (2005).
- Toomer, G.J. "Aratus" in The Oxford Classical Dictionary, ed. Simon Hornblower, Antony Spofforth, Esther Eidinow, Vol 2, Oxford University Press (2012).
- Van Noorden, Helen. Playing Hesiod, Cambridge University Press (2014)
- West, M. L. The hymns of Zoroaster. A new translation of the most ancient sacred texts of Iran, I.B. Tauris (2010).
- West, L. M. Hesiod, Works and Days, Oxford University Press (1978)
- Widengren, Geo, "Leitende Ideen und Quellen der iranischen Apokalyptik," in Apocalypticism in the Mediterranean World and in the Near East, ed. David Hellholm, Tübingen: J. C. B. Mohr [Paul Siebeck] (1983)
- Windisch, H, *Die Orakel des Hystaspes*, Verhandelingen der Koninklijke Akademie van Wetenschappen te Amsterdam, 1929.
- Zaehner, R. C., Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, Oxford, Clarendon, 1955.

List of sources with English handwriting

Persian

- Choksi, Jamshid., *Conflict and Cooperation; Zoroastrian Subaltern and Muslim elites in Medieval Iranians Society*, Mirsaidi, Naderi., Qoqnūs, 2002.
- Eddy, S.K., *The King is Dead. Studies in the Near Eastern Resistance to Hellenism, 334-31 B.C.*, Trans. Fereydoun Badreyee, Bongahe Tarjome Va Našr-e Ketāb, 1968
- Eliade, Mircea., *Patterns in Comparative Religion*, Trans. Jalal Stari, Našr-e Markaz. 1992.
- Nazari Farsani, Mohsen, *Dinkard VIII*, Tehran: Forohar, 2019.
- Rāšed Moḥaṣṣel, Moḥammad-Taqi., *Slection of Zādasparam*, Tehran: IHCS, 1987.
- Rāšed Moḥaṣṣel, Moḥammad-Taqi., *Zand ē Vahman Yasn*, Tehran: IHCS, 2007.
- Sarfi, Mohammad Reza., "Fire Examination", *Journal of Prose Studies in Persian Literature*, winter 2000 and spring 2001 - Serial Number 13 and 14 (pp. 31 to 58).
- Sangari, Esmaeil., Karbasi, Alireza., "An Approach to History from the Viewpoint of Philosophy of History of Zoroastrianism", *Historical Perspective & Historiography*, Volume 27, Issue 20 - Serial Number 105, October 2017, Pages 55-77.
- Tafazzoli, Ahmad., *Pre-Islam Literature History*, contributed Zhaleh Amouzegar, Tehran: Sokhan.2010.
- Tafazzoli, Ahmad., *Dinkard IX*, contributed Zhaleh Amouzegar, Tehran: Persian Encyclopedia. 2019.

English Sources

- Aratus, Phaenomena, Trans. Kidd, Douglas. Cambridge University Press (1997)
- Barolsky, Paul. "Poussin's Ovidian Stoicism" in *A Journal of Humanities and the Classics*, Fall- Winter, 1998, Third Series, Vol. 6, No. 2 (Fall - Winter, 1998), pp. 4-10
- Benveniste, Émile. "Une apocalypse pehlevie: le Zāmāsp-Nāmak," *RHR* 106, 1932, pp. 337-80.
- Bidez, J., Cumont, F., *Les Mages Hellénisés. Zoroastre, Ostanès et Hystaspe d'après la tradition grecque*, Les Belles Lettres, Paris (2007)
- The New Oxford Annotated Bible, with apocrypha new revised standard version, edi. Michael D. Coogan, Oxford (2010)
- Boyce, M., *A History of Zoroastrianism*, Vol. 1, *Handbuch der Orientalistik*, E.J. Brill. Leiden. (1975)
- Boyce, M., & Grenet, A *History of Zoroastrianism*, Vol. 3, *Handbuch der Orientalistik*, E.J. Brill. Leiden. (1991)
- Boyce, M., *The Poems of the Persian Sibyl and the Zand ī Vahman Yašt*, in *Études irano-aryennes offertes à Gilbert Lazard*, Cahiers de Studia Iranica 7, Paris, 1989.
- Bowra, C. M." Aeneas and the Stoic Ideal" in *Greece & Rome*, Oct., 1933, Vol. 3, No. 7 (Oct., 1933), pp. 8-21.
- Cereti, C. G., *The Zand I Wahman Yasn. A Zoroastrian Apocalypse*, Roma. (1995)- Chadwick, Hector Munro., *The Heroic Age*, Cambridge University Press (2010).
- Christensen, Arthur. *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens. I. Gajōmard, Mašjag et Mašjānag, Hōšang et Taxmōruw* (*Archives d'études Orientales*, 14), Stockholm. (1917)
- Collins, J. J, *Apocalypse Prophecy and Pseudepigrapha*, Wm. B. Eerdmans Publishing: 2015.
- Collins, J. J, *The Apocalyptic Imagination. An Introduction to Jewish Apocalyptic Literature*, Eerdmans. 1998.
- Collins, J.J, *Cosmology: Time and History*, in *Ancient Religions*, ed. Sarah Iles Johnston, The Belknap Press of Harvard University Press. (2007)
- Collins, J.J, "Jewish apocalyptic against its Hellenistic Near Eastern environment" in *BASOR* 220, 1975, 34-57.
- Colpe, Carsten. "The Oracles of Hystaspes," in Yarshater (ed.) *The Cambridge History of Iran III.2, The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods*.(1983)

- Cumont, Franz. "La fin du monde selon les mages occidentaux," RHR 52, 1931, pp. 29-96, see esp. pp. 64-96.
- Cumont, Franz. *Lux Perpetua*, Librairie orientaliste Paul Geuthner. (1949)
- Devine, F. E. "Stoicism on the Best Regime", in *Journal of the History of Ideas*, Jul. - Sep., 1970, Vol. 31, No. 3 (Jul. - Sep., 1970), pp. 323-336.
- Edwards, Mark W. The Expression of Stoic Ideas in the "Aeneid" in *Phoenix*, Autumn, 1960, Vol. 14, No. 3 (Autumn, 1960), pp. 151-165.
- Epictetus, *Discourses*, Trans. Robin Hard, Oxford World's Classics. (2014)
- Fantuzzi, Marco. Morales, Helen. Whitmarsh, Tim. *Reception in the Greco-Roman World*, Cambridge Uni. (2021)
- Flusser, David, "Hystaspes and John of Patmos," in Sh. Shaked, ed., *Irano-Judaica. Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture Throughout the Ages*, Jerusalem 1982, with a detailed bibliography, p. 15, n. 7.
- Gignoux, Ph. "Sur l'inexistence d'un Bahman Yasht avestique", *Journal of Asian and African Studies* 32,10-31 (1986)pp.53-65.
- Hesiod, *Works and Days*, Glenn W. Most, *Testimonia*, Harvard University Press. (2006)
- Hinds, Stephen, *Ovid in The Oxford Classical Dictionary*, ed. Simon Hornblower, Antony Spawforth, Esther Eidinow, Vol 2, Oxford University Press (2012).
- Homer, *Iliad*. A. T. Murray, W. F. Wyatt, Vol.I, Books 1-12, Loeb Library (1978)
- Horace, *Odes and Epodes*, Harvard University Press (2004)
- Humbach. H. *The Gāthās of Zarathushtra and other old Avestan texts*, in collaboration with J. Elfenbein and P.O. Skjærvø, 2 vols. (*Indogermanische Bibliothek, Reihe 1*), Heidelberg: Carl Winter. (1991).
- Humbach, Helmut, *Pallan Ichaporīa. The heritage of Zarathushtra. A new translation of his Gāthās*, Heidelberg C. Winter (1994)
- Humbach, Helmut. "Yasna/Yima/Jamšēd, King of Paradise of the Iranians", *Jerusalem Studies of Arabic and Islam*, 26:68-77.
- Johnston, Patricia A. *Vergil's Agricultural Golden Age. A Study of the Georgics*, Brill. (1980)
- Koenen, L., *Greece, the Near East, and Egypt: Cyclic Destruction in Hesiod and the Catalogue of Women*, *Transactions of the American Philological Association* (1974-2014), 1994, Vol. 124 (1994), pp. 1-34
- Kosmin, P. J. *Time and Its Adversaries in the Seleucid Empire*, London, The Belknap Press of Harvard University Press. (2018)
- Kirby Flower, Smith. *Ages of worlds (Greeks and Romans)* in *Encyclopedia of religion and ethics*. ed. Hastings. James, Vol I, New York: C. Scribner's Sons; Edinburgh: T. & T. Clark, 1908.
- Lester, Olivia Stewart. *Four Kingdom Motifs before and beyond the Book of Daniel*, eds. Perrin Andrew, Loren Stuckenbruck, Brill. (2020)
- Lommel, H. *Die Religion Zarathustras nach dem Awesta dargestellt*, Tübingen: J.C.B. Mohr. (1930)
- Long, A. A. *Stoic Studies, Hellenistic Culture and Society*, California Uni. (2001)
- Madan, D. M. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkart*, 2 vols., Bombay (1911).
- Plato, Paul Shorey, *The Republic*, Books 1-10, Tran. William Heinemann Harvard University Press. (1937-1942)
- Ridderbos, K. *Time*, Cambridge University Press. (2002)
- Shapira, Dan. *Studies in Zoroastrian exegesis: Zand*. Thesis submitted for the degree "Doctor of Philosophy", Jerusalem (1998).
- Smith, Jonathan Z. *Ages of World*, in *Encyclopedia of Religion*, Second Edition, Vol I. ed. Lindsay Jones, Macmillan Reference and Thomson Gale. (2005).
- Toomer, G.J. "Aratus" in *The Oxford Classical Dictionary*, ed. Simon Hornblower, Antony Spawforth, Esther Eidinow, Vol 2, Oxford University Press (2012).
- Van Noorden, Helen. *Playing Hesiod*, Cambridge University Press (2014)
- West, M. L. *The hymns of Zoroaster. A new translation of the most ancient sacred texts of Iran*, I.B. Tauris (2010).
- West, L. M. *Hesiod, Works and Days*, Oxford University Press (1978)

- Widengren, Geo, "Leitende Ideen und Quellen der iranischen Apokalyptik," in
Apocalypticism in the Mediterranean World and in the Near East, ed. David Hellholm,
Tübingen: J. C. B. Mohr [Paul Siebeck] (1983)
- Windisch, H, *Die Orakel des Hystaspes*, Verhandelingen der Koninklijke Akademie van
Wetenschappen te Amsterdam, 1929.
- Zaehner, R. C., *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, Oxford, Clarendon, 1955.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

The presocratic philosophical legacy of ancient Greece and its influence on Zoroastrian eschatology¹

Sayyed Toufiq Hosseini²

Received: 2022/11/04
Accepted: 2023/01/16

Abstract

The Gathas, as Zoroaster's own compositions, contain the oldest eschatological material, describing a picture of the future with a clear vision of the victory of right over wrong. The revelatory character of the text is about an involuntary and inevitable future, but in the text of the Gathas Zarathustra speaks of free will and discretion in this victory. In fact, Zarathustra's conception of this victory is based on a moral progress that leads to a voluntary decision for what is right. After the Gathas and also brief portions of the young Avesta, the most detailed accounts of the eschatology of this religion are found in the Pahlavi texts. The remarkable point is that the revelations narrated in these texts describe a dark future and the destruction of humanity in a picture completely opposed to the thoughts of Zarathustra. Undoubtedly, this contradiction in the description of the afterlife in the Zoroastrian religion shows the evolution in the intellectual nature and the structure of the philosophy of the history of the Zoroastrian religion, which has occurred under the influence of the political and social transformations of the Zoroastrian world and its confrontation with other ideas and religions. Based on this, the main problem of this research is to investigate the evolution of Zoroastrian religion's revelatory ideas, and especially the origin of the world's ages and metals in the later texts of Zoroastrian religion. By examining the texts and sources of Zoroastrian religion and Greek and Roman texts, this research concludes that with the political transformations and the collapse of the Achaemenid government and the domination of the Macedonian government over Zoroastrian land, the revelatory works of Zoroastrian religion were changed and transformed to explain and justify the situation. Based on Stoic-Hellenic revelatory texts, which presented a deteriorating image of the end of mankind, these narratives made the chaotic state of the Zoroastrian society after the fall of the Achaemenids acceptable and rational.

Keywords: Eschatology, eschatological revelations, Hesiodic world ages, Zoroastrian eschatology.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42183.1639

2. Assistant Professor of Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran. t.hosseini@alzahra.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۳۳-۱۰۵

درآمدی بر دوره بندی موضوعی و بوم محور از تاریخ ایران^۱

حسن حضرتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۵

چکیده

مسئله اصلی جستار حاضر این است که فارغ از دوره بندی های اروپا محور، آیا می توان یک دوره بندی بوم محور از تاریخ ایران ارائه کرد. نویسنده برای پاسخ به این پرسش، ضمن رد دوره بندی های اروپا محور، می کوشد الگوی پیشنهادی خود را ارائه کند. رویکرد روشی در این پژوهش، «تحلیل سیستمی» و وحدت ملاک تعیین شده برای دوره بندی، «ماهیت نظام سیاسی» است. با این ملاحظات، نگارنده تاریخ ایران را به پنج دوره متفاوت از هم تقسیم می کند:

۱. دوره شاهنشاهی (از بامداد مادی تا شامگاه ساسانی)،
 ۲. دوره خلیفه-شاهی (از ورود اسلام به ایران تا سقوط خلافت عباسی)،
 ۳. دوره خانی (از یورش مغول به ایران تا برآمدن صفویان)،
 ۴. دوره پادشاهی مطلق (از برآمدن صفویه تا استقرار مشروطه)،
 ۵. دوره پادشاهی مشروط (از انقلاب مشروطه تا سقوط سلسله پهلوی).
- کلیدواژه ها: تاریخ ایران، دوره بندی، نظام سیاسی، تحلیل سیستمی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.43510.1663

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.5.1

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران. hazrati@ut.ac.ir

طرح مسئله و پیشینه پژوهش

امر دوره‌بندی روش و مهارتی است برای ارائه توصیف و تبیین عمیق و گسترده از رویدادهای تاریخی. از این حیث می‌توان گفت، دوره‌بندی خود سطحی از توصیف و تبیین است و بدون آن اساساً امکان فهم تاریخی حاصل نمی‌شود؛ از این رو، خیلی از مورخان در آثار خود به ارائه دوره‌بندی‌هایی روی آورده‌اند. گویی گریزی از این امر نیست و خواسته یا ناخواسته، هر پژوهش تاریخی به ناگزیر به دوره‌بندی‌هایی ختم می‌شود. حتی اگر مورخان در آثار خود به صورت صریح و شفاف به این موضوع اشاره نکرده باشند، خودبه‌خود با مفاهیمی که به خدمت می‌گیرند، در این باره باور خود را به خواننده القا می‌کنند. کاربست مفاهیمی مانند قدیم، باستان، میانه، جدید، معاصر یا اطلاق عناوینی مانند عصر پادشاهی، عصر روشنگری، عصر جمهوری، عصر مشروطه‌خواهی، عصر ایمان، عصر متقدم، عصر متأخر و... آگاهانه یا ناآگاهانه برش‌هایی مفهومی از تاریخ را ارائه می‌دهند که در درون خود امر دوره‌بندی را جای داده‌اند.

در تاریخ ایران و جهان نمونه‌های گونه‌گونی از دوره‌بندی‌های تاریخی را شاهدیم. هر کسی از زاویه نگاه تحلیلی خویش کوشیده است تا دوره‌بندی مطلوب خود را در معرض قضاوت و ارزیابی دیگران قرار دهد. به فهم همه کسانی که به این امر مبادرت می‌ورزند، این کنش گامی است در مسیر فهم عمیق‌تر تاریخ. برخی از تاریخ‌ورزان ایرانی و انیرانی هم که درباره «تاریخ ایران» کار می‌کردند و می‌کنند، با چنین دغدغه‌ای، کوشیده‌اند دوره‌بندی خود را از تاریخ ایران به دست دهند.

از مورخان ایرانی برای نمونه می‌توان از عباس اقبال آشتیانی، جهانگیر قائم‌مقامی، عبدالحسین نوایی، فریدون آدمیت، پرواند آبراهامیان، ناصر تکمیل همایون، سهراب یزدانی، رسول جعفریان، عباس امانت، علیرضا ملایی توانی و از ایران‌شناسان می‌توان از آن لمتون، نیکی کدی، پیترو آوری، ژوزف آبتون، ادوین گرانٹوسکی و... نام برد. حتی برخی از فیلسوفان ایرانی نیز مانند سیدجواد طباطبایی به موضوع دوره‌بندی تاریخ ایران توجه کرده و در آثار خود به‌طور مبسوط در این باره قلم زده‌اند.^۱

۱. از جدیدترین پژوهش‌ها درباره دوربندی تاریخ ایران، دو جستار ارزشمند علیرضا ملایی توانی با عنوان‌های «مبدأ دوره جدید تاریخ ایران کجاست؟» (۱۴۰۱). *تاریخ اسلام و ایران*، ۳۲(۵۴)، ۱۸۱-۱۶۱ و «مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران» (۱۴۰۱) *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۳(۳۲)، ۱۴۵-۱۲۱. برای تفصیل بیشتر درباره پیشینه دوره‌بندی تاریخ ایران و نقد و بررسی آن بنگرید به دو جستار یادشده. ملایی توانی در نگارش دو مقاله یادشده که اتفاقاً به‌تازگی انتشار یافته، به پیشینه پژوهش در این زمینه به‌خوبی

اینکه فیلسوفی مانند سیدجواد طباطبایی با رویکرد اندیشه‌ای، تاریخ ایران را به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۶۸-۶۹) یا اینکه مارکسیست‌ها با محوریت تحولات اقتصادی ایران، می‌کوشند تاریخ ایران را مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیستی ذیل پنج دوره کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمون ثانویه توصیف و تفسیر کنند (گراتسکی و دیگران، ۱۳۵۹: ۴۲۴-۲۸۰)؛ این‌ها و عموم دیگر دسته‌بندی‌های ارائه‌شده (از عباس اقبال آشتیانی گرفته تا علیرضا ملایی توانی)، مبتنی بر الگوی دوره‌بندی تاریخ اروپاست. یعنی آنچه مورخان اروپایی تاریخ خود را متکی بر مفاهیم خاص خودشان دوره‌بندی کرده و آن را به چهار دوره باستان، میانه، جدید و معاصر تقسیم کرده‌اند، مورخان ایران‌پژوه داخلی و خارجی نیز همان را مبنا قرار داده و براساس آن تاریخ ایران را به دوره‌های باستان، میانه، جدید و معاصر تفکیک کرده و سپس بر سر اینکه آغاز و انجام هر کدام از این دوره‌ها چه رویداد تاریخی است، با هم به بحث و فحص پرداخته‌اند. اما راقم این سطور رویه دیگری را در پیش گرفته است و می‌کوشد با نگاهی بوم‌محور و مبتنی بر تحولات تاریخ ایران، یک دوره‌بندی موضوعی ارائه کند. براین اساس مفاهیمی که به خدمت گرفته می‌شود یا برای نخستین بار ابداع و در این دوره‌بندی استفاده می‌شود، مستخرج از جنس تحولات تاریخ ایران است تا مختصات هر دوره از تاریخ ایران را به روشنی تبیین کنند.

نظر به آنچه گفته آمد، مسئله اصلی نگارنده این است که

۱. آیا دوره‌بندی‌های موجود که با محوریت تاریخ اروپا ارائه می‌شود، می‌تواند گویای واقعیت‌های تاریخ ایران باشد؟
۲. آیا انطباق چنین دوره‌بندی که مفاهیم کلیدی خود را از تاریخ اروپا می‌گیرد و در زمینه آن، معنا و مفهوم معین و مشخصی دارد، برای تاریخ ایران می‌تواند صحیح و روشنگر باشد؟
۳. اگر آن دوره‌بندی‌های اروپامحور دارای اشکالات اساسی است، الگوی پیشنهادی این جستار کدام است؟

این قلم در ادامه با رویکرد «تحلیل سیستمی» و با این مدعا که دوره‌بندی اروپامحور از تاریخ ایران نمی‌تواند به فهم عمیق و دقیق از تاریخ ایران کمک کند، می‌کوشد پس از طرح چند درآمد کوتاه، الگوی پیشنهادی خود را برای دوره‌بندی تاریخ ایران ارائه کند. برای نیل به چنین قصدی، ضروری است یک دوره‌بندی بوم‌محور و مبتنی بر مفاهیم بنیادین تاریخ ایران ارائه شود که تحولات آن را به نیکی بازتاب بدهد.

پرداخته است؛ بنابراین نگارنده در جستار حاضر برای صرفه‌جویی و نیز پرهیز از تکرار، بدان نمی‌پردازد.

اهمیت و ضرورت دوره‌بندی در مطالعات تاریخی

همان‌گونه که اشاره شد، دوره‌بندی در مطالعات تاریخی امری ضروری و حتی می‌توان گفت گریزناپذیر است. به بیان دیگر می‌توان گفت در مطالعات تاریخی هرگونه توصیف و تبیین روش‌مند و علمی از تحولات تاریخی بدون تأمل در امر دوره‌بندی غیرممکن است. گویی هر توصیف و تبیین جامع و فراگیر تاریخی به ناگزیر مسبوق به ارائه یک دوره‌بندی است. شاید نتوان در حوزه مطالعات تاریخی، پژوهشی را یافت که دانسته یا نادانسته در متن خود فارغ از مفاهیمی باشد که به‌نوعی نشان از دوره‌بندی دارند؛ قدیم و جدید، سنت و مدرن، باستان و میانه، معاصر و اکنون و... .

شاید به همین اعتبار باشد که در تاریخ همه اقوام و ملل و تمدن‌ها، مورخان به این دوره‌بندی‌ها روی آورده‌اند. تاریخ یونان و روم، ترک و مغول، ایران و عرب و... در نزد مورخان آن‌ها فارغ از مقوله دوره‌بندی نیست. تعیین تاریخی مشخص به‌عنوان مبدأ تاریخ این ملل و نیز تفکیک دوره‌ای از آن در نزد مورخان، به‌عنوان سستی دیرین مرسوم بوده است. در تاریخ‌نگاری ایرانی/اسلامی نیز ارائه دوره‌بندی‌های مختلف رواج داشت.

بخش‌بندی تاریخ‌نگاری‌های عمومی به دو بخش مبتدا و موضوع مانند آنچه در تاریخ طبری و دیگر متون تاریخ‌نگارانه ایرانی/اسلامی دیده می‌شود یا تقسیم تاریخ به دو بخش مبتدا که از آغاز تا غیبت امتداد دارد و بخش دوم از غیبت تا زمانه مؤلف که در برخی از متون تاریخی عهد صفوی مانند تکمله الاخبار از عبدی‌بیک شیرازی دیده می‌شود، نمونه‌هایی از وجود سنت دوره‌بندی در تاریخ‌نگاری ایرانی/اسلامی است. نیز انتخاب پادشاهی ماد به‌عنوان مبدأ تاریخ ایران، تأسیس امپراتوری ترکان به دست بومین به‌عنوان مبدأ تاریخ ترکان، آغاز بنای شهر رم به‌عنوان مبدأ تاریخ رومیان و در ادامه دوره‌بندی تاریخ روم باستان به سه دوره پادشاهی، جمهوری و امپراتوری، بعثت پیامبر اسلام به‌عنوان مبدأ تاریخ اسلام (و حتی در مواردی مبدأ تاریخ عرب)، تشکیل اتحادیه مغولی به‌عنوان مبدأ تاریخ مغول و قس علی‌هذا نمونه‌هایی از کار مورخان در توصیف و تبیین تاریخ ملل مختلف براساس تعیین آغاز و ادوار آن‌هاست.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد موضوع دوره‌بندی در نزد مورخان، امر مدرنی نیست و در تاریخ‌نگاری‌های پیشامدرن هم رواج داشته است؛ از این‌روست که دو ویژگی اهمیت و ضرورت که توأمان بر امر دوره‌بندی نسبت داده می‌شود، مهم است، چون خود دوره‌بندی سطحی از توصیف و تبیین عمیق و گسترده است و ضرورت دارد؛ زیرا گویی گریزی از آن در تاریخ‌ورزی نبوده و در تاریخ‌نگاری مورخان امر رایجی بوده است.^۱

۱. خود مفهوم «تاریخ» نیز در درون خود حاوی نوعی دوره‌بندی زمانی است و همین نکته شاید بی‌تأثیر نباشد در

با اذعان به اینکه دوره‌بندی در تاریخ‌ورزی مهم و ضروری است، با این حال باید در نظر داشت که امر دوره‌بندی موضوعی کاملاً اعتباری است و نباید آن را مطلق و متصلب پنداشت. اگرچه نسبی‌بودن آن به معنای سلیقه‌ای‌بودن نیست و بر هر دوره‌بندی منطبق و قواعدی حاکم است که فائولان بدان مبنا از آن دفاع می‌کنند؛ بنابراین می‌توان گفت به‌رغم نسبی‌بودن امر دوره‌بندی، قواعدی بر آن حاکم است که بدان اعتبار می‌تواند مورد توافق یا تخالف مورخان قرار بگیرد. اگر مورد توافق قرار بگیرد، پذیرفته می‌شود و مقبولیت عام در نزد اهل نظر پیدا می‌کند و اگر مورد توافق مورخان قرار نگیرد، خودبه‌خود به حاشیه رفته و در نهایت حذف می‌شود.

نقد اروپامحوری در دوره‌بندی تاریخ ایران (باستان، میانه، جدید، معاصر)

همان‌طور که پیش‌تر گفته آمد، دوره‌بندی پیشینه‌ای درازدامن به‌اندازه تاریخ‌نگاری دارد، یعنی از نخستین نگارش‌ها، مورخان به ناگزیر از این روش و مهارت برای توصیف و تبیین جامع و فراگیر بهره می‌بردند. با این حال طبیعی بود در دوران مدرن و با خودآگاهی و اشرافی که عالمان علوم مختلف به معرفت‌های درجه‌دو پیدا کردند، به موضوع دوره‌بندی توجه بیشتری نشان بدهند. ارج و قرب یافتن تاریخ به‌عنوان دانشی با شأن مستقل و نیز رواج توجه به تاریخ مفهومی، در گرایش بیشتر به امر دوره‌بندی در دوران مدرن و پس از آن نقش زیادی داشت.

به همین اعتبار مورخی مانند لئوناردو برونو که از برجسته‌ترین مورخان اومانیست دوران آغازین رنسانس شناخته می‌شود و لقب نخستین مورخ مدرن را نیز به یدک می‌کشد، اولین کسی بود که با استفاده از دیدگاه سه دوره‌ای، به نگارش تاریخ روی آورد: دوران باستان، قرون وسطی و دوران مدرن. دوره‌بندی او را بعدها مورخان مدرن استفاده کردند و این شیوه جا افتاد. او در کتابی به نام *تاریخ فلورانس* از این دوره‌بندی بهره برده بود (Chisholm, 1911: 684)؛ بنابراین واضح زمینه‌های مفهومی برای تقسیم سه دوره‌ای تاریخ اروپا به نام لئوناردو برونو ثبت شده است.

سپس تر ژول میشله، مورخ سبک رمانتیسم، اصطلاح «رنسانس» را وضع کرد^۱ و هر چقدر جلوتر آمدیم، از این ابداعات مفهومی و به‌دنبال آن دوره‌بندی‌های تاریخی بیشتر و بیشتر رخ

اینکه امر تاریخ‌شناسی و تاریخ‌نگاری در ذات خود با مفهوم دوره‌بندی گره خورده است؛ یعنی در دوره سنت تعریفی که از مفهوم تاریخ ارائه شده، عموماً مبتنی بر برشی از زمان است. به این معنا که مفهوم تاریخ، زمانی نسبی است در درون زمانی مطلق که آغاز و انجام معینی دارد. برای تفصیل بیشتر (نک. حضرتی، ۱۴۰۱: ۲۲-۱۹).

1. Jules Michelet (1847). *History of France*, (trans. G.H. Smith). New York: D. Appleton

داد و اینک به نقطه‌ای رسیده‌ایم که دوره‌بندی سه مرحله‌ای یا چهار مرحله‌ای از تاریخ اروپا (دوره باستان، دوره میانه، دوره جدید و دوره معاصر) وجه جهان‌شمولی یافته و چنان هژمونی و سلطه‌ای پیدا کرده که در عموم تاریخ‌نگاری‌های ملی و قاره‌ای مبنای عمل قرار می‌گیرد و براین اساس مورخان به‌طور کلی و مورخان ملی به‌ویژه، تاریخ سرزمینی خود را به سه یا چهار دوره باستان، میانه، جدید و معاصر تقسیم می‌کنند.

این موضوع زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که دقیقاً همان مفاهیمی که در دوره‌بندی تاریخ اروپا استفاده می‌شود (یعنی باستان، میانه، جدید و معاصر)، در تاریخ‌نگاری قاره‌ها و کشورهای دیگر هم کاربرد یافته است. غافل از اینکه این مفاهیم برای تاریخ اروپاست و در بافت و زمینه تاریخی آن معنا و مفهوم پیدا می‌کند. خارج کردن این مفاهیم از بافت متعلقشان نه تنها آن‌ها را بی‌معنا می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه برداشت‌های ناصواب را فراهم کند، مگر اینکه این مفاهیم را تنها برشی زمانی و خالی از معنا فرض کنیم. به این معنا که میانه یعنی میانه و جدید یعنی جدید و معاصر یعنی هم‌عصر بودن و... اگر این‌گونه باشد، طبیعی است که دوره‌بندی ما به اشکالات بیشتری برمی‌خورد؛ زیرا در تاریخ اروپا این مفاهیم بار معنایی دقیقی را حمل می‌کنند و بازتاب‌دهنده تحولات تاریخی آن بافت به شمار می‌روند. برای نمونه، «قرون وسطی یا میانه» در تاریخ اروپا چنان مفهوم عمیقی است که حتی به یک ایسم هم تبدیل شده است: Medievalism یا اندیشمندان اروپایی درباره مفهوم معاصر آثار گوناگونی نوشته‌اند (نک. یاسپرس، ۱۳۶۳) تا مشخص کنند مفهوم معاصر دقیقاً به چه معناست و براساس تعریفی که از آن ارائه می‌شود، مشخص می‌کنند دوره معاصر تاریخ آن‌ها از چه زمانی آغاز و در چه زمانی به پایان می‌رسد.

بنابراین باید در نظر داشت استفاده از این کلمات به هر دو شکل واژه‌ای یا مفهومی نتایج مطلوبی برای ما پژوهشگران تاریخ ایران به دنبال نخواهد داشت؛ به این معنا که اگر از مفاهیم باستان، میانه، جدید و معاصر به‌عنوان واژه استفاده کنیم که تعریف به اخفی کرده‌ایم و لازم است بازگردیم و آن‌ها را تعریف کنیم، اما اگر آن‌ها را به‌عنوان مفهوم به خدمت گرفته باشیم، در دام سخت‌تری گرفتار شده‌ایم و آن هم اینکه باید مبتنی بر جنس تحولات تاریخ خودمان آن مفاهیم را تعریف و سپس بر تاریخ ایران بار کنیم. این بدان معناست که ظرفی را از جایی به عاریت گرفته و بخواهیم در جایی دیگر برای منظرفی متفاوت استفاده کنیم. در چنین شرایطی طبیعی است که مجبور می‌شویم منظروف را مبتنی بر شکل و شمایل ظرف تغییر بدهیم. بدون تردید این‌گونه عمل کردن خطاست و نتایج واقعی و طبیعی از آن به دست نمی‌آید.^۱

۱. به بیان کوزلک، مفاهیم در هر جامعه‌ای نشانگر وضعی خاص در زمانی خاص است؛ بنابراین فهم معنای یک

الگوی پیشنهادی

پس از مقدماتی که گفته آمد، اینک می‌توانیم الگوی پیشنهادی خود را برای دوره‌بندی موضوعی تاریخ ایران ارائه کنیم. پیش از آن، توضیح دو نکته ضروری است: نخست شایسته و بایسته است تعریف خود را از مفهوم «دوره» به دست دهیم. به تعریف این قلم، دوره (دوران) به بازه‌ای زمانی اطلاق می‌شود که رویدادها و تحولات آن دارای ویژگی‌های خاصی است و با رویدادها و تحولات پیش یا پس از آن تفاوت‌های مهم و تعیین‌کننده‌ای دارد.

نکته دوم اینکه به تعبیر منطقیون، هر دوره‌بندی لازم است وحدت ملاک داشته باشد. دوره‌بندی بدون وحدت ملاک نه غلط است و نه صحیح؛ زیرا بدون تعیین وحدت ملاک برای دوره‌بندی، امکان ارزیابی آن برای کسی وجود ندارد. وحدت ملاک مارکسیست‌ها برای دوره‌بندی تاریخ اروپا تحولات اقتصاد سیاسی است یا وحدت ملاک سیدجواد طباطبایی برای تفکیک تاریخ ایران به دو دوره قدیم و جدید، تحولات اندیشه‌ای است.

حال پرسشی که پیش می‌آید این است که وحدت ملاک کسانی که تاریخ ایران را به باستان، میانه، جدید و معاصر تقسیم کرده‌اند، چه بوده است. بسیاری از این پژوهشگران، مسئله وحدت ملاک را در دوره‌بندی خود مسکوت گذاشته‌اند.^۱

وحدت ملاک در دوره‌بندی این قلم، ماهیت «نظام سیاسی» است. به این معنا که تاریخ ایران از زاویه نوع نظام سیاسی که بر آن حاکم بوده، به چند دوره تقسیم‌بندی می‌شود. از آنجاکه روش بررسی در این جستار «تحلیل سیستمی»^۲ است، از آن رو به صورت آگاهانه به جای مفاهیم دیگر موجود در دانش سیاست، مفهوم «نظام سیاسی» انتخاب شده است. تعریف نظام سیاسی عبارت است از مجموعه‌ای به هم پیوسته از فعالیت‌های سیاسی که شمار بزرگی از کارگزاران با هدف خاصی آن را تعهد کرده و انجام داده‌اند. این نظام از عناصری هم‌بسته تشکیل شده است که هر کدام به تنهایی بخشی از نظام سیاسی را تشکیل داده و «نهاده‌ها» و «گروه‌ها»ی معینی را شامل می‌شود.

مفهوم به شدت وابسته به فهم بستر سیاسی و اجتماعی آن است.

Reinhart Koselleck (2002). "Social history and conceptual history" in the practice of conceptual history, timing history spacing concept, Stanford university press, P. 20

۱. برای نمونه بنگرید به دو مقاله پیش‌گفته از علیرضا ملایی توانی.

۲. روش تحلیل سیستم‌ها درباره نظام‌های سیاسی در دهه ۱۹۵۰م در غرب رواج یافت. هدف آن عرضه نظریه‌ای عمومی برای تحلیل همه وجوه زندگی سیاسی در همه انواع نظام‌های سیاسی چه قدیم و چه جدید و چه در حال توسعه یا توسعه‌یافته بود. تحلیل سیستم‌ها به عنوان روشی علمی، عینی و اثباتی مطرح شد و هدف آن تنها توضیح و تبیین شیوه عملکرد نظام‌های سیاسی بود. برای توضیح بیشتر (نک. بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵).

این ویژگی نظام سیاسی را عناصر ساختاری یا به‌طور کلی «ساختار» نظام سیاسی می‌نامند. در مقابل، نوع روابط تعریف‌شده بین ساختارهای موجود در درون نظام سیاسی را کارکردهای همان ساختارها یا به‌طور خلاصه «کارویژه» نظام سیاسی می‌گویند. تحت‌تأثیر نگرش تحلیل سیستمی، مفهوم نظام سیاسی رواج بسیار یافت و در بسیاری از موارد جانشین مفهوم دولت به معنای کلی آن شد. «مدافعان این مفهوم بر آن‌اند که معنای واژه تاریخی دولت در همهٔ زبان‌ها بسیار پیچیده، مبهم و چندگانه است. به‌علاوه، تشتت آرا دربارهٔ موضوع علم سیاست به‌عنوان مطالعهٔ دولت، قدرت، تصمیم‌گیری، اقتدار، ادارهٔ امور جامعه و غیره موجب ابهام دامنه و ماهیت علم سیاست شده است؛ بنابراین انتخاب مفهوم جدید سیستم سیاسی که خالی از سابقه‌ای ابهام‌آلود است تا اندازهٔ زیادی از ابهامات می‌کاهد.» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۶)

علت و دلیل انتخاب «ماهیت نظام سیاسی» به‌عنوان مهم‌ترین عامل برای دوره‌بندی تاریخ ایران این است که به فهم راقم این سطور در میان انبوه عواملی که می‌تواند مبنای دوره‌بندی باشد، نوع نظام سیاسی مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عامل است، یعنی شدت و قدرت اثرگذاری این عامل با هیچ عامل دیگری مقایسه‌شدنی نیست. از این حیث، امر سیاسی که نظام سیاسی حامل آن است، چه در دورهٔ قدیم و چه در دورهٔ جدید، بیشترین نقش را در تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری و فرهنگی جوامع مختلف داشته و به بیانی دیگر مهم‌ترین موتور محرکهٔ تاریخ است.

این قلم براساس آنچه گفته آمد، تاریخ ایران را بر مبنای ماهیت نظام سیاسی به پنج دورهٔ متفاوت از هم به شرح زیر تقسیم می‌کند:

دورهٔ شاهنشاهی (از بامداد مادی تا شامگاه ساسانی) (۷۰۸ پ.م تا ۶۵۱ م. = ۱۳۵۹ سال)

تاریخ ایران باستان در نگاه کلان از الگویی ثابت پیروی می‌کند و آن هم سلطهٔ نظام سیاسی شاهنشاهی بر تمام ادوار آن است. شاید بتوان در نگاهی خرد میان دوره‌های مختلف آن تمایز قائل شد، اما با رویکرد کلان‌محور که مبنای دوره‌بندی حاضر است، از حیث جنس نظام‌های سیاسی، می‌توان کل دورهٔ باستان را ذیل مفهومی به نام «شاهنشاهی» تعریف کرد؛ مفهومی که برخی از مختصات آن با نظام «امپراتوری» یکسان و در برخی ویژگی‌ها متفاوت از آن است؛ بنابراین این دو مفهوم را نباید به‌طور کامل مترادف هم دانست.^۱ تعریف نظام شاهنشاهی سخت است؛ اما به فهم این قلم و براساس آگاهی‌های موجود، می‌توان گفت نظام شاهنشاهی، نظامی است با ویژگی‌های زیر:

۱. در ادامه به برخی از این تفاوت‌ها اشاره خواهد شد.

مشروعیت براساس تبار خاندانی و فره ایزدی: در نظام شاهنشاهی پادشاه مشروع کسی است که از تخمه و تبار شاهی باشد. تصاحب تاج و تخت از سوی فردی بیرون از این تبار فاقد مشروعیت بوده و از طرف ایرانیان پذیرفته نیست. در دوره‌های مختلف تاریخ ایران باستان (از برآمدن مادها تا برافتادن ساسانیان) همواره خاندانی که شایسته مقام شاهی^۱ بود، برکشیده می‌شد و قدرت به صورت موروثی در میان افراد ذکور (و در مواردی انثا) آن خاندان دست به دست می‌شد.^۲

براین اساس می‌توان گفت شرط نخست احراز قدرت، برخورداری از خون و نسب شاهی بود. در دوره‌هایی تلاش‌هایی صورت گرفت تا قدرت از دست خاندان سلطنتی خارج شود و دیگرانی بیرون از آن بر مسند قدرت بنشینند. برای مدت کوتاهی، بسان میان‌پرده‌ای، چنین اتفاقاتی در تاریخ ایران باستان رخ داده است. داستان گنومات مغ (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۱۴۱) در دوره هخامنشیان و بهرام چوبین (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۴۵۲-۴۳۳) در دوره ساسانیان نمونه برجسته آن است، اما سنت ایرانی و باور به تفکر شاه آرمانی در ایران باستان اجازه نداد چنین کوشش‌هایی به سرانجام برسد و سرنوشت آن‌ها را با ناکامی گره زد.

گویی این باور راسخ بر اندیشه سیاسی دوره باستان ایران مسلط بود که پادشاه تنها باید یکی از هموندان تخمه خاندان شاهی باشد و دیگران حتی اگر از هموندان بزرگ‌ترین خاندان‌های ایرانی نیز باشند، هرگز شایستگی و توانایی گرفتن تاج و تخت شهریاری ایرانشهر را نخواهند داشت (لولین-جونز، ۱۳۹۴: ۶۳). برخورداری از تبار خاندانی شرط لازم احراز قدرت در نظام شاهنشاهی به شمار می‌رفت، اما شرط کافی نبود.

در کنار نسب و خون شاهی، چهار از ایزدان داشتن و برخورداری از فره ایزدی، آن شرط کافی بود که به قدرت حاکم، مشروعیت می‌بخشید و اطاعت از او را برای همگان واجب می‌کرد (مجتبایی، بی‌تا: ۱۵-۱۰). اگر فردی از خاندان شاهی به قدرت می‌رسید و در فرمانروایی خود تأییدیه ایزدان را نداشت، از تخت شاهی به زیر کشیده می‌شد و با فرد دیگری از آن خاندان که نظرکرده ایزدان بود، جایگزین می‌شد.^۳

۱. در آغاز احراز قدرت به وسیله یک خاندان در سلسله‌های مختلف ایران باستان از مادها گرفته تا ساسانیان، تنها معیار شایستگی برای نشستن بر سریر قدرت، غلبه و زور بود و بس. پس از این مرحله است که تبار خاندانی و فره ایزدی در خدمت قدرت غالب به حقانی‌سازی و مشروعیت‌زایی روی می‌آورند.

۲. با این توضیح که نخست‌زادگی در دربار ایران اعمال نمی‌شد (نک. لولین-جونز، ۱۳۹۴: ۶۳).

۳. بنگرید به سرگذشت آذر نرسی که به سبب ستمگری به دست اشراف از قدرت برکنار و شاپور دوم از رحم مادر به جای او نشانده شد.

از آنجا که مشروعیت‌های سستی که مبتنی بر انتساب به آسمان و ماوراءالطبیعه یا نمایندگان او و یا برخورداری از فره ایزدی و غیره هستند، ماورایی و اثبات‌ناپذیرند؛^۱ پرسش مهمی که اینجا پیش می‌آید این است که چه کسی در عمل شاهنشاه را برخوردار از فره ایزدی یا فاقد آن تشخیص می‌داد. مطالعه تحولات تاریخ ایران باستان به ما می‌گوید مهم‌ترین نقش را در تشخیص برخورداری یا نابرخورداری شاهنشاه از فره ایزدی، طبقه اشراف (وزرگان، واسپوهران، شهریاران، آزادان، دین‌یاران و...) بازی می‌کردند. آن‌ها بودند که براساس عملکرد پادشاه که آیا در مسیر مصالح نظام است یا خیر و اینکه راه دادگری را طی می‌کند یا در مسیر ستمگری و بیداد گام برمی‌دارد، اعلان می‌کنند که او برخوردار از فره ایزدی هست یا خیر.

به این اعتبار می‌توان گفت که اشراف (به‌ویژه بزرگان خاندان‌های ذی‌شوکت که در دوره ساسانیان طبقه‌ای به نام دین‌یاران هم به آن‌ها اضافه می‌شوند) (نک. جلیلیان، ۱۳۸۷: ۱۱۵-۸۹)، نقش طبقاتی را در تاریخ ایران باستان بازی می‌کنند که وظیفه مهار قدرت پادشاه را دارند. آن‌ها از این اختیار نیز برخوردارند که هرگاه شاهنشاه از مسیر صحیح حکمرانی خارج شد، او را از مقامش خلع و فرد دیگری از خاندان شاهی را بر مسند قدرت بنشانند.

گویا فره ایزدی آن چیزی بود که اشراف به نمایندگی از ایزدان به شاهنشاه اعطا می‌کردند. نمونه‌هایی از این اقتدار شرفا را در داستان بهرام گور، داستان بلاش برادر پیروز و... می‌بینیم. رخدادهایی از این دست به ما این پیام را می‌دهد که «در آیین شهریاری ایرانیان [در دوره باستان] هیچ‌کس بدون پشتیبانی و خواست خدایان، حتی اگر ولیعهد پادشاه پیشین هم بود، نمی‌توانست پادشاه بشود» (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۱۶۴)، مگر اینکه برخوردار از فرّ کیانی بوده باشد که البته مهر تأیید آن به دست اشراف شاه‌گزین بود.

قدرت مقید (به‌واسطه قدرت اشراف و بزرگان): در نظام شاهنشاهی قدرت مقید است نه مطلق. این نظام فرمانروایی به گونه‌ای به‌وسیله طبقه اشراف و نهادهای رسمی و غیررسمی مانند مجلس مهستان (گرن، ۱۳۷۸: ۱۵۷؛ گوتشمید، ۱۳۸۲: ۸۲) و انجمن شاهی^۲ (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۳۵۱) مهار می‌شود. این گونه نیست که شاهنشاه بدون هیچ‌گونه نظارت و مزاحمتی بتواند هر تصمیمی بگیرد و آن را اجرایی کند. وجود طبقاتی قدرتمند از اشراف زمین‌دار و نظامی که از ریشه تاریخی و اصالت خاندانی و نیز قدرت اقتصادی مستقل از دولت برخوردار

۱. این در حالی است که مشروعیت در مفهوم مدرن که بر قانونیت، رضایت، کارآمدی و غیره استوار است، قابل ارزیابی است (نک. بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۰۵).

۲. استرابون می‌گوید که شاهان از دو شورای حکومتی پارتی، یکی از خویشان و بستگان (پادشاه که اشراف بودند) و دیگری از خردمندان و مغان گمارده می‌شدند (مالکوم کالج، پارتیان، ۱۳۸۰: ۵۴).

بودند، به آن‌ها این اجازه را می‌داد که بر عملکرد شاهنشاه نظارت کنند و هر زمان که مصلحت دیدند، نسبت به برکناری آن گام بردارند.

هفت خاندان بزرگ دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی نقشی را در نظام شاهنشاهی باستان بازی می‌کردند که بدان‌ها اجازه می‌داد در سیاست‌ورزی به گونه‌ای با شاهنشاه شریک باشند. به بیان دیگر «حاکمیت» در ید قدرت اشراف بود و «حکومت» از آن شاهنشاه. شاهد مثال برای تفکیک حاکمیت از حکومت در دوره باستان، انتخاب مقام صدراعظم از طبقه اشراف است. صدراعظم به پشتوانه برخورداری از حمایت اشراف می‌توانست به گونه‌ای در درون ساختار سیاسی عمل کند که به نفع ایرانشهر باشد و تنها منافع حکومت و شاهنشاه را لحاظ نکند.

این وضعیت به مقام صدارت تا حدودی استقلال عمل می‌بخشید. از سوی دیگر شاهنشاه این امکان را پیدا نمی‌کرد که هر زمان اراده کرد صدراعظم را برکنار یا به قتل برساند؛ زیرا با این کار در مقابل طبقه اشراف قرار می‌گرفت که صدر اعظم به‌نوعی آن‌ها را نمایندگی می‌کرد. اشراف به‌واسطه مجالس مشورتی در دوره‌های مختلف ایران باستان، بر عملکرد شاهان نظارت داشتند. مجلس مهستان در دوره اشکانیان یا انجمن شاهی دوره ساسانی از این دست مجالس مشورتی در نظام شاهنشاهی بودند که به‌صورت نهادی رسمی یا غیررسمی در این ساختار نقش ایفا می‌کردند.

بزرگان جامعه پارتی به‌واسطه مجلس مهستان بر عملکرد پادشاه نظارت مستمر و مستقیم داشتند (رجبی، ۱۳۸۳: ۱۲۱). اعضای این مجلس تقریباً در تمامی امور رسمی و دولتی کشور مداخله کرده و در هر موردی صاحب‌نظر بودند. رومیان این مجلس را با مجلس سنا مقایسه کرده و برابر دانسته‌اند (گیرشمن، ۱۳۸۴: ۳۴۴).

این ویژگی نظام شاهنشاهی آن را به نظام «امپراتوری» در غرب نزدیک می‌کند. در عهد باستان و میانه اروپا، قدرت امپراتورها به‌وسیله طبقه برده‌داران در دوره باستان و طبقه فئودال‌ها در قرون وسطی تحدید می‌شد. همین وضعیت تا حدودی در نظام شاهنشاهی هم حاکم است و طبقاتی مانند اشراف به عملکرد آن نظارت داشته و از قدرت عزل و نصب پادشاه نیز برخوردار است. براین اساس می‌توان گفت نظام «شاهنشاهی اشرافی» بر دوره باستان ایران حاکم بود؛ نظامی که قدرت آن به‌واسطه طبقه اشراف تحدید می‌شد.

واگذاری بخشی از اختیارات به اشراف: تا حدودی می‌توان گفت در نظام شاهنشاهی با توزیع نسبی قدرت روبه‌رویم. شاهنشاه به اختیار خود بخشی از وظایف سیاسی خود را به منصوبانش (واسپوهران، شهرداران، وزرگان، آزادان و...) در ایالات و ولایات مختلف واگذار

می‌کند. شاهان کوچک مستقر در ایالات و ولایات این اختیار را داشتند که هماهنگ با مرکز، تصمیماتی را بگیرند و در زمان مناسب بدان‌ها جامه عمل بپوشانند. مشاهده چنین وضعیتی در نظام شهربانی و ساتراپی ایران باستان، باور به توزیع قدرت زیر نظارت قدرت مرکزی را به ذهن متبادر می‌کند. الزام این نوع حکمرانی در جغرافیای سیاسی پهناوری به نام ایران، وجود نظم دیوانی قدرتمندی است^۱ که از تختگاه، نظارت کامل و مستمر به عملکرد شاهان ایالات و ولایات داشته باشد و بر حسب ضرورت و در زمان مقتضی در تأیید یا ردّ کنش‌های شاهان محلی اقدام لازم را انجام دهد و بدین وسیله اتحاد، یکپارچگی و هماهنگی ساختار سیاسی را با محوریت مرکز پاس بدارد (پورشریعتی، ۱۴۰۱: تمام فصل نخست).

نظامی‌گری و تلاش برای بسط جغرافیای سیاسی: در نظام شاهنشاهی (همانند نظام‌های امپریال) اصل تنوع و تکثر حکومت‌ها، اصلی باطل و بی‌وجه است. زیرا نظام‌هایی مانند «شاهنشاهی» و «امپراتوری» همواره به دنبال زیر سلطه بردن قدرت‌های سیاسی دیگر و بسط سلطه سیاسی و نظامی خویش در سرزمین‌های غیر بوده‌اند.

خزانه مالی قدرتمند: برای بسط قدرت سیاسی، به خزانه مالی قدرتمندی نیاز است، البته که این خزانه هم قدرت و مکنت خود را از همین کشورگشایی‌ها به دست می‌آورد. مواجهه اسکندر با خزانه غنی هخامنشیان و عرب با خزانه لبریز ساسانیان که در منابع تاریخی آمده، مؤید این مدعاست.

جمعیت زیاد مبتنی بر تنوع قومی و دینی: نظام‌های شاهنشاهی (و امپراتوری) از آنجاکه همواره به دنبال بسط جغرافیای سیاسی خود بودند، به تبع آن، جمعیت زیاد را نیز در قلمرو سیاسی خود جای می‌دادند. جمعیت زیاد در دوره سنت برای هر حاکمیتی یک اهرم قدرت تعیین‌کننده در رقابت با حاکمیت‌های دیگر بوده است؛ بنابراین طبیعی بود که از آن استقبال بشود. در کتیبه‌ها و منابع هخامنشی، اشکانی و ساسانی به گستره جغرافیایی و تنوع جمعیتی اشاره‌ها شده است.^۲

جمعیت زیاد و جغرافیای سیاسی پهناور به ناگزیر گونه‌گونی قومی، فرهنگی، دینی و مذهبی را به دنبال داشت؛ بنابراین می‌توانیم این گونه‌گونی را جزو ویژگی‌های نظام‌های شاهنشاهی (و امپراتوری) لحاظ کنیم. همان‌گونه که این تنوع امری پذیرفته شده بود، رسمیت و رجحان بخشیدن به یک قوم و یک دین در میان اقوام و ادیان موجود در نظام‌های

۱. به بیان لوید لولین-جونز، (۱۳۹۴: ۹۳) «سیستم سلطنتی ایران [باستان] بر پایه نخبگان دیوان‌سالار بسیار تربیت‌شده‌ای قرار داشت که طبق اصل شایستگی استخدام می‌شدند».

۲. دروازه ملل در تخت‌جمشید هم نشانی از این تنوع جغرافیایی و جمعیتی است.

شاهنشاهی (و امپراتوری) و تلاش برای حقّانی‌سازی و مشروعیت‌بخشی به آن نیز امری پذیرفته شده بود.^۱

دورهٔ خلیفه-شاهی (از ورود اسلام تا فروپاشی خلافت عباسی) (۳۰ تا ۶۵۶ ق = ۶۲۶ سال)
دورهٔ دوم در تاریخ ایران دورهٔ خلیفه-شاهی/سلطانی^۲ است. دوره‌ای که با فروپاشی دولت ساسانی آغاز و با زوال خلافت عباسی به دست هولاکو به پایان می‌رسد. دورهٔ خلیفه-شاهی دوره‌ای است که در آن توأمان دو نهاد قدرت با خاستگاه مشروعیتی متفاوت حکمرانی می‌کنند: نظام خلیفگی و نظام شاهی/سلطانی. خاستگاه نظام خلیفگی به تحولات تاریخ اسلام و به‌طور مشخص به اجتماع سقیفه بنی‌ساعده برمی‌گردد، اما خاستگاه نظام شاهی/سلطانی در تاریخ ایران قدیم‌تر است و به دورهٔ باستان و اندیشهٔ شاه آرمانی ایرانی بازمی‌گردد.

مشروعیت خلیفه ریشه در اندیشهٔ سیاسی اهل سنت دارد و مقبولیت اندیشهٔ شاهی نیز به نظریهٔ فرهٔ ایزدی برمی‌گردد. گرچه این دو آبشخور فکری متفاوتی دارند، در میدان عمل بسیار به هم نزدیک می‌شوند و به گونه‌ای نسبت به یکدیگر وجوه اشتراک زیادی پیدا می‌کنند. شاهد مثال برای این مدعا، ماهیت خلافت اموی است؛ خلافتی که «مولود پیوندی است که میان سنت عرب از یک سو و تجربهٔ حکومتی ایران و روم از سوی دیگر ایجاد شد و از درون آن خلافت وراثتی امویان ظاهر گردید.» (فیرحی، ۱۳۸۵: ۲۰۳) مؤید دیگری بر تشابهات نظام خلیفگی با نظام شاهی، نهاد ولایتعهدی در نظام خلافت است.

این نهاد از سنت‌های پادشاهی ایران باستان است که برای نخستین بار در جهان اسلام و از سوی معاویه بدعت نهاده شد و به الگوی غالب در خلافت اموی تبدیل گردید (همان: ۲۱۹). اما مهم‌تر از این‌ها، آنچه ماهیت این دو نهاد را در اساس به یکدیگر بسیار نزدیک می‌کند، وجه قدسی ماجراست که هم خلیفه و هم سلطان را در جایگاهی بین خدا و انسان قرار می‌دهد و هر دو را به سایه‌ای از قدرت خدا در روی زمین تبدیل می‌کند.

در دورهٔ خلیفه-شاهی، در عرض نهاد خلافت، نهاد سلطنت قرار دارد. نهادی که در رأس آن سلطانی ایستاده که به‌رغم برخوردارگی از مقام معنوی، به این معنا که قدرت او مشروعیت الهی دارد و مورد تأیید خداوند و قدرتش نمودی از قدرت اوست، بیشتر به‌دنبال حکمرانی دنیوی و برقراری امنیت و استقرار نظم در قلمرو سیاسی خویش است. در ساحت نظر، سلطان

۱. برای نمونه بنگرید (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۲۵-۱۱) و برای دورهٔ ساسانی به فصل سوم این اثر بنگرید.

۲. در اینجا مفاهیم شاه و سلطان مترادف هم به کار رفته‌اند. برای دلالت سیاسی اصطلاح سلطان و تطور آن (نک. احمدوند، ۱۳۹۲: ۱۴۴-۱۲۹).

به نسبت خلیفه از قدرت دنیایی بیشتری برخوردار است تا قدرت دینی که در نزد خلیفه وجه پررنگ‌تری دارد.

نظام خلیفگی مشروعیت خود را از شریعت متعلق به آن می‌گیرد و به‌عنوان جانشین پیامبر و با ابزار حکمرانی به‌دنبال بسط شریعت اسلامی است: «خلافت در حقیقت جانشینی از صاحب شریعت به‌منظور نگهداری دین و سیاست امور دنیوی وابسته به دین است.» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۳۶۵-۳۶۴) یا به بیان همیلتون آر. گیب، «خلافت شکلی از حکومت است که حافظ احکام و فرمان‌های شریعت بوده، نسبت به اجرای آن‌ها اهتمام می‌ورزد» (گیب، ۱۳۸۲: ۲۰۹). آن. لمتون (۱۳۷۹: ۲۱ و ۱۰) نیز چنین تعریفی از نظام خلافت ارائه می‌کند، اما این بدان معنا نیست که به مقام خلافت نسبت قدرت دنیوی داده نشود.

نظام خلیفگی به بیان ابوالحسن ماوردی (۱۴۰۶: ۵) از قدرت دنیوی هم برخوردار است: «خلافت از قبیل قدرت پادشاهی مطلقه است و لکن تمایزش از قدرت قیصرها و کسراها به این است که خلافت شامل هر دو قدرت دینی و دنیوی است»، اگرچه مقام خلافت برخوردار از قدرت دنیوی و معنوی است، وجه معنوی آن بر وجه دنیوی غلبه دارد. باین‌حال بقا و دوام دولت خلیفه بستگی تام و تمام به قدرت شمشیر او دارد؛ در غیر این صورت به مقامی تشریفاتی تبدیل می‌شود که بیش از آنکه بتواند مشکلی از مشکلات خود را حل کند، بیشتر حلال مشکلات قدرت‌های دیگری خواهد بود که از وجود آن بهره‌برداری سیاسی می‌کنند. (برای نمونه بنگرید به مناسبات خلافت عباسی با آل‌بویه در کرمر، ۱۳۷۵: ۷۷).

نظام خلافت در جهان اسلام سنی، برای کسب مشروعیت و مقبولیت نیازمند برخورداری از ویژگی‌های زیر بود:

تقدیر الهی: به این معنا که احراز مقام خلیفگی از سوی آن‌ها خارج از خواست الهی نبوده است. این باور در مفهوم خلیفه‌اللهی نمود عینی‌تری دارد. علی‌الرازق در این باره می‌نویسد: «خلیفه قدرت خود را مستقیماً از خداوند می‌گیرد. این رأی همان است که روح آن در بین تمام علما و عامه مسلمانان جاری و ساری است. آنان خلیفه را ظل‌الله تلقی می‌کردند و منصور، دومین خلیفه عباسی، همواره چنین تصور می‌کرد که نماینده خدا در زمین است. این دیدگاه پس از قرن پنجم هجری بیشتر تشدید شد و در اکثر تألیفات علمای این دوره، ملوک و سلاطین با اوصاف فوق بشری و مستظهر به تأییدات الهی توصیف شده‌اند و به‌طور خلاصه این اندیشه که خلیفه قدرت خود را از خداوند متعال می‌گیرد، اندیشه‌ای است جاری بر زبان‌ها و فاش و شایع بین مسلمانان.» (عبدالرازق، بی‌تا: ۱۲۷)

نسب و خون‌وراثت: در تمدن مسلمانان نظام‌های خلیفگی به مقوله وراثت به‌عنوان یکی

از شاخصه‌های مشروعیت‌بخش بی‌توجه نبودند. همواره یک قبیله یا خاندان از این هبه و عطیه الهی برخوردار بود و این‌گونه نبود که شاهین خلیفگی بر دوش هر کسی بنشیند. زمانی قریشیان مفتخر بدان بودند و زمانی فاطمیان و زمانی هم خاندان آل‌عثمان.

اجماع اهل حل و عقد: رأی نخبگان ذی‌شوکت در انتخاب خلیفه یکی از شاخصه‌های مشروعیت‌بخش بود، همان‌گونه که ابوبکر و علی بن ابی‌طالب بدین منوال بر منصب خلافت نشستند.

استخلاف: خلیفه وقت با انتخاب خلیفه پس از خود به نصب او مشروعیت می‌بخشید، آن‌گونه که ابوبکر با عمر کرد و معاویه با یزید و

شورا: شیوه‌ای بسیار مقبول در انتخاب خلیفه در نزد اهل سنت که بانی آن عمر بن خطاب است. او انتخاب خلیفه پس از خود را به شورایی شش نفره واگذار کرد و بدین شکل نظریه شورا را در اندیشه سیاسی اهل سنت پایه گذاشت.

غلبه نظامی: این شاخص در میان مدعیان بر حق جانشینی خلیفه فقید بسیار تعیین‌کننده بود. منازعات مشروع بر سر جانشینی در دوره امویان، عباسیان، فاطمیان و به‌ویژه آل‌عثمان با این مؤلفه تعیین تکلیف می‌شدند. اینکه هر کسی مستولی شود، بر حق است و شایسته نشستن بر مسند خلافت. البته این نگره در نظریه استیلا محمد بن ابراهیم ابن‌جماعه^۱ دامنه بسیار گسترده‌ای یافت تا جایی که حکمرانی هولاکو را هم مشروعیت بخشید و هر حاکمی که باد در بیرق او می‌وزید؛ اما نه به‌عنوان خلیفه، بل به‌عنوان سلطان.

دوره خلیفه - شاهی دوره‌ای است که تفاوت‌های بنیادینی با دوره پیش‌و پس از خود دارد. در این دوره، ایران ذیل دستگاه خلافت (در آغاز خلافت راشدین، سپس خلافت بنی‌امیه و خلافت بنی‌عباس) اداره می‌شود. در این مقطع ایرانیان می‌کوشند به‌مرور خود را از سیطره سیاسی دستگاه خلافت خارج کنند. از سال‌های آغازین سده سوم هجری (۲۰۶ ق) و با تشکیل حکومت طاهریان این مساعی آغاز می‌شود و نوعی از نظام‌های سیاسی نیمه‌مستقل در ساحت حکمرانی ایرانی شکل می‌گیرد که آخرین آن حکومت خوارزمشاهیان است.

تردیدی نیست که سطح استقلال و اقتدار حکومت‌های مستقر در ایران این دوره، مشتمل بر طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، آل‌بویه، سلجوقیان و خوارزمشاهیان یکسان نبوده و از سطح امارت تا سلطنت نوسان داشت، اما آنچه واضح است، حضور هم‌زمان دو نهاد قدرت است که همدیگر را به رسمیت می‌شناسند، ولی در تلاش برای بسط بیشتر قدرت خود و در مواردی تحدید و در مواردی حتی تضعیف قدرت نهاد رقیبند.

۱. (۱۴۲۴ ق) تحریر الاحکام فی تدبیر اهل‌الاسلام، بیروت: دارالکتب العلمیه

سامانیان تابع دستگاه خلافت، اما صفاریان [فقط در دوره یعقوب لیث] به‌دنبال سلطه بر آن بودند. آل‌بویه و سلجوقیان به‌دنبال تحدید قدرت خلافت بودند و توسیع قدرت خویش و خوارزمشاهیان در برهه‌ای در زمان سلطان محمد به‌دنبال خلیفه‌ای بودند که تابع آن‌ها باشد و به این قصد به بغداد لشکر کشیدند و ناکام از نیمه راه بازگشتند.

بنابراین آنچه در دوره خلیفه - شاهی می‌بینیم دوئیت در حکمرانی است: حکمرانی به نام خلیفه که به نمایندگی از سوی شریعت اسلامی خود را جانشین بر حق پیامبر و خلفای پیشین می‌داند و شاهی که او نیز براساس سنت ایرانی (فره ایزدی) و اسلامی (کلام اشعری) خود را نماینده خدا در روی زمین می‌نامد که وظیفه دارد در امور دنیوی برای برقراری نظم و امنیت بکوشد.

این شاه که می‌تواند نام امیر، سلطان یا هر چیز دیگری داشته باشد یا با استیلا روی کار می‌آمد (بدون تأییدیه گرفتن از دستگاه خلافت در آغاز امر، ولی در ادامه موفق به دریافت موافقت خلافت می‌شد، همانند غزنویان) یا با استکفا (با اخذ لوا و منشور از خلافت بسان سامانیان) یا به شیوه تغلب قدرت را به دست می‌گرفت (همانند صفاریان که از آغاز تا پایان حکمرانی خود در اخذ تأییدیه از دستگاه خلافت مشکل داشتند).

دوره حکومت‌های متقارن در تاریخ ایران، درگیر چنین مناسباتی با دستگاه خلافت است. دوره خلیفه-سلطانی که دوئیت در حکمرانی را به رسمیت شناخته بود، اما در درون خود عاری از کشمکش برای بسط قدرت خود و تحدید قدرت رقیب مشروع نبود. طبیعی است در این کشاکش، حداقل در ساحت نظر، آنچه قدرت معنوی بیشتری دارد، خلیفه است و از این حیث سلطان به گونه‌ای در دریافت مشروعیت محتاج دستگاه خلافت است. از سوی دیگر، خلیفه نیز محتاج امیر/سلطان است تا برای حفظ قلمرو خلافت و بقای آن بجنگد و غنیمت بیاورد و مرزهای دارالخلافه را از تعدی و تجاوز دشمنان اسلام راستین در امان نگه دارد. کاری که سامانیان در فرارود، غزنویان در شرق ایران و هند و آل‌بویه در مرکز ایران انجام می‌دادند و خلافت عباسی را از تهدیدات گونه‌گونه داخلی و خارجی پاسداری می‌کردند.

اندیشه سیاسی دوره خلیفه-شاهی در ایران همانند آنچه در قرون وسطای اروپا و اندیشه سیاسی مسیحی شاهدیم، مبتنی بر به رسمیت شناختن ثنویت در حکمرانی است. کسانی مانند ابوالحسن ماوردی، محمد غزالی، خواجه نظام الملک و... در آثار خود می‌کوشند جایگاه به حق خلیفه و سلطان را تشریح کنند.

در این رویکرد، خلیفه و سلطان هر دو به‌عنوان قدرت مشروع که نظرکرده خدایند،^۱ معرفی می‌شوند و قدرت آنان نمودی از قدرت خداوندی به شمار

۱. در این اندیشه، دین و سلطنت همزادند (نک. کرمر، ۱۳۷۵: همان)

می‌رود،^۱ اما بحث بر سر این است که در این نمایندگی از سوی خداوند، کدام یک بر دیگری برتری معنوی بیشتری دارد؛ به عبارت دیگر در تفسیر اندام‌واره از قدرت، در این پیکره کدام یک دست راست است و آن دیگری دست چپ. نزاعی که در قرون وسطای عالم مسیحیت نیز میان پاپ و امپراتور در جریان بود و نظریه‌پردازان الهیات مسیحی به اعتبار اینکه طرف‌دار پاپ بودند یا امپراتور، به تشریح این مدعا می‌پرداختند که پاپ یا امپراتور دست راست خداوند است و آن دیگری دست چپ.

مفروضی که در این نگره چه در عالم اسلامی و چه در عالم مسیحی پذیرش همگانی داشت، این بود که هم سلطان و هم خلیفه (در عالم مسیحیت پاپ و امپراتور) هر دو نماینده خدا در روی زمین‌اند و قدرتشان نمودی از قدرت الهی است. از این حیث تفاوتی میان محمد غزالی ما و توماس اکویناس آن‌ها نیست. نزاعی که در این میان وجود داشت یا بر سر مصادیق بود یا حدود قدرت و اختیارات دو نهاد.

ناگفته روشن است که از این قیاس نباید نتیجه این همانی گرفت و رابطه پاپ-امپراتور را با مناسبات خلیفه-سلطان یکی انگاشت. نبود تفکیک و تمایز میان امر دینی و امر سیاسی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام خلیفه-سلطانی^۲ است؛ چیزی که در اندیشه سیاسی مسیحی-غربی در مناسبات میان پاپ و امپراتور به گونه دیگری است. به این معنا که در الهیات سیاسی مسیحی بین دو امر دینی و سیاسی تمایز وجود دارد و دو نهاد دین و سیاست از استقلال کامل برخوردارند.^۳

دورهٔ خانی (از یورش مغول به ایران تا برآمدن صفویان) (۶۱۶ تا ۹۰۷ق = ۲۹۱ سال)

ایلغار مغول به ایران و در ادامهٔ تأسیس سلسله‌های ایلخانی و ترکمانان و تیموریان، از جهات مختلف دوره‌ای را در تاریخ ایران رقم زد که تفاوت‌های اساسی با دوره‌های پیش‌و‌پس از خود دارد. می‌توان گفت دورهٔ خانی از زاویهٔ دوره‌بندی حاضر (ماهیت نظام سیاسی) نیز دوره‌ای با

۱. برای نمونه دربارهٔ آرا محمد غزالی دربارهٔ مقام سلطانی بنگرید به: نصیحه الملوک امام محمد غزالی و دربارهٔ مقام خلیفگی بنگرید (غزالی، بی‌تا؛ لائوس، ۲۵۳۵: ۲/۳۹۷).

۲. به بیان کرم (۱۳۷۵: ۷۷)، «تقسیم قدرت میان امیر و خلیفه به معنای جدایی شدید سپهرهای دنیوی و دینی نبودند [...] با این حال نوعی تقسیم قدرت وجود داشت.»

۳. برای نمونه بنگرید به ابن‌فرآء که در شرح وظایف خلیفه به اموری مانند حفظ و حراست از مرزها، برقراری امنیت در جامعه، جهاد با دشمنان، جمع‌آوری بیت‌المال، تعیین میزان پرداختی کارگزاران، مباشرت و نظارت مستقیم در امور و احوال جامعه و... اشاره می‌کند (ماوردی، ۱۴۰۶: ۳۵-۳۳). در عالم مسیحیت تصور چنین وظایفی برای پاپ ممکن نیست.

ویژگی‌های خاص خود است تا جایی که امکان ادغام آن با نظام‌های سیاسی پیش‌و پس از خود را غیرممکن می‌کند.

یورش چنگیز به ایران آغاز استقرار سنت استپی مغولی در سپهر سیاسی ایران است. نگاه سنت استپی مغولی به قدرت، جان‌مایه نوع حکمرانی مغول‌ها و ترکان پسامغولی در ایران تا روی کار آمدن صفویان است. در سنت استپی مغولی، نظام سیاسی به گونه‌ای تعریف می‌شود که آمیخته‌ای از مختصات نظام‌های سنتی و مدرن را هم‌زمان در خود جای می‌دهد. به همین روی در دل تاریخ میانه ایران، میان‌پرده سلطه مغولی را باید متفاوت دید. این دوره نه با دوره خلیفه-شاهی مقایسه می‌شود و نه با دوره سلطنت مطلقه که در ایران با روی کار آمدن صفویان آغاز می‌شود. ویژگی‌های مهم دوره خانی به شرح زیر است، تأمل در این ویژگی‌ها، تفاوت‌ها و تشابهات این دوره با دوره‌های پیش‌و پس از خود را نمایان می‌کند:

تقدیر الهی: مغول‌های شمنی هم مانند هر قدرت دیگری، قدرت خود را عطیه خداوندی می‌دانستند و مشروعیت سلطه خود را از خدای آسمان جاویدان (منگکه تنگری) می‌گرفتند. چنگیزخان خود را نماینده خدای آسمان می‌دانست و برای اقدامات سیاسی خود مأموریتی الهی قائل بود. او خود را شمشیر خدا معرفی می‌کرد و براساس این ایدئولوژی هر حاکم مستقلی که بر آن بود تا استقلال خود را حفظ کند و تبعیت مغول‌ها را نپذیرد، عنصری شورش‌ی در برابر خدای آسمان جاویدان به شمار می‌رفت و بدین وسیله سرکوب آن خواست خداوندی ارزیابی می‌شد (برادبریج، ۱۳۹۹: ۲۹-۲۸).

تبار خاندانی/ایلی: انتقال مشروع قدرت در سنت استپی مبتنی بر تبار خاندانی و ایلی بود (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۵۷). خاندان چنگیز که در باور رسمی مغولی برگزیده و برکشیده خدای آسمان بودند، این شایستگی را داشتند که بر تخت فرمانروایی بنشینند و بدان تداوم ببخشند. فردی خارج از خاندان چنگیزی این حق و صلاحیت را نداشت و برای به دست آوردن آن نمی‌کوشید. نکته مهم در این باره این است که تمام فرزندان ذکور خاندان چنگیزی از این حق برخوردار بودند تا برای احراز مقام جانشینی تلاش کنند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۲۱۰).

قانون مغولی تکاپوی آن‌ها را مشروع می‌دانست و برای همه آن‌ها این حق را قائل بود. فرزندان، برادران، عمو و عموزادگان و حتی نوادگان خان فقید می‌توانستند در رقابت برای کسب قدرت تلاش کنند و با نشان دادن شایستگی‌های خود، اعضای شورای مغولی (قوریلتای) را متقاعد کنند که به او رأی بدهند (همدانی، بی‌تا: ۷۴۲/۲؛ اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۶۰). براین اساس می‌توان گفت در کنار اهمیت نسب و «اوروغ چنگیزی»، سطحی از شایسته‌سالاری و انتخابی بودن خان/ایلخان نیز بر اندیشه سیاسی مغولی حاکم بود (ودرفورد، ۱۴۰۱: صفحات مختلف).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۲۳

قوریلتهای: مجلس مشورتی قوریلتهای نهادی حقوقی در نظام سیاسی خانی/ایلخانی ایران است. (Florence Hodous: 2013, 87-102). مجلسی متشکل از خوانین و خواتین و امرای نظامی و دیوان‌سالاران که برای گرفتن تصمیمات مهم و حساس مانند انتخاب جانشین خان/ایلخان و جنگ و صلح و... دور هم جمع می‌شدند و پس از مذاکره و تبادل نظر، با رأی اکثریت به جمع‌بندی می‌رسیدند. این اصل مترقی در سنت استپی مغولی وجه انتخابی مبتنی بر شایستگی خان/ایلخان را به اصل تبار خاندانی الصاق می‌کرد.

زیباتر آنکه بدانیم زنان نیز از اعضای آن به شمار می‌رفتند و در انتخاب خان/ایلخان سهیم بودند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۵۹). کورسویی از باور به مجلس مشورتی، در قالب محفل «بهشت‌آیین» و مجمع «جانقی» به دوره صفویه نیز رسید، با این تفاوت که اعضای آن فقط نظر مشورتی و تصمیم‌سازی داشتند و تصمیم نهایی به وسیله شخص پادشاه گرفته می‌شد (نصیری به نقل از موسوی و بابایی، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۳۹).

یاسا و بیلگ (کتاب قانون): حکمرانی خانی/ایلخانی مقید به قوانین یاسا و بیلگ بود. یاسا و بیلگ چنگیزی در حکم قوانینی بودند که فرمانروایان مغولی موظف بودند مبانی و اصول آن را الگو و سرمشق حکمرانی خود قرار دهند. پایبندی به آن‌ها برای نظام سیاسی یک مزیت بود و عبور از آن‌ها امتیازی منفی برای خان/ایلخان به شمار می‌رفت تا جایی که می‌توانست به عزل و برکناری او نیز بینجامد. آن‌ها اجازه عدول از آن اصول را نداشتند. مغولان علاوه بر ایدئولوژی روشن، سرسختانه و جهانی تقدیر الهی، مفهوم نیرومند قانون یعنی فرمان‌های چنگیزخان (یاسا و بیلگ) را در میان خودشان به رسمیت می‌شناختند (برادبریج، ۱۳۹۹: ۳۰).

نظم دیوانی قدرتمند: آبرنظام‌های سیاسی که به ناگزیر تنوع قومی و مذهبی و جغرافیای سیاسی پهناور را می‌پذیرفتند، به شدت نیازمند نظم دیوانی قدرتمندی بودند تا براساس اصل حرکت دَوْرانی در تمرکز یا پراکندگی قدرت سیاسی و اقتصادی که تابعی از اقتدار حکومت مرکزی و دودمان سلطنتی است، در امر حکمرانی موفق عمل کنند. براساس اصل یادشده، هنگامی که نماینده دودمان سلطنتی و حکومت مرکزی، به یاری دیوان‌سالاران و عناصر تمرکزگرا، توان برقراری تمرکز و انسجام قدرت سیاسی و اقتصادی را دارد، نیروهای قبایلی/محلی تبعیت او را می‌پذیرفتند و نوعی تمرکز سیاسی و اقتصادی برقرار می‌شد، اما در صورت ضعف قدرت مرکزی، نیروهای قبایلی/محلی سرکشی کرده و منافع سیاسی و اقتصادی خاص خود را پیگیری می‌کردند.

برای نمونه، این روند را می‌توان در دوره ایلخانان این‌گونه دید که در روزگار فرمانروایی ایلخانان مقتدری چون هولاکو، اباقاخان، غازان و اولجایتو و وزارت دیوان‌سالاران دانشمند و

باکیاستی چون دودمان‌های جوینی (لین، ۱۳۸۸: ۳۱۳-۲۶۶) و فضل‌الله همدانی (رجب‌زاده، ۱۳۷۷: صفحات مختلف)، اقتدار و نفوذ حکومت مرکزی رو به فزونی می‌گذاشت و با ضعف تشکیلات حکومت و دیوان‌سالاری مرکزی، عرصه برای نیروهای گریز از مرکز مهیا می‌شد.

عرفی‌گری در حکمرانی: رویکرد نظام‌خانی/ایلخانی به مقوله قدرت و حکمرانی در تاریخ ایران نگوئیم بی‌نظیر، کم‌نظیر است. رویکردی که از آن می‌توانیم به‌عنوان عرفی‌گری در سیاست‌ورزی یاد کنیم. به این معنا که ایلخانان ایران کوشیدند در فرمانروایی و کشورداری تا حد امکان باورهای دینی و مذهبی دولتمردان و کارگزاران را امری شخصی بدانند و براساس آن درباره صلاحیت و شایستگی آنان تصمیم نگیرند. جز در موارد اندکی، براساس گرایش‌های مذهبی در قلمرو خود بر گروهی یا قومی سخت نگرفتند (نک. اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۵۲-۱۷۳).

در این دوره، در مقاطعی ایلخان مسیحی است، همسرش بودایی، وزیرش مسلمان و دبیرش شیعه و امیرش سنی و برادرش یهودی و پسرش شمن. نگارنده اگر جرئت بیشتری داشت، ماهیت نظام سیاسی این دوره از تاریخ ایران را نظام سکولار می‌نامید؛ اما پروا می‌کند و تنها با اشاره به این نکته که آنچه از حیث سیاست مذهبی در دوره‌خانی/ایلخانی ایران رخ داده (فارغ از اینکه علل و دلایل آن چه باشد)، نیازمند تأملات جدی است؛ عبور می‌کند.

به‌ویژه از این زاویه که سهم ایرانیان در این میان تا چه اندازه بوده است، اهل‌تسنن و اهل‌تشیع هر کدام در این بین چه نقشی داشتند، تقریب‌تشیع و تصوف که در این زمان با میدان‌داری خواجه نصیرالدین طوسی و شاگردانش اتفاق افتاد (حضرتی و ناصح ستوده، ۱۳۸۹: ۷۴-۵۱)، به‌احتمال چه نقشی در این عرفی‌گری سیاسی مغولان ایفا کرده است؟ نگارنده پاسخ‌های متقنی به این پرسش‌ها ندارد، ولی می‌تواند مبتنی بر شواهد و قرائن موجود ادعا کند که طرح چنین پرسش‌هایی برای این دوره از تاریخ ایران به معنای وجود تفاوت‌های جدی میان این دوره با دوره‌های دیگر است.

از منظر سیاست مذهبی، شاید تنها بتوانیم ایلخانان را با هخامنشیان و اشکانیان مقایسه کنیم. تسامح و مدارا و تکررگرایی در باور و اعتقادات در دوره هخامنشیان نیز جز در مقاطع کوتاهی، رویه مسلط بود.

دورهٔ پادشاهی مطلق^۱ (از برآمدن صفویه تا استقرار مشروطه) (۹۰۷ تا ۱۳۲۴ق = ۴۱۷ سال) برآمدن صفویان آغاز نوع جدیدی از نظام حکمرانی در تاریخ ایران است: پادشاهی مطلق، این نوع از حکمرانی نه بازپرداخت نظام شاهنشاهی ایران باستان است و نه سختی با نظام سیاسی خلیفه-شاهی دارد و نه با حکمرانی خانی/ایلخانی مغولی و تیموری همسوست. در این نظام سیاسی نه خبری از طبقهٔ اشراف است که بتواند قدرت سلطان را تا حدودی مقید کند و نه از خلافت نشانی است که به تقسیم حدود و اختیارات میان شاه و خلیفه رضایت داده شود و نه از حاکمیت سنت استپی در اندیشهٔ حکمرانی خبری هست تا نظام سیاسی مستقر بتواند به واسطهٔ قوریلتای و یاسا و بیلگ، عملکرد خان/ایلخان را زیر نظر گرفته و آن را مهار کند.

نظام سیاسی مبتنی بر پادشاهی مطلق، نظامی است از نوع پاتریمونیکال و مبتنی بر سلطهٔ موروثی که بدون هیچ طبقه و نهاد مزاحمی مستقل از طبقهٔ حاکم، اعمال قدرت می‌کند. سلطان در این نظام هم قانون‌گذار است و هم مجری و هم قاضی. تمام مناصب قضایی، قانونی و اجرایی در ید اختیار و سیطرهٔ اوست؛ از منصب «وکیل» گرفته تا «صدر» و «قاضی عسکر» و حتی «خلیفه‌الخلفا». تشکیلات سیاسی از «دیوان اعلی» گرفته تا «محفل بهشت‌آیین» و «مجمع جاقی» و «ارکان نظامی دولت قاهره» همه منصوب و جان‌نثار پادشاه‌اند و غیر از او و گروه حاکم، هیچ دسته و طبقهٔ اجتماعی دیگری را نمایندگی نمی‌کنند.

اساساً طبقه‌ای وجود نداشت که قدرتی مستقل از قدرت سلطان داشته باشد و بدون وابستگی به او بتواند در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش ایفا کند و بدین‌وسیله در سیاست‌ورزی سهمی هر چند اندک را از آن خود کند. برخورداری از این حجم از قدرت و اختیارات است که باعث می‌شود در اندیشهٔ سیاسی اسلام شیعی، سلطان جایگاهی بین خداوند قاهر و رعیت ناتوان پیدا کند، تقدس و جبروت الهی ساحت او را منور نماید، به‌عنوان انسانی خارق‌العاده معرفی بشود، سایهٔ خدا و نظرکردهٔ او باشد و کلام سلطان، کلام خدا باشد که بر زبان وی می‌گذرد.

فرستادهٔ ونیزی چنین باوری را دربارهٔ شاه اسماعیل تأیید می‌کند: «او را به‌جهت نسبت با علی نه همچون شاه، بل به‌مثابهٔ خدا پرستش می‌کنند» (باربارو، ۱۳۸۱: ۴۵۶). پادشاه صفوی از چنین مقام و جایگاه معنوی و سیاسی برخوردار است که باعث می‌شود سیوری آگاهانه بگوید

۱. مفهوم «پادشاهی مطلق Absolute Monarchy» می‌تواند تشابهات و تفاوت‌هایی با مفهوم غربی «دولت مطلقه Absolutism» داشته باشد. نویسنده با رویکرد بوم‌محور که در آغاز جستار به آن تأکید شد، دغدغه‌ای برای تطبیق‌سازی مفهومی ندارد؛ بنابراین نتیجه‌گیری «این‌همانی» از این مفاهیم در این نوشتار صحیح نیست؛ در حقیقت، مبنای اطلاق مفهوم «پادشاهی مطلق» بر دوره‌ای از تاریخ ایران، همان مختصاتی است که در این جستار آمده است.

که گفته می‌شود در هیچ کشوری، سلطنتی وجود نداشت که در آن وظایف و اختیارات پادشاه بیشتر از ایران باشد (سیوری، ۱۳۸۵: ۱۷۶). این‌گونه بود که شاه صفوی قدرت مطلق و منبع اقتدار و مشروعیت همه نهادها و ارکان دولت به شمار می‌رفت.^۱ در این نوع از نظام سیاسی، پادشاه تمام ارکان قدرت را در اختیار دارد. مالک مطلق مملکت و ارباب رعیت بی‌پناه است و به معنای واقعی کلمه، او خود «نظام» است. نظامی که بخشی از آن در دوره باستان در اختیار طبقه اشراف بود، حالا در قالب سلطنت اسلامی/شیعی تمام و کمال در ید اختیار پادشاه قرار گرفته است. نتیجه محتوم تجمع همه ارکان و نهادهای سیاسی در دست پادشاه، خودکامگی مطلق بود؛ چیزی که منتسکیو از آن به‌عنوان «برهوت بردگی»^۲ یاد می‌کرد.

این وضعیت در نظام سیاسی ایران از روی کار آمدن صفویه تا استقرار نظام مشروطه برقرار است. پادشاهان مبتنی بر تبار خاندانی و حقانی‌سازی سلطه موروثی خویش، آن را حفظ می‌کنند و می‌کوشند با تعریف رسالتی به نام پاسداری از دین و مذهب، هواداری و وفاداری مردم را جلب کنند. پادشاهی صفوی و پس از آن افشاری و زندی و قاجاری، خاندان‌هایی بودند که با ادعای برخورداری از مشروعیت دینی (تقدیر الهی)، وظیفه پاسداری از هویت سرزمینی و دینی ایران را رسالت خود می‌دانستند.

مساعی این پادشاهان یادشده آغاز عصر جدیدی را در تاریخ ایران رقم زده است که به اعتبار آن سرحدات جای خود را به مرزها می‌دهند و به معنای مدرن آن فرایند دولت-ملت‌سازی در تاریخ آن آغاز می‌شود. با توجه به آنچه گفته آمد، نظام سیاسی مبتنی بر پادشاهی مطلق از چند مؤلفه اصلی زیر برخوردار است:

قدرت مطلق،

مشروعیت دینی،

تبار خاندانی،

پاسدار دین/مذهب رسمی،

آغازگر فرایند دولت-ملت‌سازی [در تاریخ ایران]

دوره پادشاهی مشروط (از استقرار نظام مشروطه تا سقوط پهلوی) ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷ش = ۷۲ سال)

انقلاب مشروطه در تاریخ ایران، قیام بر ضد پادشاهی مطلقه است. اندیشه مشروطه‌خواهی به دنبال تحدید قدرت سلطان و تفریق آن در نهادهای سیاسی دیگر بود. براین اساس می‌توان

۱. برای تبیین عالمانه از جایگاه سلطان در اندیشه سیاسی و تشیع در دوره میانه (نک. فیرحی، ۱۴۰۱)

2. Montesquieu (1995). De l'esprit des lois, Paris, Edition Gallimard, P.187

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۲۷

گفت انقلاب مشروطه پایان دوره پادشاهی مطلق و آغاز دوره پادشاهی مشروط در تاریخ ایران است. با استقرار نظام مشروطه، به‌رغم تداوم حیات سیاسی دودمان قاجاریه، نوع حکمرانی در تاریخ ایران تغییر می‌کند و بخش‌هایی از قدرت و اختیارات سلطان در حوزه‌های قانون‌گذاری، اجرا و قضا به نهادهای تازه تأسیس مربوطه واگذار می‌شود.

به مردم هم این فرصت داده می‌شود تا در قالب شرکت در انتخابات، به‌صورت غیر مستقیم در سیاست‌گذاری‌ها و قانون‌گذاری‌ها مشارکت داشته باشند. در این نظام سیاسی، قدرت پادشاه، مطلق نیست، بل در اعمال قدرت و صدور فرمان‌ها مشروط و مقید است به قانون اساسی. قانون اساسی مشروطه ایران گرچه سلطنت را «موهبت الهی» می‌داند، تفویض آن را به شخص پادشاه، از جانب ملت می‌داند و نه خداوند^۱.

در این قانون، مصوبات مجلس باید به تأیید سلطان برسد (قانون اساسی مشروطه ایران، اصل ۱۵) (رحیمی، ۱۳۷۴: ۲۱۶) اما سلطان هرگز اجرای آن قوانین را نمی‌توانست به تعویق انداخته یا توقیف کند (اصل ۴۹ متمم) (همان: ۲۳۱).

همچنین در این قانون، سلطان به‌طور مستقیم حق انفصال مجلس شورای ملی را ندارد، بل در زمانی که بین مجلس شورای ملی و مجلس سنا اختلاف بیفتد و رفع نشود و اگر ثلث آرا مجلس سنا رأی به انفصال مجلس شورا بدهد و هیئت وزرا هم رأی به انفصال آن بدهد، در آن صورت پادشاه می‌تواند مجلس را منحل کند و البته در همان فرمان انحلال باید به تجدید انتخابات حکم کند و مردم حق خواهند داشت منتخبان سابق را هم دوباره برگزینند (اصل ۴۸ متمم) (همان: ۲۳۰). در قانون اساسی مشروطه ایران انتخاب نصف اعضای مجلس سنا از اختیارات سلطان و انتخاب نصف دیگر به عهده ملت است (اصل ۴۵) (همان: ۲۳۰).

می‌بینیم که چقدر داستان حکمرانی در نظام مشروطه در قیاس با دوره پیشامشروطه ایران متفاوت است و وظایف و اختیارات پادشاه تا چه میزان مقید شده است. همه این مساعی گامی تندتر در مسیر دولت-ملت‌سازی نیز به شمار می‌رفت. تلاشی که با استقرار دولت صفویه در ایران آغاز و با انقلاب مشروطه و اصلاحات رضاشاه شتاب بیشتری گرفته بود.

نظام سیاسی پادشاهی مشروط پس از انحلال سلسله قاجاریه و برآمدن سلسله پهلوی نیز تداوم پیدا می‌کند. پهلوی‌ها همواره حکمرانی خود را تداوم نظام مشروطه می‌دانستند (عظیمی، ۱۳۷۴: ۱۵-۴) و می‌کوشیدند تا بر اصول و مبانی آن مانند حراست از قانون اساسی، پارلمان و حق رأی مردم ملتزم بمانند. اینکه در این مسیر تا چه اندازه موفق بودند یا اینکه با تضعیف جایگاه قانون اساسی و نهاد پارلمان به‌سمت دیکتاتوری پیش رفتند، موضوع دیگری است که

۱. اصل ۳۵ متمم قانون اساسی مشروطه ایران (نک. رحیمی، ۱۳۴۷: ۲۲۷).

بررسی آن در وظیفه این جستار نیست.

با توجه به آنچه گفته آمد، ویژگی‌های اصلی دوران پادشاهی مشروط به شرح زیر است:

تحدید قدرت سلطان و تفریق آن در نهادهای سیاسی دیگر،

تبار خاندانی،

استقرار قانون اساسی،

تأسیس پارلمان (مجلس)،

تداوم فرایند دولت-ملت‌سازی

به‌جای نتیجه‌گیری

نگارنده در این جستار کوشید الگویی برای دوره‌بندی بوم‌محور و موضوعی از تاریخ ایران ارائه کند. بدین منظور، نخست الگوی اروپا‌محور از دوره‌بندی تاریخ ایران را به‌عنوان مدعای رقیب با ارائه دلایلی مردود دانست. سپس الگوی پیشنهادی خود که تاریخ ایران را به پنج دوره متفاوت از هم تفکیک می‌کند، ارائه و برای هر دوره شاخص‌هایی را شناسایی کرد. به باور این قلم، دوره‌بندی موضوعی و بوم‌محور از تاریخ ایران می‌تواند به شرح زیر باشد:

۱. دوره شاهنشاهی،

۲. دوره خلیفه-شاهی،

۳. دوره خانی،

۴. دوره پادشاهی مطلق،

۵. دوره پادشاهی مشروط.

تبیین و تشریح این پنج دوره در جستار حاضر مبتنی بر روش تحلیل سیستمی و براساس ماهیت نظام‌های سیاسی در تاریخ ایران است.^۱

منابع

ابن‌جماعه (۱۴۲۴ق) *تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۲) *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ ۴، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

احمدوند، عباس (۱۳۹۲) «تحولات مفهومی و مصداقی اصطلاح سلطان»، *تاریخ تمدن اسلامی*، ۴۶(۲)، ۱۴۴-۱۲۹.

۱. برای نگارش این جستار، از نظرات سودمند برخی از دوستان عزیز (استاد و دانشجو) بهره بردم. از لطف و محبت همه این بزرگواران سپاسگزارم: شهرام جلیلیان، اسماعیل حسن‌زاده، شهرام یوسفی‌فر، محمدحسین صادقی، جمال پیره‌مرد شتربان، عادل اللهیاری و امین بابادی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۲۹

اشپولر، برتولد (۱۳۷۶) *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

امانوئل کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۵) *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، چاپ ۵، تهران: صدای معاصر.

باربارو، جوزافا و دیگران (۱۳۸۱) *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.

برادبریج، آن. اف. (۱۳۹۹) *پادشاهی و ایدئولوژی در دنیای اسلامی-مغولی*، ترجمه جواد عباسی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

بشیریه، حسین (۱۳۸۲) آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران: نگاه معاصر. پورشریعتی، پروانه (۱۴۰۱) *افول و سقوط ساسانی*، ترجمه آوا واحدی نوایی، تهران: نشر نی. جلیلیان، شهرام (۱۳۸۷) «شاه‌گزینی در دوره ساسانیان؛ فرایند شاه‌گزینی در نامه تنسر به گشنسب»، *تاریخ ایران*، ۵ (۵۹)، ۱۱۵-۸۹.

_____ (۱۳۹۶) *تاریخ تحولات ساسانیان*، تهران: سمت.

جوینی، عظاملک (۱۳۸۵) *تاریخ جهان‌گشای*، به تصحیح محمد قزوینی، چاپ ۴، جلد ۱، تهران: دنیای کتاب.

حضرتی، حسن (۱۴۰۱) *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، تهران: لوگوس.

حضرتی، حسن؛ ناصح ستوده، منیره (۱۳۸۹) «تبیین نظری نهضت‌های شیعی - صوفی در ایران (قرون هفتم تا دهم ق)»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ۲ (۶)، ۷۴-۵۱.

رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۷) *خواجeh رشیدالدین فضل‌الله همدانی*، تهران: طرح نو.

رجبی، پرویز (۱۳۸۳) *تاریخ ایران در دوره سلوکیان و اشکانیان*، تهران: دانشگاه پیام‌نور.

رحیمی، مصطفی (۱۳۴۷) *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴) *تاریخ مردم ایران قبل از اسلام*، چاپ ۹، تهران: امیرکبیر.

سیوری، راجر (۱۳۸۵) *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۷) *تأملی درباره ایران*، چاپ ۳، تهران: مینوی خرد.

عبدالرازق، علی (بی‌تا) *الاسلام و اصول الحکم*، به تحقیق محمد عماره، بیروت: مؤسسه الدراسات و النشر.

عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴) *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوروزی، تهران: البرز.

غزالی، محمدبن محمد (بی‌تا) *فضائح الباطنیه*، حقه و قدم له عبدالرحمن بدوی، کویت: مؤسسه دارالکتب الثقافیه.

فیرحی، داوود (۱۳۸۵) *تاریخ تحول دولت در اسلام*، قم: دانشگاه علوم انسانی مفید.

_____ (۱۴۰۱) *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نی.

کالج، مالکوم (۱۳۸۰) *پارتیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: هیرمند.

- کرمر، جوئل ل. (۱۳۷۵) *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گرانوسکی و دیگران (۱۳۵۹) *تاریخ ایران از باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش.
- گوتشمید، آلفرد (۱۳۸۲) *تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: ققنوس.
- گیب، همیلتون آ. ر. (۱۳۸۲) «ملاحظات چند در نظریه‌ی اهل سنت»، ترجمه نصرالله صالحی، *تاریخ اسلام*، ۱۴(۴)، ۲۱۲-۱۹۹.
- گیرشمن، رمان (۱۳۸۴) *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: دنیای کتاب.
- لائوست، هنری (۲۵۳۵ شاهنشاهی) *سیاست و غزالی*، ترجمه مهدی مظفری، جلد ۲، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۷۹) *دولت و حکومت در دوره میانه اسلام*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- لولین-جونز، لوید (۱۳۹۴) *شاه و دربار در ایران باستان (۵۵۹ تا ۳۳۱ قبل از میلاد)*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: نیلوفر.
- لین، جورج (۱۳۸۸) *ایران در اوایل عهد ایلیخانی: رنسانس ایرانی*، ترجمه ابوالفضل رضوی، تهران: امیرکبیر.
- ماوردی (۱۴۰۶ق) *احکام السلطانیه و الولايات الدینییه*، قم: مکتب اعلام اسلامی.
- مجتبایی، فتح‌الله (بی‌تا) *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ملایی‌توانی، علیرضا (۱۴۰۱) «مبدأ دوره جدید تاریخ ایران کجاست؟» *تاریخ اسلام و ایران*، ۳۲(۵۴)، ۱۸۱-۱۶۱.
- _____ (۱۴۰۱) «مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران»، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۳(۳۲)، ۱۴۵-۱۲۱.
- موسوی، سیدجمال؛ بابایی، طاهر (۱۳۸۹) «مجمع جانقی؛ تحقیقی درباره شورای عالی دربار صفوی»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ۲(۶)، ۱۳۹-۱۵۰.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (بی‌تا) *جامع‌التواریخ*، به‌کوشش بهمن کریمی، جلد ۲، تهران: اقبال.
- ودرفورد، جک (۱۴۰۱) *چنگیزخان و ساختن دنیای مدرن*، ترجمه سیما سلطانی، تهران: مرکز.
- ویدن‌گرن، گنو (۱۳۷۸) *فتودالیسم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: قطره.
- یاسپرس، کارل (۱۳۶۳) *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- Hodous, Florence (2012-2013). "The Quriltai as a Legal Institution in the Mongol Empire", *Central Asiatic Journal*, (56), 87-102.
- Hugh, Chisholm (1911). ed. "Bruni, Leonardo", *Encyclopedia Britannica*, 4 (11th ed.). Cambridge University Press.
- Koselleck, Reinhart (2002). "Social history and conceptual history" in the practice of conceptual history, timing history spacing concept, Stanford university press.
- Michelet, Jules (1847). *History of France*, (trans. G.H. Smith). New York: D. Appleton.
- Montesquieu, Charles Louis de Secondat (1995). *De l'esprit des lois*, Paris, Edition Gallimard.

List of sources with English handwriting

- A group of writers (2002), *Travelogues of Venetians in Iran*, Translated by Manuchehr Amiri, Tehran: Kārazmī.
- A.R.Gib, Hamilton (2003), "Some considerations on the Sunni Theory of the Caliphate", Translated by Nasrollah Salehi, *History of Islam*, 4(14): 199-212.
- ‘Abd-ul-Razzāq ‘Alī, *al-Islam wa Uṣūl-ul-Ḥikam*, Edited by Mohammad ‘mārah, Beirut, Muassasah Dirasat va Alnaṣr.
- Ahmadvand, Abbas (2013/2014) "Conceptual /Applicable Changes of "Sultan"". *Iranian Journal for the History of Islamic Civilization*, 46(2): 129- 144 [In Persian with English abstract]
- Azimi, Fakh-r-al-din (1989), *Iran, The crisis of democracy*, Translated by Abd-al-Reza Hushang Mahdavi & Bizhan Nowruzi, , Tehran: Alborz
- Bashiriye, Hossein (2001), *Political Science for Everyone*, Tehran: Negāhe Mo‘āṣer. [In Persian]
- Broadbridge, Anne F (2020), *Kingship and ideology in the Islamic and Mongol worlds*, Translated by Javad Abbasi, Tehran: Historical Studies of Islam.
- Emanuel Christensen, Arthur (2006) ,*L'Iran sous les Sassanides*, Translated by Gholamreza Rashid Yasemi, Edited by Hasan Rezaei Baghbidi, Tehran: ṣedāye Mo‘āṣer.
- Feyrahi, Davood (2006), *The history of the transformation of the state in Islam*, Qom, Dānešgāh-e ‘Olūm-e Ensānīy-e Mofid, [In Persian].
- Feyrahi, Davood (2022), *Power, knowledge and legitimacy in Islam*, Tehran: Ney, 2nd Edition, [In Persian].
- Ġazālī, Moḥammad b Moḥammad, *Faḏā’ih-ul-Baḥīnīyyah*, Edited by Abd-al-Rahmān Badavi, Kuwait, Mussasah Dār-ul-kotob-ul-tīqafīyyah.
- Ghirshman, Roman (1976), *L'Iran des origines al'Islam*, Translated by Mohammad Moin, Tehran: Donyāye Ketāb.
- Grantwoski, Edvin & others, (1980), *History of Iran*, Translated by Keykhosrow Keshavarzi, Tehran: Puyesh.
- Gutschmid, Alfred (2000), *Geschichte irans und seiner nachbar lander*, Translated by Keykavus Jahandari, Tehran: Qoqnūs.
- Hamedānī, Kāje Rašīd ul-Dīn Faḏl-ullāh Hamedānī, *jāmī‘ ul-Tavarīk*, Edited by Bahman Karimi, Tehran: Eqbāl.
- Hazrati, Hasan & Naseh Sotudeh, Monireh (2010), "Explanation of Shiite-Sufi movements in Iran 7th to 10th centuries A.H.", *A Quarterly Journal of Historical Studies of Islam*, 6(2): 51-74, [In Persian with English abstract].
- Haarati, Hasan (2022), *Research Method in Historiology*, Tehran: Logos, 3rd Edition, [In Persian].
- Ibn Jamā‘e (2003), *Taḥrīr ul- Aḥkām fī tadbīr Ahl ul- Islam*, Beirut, Dār ul-kotob ul-Elmīyah [In Arabic]
- Ibn kaldūn, Abū Zayd ‘Abd ur-Rahmān b. Moḥammad (1983), *Moqaddamah*, Translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Jaliliyan, Shahram (2009), "Electing of the King in the Sassanid Period: A Study on the Process of King Electing in Letter of Tansar to Ghōšnab" *Iran History*, 59(5): 89- 115, [In Persian with English abstract].
- Jaliliyan, Shahram (2018), *The History of Sasanid Political Changes*, Tehran: Samt, [In Persian].
- Jaspers, Karl (1949), *Vom Ursprung und Ziel der Geschichte*, Translated by Mohammad Hasan Lotfī, Tehran: Kārazmī.
- joveīnī, ‘Aṭāmalek (2006), *Tārīk-e Jahāngošā*, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Donyāye Ketāb, [In Persian].
- Kraemer, Joel L (1996), *Humanism in the renaissance of Islam: The cultural revival during the Buyid age*, Translated by Mohammad Said Hanaei Kashani, Tehran: Markaze Našre Dānešgāhī

- Lambton, Ann Katharine Swynford (2000), *State and government in medieval Islam: an introduction to the study*, Translated by Ali Morshedizad, Tehran: Tebyān.
- Lane, George (2010), *Early Mongol rule in thirteenth-century Iran : a Persian renaissance* Translated by Abolfazl Razavi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Laoust, Henri (1970), *La politique de Ghazālī*, Translated by Mahdi Mozaffari, Tehran: Bonyāde Farhange Iran.
- Llewellyn-Jones, Lloyd (2015), *King and coart in ancient persia 559 to 331 bce*, Translated by Fereyduṅ Majlesi, Tehran: Nīlūfār.
- Māvīrdī (1986), *Ahkām ul-Soltāniyyah*, Qom: Maktab A' lām Al-Islami.
- Mojtabaei, Fathollah, *The beautiful city of Plato and the ideal kingdom in ancient Iran*, Tehran: Anjoman-e Farhang-e Iran Bāstān, [In Persian].
- Mollaei Tavanī, Alireza (2022), "Constitutional revolution origin of contemporary history of Iran", *Journal of Iranian Islamic Period History*, 13(32): 121-145, [In Persian with English abstract].
- Mollaei Tavanī, Alireza (2022), "When is the origin of the new epoch of Iranian history?", *Journal of History of Islam and Iran*, 54(144): 161- 181, [In Persian with English abstract].
- Porshariati, Parvane (2022), *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, Translated by AvaVahedi Navaei, Tehran: Ney, [In Persian].
- Rahimi, Mostafa (1968), *The Constitution of Iran and the principles of democracy*, Tehran: Ketābkāneye Ebn Sīnā, [In Persian].
- Rajabi, Parviz (2004), *History of Iran at the Seleucid and Parthian periods*, Tehran: Dānešgāh-e Payāme Noūr, [In Persian].
- Rajabzadeh, Hashem (1998), *Ḳāḡe Rašīdeddīn Faẓlollāh Hamedānī*, Tehran: Tarḡ-e Noū, [In Persian].
- Savory, Roger Mervyn (2006), *Iran under the Safavids*, Translated by Kāmbiz Azizi, , Tehrān: Markaz, 3rd Edition.
- Seyyed Jamal & Babaei Taher (2010), "Madjma' of Jānki :a study on supreme council of Safavid Court (906-1135 A.H)", *A Quarterly Journal of Historical Studies of Islam*, 2(6):139-150, [In Persian with English abstract].
- Spuler, Bertold (1997), *Die Mongolen in Iran*, Translated by Mahmud Mīraftab, Tehran: 'Elmī va Farhangī.
- Tabatabaei, Seyyed Javad (2018), *A thought about Iran*, Tehran: Mīnūye Ḳerad, [In Persian].
- Weatherford, Jack (2004), *Genghis Khan and the making of the modern world*, Tranlated by Sima Soltani, Tehran: Markaz.
- Widengren, Geo (1999), *Recherches sur feodallisme Iranian*, Translated by Hushang Sadeqi, Tehran: Qaṭreh.
- Zarrinkub, Abd-ol- Hossein (2005), *History of Iranian people (before Islam)*, Tehran: Amīr Kabīr, [In Persian].

English Sources

- Hodous, Florence (2012-2013). "The Quriltai as a Legal Institution in the Mongol Empire", *Central Asiatic Journal*, (56), 87-102.
- Hugh, Chisholm (1911). ed. "Bruni, Leonardo", *Encyclopedia Britannica*, 4 (11th ed.). Cambridge University Press.
- Koselleck, Reinhart (2002). "Social history and conceptual history" in the practice of conceptual history, timing history spacing concept, Stanford university press.
- Michelet, Jules (1847). *History of France*, (trans. G.H. Smith). New York: D. Appleton.
- Montesquieu, Charles Louis de Secondat (1995). *De l'esprit des lois*, Paris, Edition Gallimard.



An introduction to the thematic and native periodization of Iran's history¹

Hassan Hazrati²

Received: 2023/04/22
Accepted: 2023/07/06

Abstract

The main problem of the current research is whether it is possible to present an indigenous periodization of the history of Iran in addition to the European-oriented periodization. In order to answer this question, the author tries to present his proposed model rejecting European-oriented periodization. The methodological approach in this research is "systemic analysis" and the unity of the criterion determined for periodization is "the nature of the political system". With these considerations, the author divides the history of Iran into five different periods:

1. King of Kings period (from the rise of the Median dynasty to the decline of the Sassanid)
2. Caliphate-Royal period (from The arrival of Islam in Iran until the fall of the Abbasid caliphate)
3. Khanid period (from the Mongol invasion of Iran to the establishment of the Safavid state)
4. The absolute monarchy period (from the rise of the Safavid dynasty to the establishment of the constitutional system) and
5. The period of constitutional monarchy (from the establishment of the constitutional system to the fall of the Pahlavi dynasty).

Keywords: Iranian history, Periodization, Political system, Systemic analysis.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.43510.1663

2. Associate Professor, Department of Islamic History and Muslim Civilization, The University of Tehran, Tehran, Iran. hazrati@ut.ac.ir
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۵۷-۱۳۵

منبع شناسی پرسیکای کتسیاس: در جست و جوی منابع ایرانی^۱

روزبه زرین کوب^۲، علی رمضان دماوندی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۴

چکیده

موضوع منابع ایرانی استفاده شده کتسیاس، در طول دو سده گذشته همواره محل مناقشه بوده است. این منابع در دو گروه مکتوب و روایی، قابل مطالعه هستند. موضوع استفاده احتمالی کتسیاس از منابع ایرانی در این پژوهش، ذیل چهار عنوان واکاوی شد: ابتدا منابع ایرانی کتسیاس را بررسی کرده ایم، سپس از اهمیت نقش بلخ و بلخیان و سکاها در روایت کتسیاس سخن رفته است، در گام سوم نیز، به اهمیت و نقش سرزمین ماد پرداخته ایم، در چهارمین گام، سه نام اُکسوآرتس، اسپیتاماس و داماسپیا از میان نام های اشخاص با ریشه زردشتی که از طریق روایات منقول از کتسیاس - مانند فُتیوس و دیوژر- به دست ما رسیده، برگزیده و مطالعه شده اند. همچنین شاهد یا شواهد تاریخی موجود درباره و یا مرتبط با آن نام های اشخاص، در اسناد تاریخی جست و جو شده است. این نام ها در بسیاری از متون کلاسیک، سنت دینی زردشتی و نیز اسناد رسمی دستگاه اداری هخامنشیان تأیید شده اند. همچنین به روابط میان این نام های اشخاص با سرزمین های مذکور، یعنی بلخ و ماد، اشاره شده است. نتیجه پژوهش حاضر، در نهایت، نشان دهنده وجود منابع مکتوب و روایی ایرانی استفاده شده کتسیاس هستند و نشان می دهند که کتسیاس در مدعای خود مبنی بر استفاده از اسناد رسمی و بهره مندی از منابع شفاهی، احتمالاً بر حق بوده است.

کلیدواژه ها: منابع ایرانی، پرسیکای کتسیاس، بلخ، ماد، سکاها.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42885.1652

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.6.2

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
zarrinkoobr@ut.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
damavandi_ali@ut.ac.ir

- این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان "تاریخ تحولات نظام ایزدشناسی و دیوشناسی دین زردشتی تا پایان روزگار ساسانیان" در دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی در سال ۱۴۰۲ است.

مقدمه

یکی از نویسندگان بحث‌برانگیز دوران باستان، کتسیاس است. کتسیاس و گزارش‌هایش در نیمه نخست سده نوزدهم میلادی توجه پژوهشگران زیادی را به خود جلب کرد؛ اما رفته‌رفته، در نیمه دوم سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم میلادی، رویکرد هرودت‌محوری در مطالعات تاریخ خاور نزدیک در غرب غلبه یافت. نتیجه اینکه، با رد و انکار روایت کتسیاس درباره تاریخ ایران، توسط بسیاری از پژوهشگران، اهمیت او و گزارش‌هایش، به‌خصوص در نگارش تاریخ ایران باستان مغفول ماند.

این روند تا آغاز نیمه دوم سده بیستم میلادی که وضعیت پژوهش‌های مربوط به کتسیاس، بار دیگر به نفع او بهبود یافت، ادامه داشت. انتخاب این رویکرد جدید از جانب پژوهشگران غربی، موجب بازخوانی بسیاری از داده‌های مستخرج از روایت او شد. بازخوانی‌های مذکور به نوبه خود، امکان ارائه تفسیرهای تازه از داده‌های مستخرج از روایت کتسیاس را مهیا کرده‌اند. این داده‌ها به لطف مطالعات رشته‌های گوناگون، به‌ویژه زبان‌شناسی تاریخی و باستان‌شناسی فریه شده و اسباب بهبود درک ما را از رویدادهای مذکور در روایت کتسیاس فراهم کرده است.

بررسی منبع‌شناختی منابع در دسترس تاریخ ایران باستان تاکنون به‌صورت وافی و کافی مطالعه نشده است و لزوم بررسی این موضوع که منابع کتسیاس در نقل تاریخ ایران در دوره ماد و هخامنشی چه بوده، نیازمند مطالعات جدیدی است، برای انجام چنین مطالعه‌ای پرسش اصلی به قرار زیر مطرح می‌شود:

نقش منبع یا منابع ایرانی احتمالی کتسیاس، برای نقل اخبار در باب تاریخ ماد و هخامنشی چه بوده است؟

پرسش‌های فرعی این پژوهش نیز به شرح زیر است:

۱. آیا کتسیاس برای نقل گزارش‌های خود به منابع مکتوب و شفاهی ایرانی دسترسی داشته

است؟

۲. نقش بلخ، بلخیان و سکاها در روایت کتسیاس چیست؟

۳. نقش سرزمین ماد در روایت کتسیاس چیست؟

۴. اهمیت نام‌های اشخاص با ریشه زردشتی در روایت کتسیاس برای شناخت منابع روایت

او به چه میزان است؟

با توجه به مطالعه مقدماتی انجام شده، فرضیه زیر ارائه می‌شود

گزارش‌های منقول از کتسیاس به دلیل پراکندگی و گزینشی بودنشان، به پژوهشگر اجازه

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۳۷

می‌دهند که احتمالات بعید را در خوانش و تفسیر آن‌ها در نظر گیرد؛ از این‌رو، در تفسیر روایت کتسیاس از تاریخ ایران، می‌توان از منظری ایرانی به این احتمالات نگریست. منظری که به احتمال زیاد پژوهشگر را به روایت‌ها و روایتگران ایرانی می‌رساند. این احتمال، به واسطه اشاره‌های موجود در این روایت تقویت می‌شود.

اشاره‌هایی که بیشتر در شکل نام‌های اشخاص و نام‌های جغرافیایی و نیز ارتباط میان آن‌ها ظاهر می‌شود. یافتن این نام‌ها و ارتباط موجود در میان آن‌ها از خلال منابع ایرانی، این امکان را فراهم می‌کند که نشان دهیم در بازسازی بخشی از تاریخ ایران باستان کتسیاس در کنار منابع غیرایرانی، از منابع ایرانی نیز بهره‌مند شده است.

پیشینه پژوهش

برخی از مورخان مطالعات ایران باستان و نیز گروهی از پژوهشگران حوزه ادبیات و تاریخ کلاسیک و زبان‌شناسان تاریخی، به‌طور اخص مطالعات زبان‌های ایرانی باستان و یونانی کلاسیک، درباره منابع استفاده‌شده کتسیاس در نگارش پرسیکا تحقیق کرده‌اند.

نولدکه در اثرش تحت عنوان *حماسه ملی ایران* که در سال ۱۸۹۶ میلادی در اشتراسبورگ منتشر شد باور داشت که کتسیاس روایات حماسی راجع به وقایع گذشته را از زبان پارسی‌ها و مادی‌ها شنیده بوده است (نولدکه، ۱۳۸۴: ۲۴). نولدکه گزارش‌های کتسیاس از دوران پیش از آغاز پادشاهی هخامنشیان را برخاسته از یک روایت مادی می‌دانست (همان: ۲۵). یاکوبی در مدخل «کتسیاس» که در سال ۱۹۲۲ در *دائرة المعارف واقعی* به نگارش درآورد به‌صراحت منکر وجود منابعی بود که کتسیاس مدعی استفاده از آن‌ها بود (Jacoby, 1922: 2046-2047). والتر هنینگ در سخنرانی دومش در سومین سلسله از سخنرانی‌های راتانبایی کاتراک^۱ در سال ۱۹۴۹ که در آن آرای ارنست هرتسفلد^۲ درباره زردشت را نقد کرد، ادعای کتسیاس در استفاده از دفاتر شاهی به‌عنوان منابع نگارش پرسیکا را «شایعات حرم‌سرا» دانست (Henning, 1951: 27).

شهبازی احتمال می‌دهد که روایت کتسیاس از زندگی و سرانجام کورش کبیر، روایتی پارسی بوده است (۱۳۴۹: ۹۲-۹۳). شهبازی کتسیاس را دروغ‌گو نامیده (همان: ۷۰) و تنها داده‌های کتسیاس از دوران خویش را آن هم با رعایت جوانب احتیاط، سودمند می‌داند (شهبازی، ۱۳۵۰: ۶۰-۵۹). بیگوود نیز در مقاله‌اش با عنوان «کتسیاس چونان مورخ جنگ‌های پارسی» که در سال ۱۹۷۸ منتشر کرد، استفاده کتسیاس از منابع ایرانی را ضعیف دانسته و حتی

1. Ratanbai Katrak
2. Ernst Herzfeld

منبع گزارش کتسیاس از جنگ‌های هخامنشیان و یونانیان را اخباری می‌دانست که راجع به این جنگ‌ها در کنیدوس رواج داشته است (Bigwood, 1978: 22).

جان مانوئل کوک نیز در اثرش شاهنشاهی هخامنشی که در سال ۱۹۸۳ در لندن منتشر شد، مدعای کتسیاس در استفاده از دفاتر شاهی و دیگر اسناد رسمی هخامنشی را به شدت رد کرد (Cook, 1983: 21-22). ایگور دیاکونف در بخش تاریخ ماد در جلد دوم تاریخ ایران کیمبریچ که در سال ۱۹۸۵ منتشر شد، گفته کتسیاس درباره منابع استفاده‌شده وی را مطابق با واقع نمی‌دانست (دیاکونف، ۱۳۸۶: ۲۵). جرج کاوکول نیز در اثرش، جنگ‌های یونانی ناکامی ایران، به استفاده کتسیاس از اسناد رسمی باور نداشت (Cawkwell, 2005: 15).

پژوهشگرانی نیز کوشیدند تا با تحلیل چند گزارش از کتسیاس بر اصالت منابع روایت‌های او تأکید کنند. گاردینرگاردن در اثرش کتسیاس درباره تاریخ و قوم‌نگاری اولیه آسیای مرکزی، با تحلیل روایت مربوط به آرباکس و ماوداکس^۱ و با تجمیع روایات موجود در میان بابلیان، سکاه و مادی‌ها این روایت را واکاوی می‌کند و عقیده دارد که عدد ۲۸ سال که کتسیاس برای دوران پادشاهی آرباکس آورده است، ناظر به دوران حکومت ۲۸ ساله سکاه و در واقع، پادشاه ایشان، ماوداکس بوده و خاطره ویرانی نینوا از قول سکاه نقل شده است (Gardiner-Garden, 1987: 9-11).

جان مک‌گینیس در مقاله‌اش «کتسیاس و سقوط نینوا» که در سال ۱۹۸۸ منتشر شد کوشیده است تا با کمک اسناد و مدارک دربار بابل و مقایسه آن با عناصر روایت کتسیاس، آن را روایتی بابلی از سقوط بابل در زمان شمش شوم اوکین^۲ (حکومت: ۶۶۸-۶۴۸ پ.م) معرفی کند (MacGinnis, 1988: 38-40). مک‌گینیس مدعای کتسیاس درباره استفاده وی از اسناد رسمی پارسیان را پذیرفته است (Ibid). داندامایف نیز در تاریخ سیاسی هخامنشیان، روایت کتسیاس از مرگ کورش کبیر (حکومت: ۵۵۹-۵۳۰ پ.م) را روایتی با ریشه پارسی می‌داند (۱۳۸۱: ۹۹). برنارد اک در مقاله‌اش «درباره زندگی کتسیاس»، به استفاده کتسیاس از منابع ایرانی به‌ویژه درباره تاریخ آشور و ماد اشاره کرده است (Eck, 1990: 418). لُنفان در مقاله‌اش، «کتسیاس و هرودت یا بازنویسی‌های تاریخ در ایران هخامنشی» عقیده دارد که کتسیاس منابعی شرقی داشته است که اغلب بازتابی از سنت‌های محلی بوده (Lenfant, 1996: 348). البته لُنفان در مقاله دیگرش «مورخان یونانی ایران» داده‌های کتسیاس درباره تاریخ آشور و ماد را که به احتمال مبتنی بر همان منابع شرقی بوده است، به کلی تخیلی می‌داند (Lenfant, 2007: 204). روزبه زرین‌کوب در مقاله‌اش با عنوان «بنیان‌گذاری اتحاد مادها و اهمیت منبع شناسی آن»

1. Maudakes
2. Šamaš-šum-ukin

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۳۹

داده‌های کنسیاس درباره بنیان‌گذاری و آغاز پادشاهی ماد را مبتنی بر روایتی دانسته که درباره بنیان‌گذار سلسله ماد در دوران باستان رواج داشته است (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۰۶). لولین-جونز در ترجمه خود از قطعات پرسیکای کنسیاس می‌گوید واضح است که کنسیاس برای خلق آثار خود بیشتر از گفتار شفاهی استفاده کرده است، اما اینکه آیا کنسیاس از سالنامه‌های رسمی هخامنشی استفاده کرده است یا نه قابل اثبات یا رد نیست (Llewellyn-Jones, 2010: 59-61).

یان استرونک نیز در کتابش *تاریخ ایرانی کنسیاس* استفاده کنسیاس از اسناد رسمی را محتمل می‌داند (Stronk, 2010: 16-20). ژزالیند توماس در مقاله‌اش با عنوان «مورخان یونانی، پرسیکا و امپراتوری ایران» که در سال ۲۰۲۲ میلادی منتشر کرد باور دارد که کنسیاس به احتمال اطلاعاتی را شنیده که در نهایت در اسناد نیز حفظ می‌شده است (Thomas, 2022: 133).

منابع ایرانی مورد استفاده کنسیاس

منابع ایرانی استفاده‌شده کنسیاس را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته مکتوب و شفاهی تقسیم کرد:

۱. منابع مکتوب

منابع مکتوب کنسیاس در این موضوع می‌تواند دربردارنده دفاتر و بایگانی‌های شاهی^۱، الواح تخت‌جمشید و پاپيروس‌ها باشد. درباره صحت مدعای کنسیاس در استفاده از اسناد رسمی دربار هخامنشیان، چنان‌که یاد شد، نظرهای گوناگونی ابراز شده است. دیودر سیسیلی به نقل از کنسیاس از دفاتر و بایگانی‌های شاهی یاد می‌کند (Diodorus: II, 22, 5; 32, 4). براساس این نقل قول، کنسیاس مدعی است که در نوشتن اثرش از دفاتر شاهی، استفاده کرده است (Idem: 459). در عهد عتیق نیز، به دفاتر و بایگانی‌های شاهی اشاره شده است (عزرا، ۴: ۱۵؛ ۶: ۲؛ استر، ۶: ۲).

هرنشمیت باور دارد که کتیبه بیستون از روی سالنامه‌های شاهی نگارش یافته بود (Herrenschmidt, 1989, 204). هرچند پژوهش هرنشمیت به‌طور مستقیم استفاده کنسیاس از اسناد رسمی را تأیید نمی‌کند، با تقویت احتمال وجود سالنامه‌های شاهی به‌طور ضمنی مدعای کنسیاس را قوت می‌بخشد. البته برخی از پژوهشگران مانند پی‌یر بریان هرچند وجود سالنامه‌های پادشاهی را نپذیرفته، به وجود دفاتر اداری اذعان دارند (بریان، ۱۳۸۵: ۱۴۲۰/۲).

1. basilikai diphtheria, basilikai anagraphai

علاوه بر این، کتسیاس نام‌هایی را برای نخستین بار یا برای تنها بار ذکر کرده است که مشابه آن‌ها را در الواح باروی تخت‌جمشید و بخش‌هایی از *اوستا* می‌بینیم. نام‌هایی مانند جاماسپ^۱ (Hallock, 1969: nos. 447, 680) و اسپیتامه^۲ (یسنا: ۴۶: ۱۷؛ ۵۱: ۱۸-۱۹) و اوخشیت‌ارت^۳ (یشت، ۱۳: ۱۲۸). برخی از این نام‌ها نیز، مانند اسفندیار^۴ به واسطهٔ پاپیروس‌های مصری تأیید می‌شوند (Tuplin, 2020: 254).

۲. منابع شفاهی

دربارهٔ منابع شفاهی کتسیاس نیز بحث‌هایی شده است. کتسیاس خود به منابع شفاهی بلخی و پارسی استفاده‌شده‌اش اشاره کرده است. آئلیان^۵ در کتاب خود، دربارهٔ طبیعت حیوانات^۶ به نقل از کتسیاس، از بلخیان به‌عنوان منبع آگاهی مورخ یونانی دربارهٔ شیردال‌ها یاد کرده است (Aelian: IV, 27). فتیوس به نقل از کتسیاس بیان می‌کند که او، یعنی کتسیاس، مدعی است که دربارهٔ وقایعی از پارسی‌ها کسب خبر کرده است (Photius: LXXII).

فتیوس همچنین به نقل از *اندیکای کتسیاس*، از تاجری بلخی سخن می‌گوید که سنگی گران‌بها در اختیار داشته و کتسیاس خواص آن را به چشم خود دیده است (Idem: 111). ادوارد هربرت بانبری در اثرش *تاریخچهٔ جغرافیای باستان* که در سال ۱۸۷۹ میلادی در لندن به چاپ رسید، دربارهٔ منابع کتسیاس در نگارش *پرسیکا* باور داشت که کتسیاس در زمان حضورش در دربار ایران، داستان‌های شگفت‌انگیز زیادی را راجع به مناطق دوردست جمع‌آوری کرد (Bunbury, 1879: 338-339).

رابرت دروز نیز در کتابش با عنوان *گزارش‌های یونانی از تاریخ شرقی* که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد، منابع روایت کتسیاس را سخنان برخی از اعضای اندرونی دربار، پزشکان، مترجمان و کارمندان اداری می‌داند (Drews, 1973: 107). چنان‌که در بالا اشاره شد، پژوهشگرانی به وجود روایت‌هایی با خاستگاه مادی (نولدکه، ۱۳۸۴: ۲۴)، پارسی (شهبازی، ۱۳۴۹: ۹۳-۹۲)، سکایی (Gardiner-Garden, 1987: 9) و بابلی (MacGinnis, 1988: 38-40) در پرسیکای کتسیاس اشاره کرده‌اند. با توجه به موارد مذکور، در باب احتمال استفادهٔ کتسیاس از منابع ایرانی، در ادامه با بررسی و واکاوی سه موضوع، به سنجش میزان درستی آن احتمال خواهیم پرداخت.

1. Jāmāsp
2. Spitāma
3. Uxšīiaṭ.ərəta-
4. Esfandīār
5. Aelian
6. *De natura animalium*

الف. نقش مهم بلخ و بلخیان و سکاها در روایت کتسیاس

در گزارش‌های کتسیاس از تاریخ آشور و ماد و همچنین آغاز دوران هخامنشی، بلخیان و سکاها نقش برجسته‌ای دارند. در ادامه احتمال استفاده کتسیاس از منابع روایی بلخی و سکایی بررسی می‌شود.

۱. بلخ و بلخیان

استفاده کتسیاس از منابع روایی بلخی را بر مبنای چند شاهد می‌توان محتمل دانست. نخستین مسئله، چنان‌که یاد شد، اشاره کتسیاس به منابع شفاهی بلخی خود است (Aelian: IV, 27; Photius: LXXII). دیگر اینکه براساس روایت کتسیاس، به نقل از دیودور، اوج رویدادهای دوره پادشاهی نینوس^۱، پادشاه آشور، پیروزی او بر پادشاه بلخ و تصرف بلخ بوده است (Diodorus: II, 6). همچنین براساس روایت کتسیاس، بلخ قرارگاه سمیرامیس در پیش‌وپس از حمله به هند بوده است (Idem: II, 16, 1).

نکته دیگر این است که همان‌گونه که بلخیان در حوادث آغاز پادشاهی آشور نقش مهمی دارند، در حوادث پایان روزگار این پادشاهی نیز به ایفای نقش می‌پردازند. بنابر روایت کتسیاس، سارداناپالوس^۲، شاه آشور، در برابر اتحاد مادی‌ها به رهبری آرباکس و بابلان به رهبری بلسیس^۳، از بلخیان درخواست یاری کرد. شاه آشور در سه مرحله از جنگ بر شورشیان پیروز شده و در انتظار رسیدن سپاه بلخی بود. شورشیان تنها به امید پیشگویی بلسیس بودند. بلسیس پیش‌بینی کرده بود که بعد از پنج روز کمک به‌خودی‌خود خواهد آمد. سرانجام خبر می‌رسد، نیرویی که از بلخ به‌سوی پادشاه آشور اعزام شده بود، فرا رسیدند (Idem: 435).

در ادامه این روایت، آرباکس موفق می‌شود تا بلخیان را با وعده آزادی از سلطه آشور، بر ضد سارداناپالوس، با خود همراه کند (Idem: 437). گاردینرگاردن نیز با دقت نظر وجود عناصر بومی در روایت کتسیاس را با استناد به نقش بلخیان در اتحاد با مادی‌ها محتمل دانست (Gardiner-Garden, 1987: 11).

سومین اشاره کتسیاس به بلخیان در ماجرای نبردهای کورش با ایشان است. بنابر روایت کتسیاس، کورش پس از پیروزی بر آستیگ و سقوط دولت ماد، وارد نبردی فرسایشی با بلخیان شد، بدون اینکه به پیروزی قاطعی دست یابد. سرانجام، با آگاه شدن بلخیان از نحوه رفتار کورش با آستیگ و ازدواج او با آمیتیس^۴، دختر آستیگ، داوطلبانه تسلیم کورش شدند

1. Ninus
2. Sardanapalus
3. Belesys
4. Amytis

(Photius, LXXII).

از فحوای گزارش کتسیاس چنین استنباط می‌شود که بلخ در واقع، قدرتی تأثیرگذار در رویدادهای منطقه بوده و همچنان که در بالا اشاره شد، گاه، به‌عنوان قدرتی مستقل مطرح می‌شود که متعهد به پیوندهای سیاسی بوده است. این نوع نگاه و دادن چنین نقش مهمی به بلخ، بعدها، یعنی در زمانی که بلخ جزئی از قلمرو دولت هخامنشی است، می‌تواند برخاسته از منابعی روایی باشد که به بلخ و تاریخ آن دلبستگی داشته‌اند، به‌احتمال راویان و منابع بلخی.

۲. سکاهای

راجع به نقش سکاهای در گزارش‌های کتسیاس، مواردی چند وجود دارد که آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

به باور گاردینرگاردن، علی‌رغم کم‌توجهی تعدادی از پژوهشگران، روایت‌های کتسیاس در ارتباط با آسیای مرکزی باستان و همچنین در خصوص ادراکات ایرانی و بابلی از تماس آشوری‌ها، مادها و پارسی‌ها با سکاهای آسیای مرکزی داده‌های بسیار ارزشمندی دارد (Gardiner-Garden, 1987: 39). دیودر به نقل از کتسیاس می‌گوید که در زمان آستیاراس^۱، پارتیان بر ضد مادی‌ها شوریدند و سرزمین خود را به سکاهای واگذار کردند (Diodorus: II, 33). این امر، سبب بروز درگیری‌های طولانی‌مدت میان سکاهای و مادی‌ها شد. سرانجام با وقوع صلح میان مادی‌ها و سکاهای، شرایط به وضع پیشین خود بازگشت و پارتیان فرمان‌بردار مادی‌ها شدند (Ibid).

در طول این جنگ‌ها است که داستان شهبانوی سکاهای زرینیه^۲ و استرانگائوس^۳، داماد آستیاراس، رخ می‌دهد. اهمیت روایت منقول از کتسیاس درباره‌ی این ماجرا در این است که بخشی از این روایت داستان‌گونه در میان پاپیروس‌های اُکسیرینخوس^۴ پیدا شده است. پاپیروس شماره ۲۳۳۰ قسمتی از این داستان را در خود جای داده است که با داده‌های نیکلای دمشقی^۵ (۶۴ پ.م-۴م) مشابهت‌های بسیار زیادی دارد (Bigwood, 1986: 394).

برخی از پژوهشگران، مانند مارک توهر گزارش نیکلای دمشقی از ماجرای زرینیه و استرانگائوس را با روایت کتسیاس از این ماجرا یکسان ندانسته و تفصیل روایت منقول از

1. Astybaras

2. Zarinaia

3. Stryangaeus

۴. Oxyrhynchus Papyri. اُکسیرینخوس شهری در میانه‌ی سرزمین مصر، در حدود ۱۶۰ کیلومتری جنوب غربی قاهره است که امروزه به آن البهنسه می‌گویند.

5. Nicolaus Damascenus

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۴۳

دمشقی را ناشی از سبک ادبی او می‌دانند (Toher, 1989: 167)، اما وجود عناصر مشترک زیاد در روایت نیکلای دمشقی و پاپیروس شماره ۲۳۳۰ اکسیرینخوس، نشان می‌دهد که این ماجرا در روایت کتسیاس نیز مفصل بوده است.

علاوه بر این، در گزارش کتسیاس از سکاها، روایتی همدلانه را مشاهده می‌کنیم. روایتی که دو دشمن را در پیوندی عاطفی با یکدیگر نشان می‌دهد. چنین روایتگری همدلانه‌ای از سوی دو طرف متخاصم، در ماجرای نبرد کورش با آمورگس^۱، پادشاه سکاها، نیز دیده می‌شود. گویا کورش پس از ابراز فرمان‌برداری بلخیان به او، به نبرد با سکاها می‌پردازد. در این جنگ، کورش موفق می‌شود که آمورگس را اسیر کند. در ادامه، همسر آمورگس، اسپارثرا^۲ به مقابله با کورش آمده، او را شکست می‌دهد. در نهایت، با مبادله اسیران دو طرف، شامل آمورگس و پارمیسس^۳، برادر آمیتیس و سه پسرش، کار دو طرف به صلح و دوستی می‌انجامد (Photius: LXXII).

در ادامه، سکاها به رهبری آمورگس نه تنها در فتوحات کورش در لیدی نقش مهمی ایفا می‌کنند (Ibid)، بلکه در آخرین نبرد کورش به روایت کتسیاس، این سپاه سکایی به فرماندهی آمورگس است که به یاری کورش آمده، اسباب پیروزی او بر دربیکی‌ها^۴ را فراهم می‌کند (Idem: 94). همچنین کورش در بستر مرگ فرزندان خود را به حفظ دوستی با آمورگس توصیه کرد (Idem: 95). علاوه بر این، از آنجاکه از لشکرکشی‌های کورش به شرق فلات ایران پیش از حمله به سارد در دیگر منابع خبری وجود ندارد، می‌توان احتمال داد که کتسیاس از داده‌های منابع ایرانی درباره سکاها بهره برده است.

ب. اهمیت سرزمین ماد در روایت کتسیاس

کتسیاس در روایت خود از تاریخ ایران، جایگاهی ویژه به سرزمین ماد داده است. کتسیاس در ذیل دوره پادشاهی نینوس و سمیرامیس در موارد متعددی به ماد اشاره می‌کند. کتسیاس می‌گوید که سمیرامیس برای کاروان‌هایی که از ماد می‌آمدند، در کنار دجله و فرات شهرهایی ساخت (Diodorus: II,11)، اما شاید مهم‌ترین موردی که می‌تواند نشان‌دهنده استفاده کتسیاس از منابع ایرانی باشد، همانا اشاره او به شاه ماد در دوران نینوس است.

1. Amorges
2. Sparethra
3. Parmises
4. Derbices

در بیک‌ها بنابر قول استفانوس بیزانسی قومی در مجاورت هیرکانی‌ها بودند:

“Δερβίκκα ἔθνος πλησίον τῶν Ὑρκανῶν” (Stephani, 2011: II/29).

۱. فارنوس/Pharnus

تنها اشاره به نام فارنوس به‌عنوان پادشاه ماد در منابع غربی را البته تا اکنون نزد دیودر به نقل از کتسیاس می‌بینیم (Idem: 353). رودیگر اشمیت این نام را مشتق از «فَرَنَه -farnah» ایرانی باستان دانسته، آن را اسمی رایج در دوران کهن می‌داند (Schmitt, 2006: 204, 205). مایرهوفر این نام را با توجه به f- آغازین دارای ریشه مادی می‌داند (Mayrhofer, 1968: 5).

این اقتباس از زبان مادی را نبود f- آغازین کلمه فره در زبان اوستایی و فارسی میانه تا حد زیادی تقویت می‌کند؛ چرا که f- واژه فره، در دیگر زبان‌های ایرانی، به غیر از زبان‌های اوستایی و فارسی میانه که این واژه در آن‌ها با (h₂-) x^v- آغاز می‌شود (Gnoli, 1999: 312) وجود دارد. الفنباین «farnah» را شکل ایرانی آغازین برای همه زبان‌هایی می‌داند که این واژه در آن‌ها آمده است، از جمله اوستایی و فارسی که صورت «xvarənah» یا صورت‌هایی مشتق از آن در این دو زبان دیده می‌شود (الفنباین، ۱۳۹۴: ۱۰۶). شواهد زیادی از جمله، برخی از کتیبه‌های آشوری رواج این واژه را در نام‌های اشخاص از سده نهم پیش از میلاد تأیید می‌کند. سارگن دوم (۷۲۲-۷۰۵ پ.م) از سرکرده‌ای مادی، فارنس (Pharnes) نام، در حدود سال ۷۱۳ پیش از میلاد یاد می‌کند (Smith, 1875: 288).

نام این شاه در روایات نسبتاً متأخر ایرانی نیز وجود دارد. تاریخ‌نامه هرات، تألیف سیف‌بن محمد بن یعقوب الهروی (۶۸۱- زنده در ۷۲۱ق) درباره بنیادگرفتن شهر هرات چند روایت را از کتاب تاریخ‌نامه هرات اثر عبدالرحمن بن عبدالجبار فامی (۵۴۶-۴۷۲ق) نقل می‌کند. در میان این روایت‌ها، روایتی به شرح زیر آمده است:

«آن جماعت سال‌ها در شمیران بماندند تا عهد منوچهر و از تزاحم و کثرت خلق عدد ایشان بی حساب گشت و در آن وقت ملک ایشان خرنوش بود از فرزندان سهم نریمان» (سیف هروی، ۱۳۸۳: ۶۹).

همین روایت را اسفزاری (متوفی پس از ۸۹۹ق) در *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* نیز نقل کرده است (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۶۲-۶۱).

هرچند که دو منبع مذکور در قیاس با روایت دیودر متأخر هستند، روایت‌های ایرانی متقدم بر آن دو روایت نیز وجود دارد که به ارتباط میان خاندان سهم/سام و منوچهرشاه اشاره می‌کند. منابع گوناگونی از *یشت‌های بزرگ* (یشت‌ها، ۵: ۳۷؛ یشت‌ها، ۱۳: ۱۳۶) و *بندهش بزرگ* (۱۳۸۵: ۱۵۵) و *دینکرد پنجم* (۱۳۸۶: ۲۸) و *طبری* (۱۹۶۹: ۴۵۵/۱) تا *مسعودی* (۱۹۷۳: ۲۲۵/۱) و از *تاریخ سیستان* در عنوان «حدیث کورنگ» (۱۳۸۷: ۵۲-۵۳) تا *مجموعه التواریخ* (۱۳۸۹: ۹۰) بر وجود این پیوند گواهی می‌دهند؛ بنابراین شاید بتوان با توجه با اصالت روایت

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۴۵

منقول از فامی، دربارهٔ پیوند خرنوش [=فرنوش/فارنوس] با خاندان سهم یا سام نریمان آن هم در دوران منوچهر، به اصالت نام خرنوش هم اعتماد کنیم. انحصار وجود نام فارنوس در نزد دیودر و نیز انحصار نام خرنوش در دو مرجع، یعنی سیف هروی و اسفزاری، به نقل از یک منبع، یعنی فامی، نکته‌ای است که می‌تواند نشان‌دهندهٔ منبع کهن اصیلی باشد که به‌احتمال، کتسیاس نیز از آن استفاده کرده است.

پ. نام‌های اشخاص با ریشهٔ زردشتی و پیوند آن‌ها با مناطق جغرافیایی

در روایت کتسیاس با نام‌هایی با ریشهٔ دینی زردشتی مواجه می‌شویم که یا برای نخستین بار کتسیاس آن را نقل کرده یا تنها به وسیلهٔ او ذکر شده‌اند (Schmitt, 2006: 127). به برخی از این نام‌ها توسط اسناد رسمی و اداری یا به وسیلهٔ منابع زردشتی اشاره شده است. همچنین، باید به پیوستگی این اسامی با برخی از مناطق جغرافیایی اشاره کرد که سنت روایی زردشتی نیز آن را تأیید می‌کند.

۱. اُکسیارتس / Oxyartes

دیودر به نقل از کتسیاس به پیروزی نینوس بر اُکسوآرتس، پادشاه بلخ و گشودن شهر بلخ اشاره می‌کند (Diodorus: II, 6). نام یا عنوان این پادشاه بلخ، چه از «Huxšaθra» ایرانی باستان به معنای «پادشاهی خوب» باشد و چه از «Uxšiiat.ərəta» اوستایی به معنای «پرورانندهٔ راستی» (Bartholomae, 1904: 384; Mayrhofer,) به ریشهٔ زردشتی این واژه دلالت دارد (URL1) (1979: 1/87).

به نظر مایرهوفر، اوخشیت‌ارت بعدها به‌عنوان اسم خاص، نام نخستین سوشیانت دین زردشتی شد (Idem)؛ از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که از زمانی کهن که حداقل به پیش از زمان تألیف فروردین یشت باز می‌گردد، اوخشیت‌ارت شناخته شده بوده است؛ بنابراین می‌توان گفت که اگر اوخشیت‌ارت بنابر سنت زردشتی فرزند زردشت است، پس اُکسوآرتس نیز می‌توانسته است در ساختار همان نوع از پیوستگی با زردشت، جانشین سیاسی او باشد. معنای واژه نیز چنین مفهومی را تداعی می‌کند: پرورانندهٔ راستی [=اشه/ارته].

بار معنایی این جهانی این کلمه را در اسم اردشیر می‌توان یافت. وجود شواهد تاریخی متأخرتر از پرسیکا، مانند *آنا‌باسبیس* آریان این احتمال را تقویت می‌کند که در واژهٔ اُکسوآرتس با عنوانی سیاسی روبه‌رو هستیم؛ شاید با عنوانی برای جانشینان دنیوی زردشت در بلخ. در حوادث سال‌های ۳۲۹-۳۲۷ پ.م با اُکسوآرتس دیگری مواجه می‌شویم. این اُکسوآرتس نیز به‌مانند اُکسوآرتس کتسیاس، از بزرگان بلخ بوده است (Arrian, 1967: I/399). او پس از مرگ بسوس در سال ۳۲۹ پیش از میلاد، در سغد در برابر اسکندر مقاومت کرد. وی بعدها نیز

به‌عنوان پدرزن و دست‌نشاندهٔ اسکندر، در دوران او و در ماجراهایی که پس از مرگ اسکندر رخ داد، نقش مهمی داشت (Diodorus, 1947: XVIII, 39, 6; XIX, 14, 6; 48, 2).

اشاره به وجود پیوند مستقیم میان زردشت و بلخ در منابع تاریخی دیگر نیز وجود دارد. یوستین (سدهٔ سوم میلادی) نیز در تاریخ خود و به نقل از پمپئیوس ترگوس^۱ (سدهٔ یکم پیش از میلاد) پادشاه بلخ در زمان نینوس را ژرآستر^۲ می‌نامد (Ivstini: I, 1, 9). آرنئیوس^۳ (درگذشت: ۳۳۰م)، در کتابش *بر ضد کفار*^۴، پادشاه بلخ را زردشت نامیده است (Arnobius: I, 5). همچنین آرنئیوس در جایی دیگر می‌گوید که شرح ماجراهای زردشت، آن بلخی معروف در کتاب یکم کتسیاس آمده است (Edwards, 1988: 282). در قطعات باقی‌مانده از پرسیکا نیز از اُکسوآرتس بلخی در کتاب یکم کتسیاس سخن رفته است.

اوسیبوس قیصری (۲۶۰/۲۶۵-۳۳۹م) نیز به نینوس و سمیرامیس و جنگ آن‌ها با زردشت مغ^۵ پادشاه بلخ اشاره کرده است (Stronk, 2010: 203). اُرسیوس (زنده در ۴۱۶م) کشته‌شدن زردشت، پادشاه بلخ، به دست نینوس را آورده است (Orosius, I, 4)؛ همچنین سونکلوس^۶ (زنده تا ۸۱۰م)، به نقل از کفالون^۷، در ذیل پادشاهی نینوس از زردشت مغ یاد کرده است (Jacoby, 1986: 438)؛ همچنین مورخ ارمنی، توماس آرتسرونی (زنده در ۸۷۰م)، زردشت مغ را پادشاه بلخ و ماد دانسته که از نینوس شکست خورده است (Artsruni: I, 3). از آنجاکه به پیوستگی میان نینوس و زردشت نویسندگان چند اشاره کرده‌اند، پس به‌احتمال می‌توان گفت که ما در منابع کتسیاس با منبعی بلخی ناظر بر وجود پیوند میان بلخ و زردشت/اُکسوآرتس مواجه هستیم.

۲. اسپیتاماس/Spitāmas

یکی از نام‌های خاصی که کتسیاس به آن اشاره می‌کند اسپیتاماس است. نیکلای دمشقی به نقل از کتسیاس گفته است که آستیاگ دخترش، آمیتیس، را به عقد اسپیتاماس درآورده و تمام ماد را کابین عروس قرار داده بود (Stronk, 2010: 293). اهمیت این نام در وهلهٔ نخست در این است که در میان منابع غیرزردشتی، کتسیاس برای نخستین بار به نام اسپیتاماس اشاره کرده است (Schmitt, 2006: 193). هر چند زبان‌شناسان تاریخی به ارتباط این اسپیتاماس با

-
1. Gnaeus Pompeius Trogus
 2. Zoroastre
 3. Arnobius
 4. Adversus nationes
 5. Zaravyst the magus
 6. George Syncellus
 7. Cephalion

اسپیتامه‌ای^۱ که زردشت پیامبر بدان منسوب است، اشاره کرده‌اند، نظری به نفع آن ارتباط ابراز نداشته‌اند (Schmitt, 2011: 346).

رودیگر اشمیت با استفاده از اسناد خاندان مورشو موفق می‌شود که اسپیتاماس^۲ را فرزند پتیشو^۳ و معاصر با داریوش دوم (۴۲۳-۴۰۳ پ.م) بداند و به این طریق او را در بستر تاریخی قرار دهد (Schmitt, 2006: 193)، اما نکته ارزشمند این است که گزارش کتسیاس از اسپیتاماس براساس شواهد دیگری نیز قابلیت این را دارد که در بستر تاریخی قرار گیرد. این اسپیتاماس با توجه به روایت کتسیاس، منقول از نیکلای دمشقی، از چنان جایگاهی برخوردار بوده است که سرزمین ماد کابین عروس وی به شمار می‌رفته است (Stronk, 2010: 293).

هرچند که روایت منقول از کتسیاس اشاره مستقیم و روشنی در باب جایگاه اجتماعی اسپیتاماس ندارد، در آن به نکاتی بر می‌خوریم که شناخت ما را از این شخصیت روشن‌تر می‌کند. بنابر گزارش فتیوس به نقل از کتسیاس، گویا اندکی بعد از پیروزی کورش بر شاه ماد، اسپیتاماس، به دلیل خودداری از افشای محل اختفای آستیگ از میان می‌رود و مدتی بعد کورش با آمیتیس ازدواج می‌کند (Photius: LXII).

در اینجا لازم است روایت مذکور را تحلیل کنیم. براساس گزارش کتسیاس، هیرکانی و به تبع آن، پارت، بلخ و سکاها (Stronk, 2010: 309) خود را به کورش تسلیم کردند. علت همراهی هیرکانی و پارت با کورش را چنان‌که مذکور شد، می‌توان در حوادث دوران آستیاراس جست‌وجو کرد. کتسیاس علاوه بر پیوستن هیرکانی و پارت به کورش، به فرمان‌برداری سکاها و بلخیان از او اشاره می‌کند (Stronk, 2010: 309).

براساس روایت کتسیاس مخالفت بلخیان با کورش در نتیجه آگاهی از ازدواج کورش با آمیتیس به صلح گرایید (Stronk, 2010: 313). این فرمان‌برداری بلخیان از کورش را می‌توان نشانی از مشروعیت اسپیتاماس و آمیتیس در نزد ایشان دانست. مشروعیتی که شاید بر جنبه دینی متکی بوده است، جنبه‌ای که نام‌های اسپیتاماس و آمیتیس مؤید آن است. هر دو نام، ریشه دینی زردشتی دارند. نام آمیتیس را مشتق از humaiti- اوستایی به معنای «دارنده اندیشه نیک» (Schmitt, 1989: 999) و اسپیتاماس را هم مرتبط با اسپیتمه/اوستایی دانسته‌اند (Schmitt, 2006: 192).

افزون بر این، آریان در کتاب سوم و چهارم *اناباسیس* از اسپیتامنی نام برده است. آریان او را امین بسوس شهریان بلخ دانسته که در نهایت به همراه داتافرنس^۴ بسوس را تسلیم بطلمیوس

1. Spitāma
2. Is-pi-i-ta-am(-mu)
3. Pa-te-e-šú
4. Dataphernes

کردند (Arrian: III, 30). این اسپیتامنس به نظر می‌رسد که از اشراف برجسته بلخ (Shahbazi, 1986: 150) و فرمانده سواران سغدی بوده است (Arrian: III, 28, 29). او مشکلات فراوانی برای اسکندر و سردارانش ایجاد کرد و گاه نیز ضربات سنگینی به آن‌ها وارد نمود (Idem: IV, 3, 4).

در اینجا نه تنها با نام اسپیتامنس و اُکسوارتس و پیوند آن دو با بلخ و سغد روبه‌رو هستیم، بلکه سکاها نیز در لباس هم‌پیمان با ایشان ظاهر می‌شوند و حتی در آخرین نبرد اسپیتامنس با مقدونیان در کنار او هستند (Idem: 395, 397, 399). چنین میزانی از مشابهت نام‌ها در کنار خویشکاری‌های یکسان آن‌ها، دو احتمال باقی خواهد گذاشت: نخست اینکه گزارش‌های آریان را نیز به‌مانند روایت کتسیاس از نوع داستان‌پردازی‌های ادبی بدانیم یا اینکه برای روایت کتسیاس نیز به همان اندازه وثاقت تاریخی قائل شویم.

در ادامه تحلیل روایت کتسیاس شایسته است به خویشکاری شخصیت آمیتیس پردازیم، کسی که تمام سرزمین ماد کابین او بود (Stronk, 2010: 293). هرچند که برخی چنین جهیزیه‌ای را نشان از واگذاری قدرت سیاسی به اسپیتاماس دانسته‌اند (Schmitt, 1989: 999)، به نظر می‌رسد که حداقل در این خصوص، موضوع واگذاری قدرت دنیوی یا سیاسی ماد در میان نیست، چراکه براساس قطعات منقول از کتسیاس، آستیگ پسری داشت که می‌توانسته است جانشین او شود، پسری به نام پارمیسس که در جریان نبرد کورش با سکاها اسیر، و بعدها با شاه سکاها، آمورگس، معاوضه شد (Stronk, 2010: 315)؛ از این‌رو، برای آستیگ برقراری پیوند میان او با اسپیتاماس مطرح بوده است. شاید این پیوند، موجب افزایش مشروعیت پادشاه ماد در میان هم‌پیمانان بلخی‌اش بوده است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که واگذاری ماد به‌عنوان جهیزیه آمیتیس به اسپیتاماس، در واقع نوعی عمل مشروعیت‌زا برای پادشاه ماد بوده و آمیتیس در آن، نقش واسطه را ایفا کرده است.

چنان‌که براساس روایت کتسیاس بلخیان نیز به این مشروعیت قائل بوده و از این‌رو، به‌محض آگاهی یافتن از ازدواج کورش با آمیتیس قدرت کورش را به رسمیت شناخته، دشمنی با کورش را رها کردند. چنین مشروعیت بخشی‌ای را در نزد اپاما، دختر اسپیتامنس و سلوکوس یکم (حکومت: ۳۰۵-۲۸۱ پ.م) و نیز رخسانه/رکسانه، دختر اُکسوارتس و اسکندر (۳۳۶-۳۲۳ پ.م) نیز می‌بینیم؛ جانشین اسکندر یعنی اسکندر چهارم و جانشین سلوکوس یکم یعنی آنتیوخوس سوتر (حکومت: ۲۸۱-۲۶۱ پ.م)، نوادگان دختری اُکسوارتس و اسپیتامنس بودند. به نظر می‌رسد که روایت کتسیاس از این ماجرا ریشه در سنتی بلخی یا

مادی دارد که بیان‌کننده رسم و سنتی است که در ایران آن عصر رایج بوده است. اما گزارش کنسیاس از خاندان اسپیتاماس همچنان ادامه دارد. او در گزارش خود از پایان کار کورش نکاتی را بیان می‌کند که بسیار ارزشمند است. براساس روایت مورخ کنیدوسی، کورش در آخرین نبرد خود با دربیکی‌ها زخمی شد و سرانجام پس از انتقال به اردوگاه درگذشت. کورش پیش از مرگ، کمبوجیه را جانشین خود و بردیه را بر نواحی شرقی قلمرو خویش، شامل بلخ، خوارزم، پارت و کرمان منصوب کرد و او را از پرداخت خراج معاف نمود.

کورش همچنین فرزندان آمیتیس از اسپیتاماس، یعنی اسپیتاکیس^۱ و مگابرنس^۲ را به ترتیب بر ساتراپی دربیکی‌ها و هیرکانی منصوب کرد (Idem: 317). ارسیوس گزارش می‌کند که کورش آستیگ را به شهربانی هیرکانی منصوب کرد (Orosius: I, 10). با نگاهی به این دو انتصاب می‌توان دریافت که انتخاب کورش بر مبنای مصالح سیاسی بوده است. اداره سرزمین تازه فتح‌شده دربیکی‌ها نشان از اعتماد کورش به نقش و تأثیر مشروعیت خاندان اسپیتاماس در اداره این منطقه دارد. همچنین انتصاب مگابرنس در هیرکانی، ممکن است نشان از پیوندهای دیرین این خاندان با آن سرزمین باشد.

نکته دیگر در این روایت، نام فرزندان اسپیتاماس است که جنبه دینی روشنی دارند. این موضوع توسط مطالعات ریشه‌شناختی تأیید شده است (Schmitt, 2006: 191-195, 166-168). اسپیتاکیس نامی است که نخستین بار کنسیاس به آن اشاره می‌کند (Idem: 191-192). تاورنیه این نام را مصغر اسپتامه می‌داند (Tavernier, 2007: 314). اشمیت با بررسی تغییرات آوایی نادر در زبان یونانی که ناشی از دخول کلمات غیر یونانی است، نام مگابرنس را برابر با بگه‌فرنه (*Baga-farnä*) ایرانی باستان (Schmitt, 2006: 167) و همچنین، دارای ریشه‌های دینی می‌داند (Idem: 166).

۳. داماسپیا/Damaspia

یکی دیگر از نام‌هایی که توسط کنسیاس مطرح می‌شود، داماسپیا است (Idem: 158-159). این نام، اسم همسر اردشیر یکم (حکومت: ۴۶۵-۴۲۴ پ.م) و مادر تنها جانشین قانونی او، خشایارشا دوم (۴۲۴ پ.م) است (Stronk, 2010, 347). براین اساس، می‌توان نتیجه گرفت که باید اصالت پارسی داشته باشد (Schmitt: 2006, 159). نام داماسپیا هرچند که در سایر منابع

1. Spitākis
2. Megabernes

تاریخی ناشناس مانده، دارای اصالت است، چراکه مشتق از نام یکی از معروف‌ترین شخصیت‌های دین زردشتی، یعنی جاماسپ است. اساساً آن را شکل مؤنث صورت مذکر Jāmāspa-اوستایی می‌دانند (Schmitt, 1993: 626; Hinz, 1975: 90). پیوند میان این نام با ریشه دینی‌اش و نام اردشیر که آن نیز به‌وضوح بیانگر مفاهیم زردشتی است، می‌تواند نشان‌دهنده اصالتی در روایت کتسیاس باشد؛ زیرا روایت کتسیاس از زندگی اردشیر یکم، از پیوستگی‌ای برخوردار است که می‌تواند نشان‌دهنده وضعیت و شرایط خاص روزگار نزدیک به زمان مؤلف باشد.

براین اساس، شاید بتوان گفت که گزارش‌های منسوب به کتسیاس، در بیشتر موارد، قابلیت نقد و ارزیابی تاریخی را دارند. برای نمونه، حضور نام جاماسپ به‌صورت Zamašba در الواح باروی تخت‌جمشید (Hallock, 1969: 171, 211) می‌تواند شاهی بر استفاده کتسیاس از اسناد رسمی باشد، چنان‌که خود گفته است. نکته بسیار مهم در ارجاع به نام جاماسپ در الواح باروی تخت‌جمشید در این است که او به‌عنوان شهربان مَک^۱ گمارده شده است (Hallock, 1969: 211) یعنی جایی که به هر روی، جزو سرزمین‌هایی است که در مجاورت سیستان، به‌عنوان یکی از مراکز عمده دین زردشتی قرار دارد.

نتیجه‌گیری

موضوع استفاده کتسیاس از منابع ایرانی، موضوعی است که از گذشته موافقان و مخالفانی داشته است. در این مقاله، موضوع در چهار عنوان اعتبارسنجی شد. ابتدا حضور پررنگ عناصر ایرانی در روایات کتسیاس بررسی شد. نقش جدی بلخیان، سکاها، پارسی‌ها، پارتیان و هیرکانیان در کنار مادی‌ها، خود از نشانه‌های منابع روایی ایرانی کتسیاس است. این امر در نوع روایتگری کتسیاس نیز آشکار است. گویی کتسیاس، در حال وصف اجزای تشکیل‌دهنده یک روایت است. همچنین در روایت کتسیاس، از اُکسوارتس بلخی و فارنوس مادی نیز به بزرگی و عظمت یاد شده است. چنین یادکرد هم‌دلانه‌ای از سرزمین‌ها و افراد گوناگون را در روایات ایرانی نیز می‌بینیم. در روایات ایرانی نیز سرزمین‌های گوناگون ایرانی نقش دارند؛ مانند ری، پارس، بلخ، گرگان، سیستان.

همچنین وجود اسامی اشخاص با ریشه دینی زردشتی در روایت کتسیاس، نشانی از اصالت منابع روایی استفاده‌شده اوست. برخی از این نام‌ها مانند اسپیتاماس، اُکسوارتس یا نخستین بار توسط کتسیاس نقل شده‌اند یا مانند فارنوس و داماسپیا تنها توسط او گزارش

1. Maka

شده‌اند. از میان نام‌هایی که نخستین بار توسط او نقل شده است، برخی از آن‌ها مانند اسپیتاماس، اسپیتاکس و اکسوآرتس آن‌چنان‌که در بالا اشاره شد به‌وسیله منابع تاریخی کلاسیک نیز تأیید می‌شوند. همچنین، میان این اسامی و برخی از سرزمین‌ها ارتباطی ویژه وجود دارد، ارتباطی که سنت روایی ایرانی نیز مؤید آن است. چنان‌که درباره اکسوآرتس و اسپیتاماس مذکور شد. نیز در میان نام‌هایی که تنها توسط کتسیاس نقل شده‌اند، با نام‌هایی مواجه می‌شویم که هم از طریق اسناد اداری هخامنشیان تأیید می‌شوند و هم براساس سنت دینی زردشتی؛ مانند داماسپیا و اسفندیار. موارد مذکور نشان‌دهنده وجود منابع مکتوب و روایی استفاده‌شده کتسیاس هستند و نشان می‌دهند که کتسیاس در مدعای خود مبنی بر استفاده از اسناد رسمی و بهره‌مندی از منابع شفاهی، احتمالاً بر حق بوده است.

منابع

- آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد (آوانویسی، ترجمه و تعلیقات) (۱۳۸۶) دینکرد پنجم، تهران: معین.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد زمچی (۱۳۳۸) *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به تصحیح، حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- الفنابین، جوزف (۱۳۹۴) «فرّ و بخت»، ترجمه یوسف سعادت، فرهنگ‌نویسی، (۹)، ۱۲۶-۱۰۵.
- بریان، پیر (۱۳۸۵) *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، ۲ جلد، چاپ ۲، تهران: قطره و فرزانه روز.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۵) *بنا هشر*، چاپ ۳، تهران: توس.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۷۷) *یشت‌ها*، ۲ مجلد، تهران: اساطیر.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۷) به تصحیح محمد تقی بهار، چاپ ۲، تهران: معین.
- داندامایف، محمد، آ. (۱۳۸۱) *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.
- دیاکونف، ایگور میخائیلویچ (۱۳۸۶) *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ۸، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، روزبه (۱۳۸۷) «بنیان‌گذاری اتحاد مدها و اهمیت منبع‌شناسی آن»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵۹ (۱۸۵)، ۹۹-۱۱۲.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۴۹) *زندگی و جهان‌اندازی کورش بزرگ*، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- _____ (۱۳۵۰) *یک شاهزاده هخامنشی*، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۹) *تاریخ الرسل و الملوک*، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الاول، الطبعة الثانية، مصر: دارالمعارف.
- کتاب مقدس (۱۳۸۳) ترجمه فاضل خان همدانی، هنری مرتن، ویلیام گلن، چاپ ۲، تهران: اساطیر.
- مجموعه التواریخ و القصص (۱۳۸۹) به تصحیح و تحشیه ملک الشعرا بهار، تهران: اساطیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۹۳/۱۹۷۳ق) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، به تحقیق محمد محی‌الدین

عبدالحمید، الجزء الاول، الطبعة الخامسة، بیروت: دارالفکر.
نولدکه، تئودور (۱۳۸۴) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نگاه.
هروی، سیف‌بن محمد بن یعقوب (۱۳۸۳) تاریخ‌نامه هرات، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر.

URL

- URL1. iranicaonline.org/articles/oxyartes;
- Aelian, 1958, "On the characteristics of animals", with an English translation by a. f. scholfield, in three volumes, London, William Heinemann LTD, Cambridge, Massachusetts, Harvard university press.
- Arrian, 1967, *Anabasis Alexander*, translated by E. Iliff Robson, 2 vols. Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- Artsruni, Thomas, 1985, *History of the House of the Artsrunik*, Translation and Commentary by Robert W. Thomson, Detroit, Wayne State University Press.
- Bigwood, J. M., 1978, "Ctesias as Historian of the Persian Wars", *Phoenix*, vol. 32, no. 1, pp. 19-41.
- _____, 1986, "'Poxy" 2330 and Ctesias", *Phoenix*, vol. 40, no. 4, pp. 393-406.
- Bunbury, E. H., 1879, *A History of Ancient Geography*, in two volumes, vol. I, London, John Mueeay.
- Cawkwell, George, 2005, *The Greek Wars the failure of Persia*, Oxford, university press.
- Cook, J. M., 1983, *The Persian Empire*, London, Book Club Associates.
- Diakonoff, I. M., 1985, "Media", in *The Cambridge History of Iran*, vol. 2, edited by Ilya Gershevitch, Cambridge, Cambridge University Press.
- Diodorus, 1989, *Diodorus of Sicily*, in Twelve Volumes, vol. I, translated by C.H. Oldfather, Cambridge, Massachusetts & London & Harvard University Press.
- _____, 1947, _____, vol. IX, translated by Russel M. Geer, Cambridge, Massachusetts and London & Harvard University Press.
- Drews, Robert, 1973, *The Greek Accounts of Eastern History*, Washington, D.C., the center for Hellenic Studies.
- Eck, Bernard, 1990, "Sur la vie de Ctésias", *Revue des Études Grecques*, vol. 103, no. 492/494, pp. 409-434.
- Edwards, M. J., 1988, "How Many Zoroasters? Arnobius, 'Adversus Gentes' I 52", *Vigiliae Christianae*, vol. 42, no. 3, pp. 282-289.
- Gardiner-Garden, John R., 1987, *Ktesias on Early Central Asian History and Ethnography*, Bloomington, Indiana, Indiana University, Research Institute for Inner Asian Studies.
- Gnoli, Gherardo, 1999, "'Farr(ah)", in *Encyclopaedia Iranica*, vol. IX, ed. Ehsan Yarshater, New York, pp. 312-319.
- Hallock, Richard T., 1969, *Persepolis Fortification Tablets*, University of Chicago Oriental Institute Publications 92, Chicago, University of Chicago Press.
- Henning, W. B. 1951, *Zoroaster: politician or witch-doctor?*, London, Oxford University Press.
- Herrenschmidt, Clarisse, 1989, "Le paragraphe 70 de l'inscription de Bisotun", in *Etudes irano-aryennes offertes à Gilbert Lazard*, Paris, pp. 193-208.
- Hinz, Walther, 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz.
- Iustinus, Marcus Iunianus, 1985, *Epitoma historiarum Philippicarum Pompei Trogi: accedunt prologi in Pompeium Trogum*, Ed. By Otto Seel, Stuttgartiae, Teubner.
- Jacoby, Felix. 1922, "Ktesias", in *Real Encyclopädie*, vol. XI, J. B. Metzlersche Verlagsbuchhandlung, Stuttgart, cols. 2032-2073.
- _____, _____, 1986, *Die Fragmente der Griechischen Historiker*, Zweiter Teil: Zeitgeschichte, Unveränderter Nachdruck, Leiden, E.J. Brill.
- Le Bonniec, Henri, 1982, *Arnope Contre Les Gentils*, texte établi, traduit et comment, Paris, Les Belles Lettres.
- Lenfant, Dominique, 1996, "Ctésias et Hérodote ou les réécritures de l'histoire dans la Perse

- achéménide”, *Revue des Études Grecques*, vol. 109, no. 2, pp. 348-380.
- _____, 2007, “Greek Historians of Persia”, in *A companion to Greek and Roman historiography*, edited by John Marincola, Blackwell Publishing Ltd, vol. 1, pp. 200-209.
- Llewellyn-Jones, Lloyd and James Robson, 2010, *Ctesias’, History of Persia*, London, Routledge.
- MacGinnis, John, D. A., 1988, “Ctesias and the fall of Nineveh”, in *Illinois Classical Studies*, vol. 13, no. 1, pp. 37-42.
- Mayrhofer, Manfred, 1979, *Die Altiranischen namen*, Band I, Iranisches Personennamenbuch, Wien, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- Orosius, 2010, *Seven Books of History against the Pagans*, Translated with an introduction and notes by T. Fear, Liverpool, Liverpool University Press.
- Photius, 1920, *The Library of Photius*, Translated by J. H. Freese, vol. I, New York, Macmillan.
- Schmitt, Rüdiger, 1989, “Amytis,” *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehasn Yarshater, vol. I, p. 999.
- _____, 1993, “Damaspia”, in *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehasn Yarshater vol. VI, p. 626.
- _____, 2002, “Oxyartes”, in *Encyclopædia Iranica*, <https://iranicaonline.org/articles/oxyartes>.
- _____, 2002, “Oxyathres”, in *Encyclopædia Iranica*, <https://www.iranicaonline.org/articles/oxyathres>.
- _____, 2006, *Iranische Antroponyme in den Erhaltenen Resten vom Ktesias’ Werk*, Wine, Österreichische Akademie der Wissenschaften.
- Shahbazi, A. Sh., 1986, “Apama”, in *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehasn Yarshater vol. II, p. 150.
- Smith, George, 1875, *Assyrian discoveries*, New York, Scribner, Armstrong.
- Stephani Byzantii, 2011, *Ethnica*, Recensuerunt Germanice Vertunt Adnotationibus Indicibusque Instruxerunt Margarethe Billerbeck et Christian Zubler, vol. II, De Gruyter Berolini et Novi Eboaci.
- Stronk, Jan. p., 2010, *Ctesias’ Persian History*, Part I: Introduction, Text, and Translation, Düsseldorf, Wellem Verlag.
- Tavernier, J., 2007, *Iranica in the Achaemenid period (ca. 550-330 B.C.)*, Leuven - Paris - Dudley, Ma Uitgeverij Peeters en departement Oost-Erse studies.
- Thomas, Rosalind, 2022, “Greek Historians, Persika and the Persian Empire (late 5th.c. – 4th.c.)”, in *Ancient Greek Literature and the Foreign*, Edited by: Efi Papadodima, Berlin/Boston, Walter de Gruyter Gm, pp. 119-138.
- Toher, Mark, 1989, “On the use of Nicolaus’ historical fragments”, *Classical Antiquity*, vol. 8, no. 1, pp. 159-172.
- Tuplin, Christopher J. and John Ma, 2020, *Aršāma and his World*, the Bodleian Letters in Context, vol. 3, Oxford, Oxford University Press.

List of sources with English handwriting

- al-Isfīzārī, Mo'īn ul-Dīn Moḥammad Zamačī, 1959, *Rawzāt ul-jānnāt fī Awṣāf-i madīnat-i Harāt*, edit, notes and commentary by Mohammad Kazem Imam, 2 vols., Teran, Tehran university.
- al-Mas'ūdī, 'Alī b. al-Ḥossain, 1973, *Morūj ul-Ḍahab wa-Ma'ādīn ul-Ḍawhar*, edit by Mohammad Mohi al-Din Abd al-Hamid, 1th part, 5th published, Beirut, Dār ul-Fīkr.
- al-Ṭabarī, Abū Ja'far Moḥammad b. Jarīr, 1969, *Ta'riḳ al-Rusul wa al-Mulūk*, edited by Mohammad Abu'l Fazl Ebrahim, Egypt, Dār ul-Ma'ārīf.
- Bondaheš*, 2006, by Mehrdad Bahar, Tehran, Toos.
- Briant, Pierre, 2006, *Histoire de l'empire perse de cyrus a Alexander*, translated by Nahid Foroughan, 2 vols., Tehran, Farzān Rooz.
- Dandamaev, Mohammad, 2002, *Iran under the early Achaemenids(6th centuryB.C)*, translated by Khashayar Bahari, Tehran, Kārang.
- Diakonov, Igor Mikhailovich, 2007, *History of media*, translated by Karim Keshavarz, 8th edit, Tehran, Elmi ō Farhangi.
- Elfenbein, Josef, 2015, "Far ō Baḳt", translated by Yusef Saadat, *Vīzeh nāmeḥ farhangestān*, (*Farhang Nevisi*), no. 9, pp. 105-126.
- Heravī, Seif b. al- Moḥammad b Ya'qūb, 2004, *Ta'riḳ nāmeḥ-e Herāt*, edit by Qolamreza Tabatabaei Majd, 1th print, Tehran, Asāfīr.
- Ketāb-i Moqadas, n.d, no place, 2th print, 'Elm.
- Ketāb-e Panjom-e Dīnkard, 2007, transliteration, translation, annotations by Jaleh Amouzgar & Ahmad Tafazzoli, Tehran, Moein.
- Mojmal ul-Tawārīḳ wa al-Qīṣaṣ, 2010, edit and annotations by Mohammad Taqi Bahar, 1th print, Tehran, Asāfīr.
- Noldeke, Theodor, 2005, *The Iranian national epic, or, the shahnameh*, Translated by Bozorg Alavi, Tehran, Negāh.
- Shahbazi, Alireza, 1970, *The life and world of Cyrus the Great*, Shiraz: Pahlavi University Press. Shahbazi, Alireza, 1971, *An Achaemenid prince*, Shiraz, Pahlavi University Press.
- Ta'riḳ -e Sīstān*, 2008, edit by Mohammad Taqi Bahar, Tehran, Mo'īn.
- Yašt hā, 1998, translate and commentary by Ebrahim Poure Davoud, 2 vols., 1th print, Tehran, Asāfīr.
- Zarrinkoob, Roozbeh, 2008, "THE ESTABLISHMENT OF THE MEDES CONFEDERATION AND THE SIGNIFICANCE OF RECOGNIZING ITS OURCES", *Scientific Research Journal of Literature and humanities faculty of University of Tehran*, year 59, no. 185, pp. 99-112.

English Sources

- Aelian, 1958, "On the characteritics of animals", with an English translation by a. f. scholfield, in three volumes, London, William Heinemann LTD, Cambridge, Massachusetts, 154arvard university press.
- Arrian, 1967, *Anabasis Alexander*, translated by E. Iliff Robson, 2 vols. Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- Artsruni, Thomas, 1985, *History of the House of the Artsrunik*, Translation and Commentary by Robert W. Thomson, Detroit, Wayne State University Press.
- Bigwood, J. M., 1978, "Ctesias as Historian of the Persian Wars", *Phoenix*, vol. 32, no. 1, pp. 19-41.
- _____, 1986, "'Poxy" 2330 and Ctesias", *Phoenix*, vol. 40, no. 4, pp. 393-406.
- Bunbury, E. H., 1879, *A History of Ancient Geography*, in two volumes, vol. I, London, John Mueceay.

- Cawkwell, George, 2005, *The Greek Wars the failure of Persia*, Oxford, university press.
- Cook, J. M., 1983, *The Persian Empire*, London, Book Club Associates.
- Diakonoff, I. M., 1985, "Media", in *The Cambridge History of Iran*, vol. 2, edited by Ilya Gershevitch, Cambridge, Cambridge University Press.
- Diodorus, 1989, *Diodorus of Sicily*, in Twelve Volumes, vol. I, translated by C.H. Oldfather, Cambridge, Massachusetts & London & Harvard University Press.
- _____, 1947, _____, vol. IX, translated by Russel M. Geer, Cambridge, Massachusetts and London & Harvard University Press.
- Drews, Robert, 1973, *The Greek Accounts of Eastern History*, Washington, D.C., the center for Hellenic Studies.
- Eck, Bernard, 1990, "Sur la vie de Ctésias", *Revue des Études Grecques*, vol. 103, no. 492/494, pp. 409-434.
- Edwards, M. J., 1988, "How Many Zoroasters? Arnobius, "Adversus Gentes" I 52", *Vigiliae Christianae*, vol. 42, no. 3, pp. 282-289.
- Gardiner-Garden, John R., 1987, *Ktesias on Early Central Asian History and Ethnography*, Bloomington, Indiana, Indiana University, Research Institute for Inner Asian Studies.
- Gnoli, Gherardo, 1999, "Farr(ah)", in *Encyclopaedia Iranica*, vol. IX, ed. Ehsan Yarshater, New York, pp. 312-319.
- Hallock, Richard T., 1969, *Persepolis Fortification Tablets*, University of Chicago Oriental Institute Publications 92, Chicago, University of Chicago Press.
- Henning, W. B. 1951, *Zoroaster: politician or witch-doctor?*, London, Oxford University Press.
- Herrenschmidt, Clarisse, 1989, "Le paragraphe 70 de l'inscription de Bisotun", in *Etudes irano-aryennes offertes à Gilbert Lazard*, Paris, pp. 193-208.
- Hinz, Walther, 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz.
- Iustinus, Marcus Iunianus, 1985, *Epitoma historiarum Philippicarum Pompei Trogi: accedunt prologi in Pompeium Trogum*, Ed. By Otto Seel, Stuttgartiae, Teubner.
- Jacoby, Felix. 1922, "Ktesias", in *Real Encyclopädie*, vol. XI, J. B. Metzlersche Verlagsbuchhandlung, Stuttgart, cols. 2032-2073.
- _____, _____, 1986, *Die Fragmente der Griechischen Historiker*, Zweiter Teil: Zeitgeschichte, Unveränderter Nachdruck, Leiden, E.J. Brill.
- Le Bonniec, Henri, 1982, *Arnope Contre Les Gentils*, texte établi, traduit et comment, Paris, Les Belles Lettres.
- Lenfant, Dominique, 1996, "Ctésias et Hérodote ou les réécritures de l'histoire dans la Perse achéménide", *Revue des Études Grecques*, vol. 109, no. 2, pp. 348-380.
- _____, 2007, "Greek Historians of Persia", in *A companion to Greek and Roman historiography*, edited by John Marincola, Blackwell Publishing Ltd, vol. 1, pp. 200-209.
- Llewellyn-Jones, Lloyd and James Robson, 2010, *Ctesias', History of Persia*, London, Routledge.
- MacGinnis, John, D. A., 1988, "Ctesias and the fall of Nineveh", in *Illinois Classical Studies*, vol. 13, no. 1, pp. 37-42.
- Mayrhofer, Manfred, 1979, *Die Altiranischen namen*, Band I, Iranisches Personennamenbuch, Wien, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- Orosius, 2010, *Seven Books of History against the Pagans*, Translated with an introduction and notes by T. Fear, Liverpool, Liverpool University Press.
- Photius, 1920, *The Library of Photius*, Translated by J. H. Freese, vol. I, New York, Macmillan.
- Schmitt, Rüdiger, 1989, "Amytis," *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehasn Yarshater, vol. I, p. 999.
- _____, 1993, "Damaspia", in *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehasn Yarshater vol. VI, p. 626.
- _____, 2002, "Oxyartes", in *Encyclopædia Iranica*, <https://iranicaonline.org/articles/oxyartes>.

- _____, 2002, "Oxyathres", in *Encyclopædia Iranica*,
<https://www.iranicaonline.org/articles/oxyathres>.
- _____, 2006, *Iranische Antroponyme in den Erhaltenen Resten vom Ktesias' Werk*, Wine, Österreichische Akademie der Wissenschaften.
- Shahbazi, A. Sh., 1986, "Apama", in *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehasn Yarshater vol. II, p. 150.
- Smith, George, 1875, *Assyrian discoveries*, New York, Scribner, Armstrong.
- Stephani Byzantii, 2011, *Ethnica*, Recensuerunt Germanice Vertunt Adnotationibus Indicibusque Instruxerunt Margarethe Billerbeck et Christian Zubler, vol. II, De Gruyter Berolini et Novi, Eboaci.
- Stronk, Jan. p., 2010, *Ctesias' Persian History*, Part I: Introduction, Text, and Translation, Düsseldorf, Wellem Verlag.
- Tavernier, J., 2007, *Iranica in the Achaemenid period (ca. 550-330 B.C.)*, Leuven - Paris - Dudley, MA Uitgeverij Peeters en departement Oos'l'Erse studies.
- Thomas, Rosalind, 2022, "Greek Historians, *Persika* and the Persian Empire (late 5th.c. – 4th.c.)", in *Ancient Greek Literature and the Foreign*, Edited by: Efi Papadodima, Berlin/Boston, Walter de Gruyter Gm, pp. 119-138.
- Toher, Mark, 1989, "On the use of Nicolaus' historical fragments", *Classical Antiquity*, vol. 8, no. 1, pp.159-172.
- Tuplin, Christopher J. and John Ma, 2020, *Aršāma and his World*, the Bodleian Letters in Context, vol. 3, Oxford, Oxford University Press.



Sourceology of Ctesias' *Persica*: in search of Iranian sources¹

Roozbeh Zarrinkoob²
Ali Ramezan Damavandi³

Received: 2023/03/16
Accepted: 2023/05/25

Abstract

The issue of Iranian sources used by Ctesias has always been disputed in the last two centuries. These sources can be study divided into two groups: written and narrative. The question of the possible use of Iranian sources by Ctesias has been analyzed in this paper from four points of view. First, we examined the Iranian sources of Ctesias. Then, the significance of the role of Bakh, Bakhians and Scythians in Ctesias's narrative was discussed. In the third step, we discussed the importance and role of the land of Media. In the fourth step, the three names of Oxyartes, Spitāmas and Damaspia was selected and studied from the personal names with Zoroastrian roots, that reached us through the traditions, handed down from Ctesias - such as Photius and Diodorus. In addition, historical documents were searched for witnesses or historical evidence for these personal names. These names are confirmed by many classical texts, Zoroastrian religious tradition and official documents of the Achaemenid administration. It is also mentioned the relationship between these personal names and the mentioned lands, namely Bakh and Media. Finally, the result of the present research show the existence of Iranian written and narrative sources used by Ctesias and prove that Ctesias was probably right in his claim that he used official documents and relied on oral sources.

Keywords: Iranian sources, *Persica*, Ctesias, Bactria, Media, Scythians

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42885.1652

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran (corresponding author). zarrinkoobr@ut.ac.ir

3. PhD student, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. damavandi_ali@ut.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۸۲-۱۵۹

رویکرد و روایت مورخان دوره نادر در قبال سلسله صفویه^۱

علی سالاری شادی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۹

چکیده

مورخان رسمی اغلب بخشی از حاکمیت و نوشته‌های آن‌ها مبین سیاست‌های نظام حاکم بوده و معمولاً می‌کوشند تا روایتی مطابق با نگرش‌های حکومت ارائه کنند. در این میان مورخان رسمی دوره افشاریه به دلیل پیچیدگی‌های سیاسی و مذهبی و درهم‌تنیدگی حوادث منجر به سقوط صفویه از جمله حکومت محمود و اشرف از یک سو و تحولات منتهی به ظهور نادر و رویکردهای خاص و متفاوت او در برابر صفویان از دیگر سو، در وضعیت بغرنجی قرار گرفتند که در مجموع روایت تاریخ و سقوط صفویان و موضع‌گیری نادر در قبال آن، برای آن‌ها دشوار بود. حال مسئله این است مورخان افشاریه در چنین شرایطی چگونه مناسبات نادر با میراث صفویه و مقابله‌جویی‌های وی با صفویان را روایت می‌کردند. به هر حال از سقوط صفویه تا شورای مغان مراحل طی شد که مورخان سلسله افشاری را با چالش چگونگی روایت و رویکرد مواجه کرد. نگارنده با روش توصیفی تحلیلی می‌کوشد نحوه روایت مورخان افشاریه درباره صفویان را در آن شرایط پرمسئله ارزیابی کند. مقاله به این نتیجه می‌رسد که مورخان افشاری ناگزیر نسبت به دوره صفویه با دیده تردید و انتقاد می‌نگریستند، زیرا نادر که تا حدی تصادفی با میراث‌دار صفویه یعنی طهماسب دوم همراه شده بود و همواره سودای عزل وی را در سر می‌پروراند و هر گاه اقتضا می‌کرد، صفویان را به چالش می‌کشید؛ بنابراین، مورخان افشاری ضمن تأیید منویات نادر و تأکید بر درستی عملکرد و استدلال وی در قبال صفویه، اغلب حاکمیت صفوی را محکوم و سرزنش می‌کردند.

کلیدواژه‌ها: مورخان، میرزاهدی خان استرآبادی، محمدکاظم مروی، محمدمحسن مستوفی، نادر، صفویه.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42870.1651

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.7.3

۲. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخ فرهنگی، تهران، ایران. alisalarishadi@yahoo.com

مقدمه، طرح مسئله

برخی از مورخان هواخواه صفویه مانند محمدعلی حزین لاهیجی، میرزاخلیل مرعشی، ابوالحسن قزوینی و... در مقطع انقراض، جانشینان صفویان و به خصوص نادر را مردود، نمک‌به‌حرام و غاصب قلمداد کرده‌اند (حزین، ۱۳۳۲: ۹۷؛ مرعشی، ۱۳۶۲: ۸۲؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۹۱-۹۰). این مورخان به صراحت و با تعصب خاصی علاقه‌مندی خود را به حکومت صفویه ابراز داشته و نسبت به نادر و دیگر مدعیان غیر صفوی با دیده تردید و حتی عناد و دشمنی نگریسته‌اند، اما مورخان سلسله افشاری عکس ایشان رویکرد دیگری داشتند. این مورخان از جمله محمدمحسن مستوفی، میرزامهدی‌خان استرآبادی و محمدکاظم مروی به سان هم‌تایان پیشین و پسین، بیشتر مورخ و روایتگر رسمی حاکمیت نادر و منعکس‌کننده فضای فکری و رویکرد حاکمیت وی بوده‌اند.

در واقع نوشته‌های این مورخان رسمی بازتاب نقطه‌نظرات، تفکر، فرهنگ و خوانش حاکمیت از خود و دیگران است. ایشان بیشتر خوانش مدنظر حکومت از رخداد‌های تاریخی را بیان می‌کنند که با آن به نحوی ارتباط و مناسبت دارند (برای تفصیل بیشتر درباره مورخ رسمی و نوع نگرش و نگاه ایشان نک. ملایی، ۱۳۹۰: ۸۹).

مورخان رسمی و روایتگر افشاری نیز چنین رویکردهایی نسبت به حاکمیت نادر در پیش گرفتند، اما به دلیل درهم‌تنیدگی حوادث منجر به سقوط صفویه و ظهور نادر و حاکمیت او، مجبور به انتخاب موضع‌گیری‌هایی گاه محتاطانه و شاید توجیه‌گونه در قبال سلسله صفویه شدند، زیرا که از سقوط صفویه تا شورای مغان، وضعیت جدید و پیچیده‌ای ایجاد شد که این مورخان را وادار به انتخاب پاره‌ای مواضع می‌کرد. در این میان، مورخان افشاری زمانه نادر نیز در بررسی اوضاع مذکور به تبعیت از حاکمیت نادری به تبیین و توجیه‌هایی دست زدند. در این نوشته مسئله اصلی، نحوه رویکرد و مواجهه مورخان افشاری در قبال حاکمیت صفویه و مناسبات نادر با بقایای ایشان و توضیح و توجیه محکومیت و سرزنش صفویه از سوی نادر است.

باین‌حال، نکات ذیل در ارتباط با بحث نیازمند یادآوری است:

اول آنکه افشاریان از قزلباشان و بانیان حاکمیت صفوی بودند که جایگاهشان در این شرایط، اقتضائات خود را داشت، از جمله سابقه همکاری، نوعی مسئولیت طرفینی بقایای صفوی و فرمانده افشاری را موجب می‌شد. همکاری طولانی تاریخی صفوی قزلباشی توقع احیا صفویه را توسط ایشان ایجاد می‌کرد. با وجود این، در حاکمیت نادر موقعیت قزلباشان به چند دلیل متزلزل شد: اول ناتوانی‌شان در محافظت از سلطنت صفویه بود که به تعبیر

استرآبادی «خورشید قزلباش منکسف» و رایت آن‌ها سرنگون شد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۳۱). گذشته از آن، نادر اهمیتی که برای قبایل ایران شرقی (افاغنه)، ازبکان و دیگر قبایل ایرانی لر، کرد، بختیاری و... قائل بود تا حدی باعث تردید و بدبینی قزلباشان شد که در نتیجه آن، اغلب مورخان افشاری سعی کردند تا کمتر به نقش و حتی طرح نام قزلباشان پردازند؛ از این رو، مورخان افشاری بر تاریخچه و حضور قبیله افشار در عهد صفویه توجهی نکردند؛ اما عکس آن، بر پیوند نادر با تیمور و نه صفویه اصرار ورزیدند. آن‌ها از فاتحه‌خوانی نادر بر روح تیمور (مروی، ۱۳۶۴: ۱۵/۱ به بعد) یا شباهت شمشیر و کمنند نادری با دولت تیموری و جنگیزی سخن گفته‌اند (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۵).

دوم اینکه نادر با وجود آنکه شیعه بود، صرف نظر از اختلاف نظری که در این باره وجود دارد (نک. شعبانی، ۱۳۵۹، ۱۱۳۲-۱۱۳۳؛ هنوی، ۱۳۸۳: ۶۹؛ بازن، ۱۳۶۵: ۴۲؛ همچنین درباره دلایل تشیع وی نک. اروچی و پروان، ۱۳۹۷: ۴۳)؛ اما از نظر سیاست مذهبی برخلاف صفویان در آن تعصبی نمی‌ورزید. بدین ترتیب، طبیعی بود تا نادر از ایدئولوژی صفویه فاصله گیرد و از اهمیت منازعات مذهبی بکاهد (پطروشفسکی، ۱۳۸۱: ۲۸۳؛ لکهارت، ۱۳۴۴: ۳۸۷) و به همان نسبت اقوام ایرانی را بیشتر جذب اردوگاه خود کند؛ از این رو او سیاست مذهبی متفاوتی با رویکردی سنی‌گرایانه برگزید؛ از جمله،

الف. به دلیل فاصله‌گذاری با حاکمیت صفویه و جداسازی از فضای عقیدتی آن؛

ب. به دلیل مقابله با عثمانی با اتخاذ سیاست وحدت طلبانه که در آن صورت ناگزیر دست عثمانیان در طرح ادعاهای مذهبی بسته می‌شد؛

ج. اینکه نادر دل‌بسته و وابسته شمشیرزان قبایل اهل سنت افغان و ترکمن‌های سنی‌مذهب شد (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۰؛ هنوی، ۱۳۷۷: ۱۶۰؛ مینورسکی، ۱۳۸۱: ۲۸۳؛ آوری، ۱۳۸۷: ۵۲) که پاره‌ای از موفقیت‌های نظامی وی مرهون آن‌ها بود (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۴۶۷)؛ بنابراین، نادر تا حدی خود را ملزم به حرمت‌گذاری عقیدتی آن‌ها می‌یافت؛

د. اینکه نادر فردی حریص و قدرت‌طلب بود و نمی‌خواست به تشیع اکتفا کند که جغرافیای محدودی داشت؛ از این رو به همکاری اهل سنت با جغرافیای وسیع‌تری می‌اندیشید.

پیشینه تحقیق

درباره پیشینه تحقیق باید خاطر نشان کرد که مقالاتی چند به سان «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران پس از سقوط صفویه» که تنها به بحث انقراض صفویه از دیدگاه تاریخ‌نگاران از جمله مورخان افشاری پرداخته‌اند (رحیم‌لو و سالاری، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۹۱) و همچنین از مقاله

سالاری تحت عنوان «محمدکاظم مروی و عالم‌آرای نادر» یاد نمود که به صورت کلی به نقد آن کتاب پرداخته است (۱۳۸۳: ۷۲).

مقاله وثوقی مطلق تحت عنوان «تحلیلی بر خطابه‌های نادرشاه» (۱۳۷۸: ۱۷۷ به بعد) در نوع خود ارزشمند است. هرچند مقاله «بینش و روش محمدکاظم مروی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای نادری» (ناصری، ۱۳۹۶: ۱۷۰ به بعد) ارزش خاص خود را دارد، چندان مرتبط با بحث فوق نیست، اما مقاله گودرز رشتیانی تحت عنوان «دیب‌اچه‌نویسی متون تاریخی افشاریه» (۱۳۹۰: ۳۷ به بعد) دارای اهمیت و حاوی نکات مهمی است، اما بحث وی متفاوت با مقاله حاضر و بیشتر در قالب مطالب سیاست‌نامه‌ای است. با این حال، هیچ‌کدام از نوشته‌های فوق پیشینه تحقیق به معنای مرسوم آن برای مقاله پیش‌رو نیستند.

مورخان نادری و رویکرد آن‌ها در قبال صفویه

به‌طور کلی حاکمیت نادر و سپس سلسله کوتاه‌مدت و بدون کروفر افشاری بعد از وی، مجال بیشتری برای تألیف آثار تاریخی نیافت؛ با این حال، اکثریت قریب به اتفاق نوشته‌های تاریخی دوره افشاری مربوط به حوادث پرسروصدای عهد نادر است که به‌طور کلی به دو دسته کلی تقسیم‌بندی می‌شوند، هرچند این دسته‌بندی تا حدی نسبی است.

دسته اول، مورخانی که در قلمرو و در دستگاه حاکمیت نادر یا نزدیکان و وابستگان وی دست به تألیف تاریخ زدند؛ مانند میرزاهدی استرآبادی، محمدکاظم مروی و محمدمحسن مستوفی (نک. ادامه مقاله)؛ بنابراین، مورخان مذکور در زمره مورخان رسمی یا حداقل نیمه‌رسمی دوره نادری‌اند. آن‌ها هر سه معاصر نادر و از نزدیک شاهد مستقیم یا با واسطه رخدادها بودند، هرچند تفاوت‌هایی با هم دارند؛ از جمله استرآبادی تا حدی گاهی گذرا به حوادث می‌پردازد و اما اطلاعات دقیقی درباره مناطق غربی به‌خصوص با عثمانی دارد، او همچنین به نسبت دو مورخ دیگر یعنی مروی و مستوفی از منزلت خاصی نزد نادر برخوردار بود، همین موقعیت پاره‌ای الزامات و اقتضائات را متوجه وی کرده است، درحالی‌که محمدکاظم مروی بیشتر جزئی‌پردازی می‌کند و اطلاعات بیشتری از شرق قلمرو نادری به‌خصوص خراسان به دست می‌دهد و از نزدیکان ابراهیم‌خان برادر نادر است، بنابراین کمی از رأس حاکمیت فاصله دارد.

در این میان، مستوفی حتی فرصت تألیف تاریخ تفصیلی دوره نادری را نیافت، بلکه از رهگذر تاریخ صفویه و سقوط آن و ظهور نادر به آن پرداخته است، با توجه به سرعت فروپاشی سلسله افشاری و سرنوشت بدفرجام سیاسی رضاقلی میرزا، وی نتوانست موقعیت

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۳

خاصی در حاکمیت نادری و افشاری کسب کند، به همین دلیل بود که قادر به تداوم نوشته تاریخی خود نشد، اما به هر حال، این سه مورخ بیشتر منعکس‌کننده نگرش‌ها و ملاحظات حاکمیت نادری بوده‌اند و دیگر مورخان این دوره، هیچ‌گاه موقعیت و پیوستگی آن‌ها را در حاکمیت نداشتند.

دسته دیگر مورخانی هستند که در قلمرو اصلی نادر نزیسته‌اند، بلکه اهل هند بودند و از دریچه حمله نادر به هند به موضوع پرداخته‌اند؛ مانند عبدالکریم کشمیری مؤلف *بیان وقایع* که پس از حمله نادر به هند، از سال ۱۱۵۲ تا ۱۱۵۴ در جرگه ملازمان نادر از جمله میرزا علی‌اکبر خراسانی درآمد و سپس از اردوی نادر جدا شد و به سفر حج رفت (کشمیری، ۱۹۵۰: ۳۱ و ۳۰). همچنین محمدشفیع طهرانی که در هند به تألیف دو اثر *تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)* و *مرآت واردات* دست زد، همانندی بیشتری با مورخان هوادار صفویه مقطع انقراض (مرعشی، حزین، قزوینی و...) دارد تا مورخان عصر نادری (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۷ و ۹ و ۵). در نتیجه، این مورخان به هیچ‌وجه در سطح مورخان دسته اول از منظر بیان رخدادها و عصر نادر نیستند (همان: نوزده و بیست) و حتی نمی‌توان آن‌ها را در زمره مورخان رسمی سلسله افشاری لحاظ کرد و نقطه نظراتشان به هیچ‌وجه بازتاب طرز تلقی و تفکر نادر نیست. پیداست که منظور بیشتر نویسنده مقاله، مورخان دسته اول هستند که در ذیل بررسی می‌شوند.

محمد محسن مستوفی صاحب *زبده التواریخ* نخستین مورخ افشاری است که اثر خود را به اشاره فرزند نادر، رضاقلی میرزا، تألیف کرد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۳۷). او و خاندانش از کهن دیوان سالاران صفوی بودند (همان: مقدمه و ۱). مستوفی در حمله محمود به اصفهان حضور داشت (همان: ۱۸۵) و مأمور تهیه آذوقه برای دربار بود (همان: ۱۳۴) و بعد از سقوط صفویه به خدمت نادر و رضاقلی میرزا درآمد و مستوفی مشهود شد. او کتاب خود را در سال ۱۱۵۱ ق برای رضاقلی میرزا تألیف کرد (همان: ۲۲).

میرزا محمد مهدی استرآبادی مؤلف *جهان‌گشای نادری*، *درة نادری* و کتاب سنگلاخ مشهورترین مورخ عصر نادر است که از ابتدا به دلیل حسن نویسندگی به دربار صفوی راه یافت و تا مقام باغبان‌باشی نیز رسید (استرآبادی، ۱۳۶۸: سه). او بعدها به نادر پیوست و در مجلس وی به ضبط وقایع پرداخت (همان: ۴) منشی مکاتبات شورای مغان بود و رتبه منشی‌الممالک یافت (مروی، ۱۳۶۴: ۲/۴۵۷ و ۴۴۷).

آخرین سمت استرآبادی پیش از قتل نادر، عضویت در سفارت عثمانی به سال ۱۱۶۰ قمری است. نامی می‌نویسد میرزا مهدی و مصطفی خان شاملو که به سفارت استانبول رفته بودند به بغداد برگشتند که در همان حال، نادر به قتل رسید و میرزا مهدی برخلاف

مصطفی خان بازگشت (موسوی نامی، ۱۳۶۳: ۳۲). با توجه به تألیف کتاب سنگلاخ (سال‌های ۱۱۷۳-۱۱۷۲) او حداقل تا سال ۱۱۷۳ در قید حیات بوده است (استرآبادی، ۱۳۶۶: هفت). تقرب استرآبادی به نادر و اطلاع از اغلب وقایع عصر، اثرش را سخت مشهور کرده است. اما مورخ مشهور دیگر افشاری، محمدکاظم از اهالی مرو، متولد سال ۱۱۳۰ قمری است که پاره‌ای از رخدادهای قبل از ظهور نادر در خراسان را دیده بود (مرو، ۱۳۶۴: ۱۵۷ و ۶۸/۱). پدرش در دستگاه ابراهیم، برادر نادر مسئولیت‌هایی داشت (همان: ۱/۲۰۶ و ۳۵). محمدکاظم در سن ۱۶ سالگی در مأموریت ابراهیم‌خان به گرجستان در دفترخانه وی مشغول به کار شد و با مرگ پدرش از آذربایجان به خراسان بازآمد (همان: ۶۶۰/۲). او در استقبال بازگشت نادر از هند حاضر بود (همان: ۷۷۶/۲-۷۸۵). مروی مدتی چند لشکرنویس و وزیر توپخانه و جباخانه سپاه خراسان شد (همان: ۹۷۷/۳ و ۸۲۸/۲).

در سی سالگی او، نادر به قتل رسید، دیگر از وی اطلاعی موجود نیست. کتاب *عالم‌آرای* وی، شرح تفصیلی ولادت، شباب و سلطنت نادر تا زمان قتل با نثری روان و ساده است. مروی برخلاف استرآبادی که از منشیان طراز اول است، از طبقه متوسطه و عادی بود و به کمی دانش و تحصیلات خود اعتراف می‌کند (همان: ۱/۲). او به نادر وابستگی خاصی نداشت و از نزدیکان ابراهیم‌خان و رضاقلی‌میرزا به حساب می‌آمد. نوشته او در قیاس با استرآبادی و مستوفی نیمه‌رسمی و دارای تفاوت‌هایی از جمله در دیباچه‌نگاری مذهبی آن است. از این سه مورخ افشاری، دو نفر یعنی مستوفی و استرآبادی از کارگزاران دوره صفویه بودند. در ادامه روایت و رویکردهای این سه مورخ در سه سطح از جمله، دیباچه‌های غیرشیعی، نگرش کلی به حاکمیت صفویه و سقوط آن، نقش و رویه نادر در قبال آن‌ها بررسی خواهد شد.

الف. دیباچه‌های مورخان افشاری

دیباچه‌نویسی و دیباچه‌نگاری سابقه و قدمتی دیرینه دارد و آن مدخل و سرآغازی بر متن است؛ اما مهم آنکه دیباچه اغلب مورخان سلسله‌ای دودمانی منعکس‌کننده نگرش کلی حاکمیت است؛ از این رو، مورخان افشاری به دلیل شرایط موجود، دیباچه‌نویسی متفاوتی از دوره صفویه را به نگارش درآوردند.

مستوفی به حکم سابقه دیوانی، دیباچه‌ای (تحمیدیه، نعت و وصف) مملو از اصطلاحات دیوانی دارد. او گویا با تعمدی خاص و شاید برای گریز از دیباچه‌نویسی معمول عصر صفوی و درگیرکردن ذهن خواننده، چنین رویه‌ای را در پیش گرفت. او تحمیدیه‌ای مشحون به ده‌ها

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۵

تعبیر و آیات قرآنی نوشت که تا حدی در میان مورخان فارسی‌نویس بی‌همتاست، اما مهم آنکه، دیباچه او به‌خصوص بخش نعت آن با سنت دیباچه‌نویسی متون تاریخی عصر صفوی تفاوت آشکاری دارد.

دیباچه‌های مورخان صفوی کاملاً رویکرد و مضمونی شیعی و متعصبانه دارند، درحالی‌که رویکرد مستوفی متفاوت با آن‌هاست. او در موضعی از «گلسرخ دین مبین محمدی و غنچه رعناى رنگین ملت جعفری» یاد می‌کند که گویی بازتاب شورای مغان است (مستوفی، ۱۳۷۵: ۳۱).

او همچنین در نعت حضرت رسول (ص) می‌نویسد: «اعنی سید و خاتم انبیا و سرور اصفیا محمد مصطفی (ص)... دیده حق بین خود را به معالجه کحلالان... جلا داده، لعل رنگین اخلاص و محبت آل و اولاد طاهرین و خلفا راشدین و اصحاب منتجبین، اغصان شجره طیبه لقد رضی الله عن المومنین» (همان: ۳۳). مستوفی در موضعی دیگر از ائمه طاهرین و خلفای راشدین علیهم‌السلام یاد می‌کند (همان: ۳۸)؛ بدین‌سان، فضای نگرشی حاکمیت افشاری که نوعی تسنن‌گرایی یا حداقل نگرش دوگانه سنیانه‌شیعیانه بود، به‌شکل بارزی در دیباچه مستوفی منعکس شده است.

بنابراین، اولین موضع‌گیری متفاوت مورخان افشاری در قبال دوره صفوی در دیباچه‌نویسی مستوفی نمایان شد؛ زیرا در طول حاکمیت صفویان هیچ‌کدام از مورخان آن‌ها، در دیباچه و از بابت نعت و منقبت (و نه تاریخ خلفا) از خلفای راشدین و اصحاب یادی نکردند. در صورت هرگونه اشاره‌ای منظوری جزء رد، طعن و... نبوده است. نوشته مستوفی به دستور رضاقلی میرزا در فاصله سال‌های ۱۱۵۲-۱۱۵۱ پس از شورای مغان است (همان: ۳۷) که حداقل می‌رساند که نگرش فرزندان نادر متفاوت از وی نبوده است.

شایان ذکر است که مستوفی برخلاف مورخان صفوی بر پیوند صفویه با تشیع تأکیدی ندارد؛ مثلاً در بیان اعلام مذهب تشیع می‌نویسد: «شاه اسماعیل، سکه و خطبه به اسم ائمه طاهرین (ع) کرده و مردم آن ولایت (آذربایجان) را که به مذاهب مختلفه بودند، به مذهب اثنی‌عشری درآورد» (همان: ۴۹) که واضح است او با القای محدوده جغرافیایی تشیع به آذربایجان و بدون یادی از تغییر مذهب از تسنن به تشیع با جمله «مذاهب مختلفه» سعی در تقلیل آن تغییر دارد. این موضع‌گیری‌ها تفاوت اساسی با نگرش مورخان صفویه به‌خصوص با تأکید بر رسمیت تشیع توسط صفویه دارد.

اما موضع‌گیری استرآبادی به‌عنوان منشی و مورخ عهد نادری درباره صفویان، آشکارا تحت تأثیر حاکمیت نادر است. در راستای آن، استرآبادی در جهان‌گشای نادری از طرح هر نوع

دیباچه مذهبی (تحمیدیه و نعت) خودداری ورزید. در میان آثار تاریخی عصر، شاید این یگانه کتاب تاریخی فاقد دیباچه مذهبی است (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳). علت این امر را باید در تبعیت او از سیاست مذهبی نادر جست و جو کرد، زیرا سیاست مذهبی نادر متفاوت با صفویه و با تأکید بر تشیع و تسنن بود (همان: ۲۷۳ و ۲۶۹-۲۶۸)، اما استرآبادی در دیباچه دره نادری در نعت حضرت رسول(ص) از «خلفا العهد و خلفا العهد و باقی آل و یاران او که رحمت باران رحمت رب جلیل اند» یاد کرد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۷) که ترکیبی شیعیانه سنیانه است؛ از این بابت به سان مستوفی دیباچه‌ای ترکیبی با رویکردی بیشتر سنیانه دارد.

اما برخلاف آن دو، دیباچه مروی پس از نعت و وصف حضرت رسول(ص)، با درود و تحیات بر امام علی(ع) و بر احادیث «انا مدینه العلم، حدیث غدیر و منزلت» تأکید می‌کند. در نهایت بر اولاد اطهار آن حضرت به عنوان «پیشوایان معنی عرفان و راهنمایان سبیل هدایت» درود می‌فرستد (مروی، ۱۳۶۴: ۱/۱ به بعد). آنچه در دیباچه مروی چشمگیر است یادآوری احادیث مشهور در حق و منزلت علی(ع) است.

دیباچه مذهبی مروی بسیار کوتاه است و احتمالاً در راستای همان فضای عصر نمی‌خواست خود را چندان در تقابل با حاکمیت افشاری قرار دهد، اما به هر حال تأکید وی بر امام علی(ع) در این دیباچه چندان دور از فضای مذهبی مدنظر نیست، چراکه نادر نیز در بحث وحدت دینی بر مقام امام علی(ع) تأکید می‌ورزید که مقبول هر دو فرقه بود و می‌توانست پایه وحدت باشد. مروی چون وابستگی مستقیمی به نادر نداشت، در ارائه دیباچه آزادتر از مستوفی و استرآبادی بود. او در متن کتاب از صفویه به عنوان مروجان اثنی عشریه یاد می‌کند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۶/۱).

بدین سان، مورخان افشاری با تأسی و تبعیت از سیاست نادر در دیباچه، ضمن پاسداشت سیاست مذهبی نادر، بر نگرش وحدت‌گرایانه دوره افشاری تأکید ورزیدند و حتی مروی نیز چندان خود را درگیر موارد فرقه‌ای نکرد. نهایت اینکه عصر صفویه تفاوت و حتی تضاد آشکاری دارند.

ب. نگرش مورخان افشاری به حاکمیت صفویه

مستوفی در بیان احوال سلسله صفوی، مطالب مورخان آن‌ها را با التقاط و خلاصه‌نویسی و گاهی همراه با اشتباهات (همان: ۴۳) آورده است. او به سان مورخان صفوی از نسب سیادت صفویان (همان: ۴۲-۴۱) یاد می‌کند و در احوال شاه اسماعیل جز بیان مختصر احوال و نبردهای وی نکته خاصی ندارد. همین روش را درباره سایر شاهان صفوی، از جمله شاه عباس دوم و شاه سلیمان به اختصار به کار گرفت (همان: ۱۱ به بعد)؛ بنابراین در اثر وی کاستی‌های فراوانی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۷

وجود دارد؛ مثلاً در تبیین احوال شاه‌عباس دوم مدعی است که تاریخ او را در جایی مضبوط ندیده تا تحریر کند. درحالی‌که آثاری چون *خُلد برین* و *عباس‌نامه* وجود داشته‌اند (همان: ۱۱۱).

به نظر می‌رسد تاریخ صفویه برای او چندان اهمیتی نداشت که با دقت و تفصیل بیان کند. مستوفی عجلولانه درصدد گذر از دوره صفویه به افشاری است و گویا تاریخ دوره صفویه، مقدمه تاریخ افشاری است. هرچند بخش افشاری آن نیز به سرانجام نرسید. اهمیت نوشته او درباره صفویان مربوط به عصر شاه سلطان حسین و موضع‌گیری‌های انتقادی او در قبال موضوع قندهار و ایالت خراسان است (همان: ۱۱۹). او از سقوط صفویه ناخرسند و مکرر محمود و اشرف را مردود و مطرود خطاب کرده است (همان: ۱۲۷ به بعد).

اما استرآبادی از همان ابتدا رویکردی انتقادی در قبال صفویه در پیش گرفت و بر نفی امتیاز نسب تأکید ورزید. مورخان صفویه همواره بر نسب سیادت آن‌ها تأکید داشتند، اما استرآبادی نه تنها نسب را به هیچ انگاشت، بلکه اعتبارنمودن به نسب را جزو پست‌ترین افتخارات دانست. او درباره نادر نوشت:

«نه مفخرتش به نسب است و نه مباحثش به سلطنت مکتسب، زیرا که به مدلول نص و کتاب این دو امر بر پیشگاه بلندهمتان نازل‌ترین پایه سلم و اعتبار است و پست‌ترین مرتبه از مدارج افتخار» (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۵ و ۲۶-۲۵).

او نادر را برگزیده الهی شمرد که در آن صورت دیگر طرح نسب معنا و ضرورتی نداشت. او معتقد است که بعد از لطف الهی، استظهار نادر به شمشیر خویش بود و نه حتی زور بازو و ایل و عشیره (همان: ۳۶). این بند دوم نیز رد وابستگی قبیله‌ای اوست؛ ازاین‌رو مورخان افشاری چون مستوفی و استرآبادی برخلاف همتایان قاجاری به تاریخچه ایل افشار نپرداختند.

استرآبادی در دره نادری نیز بر بی‌اهمیتی نسب تأکید دارد. او در یاد از قتل طهماسب و فرزندش ضمن اظهار تأسف می‌نویسد: «الواح نَسَب و نَسَب و اوراق حَسَب و حَسَب را چست حسب الحکم قضا از نقش بقا پرداخته و طریق فنا جست» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۵۰۵)، درحالی‌که دیگرانی چون قزوینی از مدعیان حاکمیت، غیر مرتضوی‌نسب با شگفت‌زدگی می‌نویسد سرداران با اینکه مرتضوی‌نسب نبودند، به داعیه برخاستند و خود را سلطان عصر شمردند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۲۹۷).

حال عکس ادعای امثال قزوینی، استرآبادی شمشیر و کمند نادری را به شمشیر تیموری و سلسله چنگیزی شبیه (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۵) یا «آهن تیغش با طالع تیموری قرین» دانست (استرآبادی: ۱۳۶۶: ۳۵). بدین سان او با عبور از حاکمیت صفوی، نادر و قدرتش را به تیمور و

چنگیزیان وصل و تشبیه کرده است.

اما در شورای مغان، نادر رویه و عملکرد صفوی را در دو زمینه مذهبی (تفرقه مذهبی) و ناتوانی صفویه در تسلط تاریخی بر سرزمین ایران (انشقاق و تجزیه ارضی ایران) مورد انتقاد شدید قرار داده است که استرآبادی همدلانه آن را با تفصیل آورده است. اصرار و تأکید استرآبادی بر موارد مذکور حکایت از آن دارد که وی به سان نادر نگرش انتقادی و سرزنش آمیزی نسبت به صفویه به خصوص از نظر ناتوانی سلطه ارضی تاریخی داشته است (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۴۷۴-۴۷۳). استرآبادی در موضعی دیگر می نویسد:

«اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابق به سلاطین ترکمان تعلق داشت که به سبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل به دولت عثمانی انتقال یافته است» (همان: ۵۲۹).

همان گونه که در ادامه خواهد آمد، مروی نیز چنین نگرش و بیانی دارد. استرآبادی همدل با نادر، رویه مذهبی شاه اسماعیل را که آن را مایه نزع و انشقاق امت دانست، مورد حمله قرار داده و از قول نادر می نویسد:

«از زمان رحلت حضرت رسول، چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده که هند و روم و ترکستان همگی به ایشان قایل اند و در ایران نیز سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود، شاه اسماعیل صفوی در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود، آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک، به علاوه آن سب و رفض که فعل بیهوده و مایه مفاسدات در السنه و افواه عوام و اوباش جاری کرده، شرر شرارات بر چخماق زده، برهم زنی برانگیخت و خاک ایران را به خون و فساد آمیخت» (همان: ۳۴۹).

استرآبادی در تداوم امر شورای مغان نوشت:

«نادر طی حکمی که به تمام بیگلربیگیان، حکام، سادات، علما و فضلاء ممالک محروسه از دربند تا پیشاور صادر گردید که در آن شاه اسماعیل به خاطر اغراض نفسانی متهم به انشقاق و نزع امت گردید» (همان: ۴۷۵). همچنین در وثیقه نامه علمای عراق و خراسان عملکرد شاه اسماعیل (همان: ۴۹۴)، به عنوان اشاعه دهنده سب و رفض محکوم و رد شد (همان: ۵۲۸ و ۴۹۸).

به حال استرآبادی به تبعیت از نادر، بارها از شاه اسماعیل انتقاد کرده است. با این حساب، رویکرد استرآبادی در قبال صفویه بسیار چالش برانگیز و محکومیت کلیت حاکمیت صفوی بود؛ زیرا او معتقد است که شاه اسماعیل به دنبال اغراض دنیوی و نفسانی جمعی عوام کالانعام را پیرو خود کرد و از دین آبا و اجدادی دست کشید (همان: ۳۷۵-۳۷۲). بدین سان،

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۹

استرآبادی برخلاف تعریف و تمجیدهای مورخان عصر صفوی، شاه اسماعیل را تویبخ و سرزنش کرد، چرا که باعث قتل نفوس مسلمین شد (همان: ۳۹۳-۳۸۸ و ۱۶۹). استرآبادی با جدیت بر نظر انتقادی نادر علیه صفویه که با رویه مذهبی باعث جدایی و انشقاق ارضی ایران شدند، تأکید دارد.

اما نظر و موضع‌گیری مروی به‌رغم تفاوت‌هایی اندک، در بیشتر موارد شباهت خاصی با استرآبادی دارد. ابتدا باید گفت که مروی در مواردی به صفویان اظهار علاقه می‌کند. از جمله او از شاه اسماعیل، شاه‌طهماسب و شاه‌عباس که به‌زعم وی در خراسان با شکست ازبکان و کوچاندن قبایل به آن سامان امنیت ایجاد کردند، تعریف کرده است (مروی، ۱۳۶۴: ۵/۱-۴) که صرف‌نظر از صحت و سقم آن، هویدا است که از منظر محلی‌گرایی خراسانی به آن پرداخته است. گذشته از این ارزیابی محلی‌امنیتی، مروی به فضای اجتماعی‌قبیله‌ای در سقوط صفوی و ظهور نادر توجه کرده و به نقش عوامل مؤثر قدرت اعم از قبایل قزلباش و غیر قزلباش مانند قبایل افغان، الوار، بختیاری و اکراد پرداخته است. او آن‌ها را به دو دسته قزلباشان و خراسانیان از یک سو و سایر قبایل ایرانی اعم از افغان، اکراد، الوار، بختیاری و... تقسیم کرد که بازتابی از تنوع حاکمیت چندگانه نادر است. مروی صرف‌نظر از تعصب شدید خراسانی مروی، تمایل خاصی به قزلباشان دارد و عکس آن، از قبایل غرب و جنوب ایران (عراقیان) و قبایل شرقی ایرانی (افغانه) سرزنش و انتقاد می‌کند (همان: ۲۰۲/۱ و ۱۴۳ و ۱۱۸ و ۹۴ و ۶۸-۶۷ و...).

قزلباشی دوستی وی به‌دلیل سیطره فضای حاکمیت صفویه بر ذهن اوست که گویی غیر قزلباشان بیگانه و غیر قابل اعتمادند. حال عکس وی، طهرانی مورخ دیگر افشاری، با ناخرسندی از خراسانیان، به هواداری از عراق عجم پرداخت (سالاری شادی و رحیمو، ۱۳۸۳: ۱۰۳). هرچند باید با احتیاط گفت که به‌زعم مروی، ایرانیان همان قزلباشان هستند. در واقع از آنجایی که قزلباشان و صفویان به‌سان دو قلو و هم‌زادند، همراهی و تمایل وی به قزلباشان به‌دلیل صفویه‌دوستی اوست، باین‌حال مباحث او فاقد انسجام بوده و خالی از تناقض نیست.

پ. مورخان افشاری - سقوط صفویه و مناسبات نادر با بقایا و میراث آن

سقوط صفویه در چندین مرحله صورت گرفت، سقوط واقعی به دست محمود و مراسم خاک‌سپاری توسط نادر انجام یافت. حاکمیت صفوی به‌دست محمود در اصفهان ساقط، اما شبح بی‌رنگ و نیم‌سایه‌ای از آن با نماد لرزان طهماسب و فرزندش عباس تا شورای مغان در حد اسمی بی‌مسموم داشت. به‌رحال از سقوط صفویه تا شورای مغان مراحل طی شد که مورخ افشاری ناگزیر به شرح انقراض صفوی پرداخت و چگونگی گذر از آن به افشاریه

که بررسی خواهد شد.

مستوفی انتقال حاکمیت از صفوی به نادر را درست و مقدر فرض کرده و علل انحطاط و انقراض آن را با پراکندگی برشمرد؛ از جمله انحطاط صفویان را از شاه سلیمان دانست که سفاک، دائم الخمر و عیاش بود و افراد با تدبیر را به قتل رساند و عهد قحط‌الرجالی را آفرید (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۳). گذشته از آن، وی عامل تقدیر را نیز مهم دانست (همان: ۱۳۹ و ۱۲۶). از جمله در موضعی می‌نویسد:

«با وجود آنکه از ابتدای دولت و به سبب نارسایی اقبال و عدم اتفاق و اصرار بر نفاق همگی امرا و ارکان دولت بی‌مأل و کارگزاران جهالت آمال و تقدیرات قادر ذوالجلال بر انقراض آن دولت سریع‌الزوال، هر روزه امری حادث و سانحه‌ای واقع می‌گردید که مبنی و مشعر بر انهدام اساس دولت و اختلال امور سلطنت و تشویش و برهم خوردگی انتظام و مهام ملک و ملت بود» (همان: ۱۵۸).

او در انقراض صفویه بر تقدیر و آیه شریفه «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» تأکید دارد؛ اما آن به منزله نادیده‌انگاری عوامل دیگری چون امرای نمک‌به‌حرام، امنای دولت نافرجام و اهل اصفهان بد معاش نیست (همان: ۱۵۹-۱۵۸). او بر عیاشی‌های دربار صفوی و نقش مردم اصفهان به عنوان عوامل مهم اصرار دارد. مستوفی درباره معاودت سلطان حسین از قزوین به سال ۱۱۳۳ نوشت:

«اهل اصفهان شهر را چراغان کردند و در کمال اطمینان به عیش و عشرت مشغول گردیدند... گویا هرگز قندهاری و هراتی و افغانی نبود» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۷).

مستوفی با اشاره به بی‌کفایتی طهماسب دوم و اطرافیان او، پس از شکست از عثمانی می‌نویسد با وجود شکست در حین ورود به اصفهان، شهر را برای وی چراغانی کردند (همان: ۱۵۷-۱۵۶)، به هر حال در اصفهان صرف نظر از شکست یا پیروزی جشن و چراغانی برپا بود و این عادت دیرینه آن دیار در عصر صفوی شد؛ لذا در اغلب نوشته‌های مورخان، اصفهانیان نیز یکی از علل سقوط صفویه شمرده شده‌اند (آصف، ۱۳۵۲: ۱۳۰ و ۶۲). کمپفر سال‌ها پیش نوشت با وجود آنکه صفویان از ازبکان در خراسان شکست خوردند؛ برخلاف آن واقعیت، در اصفهان جشن پیروزی گرفتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۰-۷۹).

مستوفی در موضعی به عاملی خاص در سقوط صفویه نیز اشاره می‌کند؛ اینکه فتحعلی خان، فرمانده صفوی برای تهیه ملزومات به سمت هرات «قنادیل و ظروف طلا و نقره سر کار آستانه مقدسه (رضوی) را قرض نمود، عرض کردند که یمن ندارد، قبول نیفتاد. بالاخره همان سبب انقراض این شده» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۹). مستوفی در موضعی دیگر در یک جمع‌بندی،

تقدیر الهی، فقدان فردی لایق در خاندان صفوی و رضایت مردم از نادر را عامل انقراض شمرده است (همان: ۱۶۶).

مستوفی مانند استرآبادی دربارهٔ طهماسب و همکاری متقابل با نادر، بیشتر به فعالیت‌های دوگانه و متفاوت آن‌ها یعنی درایت و کفایت (نادر) و ناکارآمدی و بی‌کفایتی طهماسب و اطرافیان او یاد می‌کند (همان: ۱۵۷-۱۵۶). مستوفی همچون مروی و استرآبادی، چهره‌ای بی‌کفایت و ناتوان از طهماسب ارائه کرد که پس از شکست از عثمانیان، به عیش و عشرت پرداخت؛ از این رو نادر، وی را بازخواست نمود و با زمینه‌چینی اطرافیان سست‌عنصر، وی را متقاعد به عزل کرد. قزلباشان نیز با هدایت نادر به عزل وی رضایت داد (نک. همان: ۱۵۶ به بعد). او انحلال صفوی را در شورای مغان و عزل شاه عباس سوم دانست.

اما استرآبادی، نیز به سان مستوفی سقوط صفویه و ظهور نادر را در دایرهٔ تقدیر تبیین و همچنین آن را در راستای مقابله با ستم‌کیشان و اجرای عدالت دانسته است (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳ و ۱). او در بیان اوضاع نابسامان عصر به تشریح اوضاع ملوک‌الطوایفی اواخر صفویه و ظهور نادر پرداخته است (همان: ۲۵-۴). استرآبادی تا حدی مانند مروی بر قدرت اجتماعی قبایل و نقش آن‌ها واقف است؛ با این حال، او بیشتر بر وقایع نزدیک به عصر سقوط صفویه که به‌زعم او زمینه‌های انقراض شدند، تمرکز دارد؛ از جمله، بی‌رسمی و بی‌اعتدالی گرجیان در قندهار (همان: ۷)، بی‌توجهی به غلزایی‌ها و ابدالیان (همان: ۸-۷) شورش ترکمانان استرآباد تابع خوارزم، شورش‌های لزگیان و ملک محمود سیستانی، دخالت‌های عثمانی (همان: ۱۴-۱۰)، وجود و حضور امنای ساده‌لوح، ناتوانی حاکمیت در جذب و همکاری محمود (همان: ۱۶)، عدم وجود نظامیان باتجربه، استفاده از روستاییان و بازاریان بی‌تجربه در جنگ (همان: ۱۶)، آشفته‌گی دربار و عدم کنترل بر امور (همان: ۱۸).

او همچنین اعضای دولت طهماسب دوم را سبک‌مغز، سخت‌دل و سست‌رأی خوانده که عملکردشان منافی مصلحت بود (همان: ۱۰۵) که شباهت خاصی با بیان مستوفی دارد. او با توجیهاتی می‌نویسد: «که هر روز اموری چند از مکمن غیب جهت تضييع اسباب آن دولت جلوۀ ظهور می‌یافت» (همان: ۱۰۵). او در درۀ نادری بر تقدیر و منسوخ‌شدن نسخهٔ سلسلهٔ صفوی و انتقال سلطنت از آن دودمان به والا، به مدلول «ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها» تأکید دارد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۶۹-۳۶۸). حال استرآبادی عکس بیان وضعیت منحط صفوی، از ظهور و توفیقات نادر در خراسان با اتکا به رؤیایی (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۹۰-۸۹) و با اشاره به آیهٔ مبارکه «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» یاد می‌کند (همان: ۱۰۴).

استرآبادی برخلاف مروی که مواردی چون عزل طهماسب را به تفصیل بیان کرد، بیشتر

سیاست رسمی نادر را توضیح می دهد. استرآبادی نیز چون مستوفی در اختلافات نادر و طهماسب در خراسان، بیشتر از درایت نادری و خامی و دهن بینی طهماسب یاد می کند (همان: ۸۵ به بعد).

استرآبادی ضمن مقصر جلوه دادن اطرافیان طهماسب، مدعی است که نادر آن ها را منع و تأدیب کرد؛ اما حاصلی نداشت (همان: ۱۰۵-۱۰۴). او همچنین از اخلاص نادر و نفاق طهماسب یاد می کند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۹۳). او با کنایه می نویسد امر ونهی طهماسب از دولت سرا بیرون نمی رفت، هر چند پیک جهانگیری ارسال می کرد و نادر نیز تحمل و مراعات می کرد (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۱۰۵). شیوه بیان استرآبادی در مناسبات نادر و طهماسب تا حدی روان شناسانه است. او بدون عجله با درنگ، مرحله به مرحله از بی کفایتی و اخلاص طهماسب در کارها یاد می کند تا خواننده متقاعد شود که نادر بی تقصیر و خالی از ذهن و صبور بوده است (همان: ۱۰۶).

از طرفی، اختلاف اساسی حول اولویت بندی بعدی است که نادر موضوع ابدالیان هرات را اولی می شمرد، در حالی که شاه طهماسب دلش اندر هوای اصفهان و چهارباغ بود (همان: ۱۰۶-۱۰۵). طبیعی است که منطق و نظر نادر صائب تر بود. اختلاف نادر و طهماسب پس از نبرد مهمان دوست در نتیجه گفت و گویی زبانه کشید که استرآبادی بدون اشاره به جزئیات آن، تنها از تلخی (الحق مر) سخنان نادر در برابر طهماسب یاد کرده است (همان: ۱۳۴-۱۳۳).

از این مقطع طرح های نادر علیه طهماسب شروع شد. او پس از شکست اشرف در مورچه خورت و بدون نابودی کامل اشرف، با صحنه سازی بازگشت به خراسان را اعلام کرد. استرآبادی معتقد است طهماسب در قبال حرکت نادر به خراسان قلباً راغب بود، اما از اختلال امور و حضور اشرف وحشت داشت؛ بنابراین با اصرار از نادر خواست تا اتمام کار اشرف صاحب اختیار باشد (همان: ۱۴۶-۱۴۴)، نادر گویا با شرایطی از جمله واگذاری خراسان به ضمیمه قندهار، یزد، کرمان، سیستان و مازندران و... به وی و پیشنهاد وصلت با خاندان صفوی قبول نمود (همان: ۱۵۷ و ۱۴۵ و ۱۴۴).

جالب آنکه شاه طهماسب موافق دو پارگی مملکت بود و پیشنهاد کرد طی عهدنامه ای، کار عراق و آذربایجان بر عهده او و جناب نادری مملکت جداگانه (خراسان و...) داشته باشد که ما را به آن کاری نباشد (همان: ۲۲۵ و ۱۷۹). شکست طهماسب از عثمانیان و قرارداد عجلانه با آن ها، او را به آخر خط رساند و نادر ضمن رد قرارداد، آن را سند عزل وی کرد (همان: ۲۳۳-۲۳۲ و ۲۲۹-۲۲۶).

استرآبادی عزل طهماسب را کوتاه و رسمی بیان کرده که نادر از در ملایمت و باده گساری

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۳

وارد شد، اما در حین مذاکره برای عدم دخالت پهماسب در امور به توافق نرسیدند که نادر به وی خاطر نشان کرد که چرا پادشاه همه جا برای ما مخالف و با مخالف ما موافق است (همان: ۲۴۸-۲۴۷). استرآبادی خاطر نشان می‌کند بعد از این گفت‌وگو، اعیان و اکابر از نادر خواستند تا سررشته مملکت و سلطنت را عهده‌دار گردد؛ چراکه پهماسب اهلیت و شایستگی آن را ندارد (همان: ۲۴۸-۲۴۷). بدین سان، استرآبادی بدون آنکه نادر را طالب سلطنت نشان دهد، او را به آن نزدیک کرده است (همان: ۲۴۸). هرچند استرآبادی همیشه نمی‌تواند میل و رغبت نادر را نادیده انگارد. این مسئله، در نهایت منجر به عزل پهماسب و نصب فرزند هفت‌ماهه او تحت عنوان شاه‌عباس سوم شد (همان: ۲۴۸).

استرآبادی در شورای مغان از بی‌میلی نادر برای کسب سلطنت یاد می‌کند و از قول وی در اجتماع صد هزاری نفری می‌نویسد: «حال بعد از استرداد ولایات مغصوبه، این باغ را به آن باغبان ارزانی دارد و خود در کلات و ایبورد به عزلت و انزوا خواهد رفت» (همان: ۳۴۶) و پهماسب و عباس یا هر شایسته‌ای را طلب دارید به سلطنت بردارید. استرآبادی می‌نویسد همگی آن جماعت عرض کردند که امروز پادشاهی حق آن حضرت است (همان: ۳۴۸).

او خود به‌عنوان محرر، نامه‌های شورای مغان به تفصیل مروی به آن نپرداخته، بلکه به اختصار نوشت که نادر رویه رد و انکار کسب سلطنت در پیش گرفت و جماعت حاضر بر پذیرش وی اصرار کردند (همان: ۲۴۹). نتیجه اینکه، این مردم بودند که پیشنهاد انحلال صفویه و اعطای سلطنت به نادر دادند.

اما محمدکاظم مروی همانند مستوفی و استرآبادی سقوط صفویه و ظهور نادر را به قاعده تقدیر و چرخ برین حواله داد که هر روز به کام یکی است (مروی، ۱۳۶۴: ۲/۷۳۴ و ۳۱۵ و ۲۴۲ و ۲۲۵/۱-۲۲۴). از طرفی مروی نسبت به نادر با دیده تحسین، توقیر و هواخواهی شدید می‌نگرد و از طرفی هواخواه قزلباشان نیز هست که نماد صفویه بودند.

او احتمالاً چندان متوجه این تضاد و تناقض نیست که شاید گریزی از آن نبود، اما برخلاف علاقه مروی به قزلباشان، نادر نه تنها به آن‌ها علاقه و اعتمادی نداشت، بلکه حداقل سایر قبایل ایرانی اعم از افغانه، اکراد و الوار و بختیاری‌ها را بر آن‌ها ترجیح می‌داد. این نکته‌ای متضاد و متناقض در اثر مروی به‌خصوص درباره موضع‌گیری او در قبال صفویه و نادر است. براساس تصور مروی این قبایل غیرقزلباشی چون غلزایی‌ها و ابدالی‌ها باعث سقوط صفوی شدند و سایر قبایل عراق عجم، فارس و آذربایجان اعم از کرد، لر و بختیاری هم حمایتی از صفویان نکردند (همان: ۲۷/۱) که در مجموع گویی این قبایل در یک تباری طبیعی باعث سقوط صفویه شدند.

او می‌نویسد هیچ حمایت و امدادی نرسید (همان: ۳۰/۱)؛ از طرفی، وی با تحسین از جان‌فشانی قزلباشان جراری که به فرماندهی فتح‌علی خان قاجار خود را به اصفهان در محاصره رساندند، یاد می‌کند (همان: ۲۸/۱-۲۷)، اما در توجیه شکست آن همه جان‌فشانی، به موارد طبیعی باد و طوفان توسل جسته است (همان). در واقع ارزیابی وی از قبایل در گرو حمایت یا عدم حمایت از صفویان است. از این جهت ملک محمود سیستانی را که از کمک به صفویه خودداری کرد، نامرد و فریب‌خورده دنیا خطاب کرده است (همان: ۳۸/۱-۳۷).

او همچنین متوقعانه انتظار دارد شاهزادگان صفوی مانند طهماسب میرزا و صفی میرزا که به‌نحوی از اصفهان خارج شدند «شاید غلامان و عقیدت‌اندیشان طوایف قزلباش بر سر ایشان جمعیت و در دفع تسلط افغانه نمایند» (همان: ۳۲/۱) مورد حمایت مردم قرار گیرند. باین‌حال، به‌زعم او، صفی میرزا به میان قبایل لر رفت و حتی عثمانیان را در همدان شکست داد و خطبه و سکه به نام او زدند، اما خوانین و سران قبایل لر «از آن در خوف و هراس افتادند که اگر اندک استقلالی پیدا کند، یک تن از ما را زنده نخواهد گذاشت» (همان: ۳۴/۱).

در ادامه و در نهایت طی توطئه‌ای توسط همان خوانین و سران قبایل بختیاری و لر به قتل رسید (همان). صرف‌نظر از صحت و سقم انتساب صفی میرزا به صفویه و کیفیت اقدامات او، بیشتر مطالب مروی حالتی قصه‌گونه دارد؛ اما مهم در این میان، بینش قزلباش‌گرای وی است که حتی شکست شاهزاده را به‌دلیل عدم حمایت و خیانت بختیاری‌ها و لرها دانسته است. برخلاف ادعای مروی، مستوفی که خود در محاصره اصفهان حضور داشت، از طهماسب دوم به‌عنوان تنها شاهزاده‌ای که از محاصره رهایی یافت، خبر می‌دهد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۴-۱۷۳). مروی با تفصیل بیشتری مدعیان مجعول و منسوب به خاندان صفوی را برای اثبات حضور ملموس صفویان و هواخواهی از آن‌ها آورده است (همان: ۴۷/۱ به بعد). او در مجموع نسبت به اقوام و قبایل ایرانی نظری منفی دارد و در موضعی می‌نویسد لر و بختیاری از عقل بدورند (همان: ۴۷/۱). به‌زعم مروی اغلب مردم مقصرند چون با وجود آنکه همگان ریزه‌خوار صفویان بودند، آن‌ها را یاری نرساندند؛ از جمله مروی از عرایض مخفیانه تعداد زیادی از اهالی به محمودشاه افغان و همکاری پنهان با آن‌ها در حین محاصره اصفهان یاد کرده است (همان: ۵۲/۱).

مروی سلطنت را حق خاندان صفوی و برای سایرین حقی غیر از اطاعت قائل نیست. این موضوع را طی نامه‌ای منسوب به نادر در خطاب به اشرف افغان پس از نبرد مورچه‌خورت بیان کرده که بیش از آنکه نظر نادر باشد، نگرش مروی است (همان: ۱۱۵/۱-۱۱۴) چراکه در همین نامه مجدد تأکید می‌کند که دست‌درازی به سلسله‌علیه صفویه به اعجاز خیرالانام به

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۵

جزای اعمال بدفرجام گرفتار و به مرض مالیخولیا (منظور محمود) گرفتار شد (همان). او قبل از اختلال روحی محمود، به‌رغم صحت و سقم آن، یاد می‌کند و آن را منتسب به اعجاز ائمه و کرامات باطن اولاد شیخ‌صفی‌الدین کرده بود (همان: ۳۱/۱)

مروى حداقل در ابتدا القا می‌کند که گویی نادر تداوم و احیاگر صفویه است (همان: ۱۲۱/۱-۱۱۹). او در روزگار پسین که نادر، طهماسب را عزل کرد، گرفتار نگرانی شد؛ زیرا در میانه دو راهی گزینش قرار گرفت. او تاکنون از صفویه دفاع و مخالفان آن‌ها را با بدترین کلمات توصیف کرده بود، حال نادر صاحب سلطنت و قدرت شد. با این وجود، مروی انتخاب خود را کرد و نادر صاحبقران را برگزید و محق شمرد و سلسله‌علیه صفویه را نه تنها به فراموشی سپرد، بلکه انتقادات تندی علیه آن‌ها طرح کرد.

او با تأکید بر نقش فتنه‌گرانی که ذهن نادر را نسبت به طهماسب آشفته کردند، نه تنها نادر را تبرئه کرد؛ بلکه وی را بر حق خواند. او طهماسب را متأثر از القائات معیرالممالک و سران قبایل ترکمان دانست که اغوا شده بود تا جایی که اعلام کرد که لشکر به خراسان برده دمار از قبیله افشار و نادر بدکار برآورد (همان: ۲۲۸/۱-۲۲۹). پس از آن مروی حملات تند خود را با شدیدترین عبارات نثار طهماسب می‌کند: «وی شب‌وروز در مقام بی‌عاری و بی‌ناموسی درآمد، به می خوردن و فسق و فجور کردن اشتغال دارد» (همان: ۲۲۹/۱).

مروى موضوع مناسبات نادر با طهماسب بعد از شکست وی از عثمانیان را بیان می‌کند که پس از آن با بی‌کفایتی به عیاشی و خوش‌گذرانی پرداخت، نادر نیز آن را بهانه اعتراض خود کرد و اما گروه سوم اطرافیان طهماسب نیز دو دسته بودند: عده‌ای مشوق وی در تقابل با نادر و دیگری که سروسری با نادر داشتند (همان: ۲۳۳/۱-۲۲۹).

در این میان نادر معترضانه به سمت اصفهان حرکت کرد و طهماسب از اصفهان خارج و حتی درصدد پناه‌گرفتن در فارس یا رشت یا لاهیجان برآمد (همان: ۲۳۰/۱). گویی برای طهماسب تاریخ تکرار شد، چندین سال پیش بود که با وضعیتی کم‌وبیش شبیه به آن از اصفهان خارج شد. نادر مانع از خروجش شد، زیرا که احتمالاً در مناطق دیگر آلت دست عده‌ای می‌شد، لذا با ملایمت او را مطمئن کرد و غرض حضور در اصفهان را تدارک مصاف با عثمانیان دانست (همان: ۲۳۰/۱)، اما نادر و اطرافیانی از طهماسب، او را تشویق کردند که با آسودگی مانند گذشته در کاخ‌های اجدادی بساط عیش و نوش را بگستراند.

طهماسب با ذوق‌زدگی یا شاید از سر ناچاری و بدبختی به افراط تمام به لهو و لعب پرداخت. نادر بزرگان را شاهد اعمال ناهنجار او گرفت که آن‌ها به عزل وی نظر دادند و حقیقه و مهر شاهی را از وی ستاندند تا به نادر بسپارند که هرطور صلاح دیدند، اقدام کنند

(همان: ۲۳۱/۱-۲۳۰).

مروی از قول طهماسب از مرحمت سلسله صفویه نسبت به رعیت و سپاه یاد می‌کند و به اطرافیان هشدار می‌دهد نادر چنان شما را مکافات کند که عبرت للعالمین شوید (همان: ۲۳۱/۱)، اما پاسخ حسن‌علی‌خان معیرالممالک از سیاست‌بازان روزگار به طهماسب این بود: «تا بوده این جهان به کام یک نفر نبوده و چنین بوده» (همان: ۲۳۲/۱). مروی در ادامه می‌نویسد که طهماسب به ناچار جیقه و تاج شاهی را به امرای مذکور داد و آب حسرت از دیده گهربار فروریخت (همان: ۲۳۳).

لذا نادر، شاه‌عباس سوم، نوزاد طهماسب را به شاهی برداشت که مضحکه‌ای بیش نبود، در حین مراسم، طفل در گهواره به گریه افتاد و تعبیر طنزگونه نادر از گریه او، اوج خیمه‌شب‌بازی بود (همان: ۲۳۴/۱-۲۳۳).

از همان ابتدای کار، نادر هیچ علاقه‌ای به صفویان از جمله طهماسب و شاه‌عباس سوم نداشت و این را برای سرگرمی دیگران دستاویز کرده بود تا کار سروسامان گیرد. دیگر احدی یارای مخالفت نداشت و مقدمات شورای مغان را فراهم کرد. او در گفت‌وگو با نزدیکان از تعیین تکلیف سلطنت گفت: «الحال، مملکت را پادشاه صاحب وجودی ضروری است» (همان: ۴۴۶/۲). طرح چنین موضوعی آشکار می‌کند که وی مطلق آن شاه، طفل را به حساب نیاورد.

مروی به سخنان حسن‌علی‌خان معیرالممالک باز می‌گردد (همان: ۴۴۷/۲). پس از آن به دستور نادر، استرآبادی منشی‌الممالک نامه‌ای دال بر امر مشورت برای بزرگان ایالات ارسال گردانید (همان). در ادامه گفت‌وگویی را میان نادر و برادرش طرح کرده که بیشتر بازتاب اغراق‌های معمول وی است که به‌رغم علاقه به نادر، نیم‌نگاهی هم به صفویان دارد. در این گفت‌وگو ابراهیم‌خان وکیل مدافع خاندان صفوی می‌شود. نادر در خطاب به برادر می‌گوید: مرارت زیادی کشیده‌ام چه مانعی دارد که سکه و خطبه به نام من شود که شاید تا انقراض عالم دوام داشته باشد (همان: ۴۴۹/۲). ابراهیم مخالفت کرد که جهت دو روزه دنیای غدار قصد حیات اولاد آن سلسله و الاتبان نباید کرد و... امروزه چون رستم دستان... همه را مسخر کرده‌اید... چه ایراد دارد که مجدد طهماسب شاه را به سریر خلافت نشانده و تهمتن تاج‌بخش شوید» (همان).

مروی می‌نویسد که نادر از سخنان برادر برآشفت و با استناد به تاریخ گفت: «اگر پادشاهی به حَسَب ارث می‌بود، می‌بایست پیشدادیان اکنون نیز پادشاه باشند... سلطنت به ارث و میراث نیست، به غلبه است» (همان: ۴۵۱/۲-۴۴۹). نادر در ادامه گفت: «بعد از آن شاه‌اسماعیل خروج

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۷

کرد... بعد از آن محمود افغان آمده، دولت به آن منتقل شد» (همان: ۴/۵۵۲). درحقیقت نادر، محمود را براندازنده صفویه می‌داند که البته مطلبی درست است. حال توقع سخت از نادر آن است که حاکمیت منقرض شده صفوی را مجدد احیا کند که بیشتر به طنز شبیه است (همان: ۴/۵۳۳).

مروی با بیان این گفت‌وگو هدفی جز بیان اعتراف به سلطنت نادر ندارد. پس از آن مکالمه، همگان به اتفاق عرض کردند: ما را نادر پادشاه و صاحب اختیار است (همان). هرچند ندهایی چون صدای میرزا ابوالحسن ملاباشی هم شنیده می‌شد که مگر چاره‌ای به جز راضی شدن داریم؟ (همان: ۲/۵۵۵-۵۵۴). برخلاف ندای نجیف ملاباشی، صدای سران قبیله افشاری به بلندی شنیده می‌شد: «طایفه افشار هشتاد هزار خانواده‌ایم کی راضی می‌شویم که پادشاهی بر دیگری قرار گیرد» (همان: ۲/۵۵۵)؛ بنابراین، مروی نوعی گفت‌وگوی طرفینی را از ابتدا تا انتهای محفل مغان آورده که در نهایت سلطنت با شرایطی به نادر واگذار شد. به هر حال مروی در میانه این نقل و انتقال سلطنت حرکت می‌کند تا اینکه با نقل ماده تاریخ «الخير فی ما وقع» و اشعاری، بر آغاز سلطنت نادری صحنه گذاشت (همان: ۲/۵۵۷).

حال مروی به همان شیوه پیشین نظر مخالفان را برای ایجاد تعادل آورد که بردیم از مال از جان طمع که سرایندگان آن به امر نادر به قتل رسیدند (همان). به‌رغم این مطالب، مروی علاقه خاصی به نادر دارد که میزان آن را باید در ابتدای بحث شورای مغان دید که با نهایت اغراق از نادر یاد می‌کند که کمتر صفت و شأنی در وصف او را نادیده می‌گیرد (همان: ۲/۴۴۵).

او در ادامه، یادآوری می‌کند که دیگر ایام صفویه گذشته است (همان: ۲/۴۴۶). حال مروی برای توجیه اقدام نادر و بی‌اعتباری صفویه از قول ریش سفیدان و بزرگان می‌نویسد: «چون مدتی بود در نواحی عراق و در میان اردوی پادشاه صفوی (طهماسب) بودیم، هرچند ملاحظه نمودیم که روشنی در چراغ آن خاندان ظاهر شود، معلوم و مفهوم نمی‌شد» (همان: ۱/۲۱۸). نتیجه اینکه مروی از عدم اقبال مردم از صفویه تأکید کرده است.

اما نکته بسیار مهم آنکه مروی همانند استرآبادی با تأکید بر درستی مواضع نادر در قبال عثمانیان، ضمن حمله به صفویه به دلیل ناتوانی از تصرف و ضبط تمام ممالک ایران، از قول نادر خطاب به عثمانیان تذکر تاریخی و هشدار می‌دهد که وی را با صفویه اشتباه نگیرند؛ چراکه صفویه موجب انشقاق و تجزیه ارضی ایران شدند.

مروی می‌نویسد: «قبل بر اینکه پادشاهی ایران به سلاطین ترکمانان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم، هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود، بعد از آنکه به اقتضای قدر، سلطنت ایران به سلسله صفویه انتقال یافت، در عهد آن سلسله، بلخ با توابع به تصرف ازبک و کابل و توابع به تصرف سلاطین هند، عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان به

تصرف دولت عثمانی درآمد، چنان که بطون سیر به آن مشحون است و حدود و سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه اسلام پناه قرار یافته، معلوم می‌باشد» (همان: ۹۷۹/۳؛ نیز نک. نامه نادرشاه به سلطان محمود عثمانی؛ نوایی، ۱۳۶۸: ۲۸۱).

بدین سان در حاکمیت افشاری، استدلال در ادعای سلطه ارضی در قبال عثمانیان، دوره‌های تاریخی پیش از صفویه بود، زیرا نادر با استناد به تاریخ قبل از صفویه معتقد بود این مناطق متصرفی در عهد صفویه از ایران جدا شده‌اند.

نتیجه‌گیری

مورخان افشاری حداقل در سه سطح موضع‌گیری‌هایی در قبال حاکمیت صفویه و نادر اعم از طرح یا عدم دیباچه مذهبی، نگرش به حاکمیت صفویه و مناسبات نادر با آن و اعلام سلطنت از سوی نادر اتخاذ کردند. این سه مورخ افشاری یعنی مستوفی، استرآبادی و مروی اغلب منعکس‌کننده نقطه‌نظرات چالشی نادر در برابر حاکمیت صفویه بودند. از جمله دیباچه‌های آن‌ها تحت تأثیر سیاست مذهبی نادر قرار گرفته است، در این میان رویه استرآبادی و مستوفی شباهت زیادی با هم دارند، در حالی که رویکرد مروی با آن دو متفاوت است. آن‌ها درباره مناسبات نادر با طهماسب ضمن متهم کردن طهماسب به بی‌کفایتی و بی‌درایتی از صبر و حوصله نادر در قبال وی یاد کرده‌اند، هرچند مروی به دلیل علاقه به صفویه و هم به نادر گرفتار چالش و گاهی تناقض‌گویی شده است، در نهایت به هواخواهی شدید از نادر پرداخت. این مورخان حاکمیت صفوی را براساس نقطه‌نظرات نادر سراسر آسیب برای مردم ایران از دو منظر اختلاف مذهبی و انشقاق ارضی ایران (تجزیه ایران) شمرده‌اند. همچنین هر سه مورخ تقدیرگرا هستند و سقوط صفویه و ظهور نادر را در قاعده تقدیر نگریسته‌اند و نظرات آن‌ها درباره چرایی سقوط صفویه بی‌شباهت به هم نیستند. هر سه در مجموع همسو با نادر، صفویه را محکوم کرده‌اند. این سه مورخ شورای مغان را از منظر نادری بررسی کرده‌اند. هرچند نوشته مستوفی طول و تفصیل زیادی ندارد؛ استرآبادی بیشتر با نگاهی رسمی به عنوان منشی الممالک نادر و نوشته محمدکاظم مروی با تفصیل بیشتری است.

منابع

- آصف، محمدهاشم (رستم الحکما) (۱۳۵۲) *رستم‌التواریخ*، به تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر آوری، پیترو (۱۳۸۷) *تاریخ ایران کمبریج (دوره افشار، زند و قاجار)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- استرآبادی، میرزاهدی خان (۱۳۶۶) *دره نادری*، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۹

- _____ (۱۳۶۸) جهان‌گشای نادری، به‌اهتمام محمد اقبال، تهران: دنیای کتاب.
- اروجی، فاطمه؛ پروان، بیژن (۱۳۹۷) «پژوهشی در دین و سیاست مذهبی نادر»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۲(۲۳)، ۶۲-۴۱.
- بازن، پادری (۱۳۶۵) نامه‌های طبیب نادر، ترجمه علی اصغر حریری، گیلان: شرق.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۳۲) تاریخ حزین، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۰) «دیب‌چانه‌نویسی متون تاریخی افشاریه؛ تداوم»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، دانشگاه الزهراء(س)، ۲۱(۸)، ۶۱-۳۷.
- سالاری شادی، علی؛ رحیم‌لو، یوسف (۱۳۸۳) «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه»، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز، ۱۶(۱)، ۹۱-۱۰۸.
- سالاری شادی، علی (۱۳۸۳) «محمدکاظم مروی و عالم آرای نادری»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ۷۲ به بعد.
- کشمیری، عبدالکریم (۱۹۵۰) بیان وقایع (سرگذشت احوال نادر شاه)، به تصحیح و تحقیق داکتر کی-بی-نسیم، لاهور: دانشگاه پنجاب.
- طهرانی، محمدشفیع (۱۳۶۹) تاریخ نادرشاهی، به‌اهتمام رضا شعبانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷) فواید الصفویه، به تصحیح و مقدمه مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳) سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۴۴) انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مرعشی صفوی، میرزاحمدخلیل (۱۳۶۲) مجمع‌التواریخ، به تصحیح عباس اقبال، تهران: سنایی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴) عالم آرای نادری، به تصحیح محمدمامین ریاحی، تهران: کتابفروشی زوار.
- مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵) زبده‌التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: موقوفات افشار.
- ملایی، علیرضا (۱۳۹۰) «ملاحظات تاریخی-روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری‌های رسمی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء(س)، ۲۱(۷)، ۸۷-۱۱۳.
- موسوی اصفهانی، میرزاحمدصادق (نامی) (۱۳۶۳) تاریخ گیتی‌گشا، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ و دیگران (۱۳۸۱) «نادر شاه»، ایران در زمان نادر شاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- نوابی، عبدالحسین (۱۳۶۸) نادر شاه و بازماندگانش (نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری)، تهران: بی‌نا.
- وثوقی مطلق، رجبعلی (۱۳۸۷) «تحلیلی بر خطابه‌های نادرشاه افشار» پژوهش‌نامه تاریخ، ۴(۱۳)، ۱
- هنوی، جونس (۱۳۷۷) زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی.

List of sources with English handwriting

- Astarābādī, Mīrzā Mahdī (1962): *Dorre-ye Nādere*, edited by Seyed Jafar Shahidi, Tehran 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Astarābādī, Mīrzā Mahdī (1989) *Tārīḳe jahāngošāy-e Nāderī*, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian].
- Avari, Peter (1387) *Cambridge History of Iran (Afshar, Zand and Qajar periods)*, translated by Morteza Saqib Far, Tehran: Jami Publications.
- Bazen, Padri (1365) *Nader's doctor's letters*, translated by Ali Asghar Hariri, Gilan: šarq.
- Hanway, Jonas (1986): *The history of Nader Shah (The Life of Nāder Shah)*, Translated by Esmail Dolatshahi, Tehran: Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Ḥazīn Lāhījī, Moḥammad 'Alī (1953) *Tārīḳ -e Ḥazīn*, Isfahan: ta'yid.
- Kaempfer, Engelbert (1363) *Am hofe des persischen grosskonigs*, translated by Kikau Jahandari, Tehran: kwarazmī.
- Keshmiri, Abdul Karim (1950), *Bayan-e Vaqāye '*, edited by B Nasim, Lahore: Panchap University,
- Lockhart, Laurence (1344) *The fall of the Safavi dynasty and Afghan occupation of Persia*, translated by Esmail Dolatshahi, Tehran: Bongāhe Tarjameh va Našr-e Ketāb.
- Lekhart, Lawrence (1331) *Nader Shah*, translated and adapted by Mushfaq Hamdani, Tehran: Chāpkhāne- shārgh.
- Marashi Safāvi, Mirza Mohammad Khalil, (1983) *Majma' ul-Tawārīḳ*, corrected by Abbas Iqbal, Tehran, Sanai
- Marvī, Moḥammad Kāzem (1990): 'Ālam Ārāy-e Nāderī, edited by Mohammad Amin Riahi, Tehran: 'Ālam.
- Moḥammad Hāšem Āsef [Rostam Al-Hokamā],(1978): *Rostam ul-Tawārīḳ*, by: Moḥammad Mošīrī, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Mollaiy Tavani, Ali Reza, (2011), *Methodological Reflections About identity and Credibility of the Official Historiography, "Historical Perspective and Historiography"* Alzahra University, Volume 21, Issue, 7 April.
- Mostofī, Moḥammad Moḥsen (1996): *Zobdat ul-Tawārīḳ*, Behroz Godarzi, Tehran: moghofat afshar.
- Mousavi Nami Isfahani (1984) *Tārīḳ-e Gītī Gošā*, introduction of Saeed Nafisi, Tehran: Eqbāl.
- Navaei, Abdul Hossein, (1989), *Nader Shah and his survivors (royal letters and mandatory political documents)*, Tehran.
- Orouji, Fatemeh, Bījan Parvan, (2019), *Nader's religious policy- Nader and religion*, Journal of Historical Researches of Iran and Islam, University of Sistan and Baluchestan, Volume 12, Issue 23 - Serial Number 23.
- Petroshevsky (1381), "Nader Shah", Iran during the time of Nader Shah, Minorsky, Petroshevsky, Lekhart and others, translated by Rashid Yasmi, edited by Ali Asghar Abdulahi, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Qazvini, Abu Al-Hasan, (1988), *Fawa'id al-šafawiyah*, edited and introduced by Maryam Mir Ahmadi, Tehran: Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Rashtiani, Godars (2013) " The prefaces of Afsharid Historical Texts; Continuity and Transition in Iranian Historiography", *Historical perspective and historiography*, al-Zahra University, Volume 21, Issue 8, November 2011, pp 37-61.
- Salari Shadi, Ali (1383) "Mohammed Kazem Maravi and Alam Arai Naderi" book of the month of history and geography, 1383, No. 72.
- Salari Shadi, Ali, Rahim Lo, Yousef (2013) "The extinction of the Safavid dynasty from the

perspective of Iranian historians after the fall of the Safavid dynasty", Journal of the Faculty of Humanities and Social Sciences of Tabriz University, No. 16, pp. 91-108.

Sultan Hashem Mirza, (2000) *Zabur al-Dawood*, with corrections and comments by Abdul Hossein Navaei, Tehran: written heritage.

Tehrani, Mohammad Shafi (1990), *History of Nader Shahi*, by Reza Shabani, Tehran, Institute for Cultural Studies and Research.

Vothoughi Mutlaq, Rajab Ali, (1399), "THE ANALYSIS OF NADER SHAH AFSHAR'S SPEECHES", *paZuheSh Tavārīk*, shomareh 13.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons [Attribution-NonCommercial 4.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/) (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

The approach and narration of historians of the Afshariya period towards the Safavid dynasty¹

Ali Salarishadi²

Received: 2023/02/21
Accepted: 2023/07/20

Abstract

Official historians are often part of the government and their writings reflect the views and policies of the ruling system. They usually try to present a narrative that is consistent with the government's thinking and attitudes. However, as far as the official historians of Afshariya are concerned, the matter was complicated by the political and religious complications, the fall of the Safavid dynasty and the rule of Mahmud, and the developments that led to the rise of Nader Shah. Moreover, Nader Shah pursued particular and different approaches against the Safavids. Therefore, Afshari historians found themselves in a complicated situation. Therefore, it was difficult for these historians to tell the history of the Safavids and their fall. The problem is, under such difficult circumstances, how did the Afsharian historians portray Nader's relationship with the Safavid legacy and his clashes with the Safavids? The author tries to evaluate the process and method of narration of Afshariya historians about the Safavids in those special and complex conditions with a descriptive and analytical method. The article finally comes to the conclusion that Afshari historians inevitably viewed the Safavid period with suspicion and criticism. Because Nader, who was somewhat coincidentally associated with the heir of the Safavid dynasty, Shah Tahmasb II, was always thinking of dismissing him and whenever there was a suitable opportunity, he challenged the Safavids. Therefore, Afshari historians confirmed Nader's attitude. They insisted on the correctness of his action against the Safavids and often condemned and blamed the Safavid rule.

Key words: historians, Estrabadi, Mervi, Mustufi, Nader, Safavid.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42870.1651

2. Associate Professor of the Institute of Humanities and Cultural Studies, Thren, Iran.
alisalarishadi@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۲۰-۱۸۳

تاریخ میان رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی^۱

سمیه عباسی^۲، هاشم ملکشاهی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۱

چکیده

حامیان «تاریخ میان رشته‌ای» با طرح این دیدگاه که رویکردهای اکتشافی-توصیفی به عنوان روش اصلی در پژوهش‌های تاریخی دیگر پاسخ‌گوی یک پرسش، حل یک مسئله یا پرتوافکنی بر حل یک موضوع پیچیده جوامع انسانی در چارچوب روش معرفتی خود نیست، باعث ایجاد بحث‌هایی در ساحت نظام دانشگاهی رشته تاریخ در ایران در موافقت یا مخالفت با این رویکرد شده‌اند که می‌توان آن را در سه دسته تقسیم‌بندی کرد. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر بررسی آماری است و می‌کوشد میزان مقالات میان رشته‌ای در مجلات علمی-پژوهشی مرتبط با گروه‌های تاریخی علمی کشور به عنوان نمایندگان تاریخ آکادمیک را بیابد و به دنبال پاسخ به پرسش جایگاه تاریخ میان رشته‌ای در پژوهش‌های تاریخی جهت بررسی ادعاهای مرتبط با این وضعیت است. طی سال‌های اخیر، حامیان رویکرد توصیفی و قائلان «کار ویژه» برای دانش تاریخ، با آنکه در تمام سال‌های شکل‌گیری تاریخ علمی در ایران، تسلط نسبی بر فضای آموزش و پژوهش این رشته دانشگاهی داشته‌اند و حتی از موانع عمده تغییر بنیادین برنامه درسی رشته تاریخ در سال‌های بعد از انقلاب فرهنگی بوده‌اند، با ایجاد فضای «نظریه‌هراسی» به بهانه یکتانگاری و حفظ استقلال علم تاریخ از دیگر شاخه‌های علوم انسانی، مانع تحول ساختاری در رشته تاریخ شده‌اند. آمار ۱۶ مجله علمی-پژوهشی تاریخی در یک بازه زمانی ۱۵ ساله که ۳۹۲۶ مقاله را به چاپ رسانده‌اند، نشانگر آن است که صرفاً ۴۸۹ مورد از این مقالات

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.41535.1626

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.8.4

۲. دانش‌آموخته دکتری تخصصی تاریخ ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول). somayehabbasi179@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. hashemmalekshahi@gmail.com

پژوهش‌های «تاریخ میان‌رشته‌ای» محسوب می‌شوند. تعداد پایین مقالات میان‌رشته‌ای و به‌کار نبردن گسترده نظریات در این پژوهش‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین داده آماری این پژوهش نیز گزاره‌ای برخلاف ادعای جریان مذکور، درباره برتری داشتن جریان حامی «تاریخ میان‌رشته‌ای» بر فضای علمی این رشته است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ میان‌رشته‌ای، مطالعات بین‌رشته‌ای، پژوهش‌های تاریخی، نشریات علمی-پژوهشی رشته تاریخ.

مقدمه

اغلب آثار تاریخ‌پژوهشی دانشگاهی به‌عنوان نمایندگانی تاریخ علمی در ایران، متأسفانه در موضوع، مفهوم‌سازی علمی و روش انجام پژوهش، بر گزاره‌های سنتی روش‌های تحقیق متکی‌اند. همچنین با قائل شدن دانش تاریخ به‌عنوان ابزاری برای «توصیف فرجه درباره گذشته انسانی»^۱، به‌نوعی مأموریتی یکتاانگارانه برای این علم متصورند، درحالی‌که علم تاریخ، عام‌ترین مقیاس در پهنای زمان و مکان برای توصیف و تحلیل زندگی انسان‌هاست و منحصر به گذشته و وقایع مرتبط با آن نخواهد بود، بلکه سطحی فراگیر از پیوند گذشته، حال و آینده را شامل می‌شود؛ لذا جهت کاربست این دانش برای توصیف، تحلیل و تبیین رویدادهای جوامع انسانی، به‌ویژه در حیطه تاریخ معاصر، نیازمند تجهیز دانش‌آموختگان این رشته علمی به دانش‌های معرفتی و ابزارهای روشی است.

تاریخ‌نگاری به بیان نجم‌آبادی اغلب پس از روی دادن «وقایع تاریخی» برای نظم‌دادن به این اتفاقات و معنابخشی به توالی این رویدادها انجام می‌گیرد (نجم‌آبادی، ۱۳۸۱: ۲۴۱) و روش‌های توصیفی محض، به‌عنوان روش اصلی در پژوهش‌های تاریخی، دیگر شرط لازم برای جواب‌دادن به یک پرسش، حل یک مسئله یا پرتوافکنی بر حل یک موضوع پیچیده جوامع انسانی در چارچوب روش معرفتی خود نیست و بهتر آن است که از تاریخ میان‌رشته‌ای به‌عنوان معرفتی بهره‌بردار که از روش‌ها و نظریات و مفاهیم یک یا چند رشته دیگری غیر از تاریخ نیز استفاده می‌کند.

در ساحت نظام دانشگاهی رشته تاریخ در ایران، معتقدان به برتری روش توصیف در پژوهش‌های تاریخی و قائلان به نظریه‌محور کردن دانش تاریخ با تأکید بر پایه‌ای قلمدادکردن توصیف و جمع‌آوری داده در کار مورخان، دو موضع فکری کلان، مشخص و قابل ردیابی‌اند: رویکرد اول، ضمن یکتاانگاری ویژه در هدف علم تاریخ، تلاش گروه دوم را مسئله‌ای

۱. برای اطلاعات بیشتر (نک. حضرتی، ۱۳۹۹: ۸۷).

نگران‌کننده برای استقلال و یکتایی موضوع دانش تاریخ می‌داند و گروه دوم نیز وضعیت حاشیه‌ای رشته تاریخ در ایران را به دلیل عدم التفات گروه‌های علمی و دانشگاهی آن به رویکردها و روش‌های نوین و جداسدن آن از روش‌های جدید می‌پندارد و راه برون‌رفت از بحران موجود را در جدی‌گرفتن مطالعات میان‌رشته‌ای و مجهزکردن دانشجویان این رشته به ابزارها و روش‌های دیگر معرفت‌های علمی کاربردی در تحقیقات تاریخی می‌داند؛ گروه سومی نیز در میانه این دو رویکرد با وام‌گرفتن از محاسن هر دو سمت، بر گذر از این تقسیم‌بندی‌ها تأکید دارند.

مباحث مطرح‌شده در فوق درباره دیدگاه‌های حاضر در نظام آکادمیک رشته تاریخ در ایران که می‌توان آن را در زیرمجموعه مباحث مرتبط با پارادایم معرفتی این رشته علمی دانست، خود مرتبط با مباحثی مشابه در فضای جهانی حوزه علم تاریخ به صورت خاص و علوم انسانی به طور عام است که در بخش بعدی پژوهش به صورتی جامع بدان خواهیم پرداخت.

مسئله پژوهش حاضر، نه بررسی فرایند این مباحث در ایران و نه در بعد جهانی آن است، لذا پرداختن به آن‌ها نیز صرفاً ضرورت معرفتی این پژوهش بوده است. تحقیق پیش‌رو، ضمن تأمل در نظریات موجود، منتقد تفریدی دیدن تاریخ و آن را صرفاً علمی برای توصیف گذشته انسانی دانستن است. از دیدگاه نگارندگان این مقاله، نظریه آزمایشی یا نظریه پردازی غایت علوم تعمیمی دیگر چون علوم سیاسی و جامعه‌شناسی نیست، بلکه ابزاری است برای پاسخ به مسائل و بحران‌ها و تحلیل شرایط جامعه؛ لذا علم تاریخ با قابلیت جمع‌آوری و توصیف داده‌های معتبر بر پایه دانش خویش و استفاده از مفاهیم، رویکرد و نظریات دیگر رشته‌های علوم انسانی که البته برخی از آن‌ها نیز مختص رشته‌ای خاص نیست، بهتر از دیگر شاخه‌های حوزه علوم اجتماعی قادر به توصیف، تحلیل و تبیین رویدادهای جامعه چه در گذشته و چه در حال، برای کمک به برنامه‌ریزی آینده‌ای مطمئن‌تر خواهد بود؛ مسیری که به طراحی نظریه از دل مطالعات تاریخی نیز خواهد انجامید.

مسئله پژوهش پیش‌رو، بررسی جایگاه «تاریخ بین‌رشته‌ای» در پژوهش‌های تاریخی مبتنی بر بررسی آماری میزان این مقالات در مجلات علمی پژوهشی مرتبط با گروه‌های آموزشی تاریخ در دانشگاه‌های مختلف کشور و پژوهشکده‌های مرتبط با این رشته به عنوان نمایندگان تاریخ علمی کشور در کنار توجه به دیدگاه استادان مطرح این حوزه در این ارتباط است.

در این پژوهش با رویکرد توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از روش‌های آماری و مصاحبه‌ای جهت دستیابی به داده‌های آغازین، تلاش شد تا با در نظر گرفتن یک بازه زمانی حدوداً ۱۵ ساله، ۱۶ مجله علمی پژوهشی تاریخی از منظر دارا بودن تعداد مقالات بین‌رشته‌ای بررسی شود.

پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، پژوهش‌های علوم تاریخی، نشریه تاریخ اسلام و ایران، نشریه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دو فصلنامه جستارهای تاریخی، مجله تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهش‌های تاریخی، فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، فصلنامه مطالعات تاریخ ایران بعد از اسلام، فصلنامه تاریخ و فرهنگ، مجله تاریخ ایران، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی و مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، مجلاتی‌اند که با تکیه بر سامانه اینترنتی، ابتدا تعداد مقالات آن‌ها در بازه زمانی ذکر شده، تعداد مقالات بین‌رشته‌ای و همچنین آمار مؤلفان اول مقاله و وابستگی دانشگاهی آن‌ها شناسایی شده است.

در واقع، هدف از استخراج این آمار زمان‌بر که با یک کار تیمی حدوداً نه ماه به طول انجامید، پاسخ به این پرسش است که جایگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در پژوهش‌های تاریخی چگونه است و در صورت بی‌توجهی به این ضرورت روز دانش تاریخ با تکیه بر داده‌های مذکور، روش‌های کارآمد جهت آموزش آن به اهل تاریخ و کمک به گذر از بحران فعلی رشته تاریخ چیست؟

درباره مسئله پژوهش حاضر و پرسش‌هایی که قصد پاسخ‌گویی به آن را دارد، با تکیه بر جامعه آماری هدف تاکنون تحقیقی انجام نشده و از این منظر دارای نوآوری است؛ هر چند خود بحث تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای موضوع و دغدغه برخی استادان و دانش‌آموختگان این حوزه بوده و همایش‌هایی نیز در چند سال اخیر در این باره برگزار شده که پژوهشکده تاریخ اسلام آن‌ها را به صورت دو کتاب مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای و گفتارهایی درباره تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای به چاپ رسانده و برخی از مقالات آن‌ها در بخش‌هایی از این پژوهش یاری‌رسان مؤلفان تحقیق حاضر بوده است.

تاریخ میان‌رشته‌ای؛ چستی و تاریخچه آن در جهان و ایران

مطالعات میان‌رشته‌ای گونه‌ای از علوم است که بعد از آشکار شدن ضعف‌ها و کاستی‌های تخصصی شدن به رشته‌های تخصصی ریز، ضرورت یافته است. این اندیشه و طرح بر وحدت و یکپارچگی علوم در حوزه‌های فلسفه، علوم طبیعی، علوم ریاضی و علوم انسانی تأکید می‌ورزد. فلسفه پیدایش علوم میان‌رشته‌ای از سویی، در واقعیات عینی و ظهور پدیده‌های منفرد اما چند وجهی و پدیده‌هایی ریشه دارد که تبیین هم‌زمانی، مشکل‌شناسی میان‌رشته‌ای، راه‌حل‌شناسی میان‌رشته‌ای و اقدام همگانی و فراگیر را می‌طلبید. از سوی دیگر، در مجادلات نظری و نقد

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۸۷

روش‌شناسی تجزیه و ترکیب و علوم پوزیتیویسمی ریشه دارد. این‌گونه مطالعات هم محدودیت‌ها و کاستی‌های روش تجزیه‌گرایی و تخصص محوری را برطرف می‌کند و هم ظرفیت‌ها و امکانات پژوهشی جدیدی برای حوزه‌های مختلف علوم فراهم می‌آورد (برزگر، ۱۳۸۷: ۳۷).

در تعاملات میان‌رشته‌ای، شرط لازم وجود ترکیبی و مشارکت دو یا چند رشته تخصصی است تا پدیده‌های مشترک در مرزهای حاصل‌خیز دو رشته مطالعه شوند، اما این اقدامات کافی نیست؛ شرط کافی، ترکیب این یافته‌های تخصصی در یکدیگر به نحوی است که جداسازی آن‌ها از یکدیگر ناممکن و شناسایی ناپذیر باشد؛ نوعی «تضارب آرا» به گونه‌ای است که آنچه به دست می‌آید، نه اولی و نه دومی، بلکه سنتزی دیالکتیکی و نوعی شناخت جدید است (همان: ۳۹).

پیدایش این علوم مدیون تحولات مرتبط با تغییر روش و چگونگی درک ذات جهان است که با چرخش از روش قیاسی به سمت استقرایی و تجربی بیان می‌شود. طلیعه‌دار این تغییر را می‌توان در دیدگاه فلسفی دکارت جست‌وجو کرد که به بیان سولومون دیدگاه اول شخص وی را باید جنبش روح زمانه‌اش دانست (سولومون، ۱۳۷۹: ۲۰). زمانه‌ای که با انقلاب‌های بزرگ صنعتی و سیاسی، شتاب بیشتری به این تحولات داد. به‌دنبال طرح مسائل جدید، نیازهای جدید، رشته‌های گوناگون علمی را ایجاد کرد؛ بنابراین به‌طور مرتب، از دایره دانش کاسته می‌شد و دایره‌های جدیدی با عنوان رشته‌های تخصصی جدید شکل می‌گرفت (همان: ۴۰).

امروزه واژه «میان‌رشته‌ای» به واژه‌ای مرسوم برای اعضای تمامی رشته‌های علمی تبدیل شده و در مباحث متعدد با آن مأنوس شده‌اند و معمولاً برای اشاره ضمنی به مقوله‌ای مطلوب استفاده می‌شود؛ چیزی که به‌دست آوردن آن در تدریس و پژوهش بسیار ارزشمند است (هورن، ۱۳۹۵: ۴۳).

حسین مصباحیان با تکیه بر منابع مطالعاتی خویش ضمن تفکیک بین «مطالعات چندرشته‌ای» و «مطالعات بین‌رشته‌ای»، گزینه دوم را رشته‌ای در مقابل رشته‌های تخصصی سنتی چون تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه و علوم سیاسی می‌داند و درباره چگونگی شکل‌گیری و گسترش آن می‌نویسد: «این رشته که بعضی‌ها، در مضمون، ریشه آن را به فلسفه یونان برمی‌گردانند اصولاً در قرن بیستم پدید آمد. تاریخ واقعی تأسیس این رشته به سال ۱۹۴۴ و به دانشگاه میشیگان بر می‌گردد» (مصباحیان، ۱۳۹۲: ۴۰۸-۴۰۷). او پیدایش این رشته را بی‌ارتباط با مسائل ناشی از جنگ جهانی دوم نمی‌بیند و بر این اعتقاد است که «جنگ در واقع مسائلی ایجاد کرده بود که هیچ‌یک از رشته‌های تخصصی نمی‌توانستند از عهده پاسخ‌گویی به آن

برآیند» (همان: ۴۰۸).

مسئله‌ای که در پژوهش‌های تاریخی نیز می‌توان ردیابی کرد، همین نکته ذکر شده در ناتوانی پاسخ‌گویی روش‌های سنتی این دانش به آن مسائل است؛ لذا می‌توان «تاریخ میان‌رشته‌ای» را پژوهشی تاریخی دانست «که روش‌ها و مفهومی‌های یک یا چند رشته دیگر غیر از تاریخ را مورد استفاده قرار می‌دهد» (هورن، ۱۳۹۵: ۴۳۲) تا مسائل و موضوعاتی از تاریخ را که در حیطه این دانش نمی‌توان پاسخ دقیقی به آن داد، از طریق کمک و بهره‌گیری از روش مطالعات بین‌رشته‌ای خوانشی متفاوت از آن بیان شود که این امر خود نیازمند عدم تفریدی دیدن علم تاریخ و در انداختن طرحی نو در ساحت معرفت‌شناسی و هستی‌شناختی آن، ضمن تأکید بر ویژگی‌های یکتانگارانه آن است.

در ضرورت بهره‌گیری دانش تاریخ از دیگر معرفت‌های حوزه علوم انسانی، در بُعد جهانی این مباحث از همان نیمه‌های دوم قرن هجدهم و اندیشه‌های افرادی چون ویکو قابل ردیابی است. همچنین کسانی چون کارل مارکس و ماکس وبر از پیشروان تأکیدکننده در این امر بودند و آن‌ها با همین شأن تاریخی خویش به طرح مسئله و نظریه‌پردازی پرداختند. هر چند بعدها «از اواخر قرن نوزدهم به بعد، با ظهور نگرش پوزیتیویستی به علوم و سیطره و غلبه این نگرش بر اکثر رشته‌های علوم، این قرابت و خویشاوندی یا همگرایی و همکاری بین تاریخ و علوم اجتماعی [و درحقیقت بین پژوهش‌ها و تحقیقات اجتماعی و تاریخی] ناگهان وضعیتی پیچیده و دشوار به خود گرفت» (نوذری، ۱۳۸۳: ۱۸۲).

این پیچیدگی‌ها که بخشی از رویکرد آن به فلسفی‌دیدن علوم مختلف باز می‌گشت، باعث توقف تلاش پژوهشگران جهت ایجاد همگرایی بین‌رشته‌ای در حوزه‌های مختلف علوم انسانی نشد، اوج این تلاش‌ها را می‌توان در آثار مورخان چند نسل مکتب آنال به‌عنوان نمونه‌های موفق مطالعات «تاریخ بین‌رشته‌ای» نام برد و همچنین آثار نویسندگانی چون آیزنشتاد، برینگتون مور، ایمانوئل والرشتاین، چارلز تیلی و پیر بوردو.

ضرورت همگرایی بین‌رشته‌ای یا تأکید بر حفظ استقلال علم تاریخ از دیگر حوزه‌های علوم انسانی همان‌گونه که در مقدمه پژوهش ذکر شد، در ساحت نظام دانشگاهی رشته تاریخ در ایران نیز به‌مانند مباحث کلان جهانی این حوزه، باعث ایجاد دیدگاه‌های متفاوت شد که می‌توان آن را در سه سطح کلان تقسیم‌بندی کرد.

گروه نخستین یا حامیان جریان توصیف که شاید بتوان نماینده مشخص آن را حسن حضرتی به‌دلیل پرداختن روشمند به این مبحث دانست، مطالعات میان‌رشته‌ای را کاری در مرتبت دوم و ثانویه می‌پندارند؛ آن‌هم به شرطی که در کار اصلی مورخ خللی ایجاد نکند

(حضرتی، ۱۳۹۹: ۸۱).

این دیدگاه ضمن انتقاد به اکثر تحقیقات و رسالات دانشگاهی سال‌های اخیر، آن‌ها را «تقلیدهای ناشیانه از رویکردهای نظریه‌آزمایی در علوم تعمیمی» (همان: ۷۶) می‌پندارد که دلیل تنظیم طرح‌نامه‌های آن‌ها در این مسیر، دانشجو را «دانسته یا نادانسته، به سمت نظریه‌آزمایی سوق» (همان) می‌دهد، لذا «آزمون نظریه بیش از داده‌شناسی و توصیف فربه اهمیت پیدا می‌کند و محوریت پژوهش در عمل با آزمون نظریه است و نه توصیف عمیق و گسترده. رویه‌ای که در جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و دیگر علوم تعمیمی همواره دنبال می‌شود؛ زیرا غایت آن علوم نظریه‌پردازی یا نظریه‌آزمایی است» (همان: ۷۷).

او اختلاف نظر خود با قائلان به مطالعات تاریخ «نظریه‌محور» را اختلافی بنایی می‌داند نه مبنایی که دلیل آن گفت‌وگو نکردن و نداشتن مطالعه دقیق نوشته‌های مکتوب یکدیگر است. حضرتی خود را نه مخالف نظریه، بلکه منتقد رویکرد آموزشی غلط در رشته تاریخ می‌داند و بر این دیدگاه است که این مخالفت در تضاد با نظریه و روش نیست؛ زیرا خود آثاری آکادمیک و مبتنی بر کاربست مفاهیم و روش دارد.

او بر این دیدگاه است که در رشته تاریخ باید بر ارتقای کارایی آن با تمرکز بر «کار ویژه» آن عمل کرد. از دیدگاه حضرتی «کار ویژه دانش تاریخ این است که مبتنی بر داده‌های معتبر برای ما از گذشته توصیف موثق ارائه کند؛ کاری که دیگران نمی‌توانند» (مصاحبه با حسن حضرتی، مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۲۷).

وی ضمن قائل بودن بر سهل‌الوصول نبودن گذشته، کار خود را به‌عنوان یک مورخ رسیدن به حقیقت می‌داند و بر این دیدگاه است که «تاریخ‌ورز اگر این اعتقاد را نداشته باشد که باید به سمت رسیدن به حقیقت برود، پس تاریخ‌ورز نیست. ما در مطالعات تاریخی واقعاً اگر به این نرسیدیم که توصیف گسترده به چه دردی می‌خورد، مورخ نشده‌ایم یا تاریخ‌ورزی نکرده‌ایم؛ چون که چگونگی اتفاق افتادن وقایع مهم‌ترین هدف ما در بررسی تاریخی است» (همان).

حضرتی با تفاوت قائل شدن بین روش و نظریه، مثلث روش، نظریه و مهارت را عامل موفقیت اهل تاریخ برای تبدیل تاریخ از دانشی عامه به دانشی خاصه می‌پندارد و برای گذر از این شرایط با طرح ایده «توصیف فربه» و قائل شدن کار ویژه برای تاریخ‌ورزان بر این دیدگاه است که در سال‌های بعد از انقلاب، سلطه و اتوریتة علمی هاشم آقاجری و سرریز شدن شاگردان او به‌عنوان استاد به دپارتمان‌های تاریخ کشور از جمله خود او در زمانی، باعث تسلط رویکرد مطالعات «تاریخ میان‌رشته‌ای» شد.

از نظر او، این فضا دارای فوایدی بود، «اما اتفاقی را رقم زد که بسیار خسارت‌بار بود.

تبعات خسارت‌باری داشت. نه اینکه دکتر آقاجری تعمداً چنین برنامه‌ای داشته باشند، اما عملکرد ایشان باعث این تبعات شد. به نظرم خود دکتر آقاجری هم باید به عقب برگردند و بگویند چهل سال این‌گونه کار شد و نتیجه آن چیست، اما نتیجه چیست؟ تاریخ از معرفت خاصه به معرفت عامه تبدیل شد. شما دانش‌آموخته تاریخ با مجموعه‌ای از اطلاعات فارغ‌التحصیل می‌شوید که نسبت به موضوعات معرفت عامه دارد نه خاصه، یعنی چه؟ پرس‌وجو کنید از منابع و همان را ارائه بدهید. این می‌شود معرفت عامه. ما این را در نظام آموزشی یاد دادیم و چیزی از آن در نیامد. او بر این دیدگاه است که هم در نمونه‌های داخلی این حامیان اثر تولیدی مشخصی وجود ندارد و هم در نمونه‌های خارجی. در نهایت، کار حامیان داخلی انجام ترجمه‌های درخشان است (همان).

محسن رحمتی نیز ضمن توجه به ضرورت کاربست دیگر دانش‌ها در تحقیقات تاریخی، خود را از هواداران «توصیف فربه» می‌داند. او بر این دیدگاه است که به دلیل فقر منابع درباره تاریخ ایران پیشامشروطه، نمی‌توان به قطعیت لازم درباره سیر حوادث رسید. «داده‌های بریده‌بریده نارس‌تر از آن‌اند که بتوان مشابهت و نزدیکی آن را به یک تئوری خاص تشخیص داد و به همین دلیل نمی‌توان آن‌ها را براساس تئوری‌ها و نظریات خاص تدوین و تحلیل کرد، مگر با استفاده از چندین تئوری»؛ لذا بهتر آن است که ضمن استقلال رشته تاریخ از دیگر رشته‌های علوم انسانی، برای عصر پیشامشروطه از توصیف فربه استفاده کرد و برای دوران معاصر به استفاده از نظریات با حفظ شرط و شروطی روی آورد و از این ضرورت روز رشته تاریخ غافل نماند (مصاحبه با محسن رحمتی، مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۲۵).

ذکر این نکته ضروری است که در واقع آغازکننده این مباحث، قائلان به تحول در تاریخ آکادمیک با تئوریک‌کردن مطالعات تاریخی بودند که از سال‌های آغازین دهه هفتاد شمسی، بر ضرورت تغییر در روش و بینش تاریخ و پیاده‌سازی علمی آن تأکید داشتند. هاشم آقاجری طی سه دهه اخیر با ارائه سخنرانی‌ها، مقالات و البته ترجمه‌هایی مهم در حوزه تاریخ و نظریه، نقش ممتاز و بی‌بدیلی در این گروه دارد و می‌توان او را به‌نوعی پیشرو این مباحث در حوزه دانش تاریخ در ایران دانست. آقاجری با صراحت از علاقه خود به تاریخ بین‌رشته‌ای یاد می‌کند و می‌گوید: «علاقه شخص خودم در رشته تاریخ علایق بینارشته‌ای بوده و همچنان هست و هیچ‌وقت علاقه‌ای به مطالعه تاریخ به‌شکل سنتی، روایی صرف و غیرتئوریک نداشته‌ام» (URL1).

او بر این دیدگاه است که «تکرار مداوم و نقالانه تاریخ مربوط به سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار دیگر هیچ فایده‌ای ندارد» (همان) و دانش تاریخ در ایران نیازمند تحول است

(همان).

او مطالعه تاریخ با رویکرد تئوریک را بحثی مرتبط با خود رشته تاریخ می‌داند. وی با بیان این نکته که «در هیچ جای دنیا مورخ امروز نمی‌تواند با همان دستگاه‌ها و چارچوب‌ها و روش‌های پیشامدرن دیگر تحقیق تاریخی بکند» بر این نظر است که این مباحث، مباحث درون‌رشته‌ای تاریخ است و مطالبی مرتبط با حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی تاریخ است. او با تأکید بر پیوند روش و نظریه با یکدیگر و عدم تفکیک میان آن‌ها، از منتقدان تاریخ تئوریک این پرسش را دارد که اگر نمی‌خواهید به همان روش تاریخ‌نگاری طبری، ابن‌اثیر و اسکندر بیک منشی و سپهر تاریخ‌نگاری کنید بفرمایید این تحول چگونه باید اتفاق بیفتد (مصاحبه با سیدهاشم آقاجری، مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۳).

استاد کرسی تاریخ ایران در دانشگاه تربیت‌مدرس، بر این نظر است که برای وقوع این تحول ابتدا باید فهم ما از تاریخ، معنا و مفهوم آن، مبنای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن، مبانی ایدئولوژیک تاریخ، رابطه فاعل شناسایی با موضوع شناسایی، بحث زبان و واقعیت، بحث کلمات و اشیا، بحث جهان تاریخی و اینکه این جهان چه الزاماتی دارد و ما باید با آن به چه نحو روبه‌رو شویم، مورد پرسش و بازبینی قرار گیرد. او این فرایند را لازمه مدرن‌شدن مطالعات تاریخی می‌داند که بخشی مهم از آن را متکی بر شناخت از تحولات جهانی رشته تاریخ می‌پندارد (همان).

آقاجری منتقدان نظریه‌مندشدن تاریخ را اغلب کسانی می‌داند که نه تنها از تحولات و تاریخ رشته تاریخ در ایران آگاهی ندارند، بلکه به دلیل نداشتن شناخت کافی از تحولات جهانی آن، ادعاهایی را مطرح می‌کنند که بسیار تأسف‌برانگیز است. او با ذکر نمونه‌هایی چون آثار ابن‌خلدون، مارکس و ماکس وبر، تیلی و با معرفی مکتب‌های تاریخ‌نگاری چون آنال، تاریخ‌نگاری پست کلونیال، تاریخ‌نگاری سابلترن و تاریخ‌نگاری فمینیستی به‌عنوان موردهای موفق تاریخ تئوریک، تاریخ را پایه تئوری بیلدینگ می‌داند و می‌گوید چرا باید مبلّغ این تفکر اشتباه باشیم که تاریخ نیازمند گرفتن تئوری از رشته‌های دیگر است؟! در حالی که مورخان و دانش تاریخ خود در این زمینه پیشرو هستند (همان).

او ضمن انتقاد بر قائل‌شدن کار ویژه برای تاریخ و تاریخ‌ورزان و تقلیل‌دادن مورخان به عمل‌های دیگر رشته‌های علوم‌انسانی، منتقدان تاریخ تئوریک را برای دوری‌جستن از استدلال‌های نادرست به مطالعه هیستوریک‌ترم فرامی‌خواند و می‌گوید: «ما از دهه ۶۰ قرن بیستم به بعد یک چرخش تاریخی در تمام علوم اجتماعی و علوم‌انسانی داشتیم؛ یعنی تاریخ تأثیر گذاشته روی تمام رشته‌های دیگر و ادبیاتی به وجود آورده که امروز مشهور به چرخش

تاریخی در علوم انسانی و اجتماعی است؛ یعنی فقط چرخش زبانی نیست، چرخش تاریخی است. در مردم‌شناسی این چرخش تاریخی اتفاق افتاده است. خود گیرتز نمونه‌اش است. کارش یک آنتروپولوژی تاریخی و تفسیری است. در اقتصاد اتفاق افتاده است. نظریه داگلات نورث را بدون تاریخ نمی‌توانید بفهمید. در جامعه‌شناسی که خیلی روشن است، جامعه‌شناسی تاریخی، در زبان‌شناسی، روان‌شناسی، جغرافیا و علوم سیاسی این چرخش‌ها اتفاق افتاده است. همه این‌ها در این چند دهه گذشته گرفتار یک چرخش تاریخی شده‌اند و حالا عجیب این است که در ایران عده‌ای از موضع رشته تاریخی نه تنها مخالفت می‌کنند با این چرخش‌ها بلکه حتی مخالفت می‌کنند با اقتضائات مدرن شدن رشته تاریخی در ایران» (همان).

ایشان ضمن قائل شدن بر موانع سیاسی، اجتماعی و امنیتی در زمینه گفت‌وگوی علمی در ساحت نظام دانشگاهی ایران، گفت‌وگو را امری می‌داند که طرفین مدعی «باید آگاهی‌های آن‌ها نسبت به میدان آن قدری باشد که بشود گفت‌وگو کرد» و در این زمینه ضمن اظهار خوشبختی از داعیه‌دار شدن دانشجویان دیروز خود، بر این دیدگاه است که مخالفت علمی باید مبتنی بر یک مطالعه جامع علمی باشد و منطق آن مخالفت و اظهار نظر بر پایه محکمی استوار باشد (همان).

هاشم آقاجری فقر نظری تاریخ‌ورزان ایرانی را منهای برخی استثنائات، از عوامل مهم انحطاط رشته تاریخ در ایران می‌داند و بدفهمی و ناآگاهی آنان از تاریخ رشته تاریخ را در این مسئله مهم می‌پندارد. او ضمن انتقاد به قائلین فربه‌نمودن توصیف‌های تاریخی و اینکه دیدگاه ایشان در قائل شدن بر کار ویژه مورخان، اهل تاریخ را به عمل‌ها و فعله‌های دیگر حوزه‌های علوم انسانی تبدیل خواهد کرد، بر این دیدگاه است که اغلب این افراد خود به نظریه آلوده‌اند. وی اصطلاح «توصیف فربه» را که اخذ و اقتباسی از یک نظریه‌پرداز آنتروپولوژی و یک انسان‌شناس تفسیری و واضح یک نظریه هرمنوتیکی است، به‌عنوان مثالی در این باره ذکر می‌کند. وی Thick Description مدنظر گیرتز را که نظریه‌ای تفسیری هرمنوتیکی است، در تضاد با تاریخ توصیفی، نقلی و کرنولوژیک می‌داند و موضوع آن را نوعی شناخت از جامعه می‌داند که موضوع کار مردم‌شناسی است که اتفاقاً رویکرد غیرپوزیتیویستی دارد و نظریه‌ای است که نمی‌توان از آن با برداشت اشتباه به تقابل با تاریخ تئوریک رفت (همان).

حامیان نظریه‌محور کردن مطالعات تاریخی، منهای هاشم آقاجری، در دانشگاه‌های مختلف دارای نمایندگان برجسته‌ای هستند که در کلاس‌های درس، در راهنمایی رساله‌ها و در سخنرانی‌ها و مقالات خویش ضمن تأکید بر ویژگی توصیفی دانش تاریخ به‌عنوان یکی از

خصوصیات آن، قائل به استفاده از نظریه، مفاهیم و روش‌های دیگر علوم در کاربردی‌تر کردن پژوهش‌های تاریخی به‌مانند علوم‌ی چون جامعه‌شناسی و علوم‌سیاسی هستند. علی‌محمد ولوی، داریوش رحمانیان، علیرضا ملایی‌توانی، فرهاد دشتکی‌نیا، بهزاد کریمی و قباد منصوربخت را می‌توان در زمره این جریان فکری معرفی کرد.

برای مثال، ملایی‌توانی ضمن تأکید بر کاربرد نظریه در تحقیقات تاریخی، در نشست «علوم تاریخی و مسئولیت اجتماعی»^۱ با نقد دیدگاه اول و البته با تأیید کار مورخان در جمع‌آوری داده‌ها که کاری بنیادی است، بر این نظر است که توقف در این جایگاه «ظلم بر تاریخ و دانش تاریخ است و مانع ورود مورخان به عرصه‌ها و موضوعات متعددی است که در حال شکل‌گیری می‌باشد» (URL6)، لذا «همچنان که دانش تاریخ عرصه‌ای است برای فهم و کشف واقعیت‌ها و حقایق نسبی در گذشته، به همان نسبت باید میدان و مجالی به ما بدهد که وارد مناقشه‌های نظری و مفهومی درباره تئوری‌ها و نظریه‌هایی شویم که دیگران پیرامون مسائل اجتماعی و جامعه انسانی و گذشته تاریخی تولید کرده‌اند تا بدانیم در کجا ایستاده‌ایم، از کجا آغاز کرده‌ایم و مسئله‌های ما کدام‌اند» (URL4).

ایشان وضعیت دانش تاریخ در ایران را با وجود اختلال و کژکارکردی در همه اجزای آن، نه وضعیت بحرانی، بلکه در «مسیر بحران» می‌داند که هنوز البته دستخوش بحران سیستمی و فراگیر نشده است (ملایی‌توانی، ۱۳۹۸: ۲۳۱) و مطالعات میان‌رشته‌ای را فرصتی برای استفاده از تجربه‌ها، روش‌ها و دستاوردهای علوم کمکی برای شناخت ابعاد چندلایه و هزارتوی تاریخ ایران می‌پندارد (ملایی‌توانی، ۱۳۹۸: ۲۷۸).

قباد منصوربخت از دیگر نمایندگان این جریان فکری، کار نهایی علم را تبیین می‌داند و بر این نظر است که «علم یعنی کسی بتواند روابط بین متغیرها و امور را توضیح دهد» (URL3). او ضمن ردّ تقریدی‌بودن علم تاریخ، معتقد است ضرورت به‌کارگیری نظریه در تحقیقات تاریخی «ضرورت تاریخ» است؛ ضرورتی که به‌دلیل تغییر و تحولی که در دوران جدید در تاریخ بشر به وجود آمده، ایجاد شده است (URL2).

بهزاد کریمی با نقد چارچوب نظام آموزش دانشگاهی تاریخ در ایران، بر این دیدگاه است که پارادایم مسلط بر این ساختار، دستیابی به حقیقت تاریخی را برای خود سهل‌الوصول کرده و «مدعی است تاریخ به‌سادگی «آنجا» ایستاده و منتظر است تا با اتخاذ منابع و روش‌های «درست» توسط مورخان، فراچنگ آید» (کریمی، ۱۴۰۰: ۵). او قائلان به این جریان سنتی را گروه «ارتدوکس» می‌داند که با شعار «تاریخ برای تاریخ» به جنگ با نظریه برخاسته‌اند (همان).

۱. علیرضا ملایی‌توانی (۱۳۹۹)، سخنرانی در پلن «علوم تاریخی و مسئولیت اجتماعی» (URL6)

فرهاد دشتکی‌نیا نیز ضمن تأیید استفاده از توصیف در برخی پژوهش‌های تاریخی که گزارش تاریخی مستندی درباره آن‌ها وجود ندارد، منتقد رویکرد توصیف فربه است و حامیان این جریان را فاقد بینش تاریخی می‌داند و بر این دیدگاه است که استفاده از مفاهیم و نظریات دیگر حوزه‌های دانش، به‌ویژه علوم انسانی نه یک انتخاب بلکه ضرورت امروزین رشته تاریخ است. او بر این دیدگاه است که «متأسفانه رویکرد غالب پژوهش‌های تاریخی و جریان فکری گروه‌های علمی دانشگاهی این رشته در ایران حمایت از پژوهش‌های توصیفی است» و اگر مسئله و آموزش استفاده از نظریات و مفاهیم در تحقیقات تاریخی به جد گرفته نشود، رشته تاریخ در ایران به فلاکت و حسیبی بیش از آنچه اکنون با آن مواجهه است، روبه‌رو خواهد شد (مصاحبه با فرهاد دشتکی‌نیا، مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۰۵).

مدافع برجسته دیدگاه نخست، یعنی حسن حضرتی برخلاف نظر دشتکی‌نیا، ضمن قائل شدن تاریخ‌نگاری توصیفی در ذیل پارادایم تاریخ‌نگاری مدرن، بر این نظر است که ساحت دانش تاریخ با تبدیل شدن به زمین نظریه‌آزمایی علوم تعمیمی در خطر اضمحلال قرار گرفته و به‌جای آنکه در دپارتمان‌های تاریخ کشور، مهارت‌ها و روش‌های توصیف فربه را آموزش بدهند، به یاد دادن نصف‌ونیمه نظریه‌های علوم تعمیمی پرداخته شده است (حضرتی، ۱۳۹۹: ۷۹). او همچنین می‌نویسد: «در ایران مقدمات لازم برای ورود تاریخ‌شناسان به حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم نشده است. به بیان دیگر، ورود به عرصه مطالعات میان‌رشته‌ای الزاماتی دارد که در حال حاضر دانش تاریخ در ایران، در سطوح مختلف از آن بی‌بهره است» (حضرتی، ۱۳۹۲: ۱۲۹-۱۲۸).

انتقادی که با چنین پاسخی از سمت کریمی به‌عنوان یکی از مدافعان برجسته گروه دوم پاسخ داده شده است: «اشکالی که عمدتاً از سوی مخالفان استفاده نظریه در تاریخ بیان می‌شود به این معنا که هنوز مدافعان کاربست نظریه در تاریخ نتوانسته‌اند آن‌چنان که مدعی‌اند با استفاده از نظریه تاریخ بنویسند و نظریه بیشتر در کارهایشان زینت‌المجلس است. این داوری گرچه قرین به حقیقت است، اما بهانه قرار دادن آن برای حمله به نظریه، جفای بزرگی در حق پشتیبانان نظریه است. آخر چطور می‌شود انتظار داشت با استادان تاریخ ناآشنا و بعضاً مخالف با نظریه، سیستم مندرس آموزشی و نبود متون مناسب به این مهم دست یافت» (کریمی، ۱۴۰۰).

هاشم آقاجری نیز ضمن انتقاد بر تک‌بعدی دیدن عامل وضعیت کنونی رشته تاریخ، شرایط نابسامان این رشته را در بخشی به سیاست‌های کلان حکومتی همچون سیطره نهاد سیاست بر ساختار دانشگاه، گماردن افراد غیرتاریخی و دارای کمترین صلاحیت علمی در شورای

برنامه‌ریزی رشته تاریخ از دهه هشتاد و تستی شدن آزمون پذیرش دانشجو در این رشته از اواسط دهه هفتاد مرتبط می‌داند. او بر این دیدگاه است که با وجود احساس ضرورت در ایجاد تحولات درسی در رشته تاریخ که از اوایل دهه هفتاد حس می‌شد، برنامه پیشنهادی او و دیگر استادان طراح که شامل افرادی مانند غلامحسین زرگری‌نژاد، مرحوم حائری، مصدق رشتی و عبدالرسول خیراندیش می‌شد، به دلیل تسلط جریان سنتی حامی تاریخ توصیفی بر گروه‌های تاریخ ایران و ناتوانی علمی ایشان جهت تدریس این مباحث جدید، برای تصویب نهایی موافقت صددرصدی را به دست نیاورد (مصاحبه با هاشم آقاجری، مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۳).

آقاجری ضمن طرح چرخش تئوریک خود بعد از دوره ارشد و تدوین پایان‌نامه مرتبط با ارتباط نهاد دین و دولت در عصر صفوی، پیشرو بودن گروه تاریخ دانشگاه تربیت‌مدرس در آغاز مباحث مرتبط با مطالعات تاریخ تئوریک را در زمانی که دیگر گروه‌های تاریخی کشور اطلاعی از این مباحث نداشتند و همچنین رساله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که به راهنمایی او در گروه تربیت‌مدرس یا با الهام از نظریه یا با کاربست نظریه و مفاهیم انجام شده است، به همراه ترجمه‌های متعدد برای معرفی تحولات مرتبط با رویکردهای مدرن حوزه تاریخ‌نگاری را رویدادهایی می‌داند که در عین تأثیرگذاری بر جریان تاریخ آکادمیک در ایران، نشانگر خلاف ادعای جریان مقابل درباره کم‌کاری خود و رویکرد مورد قبولش و همچنین نبود نمونه‌های کار تاریخ نظریه‌محور در نظام دانشگاهی ایران است که به اعتقاد او در آغاز راه تحول است (همان). او همچنین بر این دیدگاه است که شرایط امروز رشته تاریخ به دلیل فقر بحث‌های نظری، مفهومی و اپیستمولوژیک است نه اینکه به سبب حضور و قوت این بحث‌ها، تاریخ ضعیف شده باشد (همان).

علی محمد ولوی استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهرا(س)، به‌عنوان یکی دیگر از پیشروان و حامیان تاریخ تئوریک، ضمن تأکید بر پیشرو بودن دانشگاه الزهرا(س) در این زمینه، این ادعا را مطرح می‌کند که «زمانی در گروه تاریخ دانشگاه الزهرا(س) این مباحث مطرح بود که دانشکده‌ها و گروه‌های دیگر آن را به تمسخر گرفته و آن را کاری فانتزی می‌دانستند. خوشحالیم بعد از نزدیک چهل سال تکاپو و تلاش در این عرصه، می‌بینم در دانشگاه‌هایی که این باور در آن‌ها مطرح نبود و حتی نگاه منفی داشتند، الان در همان مسیر ما هستند» (مصاحبه با علی محمد ولوی، ۱۴۰۱/۱۱/۳).

ایشان بر این دیدگاه است که هم رویکرد اکتشافی پیمایشی و هم رویکرد نظریه‌محور رویکردهای علمی محسوب می‌شوند، اگر با سازوکار علمی انجام شوند. «اما اگر بخواهیم به سمت حل مسئله برویم و علمی را کاربردی کنیم باید بیایم سراغ آزمون فرضیه و آزمون

نظریه و این دو کار باید انجام شود. این‌ها همه مراتب و مراحل مختلف کار علمی محسوب می‌شوند و نمی‌شود ارزش‌گذاری کرد و کسانی که ارزش‌گذاری می‌کنند دانشجوی یا پژوهشگر را گرفتار مشکل می‌کنند» (همان).

وی با انتقاد از برنامه تحصیلی رشته تاریخ در ایران که به بیان او «در اتاق‌های در بسته با تکیه بر تجربه فردی افراد و عدم پیمایش اصولی و دقیق علمی و حتی بدون مطالعه نمونه‌های موفق جهانی» تدوین شده است (همان)، به‌مانند آقاجری تأکید بر نوپا بودن تاریخ‌تئوریک در ایران دارد و با توجه به معایب نظام آموزشی که مسیر آموزش را دشوار کرده، بر این نظر است که «آزمون نظریه کار آسانی نیست. واقعاً پختگی می‌خواهد. ما باید خوشحال باشیم اگر از حدود این چهار هزار مقاله‌ای که گفتید حتی ده تا پانزده مقاله‌اش به جایی رسیده باشد که این‌ها نظریه‌ای را به آزمون گذاشته باشند و نظریه مبنا کار خودشان را انجام داده باشند» (همان).

وی با تأکید بر نقص آموزش در مرحله پیمایش یا همان توصیف، به این مسئله باور دارد که «این نقص نباید باعث شود شما بترسید که یاد بگیرید چگونه نظریه‌آزمایی کنید یا به سمت تولید نظریه بروید؛ چون ضرورت دارد آزمون نظریه و فرضیه را یاد بگیرید» (همان). داریوش رحمانیان نیز بر فقر مطالعات نظری در ساحت نظام آموزشی رشته تاریخ در ایران اذعان دارد که خود باعث بروز آفت‌ها و آسیب‌هایی از جمله رکود مزمز آگاهی‌های تاریخی ایرانیان و البته «نظریه‌زدگی» و «مفهوم‌زدگی» پژوهش‌های آکادمیک تاریخی شده است (URL5). او با تأکید بر اینکه بر ساحت آموزشی این رشته که البته وی از آن به «رشته‌نما» تعبیر می‌کند، ذهنیت و ساختار سنتی حاکم است، بر این دیدگاه است که در چنین فضایی کار جدی و طرحی نو در انداختن کاری دشوار است (رحمانیان و ذکایی، ۱۳۸۹: ۳۳).

استاد تاریخ معاصر دانشگاه تهران با توصیف اینکه «هنوز کسانی هستند که از تاریخ رویدادمحور و روایی و توصیفی به‌عنوان تنها تاریخ شایسته و بایسته دفاع می‌کنند و رفتن به سوی عرصه‌ها و موضوعات تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را آن هم با روش‌ها و رویکردهای جدید، انحراف از سنت و اصول و قواعد تاریخ‌نویسی می‌پندارند»، ضمن تأکید بر ارزش کار تخصصی و تخصص‌گرایی، بر این دیدگاه است که تخصص‌گرایی مطلق و خشک که از شاخه‌های تفکر مدرن و عوارض طبیعت‌گرایان پوزیتویست است، می‌تواند به شیء‌شدگی و پاره‌پاره‌شدن انسان به‌عنوان موضوع و ابژه شناخت بینجامد (همان).

رحمانیان بر این نظر است که «در روزگار ما مسائل و موضوعات قابل توجهی پیش آمده و مطرح شده‌اند که بررسی علمی آن‌ها در چارچوب و توان یک رشته خاص نمی‌گنجد و

رویکردها و روش‌های جدید و به‌ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای را طلب می‌کند. در این میان، تاریخ به‌عنوان مادر همه علوم مربوط به انسان، جایگاه ویژه و بنیادین دارد. دیگر زمان آن گذشته که امثال دورکیم و اسپنسر و غیره گمان می‌کردند کار تاریخ و مورخ صرفاً این است که داده‌های خام و صحیح را گردآوری کند و کنار بنشیند و کار تحلیل و پردازش و نظم بخشیدن به آن‌ها را به متخصصان دیگر رشته‌ها، به‌ویژه جامعه‌شناسی بسپارد. آن رابطه‌ای که آن‌ها می‌خواستند میان مورخ و جامعه‌شناس ترسیم و برقرار کنند و مورخ را عمله و کارگر و جامعه‌شناس را معمار و کارفرما تلقی می‌کرد، امروز جای خود را به رابطه مبتنی بر دادوستد و رفت‌وآمد مدام در قلمرو یکدیگر سپرده است» (همان).

در میان دو جریان مذکور، می‌توان از گروه گسترده‌ای نیز نام برد که با اذعان بر معایب و محاسن دو رویکرد، راه میانه را انتخاب کرده‌اند و خود را قائل به جای‌گیری در هیچ‌یک از شاخه‌های ذکرشده نمی‌دانند. سیمین فصیحی استاد تاریخ معاصر دانشگاه الزهرا(س) را می‌توان از این دست افراد دانست. او با بیان اینکه در سطح جهانی این مباحث و این نوع تقسیم‌بندی‌ها، فصل آن گذشته است و کلیشه‌ای محسوب می‌شوند، با قرارداد این مباحث در حوزه فلسفه انتقادی تاریخ، بر این دیدگاه است که «چون حوزه تاریخ خیلی گسترده است هیچ نوع خودکامگی را بر نمی‌تابد که من برای کشف حقیقت یا واقعیت از این روش یا از آن روش استفاده کنم» (مصاحبه با سیمین فصیحی، مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۵).

سیمین فصیحی با بیان اینکه «من نمی‌دانم بر چه اساسی باید بگویم که کار ویژه تاریخ چیست.» بر این دیدگاه است که حقیقت یا واقعیت تاریخی کاملاً در دسترس نیست و مورخ صرفاً می‌تواند در تلاش علمی خویش پرتوافکنی بر بخشی از گذشته غیرقابل دسترس داشته باشد (همان). او با بیان اینکه به مقوله «تاریخ برای تاریخ» اعتقادی ندارد، بر این باور است که تاریخ‌ورزی امری مبتنی بر نیاز اکنون مورخ است؛ هرچند که پاسخ آن در گذشته به دست می‌آید. وی ضرورت آگاهی از تحولات تاریخ رشته تاریخ در جهان را امری واجب برای عدم رکود مورخان ایرانی می‌داند و بر این دیدگاه است که «موضوع مشخص می‌کند که کدام شیوه پژوهش بهتر است. من به این معتقدم. من حتی زمانی که توصیف می‌کنم اصلاً ناگزیر مجبورم در جاهایی چرایی‌ها را هم مطرح کنم. فقط چگونگی را نمی‌خواهم بگویم برای اینکه به این توصیف فربه برسم (هرچند با این اصطلاح نمی‌توانم ارتباط برقرار کنم و آن را نمی‌فهمم) باید منابع متعددی را ببینم. لایه‌های پنهان و زیرینی را ببینم. برای رسیدن به این توصیف فربه، من باید کلی ابزار تحلیلی داشته باشم تا احتمالاً به این توصیف برسم» (همان).

فصیحی با فاجعه‌بار دانستن وضعیت رشته تاریخ در ایران، بر این نظر است که حامیان

توصیف فربه و حامیان مطالعات تاریخ‌تئوریک، در نهایت هر دو به یک نتیجه مشترک می‌رسند؛ چون این مباحث «به نظرم با هم خلط شده است. ما یک‌وقت درباره تحولات تاریخ، روش‌های تاریخ و آن اتفاقاتی که در واقع در حوزه تخصصی رشته تاریخ اتفاق افتاده، صحبت می‌کنیم. یک وقتی درباره وضعیت کنونی خودمان صحبت می‌کنیم». او البته این ضعف را صرفاً مرتبط با رشته تاریخ نمی‌داند و آن را امری عمومی در ساحت علوم انسانی در ایران می‌داند و بر این دیدگاه است که نظام آموزشی ایران نیاز به بازسازی از پایه دارد (همان).

وی ضمن مخالفت با نظریه‌پردازی‌های کلان در تاریخ‌نگاری، با قائل شدن به مهم‌بودن یادگیری مهارت‌های لازم برای یک کار توصیفی، بر استفاده از نظریه و مفاهیم نیز به‌عنوان بخش مهم دیگر این ابزارهای پژوهشی تأکید دارد و ضمن انتقاد بر اینکه عرصه پژوهش‌های تاریخی نباید عرصه آزمون نظریه بشود، بر این دیدگاه است که اگر منظور از توصیف فربه «تاریخ برای تاریخ» است، من این‌گونه تاریخ را در حد نقالی می‌بینم و آن را پژوهش تاریخی نمی‌بینم که بخواهم به آن ورود کنم. فصیحی همچنان که مخالف هشدارهای درست قائلان به رویکرد توصیف فربه است، این عقیده را مطرح می‌کند که «تحولی در حال شکل‌گیری است که قابل نادیده‌گرفتن نیست و نمی‌توان با این دیدگاه که دانشجویان درباره استفاده از نظریه ضعف دارند مانع رفتن به این سمت شد» (همان).

عبدالرسول خیراندیش را شاید بتوان در همین گروه میانه جای داد. او ضمن موافقت با استفاده از علوم کمکی در پژوهش‌های تاریخی و ضرورت تعامل بین‌رشته‌ای که آن را گامی پیشروانه در پژوهش‌های تاریخی می‌داند، بر استقلال روشی و کار ویژه تاریخ که باید «در تاریخ‌نگاری محض لحاظ شود» تأکید می‌کند (مصاحبه با عبدالرسول خیراندیش، مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۲۶).

اسماعیل حسن‌زاده به‌عنوان آخرین فرد که می‌توان اندیشه او را نیز در همین رویکرد بینابین قرارداد، با بیان تضادهای تعریفی درباره مطالعات میان‌رشته‌ای، بر این دیدگاه است که هرچه روی می‌دهد و هر آنچه هست، در بستر تاریخ است و اگر از این منظر کلان‌نگریسته شود، این دیگر رشته‌هایند که نیازمند استفاده از تاریخ و دانش تاریخی‌اند. او ضمن مخالفت با تفریدی‌دیدن دانش تاریخ و محصورکردن آن به‌عنوان علمی صرفاً جهت مطالعه گذشته، بر این دیدگاه است که با سطح‌بندی مطالعات تاریخی در سه سطح مقدماتی که همان سطح گزارش‌رویدادهاست، سطح میانی که سطح مطالعات ساختاری است و سطح عالی که سطح شناسایی روندهای تاریخی است، یکی از مهم‌ترین وظایف مورخان پیش‌بینی آینده خواهد بود. وی ضمن تأیید وضعیت بحرانی رشته تاریخ در ایران و مخالفت با اینکه ساحت علم

تاریخ به جولانگاهی برای نظریه‌آزمایی‌ها تبدیل شود، برخی از روش‌های فلت مانند روش تطبیقی، علت‌یابانه و یا گراند تئوری (نظریه داده بنیاد) را روش‌های بینارشته‌ای می‌داند که نمی‌توان آن را در تصاحب رشته‌ای دانست؛ لذا استفاده از این نمونه روش‌ها چه در تاریخ و چه در دیگر حوزه‌های علوم انسانی باعث نمی‌شود که ماهیت آن رشته‌ها تغییر یابد، زیرا در هر علمی، موضوع و غایت آن مشخص است و استفاده از روش‌ها برای رسیدن به اهداف مدنظر، دانش پایه را گرفتار وابستگی و اضمحلال نمی‌کند.

حسن‌زاده شناسایی اصول، قوانین و روندهای تاریخی را از عواملی می‌داند که با آن وسیله می‌توان تاریخ را مهندسی کرد و به یک تبیین قابل‌فهم‌تر از رویدادها رسید. او بر این دیدگاه است که ضمن شناسایی تحولات تاریخ‌نگاری جهانی و استفاده از این تجربیات ارزشمند، در نهایت باید به سمتی سوق پیدا کنیم که از دل تاریخ به نظریه برسیم و به‌نوعی به تولید نظریه‌های پساتحقیق دست پیدا کنیم؛ زیرا تاریخ دانشی کاربردی است و حتی اگر توصیف فریه وقایع تاریخی نیز به اصول کلی نرسد، به‌عنوان روش پایه تحقیقات تاریخی، کاربردی نخواهد داشت (مصاحبه با اسماعیل حسن‌زاده، مورخ ۱۴۰۱/۰۵/۲۴).

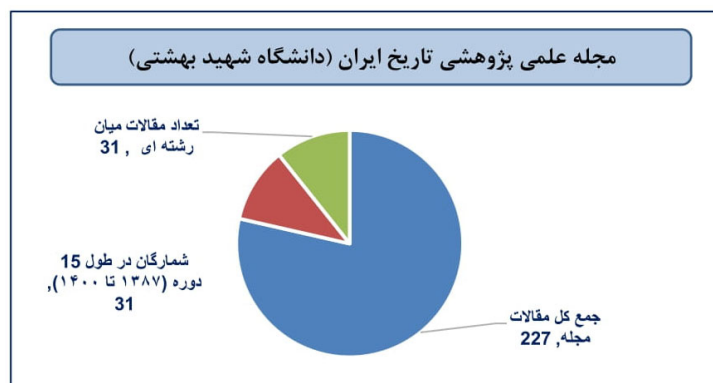
هر سه رویکرد ذکرشده که به جد در یکی دو دهه اخیر مورد مباحث متعدد در گروه‌ها، همایش‌ها و نوشتارهای مختلف حامیان آن‌ها قرار گرفته، دارای نقطه اشتراک در یک موضوع واحد، یعنی اضمحلال دانش تاریخ در ایران به دلیل پررنگ بودن یک جریان غالب بوده است؛ لذا در ادامه پژوهش برآنیم تا با بررسی آماری مقالات ۱۶ مجله علمی پژوهشی در حوزه تاریخ، به‌عنوان نمایندگان معتبر تاریخ علمی در ایران، به بررسی وضعیت و جایگاه مقالات «تاریخ میان‌رشته‌ای» در آن‌ها، برای صحت‌سنجی اعتبار مدعیان این رویکردها، در وهله اول پردازیم و در ادامه ضمن تحلیل این داده‌ها، پیشنهادهایی برای برون‌رفت از وضعیت موجود ارائه دهیم.

ارائه داده‌های پژوهش

برای تعریف و تعیین حدود «تاریخ میان‌رشته‌ای» از زمان تولد آن تاکنون چالش‌هایی وجود داشته و احتمالاً تداوم خواهد داشت، اما به‌طور عام می‌توان مراد از آن را استفاده از روش‌ها، مفاهیم و نظریات دیگر علوم برای پاسخ‌گویی به رویدادی تاریخی دانست که خود دانش تاریخ با روش‌های مختص به خود قادر به پاسخ‌گویی متقن بدان‌ها نیست. این تعریف کلی در پژوهش پیش‌رو، شاخص راهنما جهت مطالعه جامعه آماری مورد هدف بوده و بدون شک خالی از اشکال نخواهد بود، اما سعی بر آن بوده که با تعریفی جامع، این میزان خطای احتمالی را به حداقل رساند. همچنین درباره بازه زمانی انتخابی بررسی مجلات، ملاک ارجاع به آرشیو

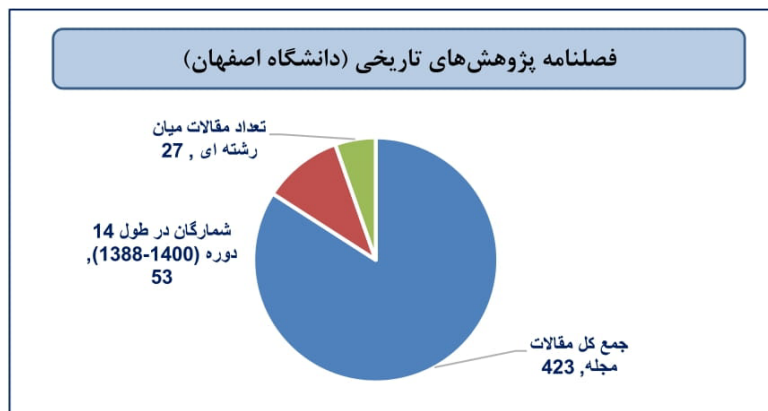
۲۰۰ / تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی / عباسی و ...

اینترنتی نشریات بوده است که احتمالاً بیش از ۸۰ درصد دوره‌های چاپ‌شده مجلات را پوشش می‌دهند. این بازه زمانی انتخاب‌شده از سال ۱۳۸۷ شمسی تا پایان ۱۴۰۰ است و بیشتر مجلات، دوره زمانی بین ۱۳ تا ۱۵ دوره را از منظر آماری شامل می‌شده‌اند. در همین راستا می‌توان مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی با عنوان «تاریخ ایران» را اولین مجله از منظر دارابودن تعداد دوره‌های چاپ‌شده دانست. این مجله طبق اطلاعات پایگاه داده آن، از سال ۱۳۸۷ تا پایان ۱۴۰۰ در ۱۵ دوره و ۳۱ شماره به چاپ رسیده است. مجموع مقالات بازه زمانی ذکر شده ۲۲۷ مقاله و تعداد مقالات بین‌رشته‌ای آن ۳۱ مقاله است که در نمودار ذیل به تصویر کشیده شده است.

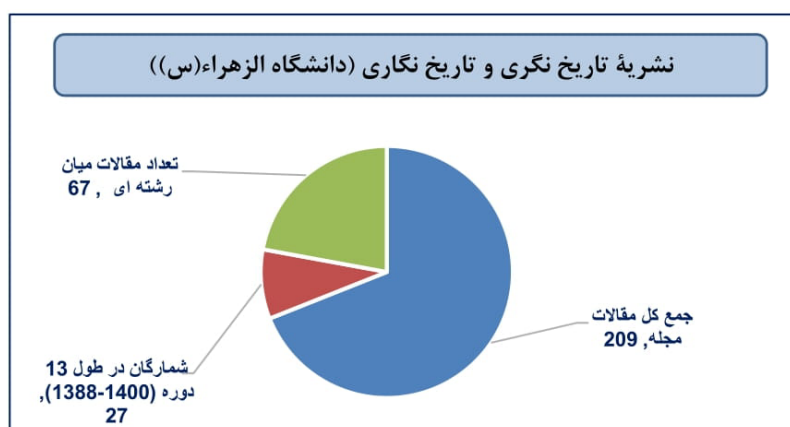


دومین مجله شایسته یادآوری در این بخش فصلنامه «پژوهش‌های تاریخی» مرتبط با گروه تاریخ دانشگاه اصفهان است. این مجله در طول ۱۴ سال، داده آماری آن بر روی پایگاه اطلاعات مجله، در تعداد ۵۳ شماره و ۴۲۳ مقاله به چاپ رسیده است. مجله دانشگاه اصفهان را می‌توان دارای بیشترین تعداد مقاله در مقابل نمونه‌های مشابه دانست که البته براساس داده‌های به‌دست آمده، دارای کمترین تعداد مقالات بین‌رشته‌ای بر اساس تعداد کل مقالات است که تعداد آن‌ها همان‌گونه که در نمودار ذیل منعکس شده، ۲۷ مورد است.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۰۱



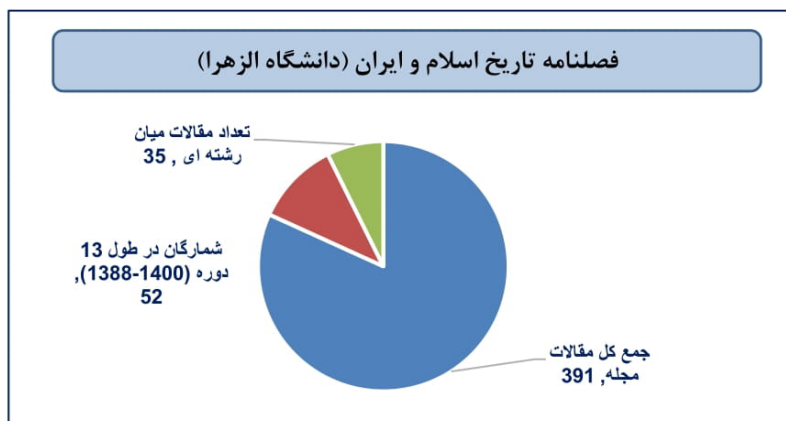
«تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری» یکی از مجلات مرتبط با گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)، سومین نشریه استناد شده در این پژوهش است. شمارگان مجله در طول سیزده دوره چاپ از سال ۱۳۸۸ تا پایان ۱۴۰۰ حدود ۲۷ شماره را شامل می‌شود. همان‌گونه که نمودار داده‌های این مجله نشان می‌دهد، با وجود تعداد کم شمارگان و آمار نهایی ۲۰۹ مقاله، میزان پذیرش مقالات «تاریخ میان‌رشته‌ای» در آن از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است؛ امتیازی که در مقایسه با تمام مجلات دیگر، نشریه «تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری» را واجد امتیاز پیشرو بودن در پذیرش این‌گونه مقالات با تعداد ۶۷ مورد، قرار داده است.



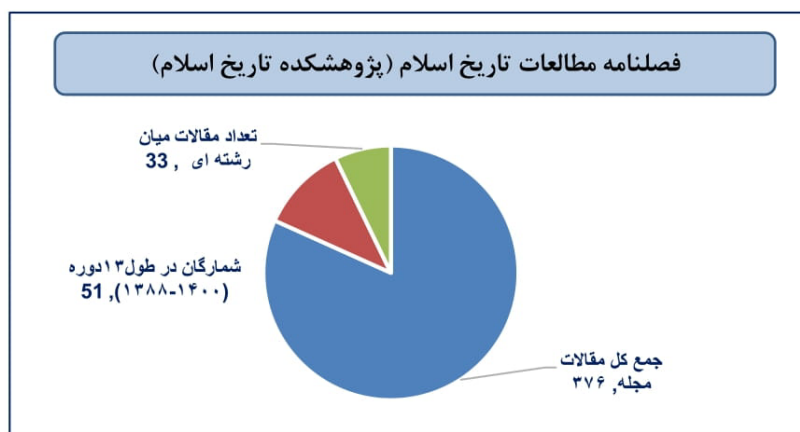
همچنین دیگر مجله مرتبط با گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)، یعنی فصلنامه «تاریخ اسلام و ایران» با ملاک قراردادن داده‌های پایگاه اطلاعاتی آن در بازه زمانی شبیه به مجله پیشین این گروه، دارای ۵۲ شماره در یک دوره ۱۳ ساله است. مجموع مقالات شمارگان مذکور ۳۹۱ مقاله

۲۰۲ / تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی / عباسی و ...

و تعداد مقالات میان‌رشته‌ای آن ۳۵ مورد است.



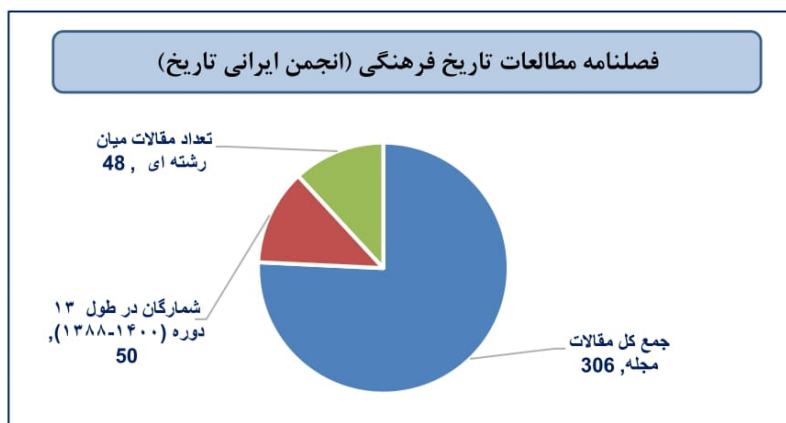
پژوهشکده تاریخ اسلام را بنابر پژوهش‌هایی که منتشر کرده و همایش‌هایی که برگزار کرده که یکی از آن‌ها به‌طور مشخص با عنوان «تاریخ و همکاری‌های بین‌رشته‌ای» شناخته می‌شود، می‌توان از مؤسسات علمی دغدغه‌مند در این مسئله دانست. مجله مرتبط با این مرکز علمی «فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام» است. این مجله در طول دوره سیزده ساله انتشار خود، ۳۷۶ مقاله را در ۵۱ شماره به چاپ رسانیده است که از این میان صرفاً ۳۳ مقاله این مجله، مقالات بین‌رشته‌ای محسوب می‌شود.



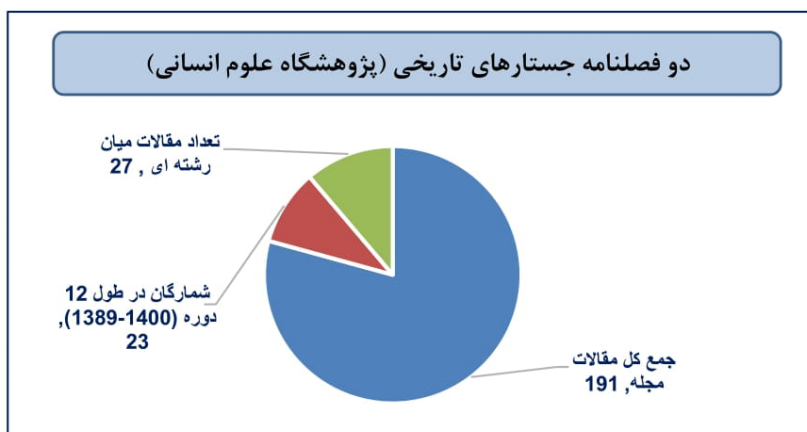
فصلنامه «مطالعات تاریخ فرهنگی» منتسب به انجمن ایرانی تاریخ از سال ۱۳۸۸ با حمایت از مطالعات تاریخ فرهنگی که ضرورت آن همگرایی با دیگر رشته‌های علوم انسانی است،

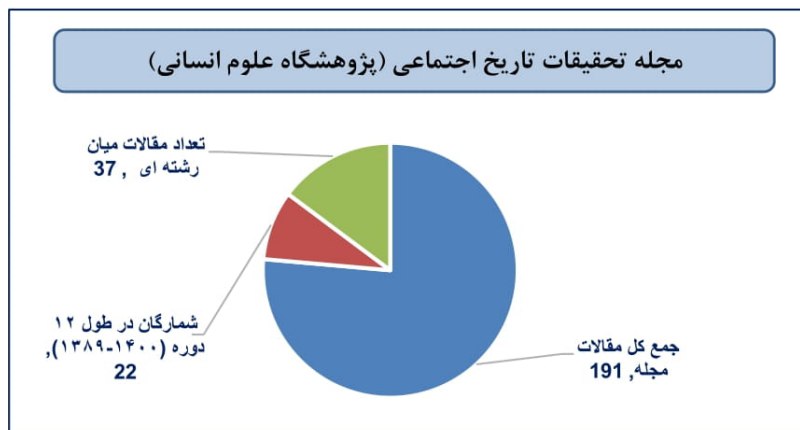
تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۰۳

شروع به پذیرش و چاپ مقالات با این رویکرد کرده است. ۵۰ شماره در طول شمارگان سیزده دوره این مجله، شامل ۳۰۶ مقاله است که از این میان صرفاً ۴۸ مقاله طبق تعاریف ذکر شده در مجموعه مقالات بین‌رشته‌ای بیان شد.

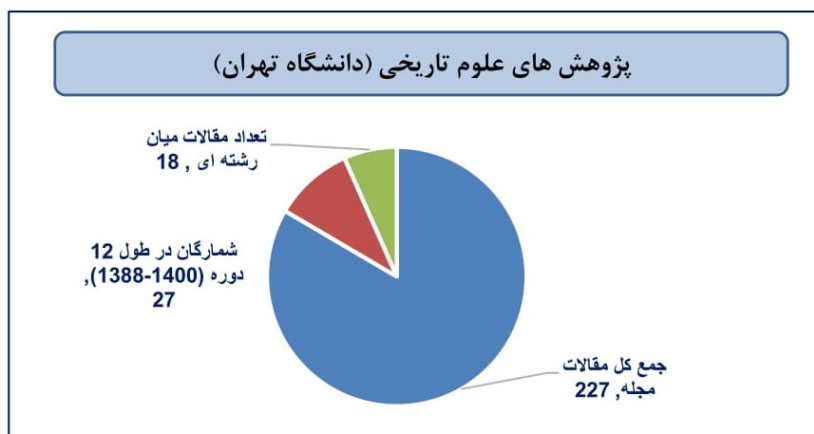


دو فصلنامه «جستارهای تاریخی» و «تحقیقات تاریخ اجتماعی» مجلات علمی پژوهشی متناسب به پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از دیگر مجلات استفاده شده جهت رسیدن به داده‌های مدنظر پژوهش حاضر است. هر دو مجله در یک بازه زمانی مشابه که در نمودارهای اطلاعاتی آن‌ها دیده می‌شود، به ترتیب ۲۳ و ۲۲ شماره را به چاپ رسانده‌اند. جستارهای تاریخی از مجموع ۱۹۱ مقاله آن، ۲۷ نمونه‌اش در ذیل تاریخ میان‌رشته‌ای قابل جای‌گذاری است و تحقیقات تاریخ اجتماعی نیز با همین تعداد کلی مقاله، ۳۷ مورد مقالاتش در این تقسیم‌بندی جای می‌گیرند.

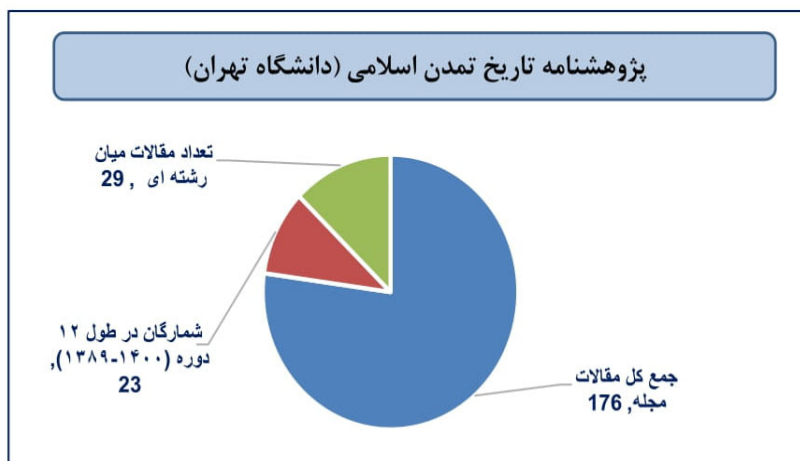




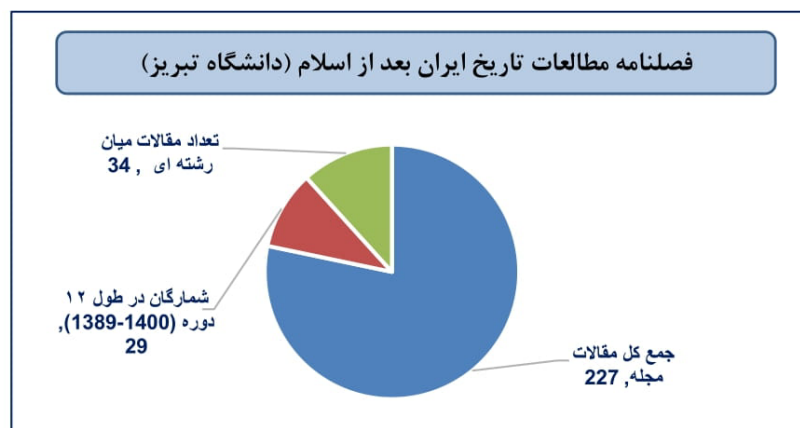
آموزش تاریخ به صورت آکادمیک ریشه در تاریخ دانشگاه تهران دارد، اما استقلال رشته تاریخ در این دانشگاه که بدون شک الگویی برای دیگر دانشگاه‌های پیرو نیز شد، مرتبط به سال ۱۳۴۲ شمسی است (صفت گل، ۱۴۰۰: ۲۰۶)؛ لذا بر این اساس می‌توان از گروه‌های مرتبط با آموزش تاریخ این دانشگاه به عنوان گروه‌های پیشرو آموزشی نام برد، اما براساس داده‌های پایگاه اطلاعاتی نشریات هدف دانشگاه تهران، شمارگان بارگذاری شده مجلات پژوهشی «پژوهش‌های علوم تاریخی» و «پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی» متناسب به گروه‌های تاریخی، به‌مانند بسیاری از دیگر مجلات مشابه مرتبط به سال ۱۳۸۸ به بعد است. هر دو مجله در دوره زمانی ۱۲ ساله، به ترتیب ۲۷ و ۲۳ شماره را به چاپ رسانده‌اند. ۱۸ مقاله مجله پژوهش‌های علوم تاریخی مقالات بین‌رشته‌ای محسوب می‌شوند؛ درحالی‌که کل مقالات آن ۲۲۷ مقاله است. پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی نیز دارای ۱۷۶ مقاله است که از آن میان ۲۹ عنوان آن با تعاریف ذکرشده در مجموعه مقالات بین‌رشته‌ای شایسته یادآوری است.



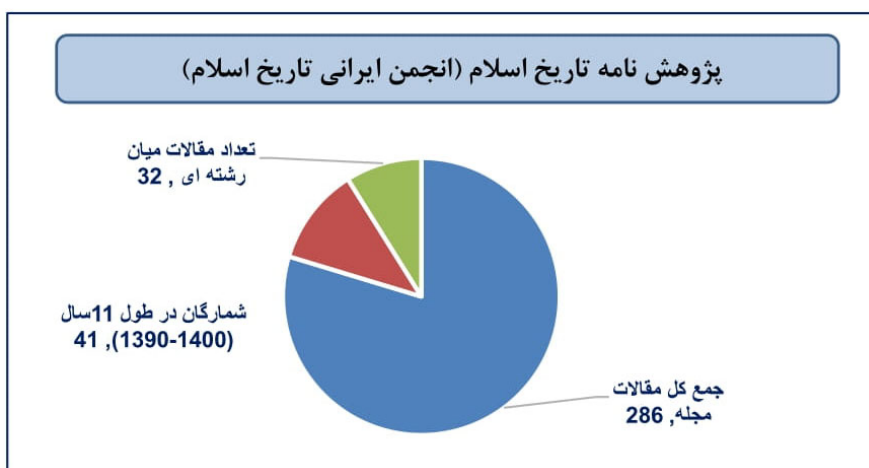
تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۰۰



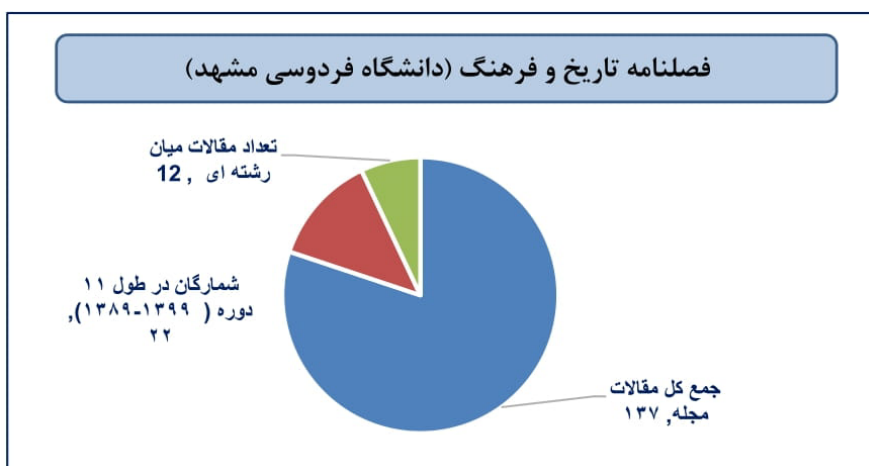
فصلنامه «مطالعات تاریخ ایران بعد از اسلام» دانشگاه تبریز از دیگر مجلاتی است که در یک دوره ۱۲ گانه، ۲۹ شماره‌ای که شامل ۲۲۷ مقاله است، تعداد ۳۴ مورد آن بعد از بررسی‌های لازم در شمار مقالات تاریخ بین‌رشته‌ای محسوب شد.

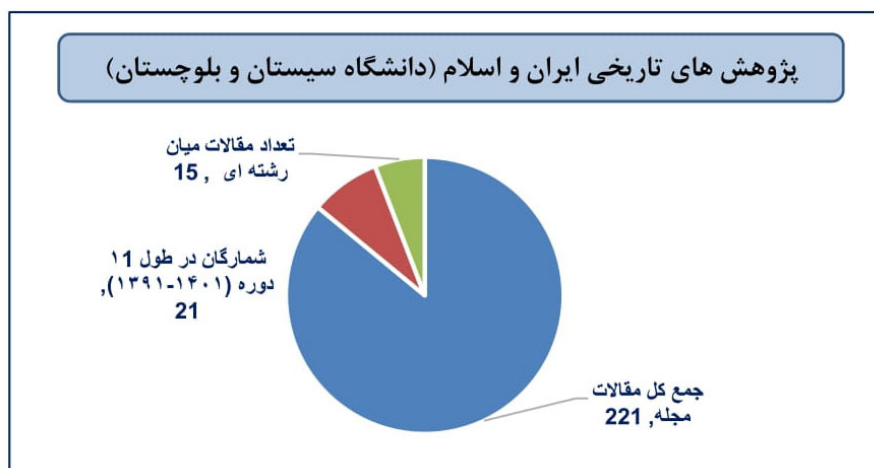


«پژوهش‌نامه تاریخ اسلام» منتسب به انجمن ایرانی تاریخ اسلام، در مجموع شمارگان یازده ساله خویش که از بهار ۱۳۹۰ تا پایان ۱۴۰۰ را شامل می‌شود، مجموعاً ۴۱ شماره را به چاپ رسانده است. این مجله دارای ۲۸۶ مقاله است که از آن میان ۳۲ مقاله را بعد از مطالعات انجام‌شده در زمره پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرار داده‌ایم.

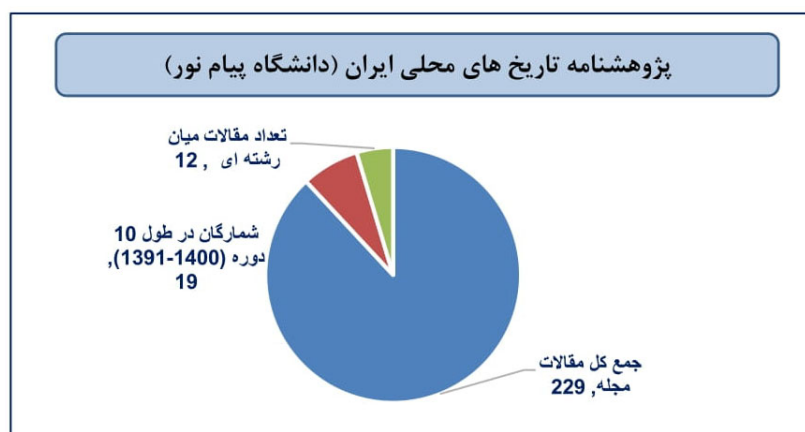


در حوزه شرق ایران، دو گروه علمی تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد با مجله «تاریخ و فرهنگ» و دانشگاه سیستان و بلوچستان با مجله «پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام» از دیگر نمونه‌های آماری مطالعه‌شده در فرایند این پژوهش بوده‌اند. هر دو مجله در طول دوره‌های یازده‌گانه خویش، به ترتیب ۲۲ و ۲۱ شماره را به چاپ رسانده‌اند. اولین مجله از ۱۳۷ مقاله بررسی‌شده، ۱۲ مقاله آن در زمره داده مدنظر نگارندگان این مقاله بوده و مجله دوم از تعداد ۲۲۱ مقاله، دارای ۱۵ مقاله بین‌رشته‌ای است.



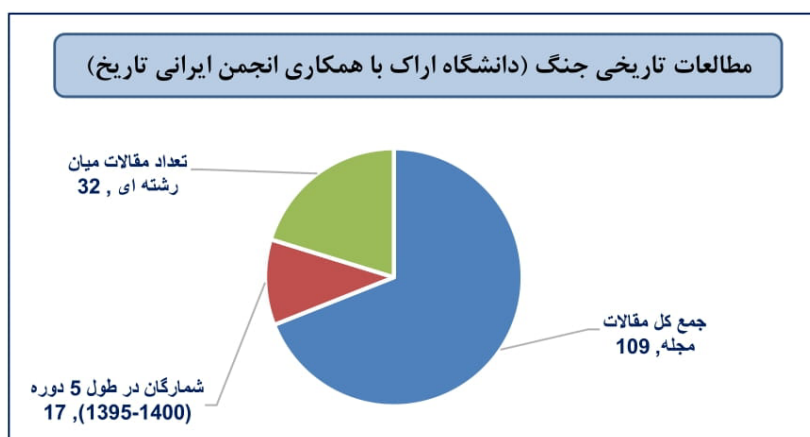


«پژوهش‌نامه تاریخی‌های محلی ایران» وابسته به گروه علمی تاریخ دانشگاه پیام‌نور، از دیگر مجلات مرتبط با پژوهش حاضر است. این مجله در طول تقریباً یک دهه فعالیت علمی خود، دارای ۱۹ شماره چاپی است و از مجموع ۲۲۹ مقاله‌ای که پذیرفته شده، صرفاً ۱۲ پژوهش آن در زمره پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرار می‌گیرد.

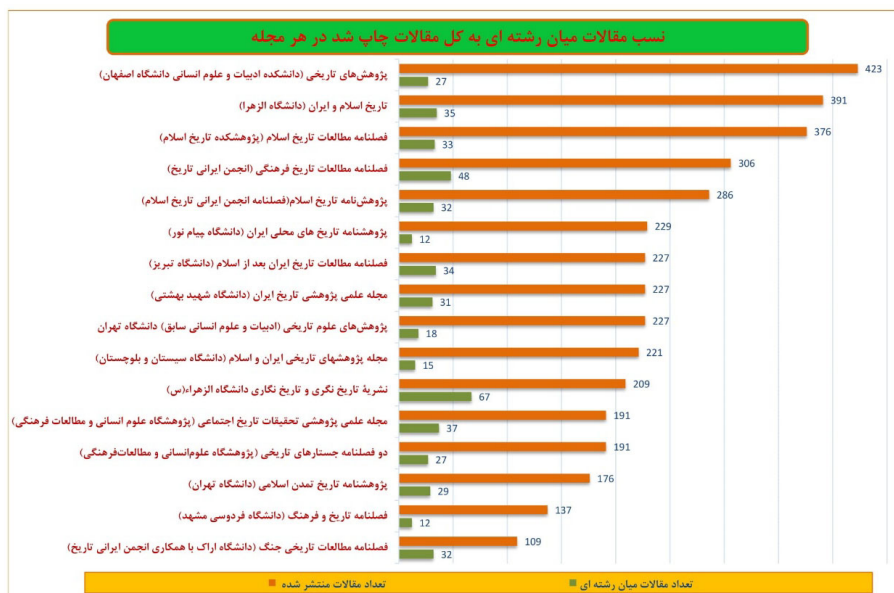


آخرین مجله بررسی شده برای به دست آمدن داده‌های مدنظر در این پژوهش، فصلنامه «مطالعات تاریخی جنگ» است؛ فصلنامه‌ای با کمترین دوره فعالیت در میان مجلات بررسی شده که فعالیت آن از سال ۱۳۹۵ آغاز می‌شود و با آنکه ۱۷ شماره و صرفاً ۱۰۹ مقاله را

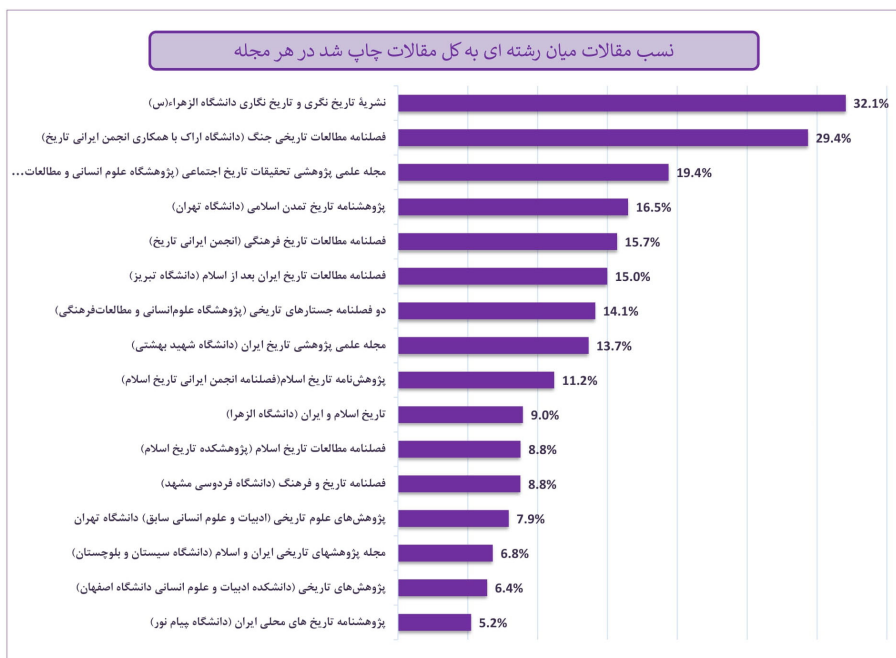
به چاپ رسانده، به نسبت مقالات چاپی و سال‌های فعالیت، دارای آمار ارزشمندی از منظر مقالات بین‌رشته‌ای است. ۳۲ مقاله مجله تقریباً یک‌سوم مقالات مجله را شامل می‌شود که می‌تواند نشانگر اهمیت دادن متولیان این فصلنامه گروه تاریخ دانشگاه اراک که با همکاری انجمن ایرانی تاریخ منتشر می‌شود، به این مسئله روز علم تاریخ باشد.



همان‌گونه که در صفحات فوق با ارائه داده‌های آماری مرتبط با مجلات تخصصی تاریخی مشخص شد، از میان مجلات دانشگاهی، دانشگاه الزهراء (س) با دو مجله پژوهشی خود در صدر مجلاتی قرار دارد که به مقالات بین‌رشته‌ای رویکرد مثبتی نشان داده و به چاپ آن‌ها اقدام کرده است. در میان انجمن‌ها و پژوهشکده‌ها نیز انجمن ایرانی تاریخ با دو مجله‌ای که در آن صاحب‌امتیاز است؛ یعنی «فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی» و «فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ» با مجموع ۸۰ مقاله بین‌رشته‌ای در صدر قرار می‌گیرد. ضعیف‌ترین آمار متعلق به دانشگاه اصفهان است؛ زیرا با دارا بودن یکی از طولانی‌ترین دوره‌ها و بالاترین میزان چاپ مقاله، یعنی ۴۲۳ عنوان، صرفاً ۲۷ مقاله آن طبق تعریف مورد هدف این پژوهش در زمره مقالات بین‌رشته‌ای قابل ذکر است که نشانگر عدم اقبال این مجله به ضرورت علمی روز دانش تاریخ است. آمار تفکیکی هر مجله به نسبت بیشترین تعداد مقالات کل و میزان مقالات بین‌رشته‌ای در نمودار ذیل به تصویر کشیده شده که خود تصویری روشن از توضیحات بالا و بیان آن در یک نگاه است.



احتمال آن است که مخاطب پژوهش حاضر، آمار ذکر شده به‌ویژه درباره دانشگاه‌هایی که امتیاز پایین‌تری را دارند، نه به سیاست‌های مجله و رویکرد هیئت تحریریه آن، بلکه به ضعف عمومی دانش‌آموختگان تاریخ در ناتوانی استفاده از دانش مطالعات بین‌رشته‌ای در پژوهش‌های تاریخی مرتبط بدانند که باعث شده چنین مقالاتی به سبب ضعف ذاتی آن‌ها پذیرفته نشود، گزاره‌ای که هرچند در درستی آن در بخش دوم شکی نیست، بی‌اقبالیت متولیان برخی از مجلات از این نوع مقالات نیز خود امری انکارناپذیر است. برای مثال، فصلنامه «مطالعات تاریخ جنگ» با دارا بودن یک‌چهارم میزان مقاله بالاترین نمونه آماری، یعنی دانشگاه اصفهان، یک سوم مقالات آن در چهارچوب مقالات بین‌رشته‌ای قابل جای‌گذاری است و این مسئله به خوبی نشانگر سیاست‌های هر دو مجله در این راستاست و صرفاً به ضعف ساختاری مذکور باز نمی‌گردد. نمودار ذیل که نسبت‌سنجی از درصد پذیرش مقالات بین‌رشته‌ای به تعداد کل مقالات، به تفکیک هر مجله است، نیز نشانگر رویکرد مجلات تخصصی تاریخی به سیاست پذیرش مقالات میان‌رشته‌ای است که اگر بخواهیم به صورت تجمیعی بدان اشاره کنیم، می‌توان گفت دانشگاه الزهراء(س) با نسبت ۴۱ درصد پذیرش مقالات بین‌رشته‌ای، در صدر این دسته‌بندی از منظر مجلات دانشگاهی است. هرچند می‌توان انجمن ایرانی تاریخ را با دو مجله مورد حمایت آن با ۴۴ درصد، در اول این آمار کلی نیز قرار داد.



بخشی از آمار پژوهش پیش‌رو به بررسی این مطلب پرداخته است که وابستگی علمی سازمانی کدام دانشگاه بیشترین مقاله بین‌رشته‌ای را به چاپ رسانده‌اند. گفتنی است به‌منظور ارائه آمار این بخش، برای مجموع ۴۸۹ مقاله تاریخی بین‌رشته‌ای، نویسندگان اول آن‌ها به‌عنوان ملاک بررسی مدنظر بوده‌اند تا به‌صورت ضمنی مشخص شود که کدام گروه علمی دانشگاهی طی مسیر آموزشی و سیاست‌های پژوهشی خود سعی کرده تا دانشجویان و دانش‌آموختگان خود را برای ورود به این حوزه دارای آمادگی نسبی نمایند. آمار مذکور که به‌صورت نمودار در ذیل نشان داده شده، نشانگر امتیاز بالای دانشگاه تهران در وهله اول است. وابستگی علمی سازمانی این دانشگاه که عنوان نویسنده اول مقالات بین‌رشته‌ای را داشته‌اند، به تعداد ۴۲ نویسنده در صدر این آمار قرار می‌گیرند و بعد از آن مجموعه نویسندگان مرتبط با دانشگاه آزاد اسلامی به‌دلیل گستردگی شعبات آن با تعداد ۳۸ مورد در رتبه دوم جای دارند. دانشگاه اصفهان با تعداد ۳۲ مورد، دانشگاه شهید بهشتی با تعداد ۳۱ مورد و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با ۲۹ نویسنده، دانشگاه الزهراء (س) با ۲۸ مورد و تربیت‌مدرس با ۲۷ نمونه، دانشگاه‌های یک تا هفتم این بخش است.

بررسی تک‌تک این مقالات، همچنین جریان غالب، نه تسلط نظریه بر آن‌ها، بلکه استفاده از مفاهیم و روش‌هایی بیشتر مورد کاربرد بوده که نمی‌توان آن‌ها را مختص رشته‌ای خاص متصور کرد؛ لذا بنا بر آنکه این مجلات آینه رسالات و پایان‌نامه‌ها و بیشتر پژوهش‌های معتبر رشته تاریخ در نظام دانشگاهی بوده، آمار مدنظر، سندی روشن برای رد ادعای حامیان جریان اول در گستردگی مدافعان «تاریخ بین‌رشته‌ای» در نظام آکادمیک رشته تاریخ است.

این آمار برعکس نشانگر آن است که همچنان گروه اول، بر امر پژوهش و آموزش سیطره فکری دارند و هر نوع تحولی در ساحت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دانش تاریخ را به‌منزله مرگ این دانش و عدم استقلال آن می‌پندارند و با استناد به تجربیات محدود و تعمیم آن به کل ساحت نظام دانشگاهی رشته تاریخ، سعی بر ارائه گزاره‌ای کلی بدون فکت معتبر دارند.

پژوهش حاضر، در هدف نهایی، ضمن معرفی جریان غالب بر نظام آموزشی و پژوهشی رشته تاریخ به‌جای مقصربنداری آن در وضعیت بحرانی امروز این رشته، بر این دیدگاه است که به‌جای این تفکر نامیمون درون‌گروهی، وقت آن است که گروه‌های علمی دانشگاهی و افراد مطرح و متعدد هر دو جریان ضمن پذیرش بحران در رشته تاریخ از منظر معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی آن، با آگاهی از جریان‌های روز این علم در بُعد جهانی که لازمه آن ترجمه و معرفی این فرایندها به دانشجویان تاریخ است، ضمن برپایی سمینارها و همایش‌ها و میزگردهای تخصصی، به راه‌حل‌هایی برای برون‌رفت از وضعیت موجود دست یابند.

برگزاری ترم‌های تابستانه به‌منظور تقویت مطالعات میان‌رشته‌ای و مهارت‌آموزی دانش‌های مرتبط با اهداف اولیه رشته تاریخ، به‌مانند سندشناسی، نسخه‌شناسی، سکه‌شناسی، مهرشناسی و غیره از سوی گروه‌های دانشگاهی و انجمن‌ها و پژوهشکده‌هایی چون انجمن ایرانی تاریخ، انجمن ایرانی تاریخ اسلام و پژوهشکده تاریخ اسلام که نسبت به مراکز دانشگاهی آزادی عمل بیشتری دارند و همچنین برگزاری همایش‌هایی علمی برای بازنگری در ساحت‌های علمی دانش تاریخ، از قدم‌های اولیه عبور از این بحران موجود است که به‌عنوان بخشی از پیشنهادهای نگارندگان این مقاله مطرح می‌شود.

دانش تاریخ با گذر از تفریدی‌دیدن آن به‌مثابه علمی برای توصیف گذشته، قابلیت آن را دارد که به‌مانند دیگر حوزه‌های علوم انسانی، ضمن دارابودن ویژگی‌های یکتانگارانه خویش، با تجهیز دانشجویان و دانش‌آموختگان آن به فهم و استفاده از دانش‌های دیگر، به ابزاری برای ثبت، تحلیل و تبیین رویدادهای گذشته و حال امروز، جهت آینده‌نگری و آینده‌سازی، به

علمی کاربردی تبدیل شود؛ امری که لازمه آن همکاری درون‌رشته‌ای جریان‌های مذکور و همگرایی آن‌ها با یکدیگر در وهله اول و سپس با دیگر شاخه‌های علوم انسانی در مرحله دوم است.

نتیجه‌گیری

استفاده از روش، مفاهیم و نظریات دیگر شاخه‌های دانش انسانی، برای پاسخ‌دهی به مسئله‌ای تاریخی که دیگر نمی‌توان با روش‌های تحقیق اختصاصی رشته مذکور بدان‌ها پاسخ گفت، «تاریخ میان‌رشته‌ای» را به وجود آورده است. در ساحت نظام دانشگاهی رشته تاریخ در ایران به‌مانند عرصه جهانی آن صحبت از پذیرش یا مخالفت با همگرایی تاریخ با دیگر شاخه‌های علوم انسانی و دانش‌های کاربردی در دو دهه اخیر باعث ایجاد نظریات متعدد در این زمینه شده است. موافقان نظریه‌محور کردن علوم تاریخی و مخالفان آن‌ها که به ارجحیت روش «توصیف فربه» در پژوهش‌های تاریخی قائل‌اند، رویکرد مقابل را به تأثیرگذاری در ایجاد شرایط نامطلوب امروزی این رشته علمی متهم می‌کنند. پژوهش حاضر جهت بررسی ادعای دو دیدگاه متقابل درباره جایگاه «تاریخ میان‌رشته‌ای» در پژوهش‌های تاریخی، با هدف قراردادن جامعه آماری مقالات مجلات علمی پژوهشی مرتبط با گروه‌ها و پژوهشکده‌های گروه‌های تاریخی دانشگاهی کشور، به‌عنوان نمایندگان تاریخ علمی ادعاهای مذکور را با تکیه بر داده‌های قابل بررسی اعتبار سنجی کرده‌اند. ۱۶ مجله علمی پژوهشی تاریخی در یک بازه زمانی ۱۵ ساله، ۳۹۲۶ مقاله را به چاپ رسانده‌اند که از این میان بنابر تعریف مورد هدف این پژوهش درباره «تاریخ میان‌رشته‌ای» که تعریفی عام و مورد تأیید کلی بوده، صرفاً ۴۸۹ مورد از این مقالات، یعنی ۱۲/۵ درصد نسبت به کل مقالات، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای بوده‌اند. در بررسی تک‌تک این مقالات، همچنین جریان غالب، نه تسلط نظریه بر آن‌ها، بلکه استفاده از مفاهیم و روش‌هایی بیشتر مورد کاربرد بوده که نمی‌توان آن‌ها را مختص رشته‌ای خاص تصور کرد. بنابر آنکه این مجلات آینه رسالات و پایان‌نامه‌ها و بیشتر پژوهش‌های معتبر رشته تاریخ در نظام دانشگاهی بوده است، سندی قابل اتکا برای رد ادعای حامیان رویکرد توصیفی درباره گستردگی مدافعان و پژوهش‌های «تاریخ میان‌رشته‌ای» در نظام آکادمیک رشته تاریخ است. این آمار نشانگر سیطره جریان فکری مذکور بر امر پژوهش و آموزش نظام دانشگاهی تاریخ در ایران است که دیدگاه‌های استادان مطرح نیز آن را تأیید می‌کنند.

این تسلط نه‌تنها در سال‌های طولانی این سیطره، دست‌آورد روشنی برای برون‌رفت رشته تاریخ از این وضعیت نامطلوب نداشته، بلکه با ایجاد فضای «نظریه‌هراسی» و جداسازی علم

تاریخ از دیگر شاخه‌های علوم انسانی به بهانه یکتانگاری و حفظ استقلال آن، مانع تغییر روشمند در شیوه‌های پژوهشی و آموزشی رشته تاریخ شده است. نگارندگان پژوهش حاضر، با پذیرش طبیعی بودن اختلافات فکری در یک ساحت علمی، بر این نظرند که زمان گذر از تفردی‌دیدن موضوع و غایت علم تاریخ است؛ زیرا دانش تاریخ، دانشی فراگیر و در پیوند با گذشته، حال و آینده است که با توانمندساختن دانش‌آموختگان آن به ابزارهای تخصصی درون‌رشته‌ای و فرارشته‌ای قابلیت ثبت، تحلیل و تبیین مسائل جامعه انسانی را در دوره‌های مختلف آن برای کاربردی‌کردن بیشتر این علم دارد و بهتر آن است که دپارتمان‌های تاریخی به توانمندسازی علاقه‌مندان در دو حوزه مذکور با برنامه‌های مدون اقدام کنند؛ از آن جمله می‌توان برگزاری ترم‌های تابستانه با استادان معروف شاخه‌های مختلف علوم انسانی را پیشنهاد داد.

منابع

- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷) «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای»، *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، (۱)، ۵۶-۳۷.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۲) «تاریخ‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای، فرصت یا تهدید»، *مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای*، به‌کوشش داریوش رحمانیان، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- _____ (۱۳۹۹) «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۳۰ (۲۶)، ۸۷-۶۹.
- سولومون، رابرت. ک (۱۳۷۹) *فلسفه اروپایی؛ از نیمه دوم قرن هجدهم تا واپسین دهه قرن بیستم*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: قصیده.
- رحمانیان، داریوش؛ ذکایی، محمدسعید (۱۳۸۹) «مکاتب تاریخ‌نگاری معاصر ایران»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، (۱۵۲)، ۳۳.
- صفت‌گل، منصور (۱۴۰۰) «تاریخ گروه تاریخ»، *در تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، به‌کوشش حسن حضرتی، تهران: دانشگاه تهران.
- کریمی، بهزاد (۱۴۰۰) «خانه تاریخ در گفت‌وگو با بهزاد کریمی»، *اعتماد*، ۱۹ (۴۹۷۶)، ۵.
- مصباحیان، حسین (۱۳۹۲) «فراسوی تاریخ در تاریخ»، *مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای*، به‌کوشش داریوش رحمانیان، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- ملایی‌توانی، علیرضا (۱۳۹۸) «آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)*، (۲۴)، ۲۹-۲۳۱.
- _____ (۱۳۹۸) «رابطه دانش اقتصاد با دانش تاریخ در برنامه آموزشی دوره کارشناسی

- رشته تاریخ»، پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی اقتصادی، پژوهشگاه علوم/انسانی و مطالعات فرهنگی، ۸ (۲)، ۲۷۸.
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۸۱) حکایت دختران قوچان؛ از یادرفته‌های انقلاب مشروطه، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۳) «ماهیت بین‌رشته‌ای علوم: در ضرورت همکاری و تعامل تاریخ و علوم اجتماعی»، تاریخ ایران معاصر، ۸ (۳۰)، ۱۸۲.
- هورن، تی. سی. آر؛ ریتز، هری (۱۳۹۵) «تاریخ و میان‌رشته‌ای: نقدی تاریخ‌نگارانه»، ترجمه سیدمحسن علوی‌پور و مجتبی فاضلی، مجموعه مقالات گفتارهایی درباره تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

مصاحبه‌ها

- مصاحبه نویسنده اول مقاله با اسماعیل حسن‌زاده، ۱۴۰۱/۰۵/۲۴.
- مصاحبه نویسنده اول مقاله با فرهاد دشتکی‌نیا، ۱۴۰۰/۱۱/۰۵.
- مصاحبه نویسنده اول مقاله با محسن رحمتی، ۱۴۰۰/۱۱/۲۵.
- مصاحبه نویسنده اول مقاله با سید هاشم آقاجری، ۱۴۰۰/۱۱/۳.
- مصاحبه نویسنده اول مقاله با علی محمد ولوی، ۱۴۰۱/۱۱/۳.
- مصاحبه نویسنده اول مقاله با سیمین فصیحی، ۱۴۰۱/۱۱/۵.
- مصاحبه نویسنده اول مقاله با حسن حضرتی، ۱۴۰۱/۱۰/۲۷.
- مصاحبه نویسنده دوم مقاله با عبدالرسول خیراندیش، ۱۴۰۱/۱۰/۲۶.

URL(s)

URL1.

<https://www.etemadnewspaper.ir/fa/main/detail/126576/%D8%AF%D9%81%D8%A7%D8%B9-%D8%A7%D8%B2-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%D9%8A%D8%AE%E2%80%8C%D9%86%DA%AF%D8%A7%D8%B1%D9%8A-%D8%AF%D9%85%D9%88%D9%83%D8%B1%D8%A7%D8%AA%D9%8A%D9%83/>

URL2.

<https://www.farhangemrooz.com/news/12383/%D8%BA%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D9%BE%DA%98%D9%88%D9%87%DB%8C-%D8%AA%D9%88%D8%B5%DB%8C%D9%81-%DB%8C%D8%A7-%D8%AA%D8%A8%DB%8C%DB%8C%D9%86>

URL3.

<https://www.farhangemrooz.com/news/57759/%D8%A2%DB%8C%D8%A7-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D9%81%D8%B1%D8%A7%D8%AA%D8%B1-%D8%A7%D8%B2->

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۱۷

%D8%AF%D8%A7%D8%AF%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-
%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DB%8C-
%D8%A7%D8%B3%D8%AA

URL4.

www.farhangemrooz.com/news/57759<https://www.farhangemrooz.com/news/57759>

/%D8%A2%DB%8C%D8%A7-
%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-
%D9%81%D8%B1%D8%A7%D8%AA%D8%B1-%D8%A7%D8%B2-
%D8%AF%D8%A7%D8%AF%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-
%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DB%8C-
%D8%A7%D8%B3%D8%AA

URL5.

[https://mardomnameh.com/blog/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-](https://mardomnameh.com/blog/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87/P1121-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81.html)

[-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87/P1121-](https://mardomnameh.com/blog/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87/P1121-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81.html)
[-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-](https://mardomnameh.com/blog/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81.html)
[-%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF-](https://mardomnameh.com/blog/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81.html)
[-%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81.html](https://mardomnameh.com/blog/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81.html)

URL6.

[https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)

[%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[DB%8C-](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[D8%B3%D9%85-](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)
[%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF](https://www.mehrnews.com/news/5099303/%D9%85%D9%88%D8%B1%D8%AE%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AF-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3-%D8%B1%D9%88%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D8%A8%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF)

List of sources with English hand writing

- Aghajari, Hashem (2018), "Defense of democratic historiography", E'temād newspaper, 17th year, number 4387.
- Barzegar, Ebrahim (Winter 2017), " History, Quality, and Philosophy of Interdisciplinary Sciences", Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Humanities, Year 1, Number 1, pp. 37-56.
- Hazrati, Hassan (2012), "History and interdisciplinary studies, opportunity or threat", a collection of articles of the conference of history and interdisciplinary collaborations, under the efforts of Dariush Rahmanian, Tehran: Research School of Islamic History.
- Hazrati, Hassan (2019), "About the most important professional task of historians", Historical perspective and historiography, No. 26, pp. 69-87.
- Horn, T.C.R., Ritter, Harry (2015), "History and Interdisciplinary: A Historiographical Criticism", translated by Sayyed Mohsen Alavipour, a collection of discourses about history and interdisciplinary cooperation, translated by Sayyed Mohsen Alavipour, Mojtabi Fazli, Tehran: Institute for Islamic History.
- Karimi, Behzad (1400), "Khane Tarikh in conversation with Behzad Karimi", Etemad newspaper, 19th year, number 4976, p.5.
- Mansoor Bakht, Ghobad (2013), Meeting about "Application of common theories of humanities in historical studies", available on Farhang Emrouz website.
- Mansoor Bakht, Ghobad (2017), Meeting about "Disciplinary Task of Historian", available on Farhang Emrouz website.
- Mesbahian, Hossein (2012), "Beyond history in history", a collection of papers of the conference on history and interdisciplinary collaborations, by the efforts of Dariush Rahmanian, Tehran: Research School of Islamic History.
- Molaei tavani, Alireza (2017), meeting "Disciplinary duty of the historian", available on Farhang Emrouz website.
- Molaei tavani, Alireza (2018), "Is discipline of History in Crisis situation in Iran?", Historical perspective and historiography of Al-Zahra University, 29th year, new period, number 24, pp. 231-255.
- Molaei tavani, Alireza (2019), a lecture in the "Historical Sciences and Social Responsibility" plan, available on Farhang Emrouz website.
- Molaei tavani, Alireza(2018), "Analyzing of economics place in educational programs of History's discipline to licentiate's degree from interdisciplinary researches", Socio-Economic History Research Paper, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, 8th year, 2nd issue.
- Najmabadi, Afsaneh (1381), the story of the girls of Qochan; From the lessons of the constitutional revolution, Tehran, intellectuals and scholars.
- Nowzari, Hossein Ali (2013), "The interdisciplinary nature of sciences: on the necessity of cooperation and interaction between history and social sciences", History of Modern Iran, eighth year, number 30.
- Rahmanian, Dariush (2019), "Essays of Ahmad Ashraf", available on the website of Mardom-nameh dated 20 Bahman 1401: www.b2n.ir/k06589.
- Rahmanian, Dariush; Zakai, Mohammad Saeed. "Contemporary Iranian schools of historiography". Book of the month of history and geography, number 15, December 2019.
- Sefatgol, Mansour (1400), "History of the Department of History", in the book: History of the Faculty of Literature and Humanities of Tehran University, edited by Hassan Hazrati, Tehran: Tehran University Press.

Solomon, Robert C. (1379), " Continental philosophy sine 1750: the rise and fall of the self), translated by Mohammad Saeed Hanai Kashani, Tehran: Qāeēdeh.

interviews

Interview of the first author of the article with Esmail Hassanzadeh, 05/24/1401.

Interview of the first author of the article with Farhad Dashtakinia, 05/11/1400.

Interview of the author of the first article with Mohsen Rahmati, 25/11/1400.

Interview of the author of the first article with Seyed Hashem Aghajari, 3/11/1400.

Interview of the author of the first article with Ali Mohammad Valavi, 3/11/1401.

Interview of the first author of the article with Simin Fasihi, 5/11/1401.

Interview of the author of the first article with Hassan Hazrati, 27/10/1401.

Interview of the author of the second article with Abdul Rasul Khairandish, 26/10/1401.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

Interdisciplinary History and its Position in Historical researches¹

Somayeh Abbasi²
Hashem Malekshahi³

Received: 2022/09/01
Accepted: 2023/02/20

Abstract

Proponents of "interdisciplinary history" argue that the exploratory-descriptive approach as the main method in historical research in Iran is no longer capable of answering questions or clarifying the complex problems of human society. This approach has triggered discussions in historical scholarship that can be divided into three categories. This paper adopts a descriptive-analytical approach and attempts to determine the number of interdisciplinary articles in historical journals in Iran - as a representative of academic historiography - on the basis of a statistical survey in order to answer the question of "the position of interdisciplinary history in historical research".

In recent years, the advocates of the descriptive approach and those who believe in a "special work" in the historical approaches, although they had a relative dominance in the education and research in the field of history in all the years of the emergence of academic history in Iran and were even one of the main obstacles to the fundamental change in the curriculum of this subject in the years after the Cultural Revolution, prevented structural change in it by creating an atmosphere of "theory phobia" under the pretext of monotheism and maintaining the independence of history from other branches of the humanities. The statistics of 16 scientific-historical research journals in a period of 15 years, which have published 3926 articles, show that only 489 of these articles are "interdisciplinary history" research. The low number of interdisciplinary articles and the widespread non-use of theories in these studies, as the most important statistical data of this research, is a proposition contrary to the claim of the aforementioned trend, about the superiority of the supporter of "interdisciplinary history" over the Academic atmosphere of this field.

Keywords: Interdisciplinary history, Interdisciplinary studies, Historical research, Scientific research publications in history.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.41535.1626

2. Ph.D in History of Islamic Iran, Faculty of Literature and Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran . somayehabbasi179@yahoo.com

3. Ph.D student in History of Islamic Iran, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Lorestan, Iran. hashemmalekshahi@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۴۳-۲۲۱

امتناع منابع و مسئله ابداع: مطالعه موردی در باب نحوه بازسازی حیات گروه‌های فرودست در تاریخ فرهنگی جدید^۱

محمدجواد عبدالهی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۸

چکیده

فرهنگ گروه‌های فرودست تا حد زیادی شفاهی است و این امر موجب می‌شود تا کمبود اسناد بی‌واسطه درباره رفتار و نگرش‌های افراد فرودست در گذشته، به مهم‌ترین مانع بر سر راه پژوهش در باب این افراد تبدیل شود. تلاش مورخان فرهنگی جدید برای نگارش سرگذشت افراد فرودست به صورت فردی، مشکل کمبود اسناد را مضاعف می‌کند. یکی از راهکارهای مورخان فرهنگی جدید برای غلبه بر این مشکل استفاده از سازوکار «ابداع» است. با توجه به حاکمیت مطلق منابع در تاریخ نگاری مدرن برای بازسازی و شناخت گذشته، در نوشته حاضر بر پایه کتاب بازگشت مارتین‌گر (۱۹۸۳) نوشته ناتالی زیمون دیویس (متولد ۱۹۲۸ م) تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه در تاریخ فرهنگی جدید، مورخان با استفاده از ابداع بر مشکل کمبود اسناد در زمینه موضوعات پژوهشی خود فائق می‌آیند. برای پاسخ بدین پرسش، ضمن شرح نقش محوری منابع در تاریخ نگاری مدرن، ضرورت مفهومی توجه به عاملیت فردی در تاریخ فرهنگی جدید توضیح داده می‌شود و در ادامه با تکیه بر کتاب بازگشت مارتین‌گر سازوکار ابداع در تاریخ فرهنگی جدید شرح داده می‌شود و در آخر به بررسی نسبت این موضوع با حاکمیت منابع در تاریخ نگاری مدرن پرداخته می‌شود تا نشان داده شود که برخلاف ادعای منتقدان تاریخ فرهنگی جدید، استفاده از این سازوکار به نحو تمایز تاریخ با داستان نمی‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ فرهنگی جدید، گروه‌های فرودست، ابداع، منابع، بازگشت مارتین‌گر، ناتالی زیمون دیویس.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42589.1647

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.9.5

۲. استادیار گروه تاریخ سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تهران، ایران. mj.abddi@gmail.com

درآمد

تاریخ‌نگاری مدرن حول سه تمایز مشخص شکل گرفته است: نخست، تمایز «فلسفه نظری تاریخ» با «فلسفه تحلیلی تاریخ»؛ دوم، تمایز میان «امر واقع» تاریخی با دیگر امور واقع و مهم‌تر از همه تمایز «تاریخ» با «داستان». نخست بگذارید به تمایز اول بپردازیم. از سده هجدهم میلادی با تأثیرپذیری از رشد حیرت‌انگیز صنعت و علم تجربی، فلسفه نظری تاریخ با کشف قوانین عمومی تحول تاریخی جوامع بشری یکسان انگاشته می‌شد. در این زمینه می‌توان به اندیشه‌های اوگوست کنت، هگل یا تفاسیر راست‌کیشانه از افکار مارکس در باب تحول جوامع انسانی اشاره کرد.

همان‌طور که می‌دانیم هدف فلسفه تحلیلی تاریخ یا به سخن دیگر فلسفه علم تاریخ نیز که از نیمه دوم سده بیستم جایگزین این نوع از فلسفه نظرورزانة تاریخی شد به دنبال تعیین معیارهای مشروعیت تبیین‌های تاریخی مورخان است. تمایز دوم ریشه در ادعای منسوب به لئوپولد فون رانکه (۱۸۸۶-۱۷۹۵م) داشت که براساس آن مورخان باید با دوری‌جستن از تمامی اشکال نظرورزی و به تبع آن پرهیز از هرگونه ارزش‌دوری، تنها به امور واقعی بچسبند که از منابع دست اول تاریخی استخراج شده‌اند (پاول، ۱۳۹۹: ۷-۴). تمایزی که مبتنی بر نوعی رئالیسم خام معرفت‌شناسانه قرن نوزدهمی بود که با نسبت‌دادن انفعال بیش از حد به سوژه در فرایند شناخت، به دنبال کسب معرفت به اصطلاح واقعی از ابژه تاریخی بود (عبداللهی، ۱۳۹۹: ۲۱۶). در نسبت با نوشته حاضر تمایز سوم، یعنی تمایز تاریخ با داستان، از دو تمایز دیگر مهم‌تر است و در واقع به خود حیثیت حرفه‌ای رشته تاریخ مربوط می‌شود.

با آنکه از قدیم مورخان به تأثیرپذیری خود از رمان‌نویسان اعتراف کرده‌اند، غالباً به جهت تسلط پیش‌فرض‌های پوزیتیویستی، کیفیت ادبی نوشته‌های خود را امری مربوط به صورت‌نوشته‌های خود می‌دانستند نه محتوای آثارشان. این سه تمایزی که در اینجا به اختصار شرح داده شدند، اساس منش^۱ مورخان حرفه‌ای جریان غالب است (پاول، ۱۳۹۹: ۸-۷؛ برای شرحی درباره ترتیب زمانی این تمایزها، نک. نورایی، ۱۳۹۹: ۵۹-۳۷).

باین‌حال، منتقدان تاریخ فرهنگی جدید معتقدند که این تمایز سوم در تاریخ فرهنگی جدید از بین رفته است. آن‌ها به واسطه آثاری همچون *مونتایو* (۱۹۷۵) اثر امانوئل لادوری، *پنیر و کرم* (۱۹۷۶) اثر کارلو گینزبورگ و *بازگشت مارتن‌گیر* (۱۹۸۳) اثر ناتالی زیمون دیویس، بر این اعتقادند که نوعی ژانر تاریخی جدید پدید آمده است که تمایز میان امر واقع آرشیوی و داستان محض را محو کرده است (مانزولو، ۱۳۹۴: ۲۰۴). کتاب *بازگشت مارتن‌گیر* اثر ناتالی

زیمون دیویس در میان کتاب‌های بالا مناقشه‌انگیزتر از همه بوده است و بیشتر از آثار دیگر در معرض اتهام بالا بوده است.

دلیل اینکه به دیویس بیشتر از دیگر مورخان فرهنگی جدید حمله می‌شود عبارتی است که وی در مقدمه کتاب خود نقل کرده است. او در مقدمه کتاب *بازگشت مارتین‌گر* به‌صراحت اعتراف می‌کند که «بخشی از آنچه در اینجا به شما عرضه می‌کنم ابداع من است» (Davis, 1983: 5).

با توجه به حاکمیت مطلق منابع در تاریخ‌نگاری مدرن برای بازسازی و شناخت گذشته (Davies, 2003:5-6)، در نوشته حاضر بر پایه کتاب *بازگشت مارتین‌گر* نوشته ناتالی زیمون دیویس تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه در تاریخ فرهنگی جدید، مورخان با استفاده از سازوکار ابداع بر مشکل کمبود اسناد در زمینه موضوعات پژوهشی خود فائق می‌آیند. برای پاسخ بدین پرسش ضمن شرح غیاب عاملیت فردی و فرهنگ در تاریخ اجتماعی، ضرورت مفهومی توجه به عاملیت فردی در تاریخ فرهنگی جدید توضیح داده می‌شود و با توجه به این مقدمات در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود که چرا و به چه شکل دیویس از سازوکار ابداع در کتاب *بازگشت مارتین‌گر* بهره برده است و در آخر نسبت این موضوع با حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری مدرن بررسی می‌شود تا نشان داده شود برخلاف ادعای منتقدان تاریخ فرهنگی جدید، استفاده از این راهبرد به نحو تمایز تاریخ با داستان نمی‌انجامد.

با توجه به جایگاه *بازگشت مارتین‌گر* به‌عنوان یکی از آثار کلاسیک در ژانر تاریخ فرهنگی جدید، طبیعی است که این کتاب موضوع تحسین و نقدهای بسیاری بوده است. با توجه به اینکه پرسش اصلی نوشته حاضر بر پایه نقدهای منتقدان کتاب صورت‌بندی شده است، این نقدها به‌نوعی پیشینه تحقیق نوشته پیش‌رو هستند. این نقدها را می‌توان ذیل سه دسته کلی قرار داد:

دسته نخست آثاری هستند که سعی کرده‌اند بر پایه منابع تاریخی خود روایت دیویس در کتاب *بازگشت مارتین‌گر* را زیر سؤال برند و دسته دیگر نوشته‌هایی هستند که از منظر نظری کتاب دیویس را به‌عنوان یکی از نمونه‌های شاخص تاریخ فرهنگی جدید نقد کرده‌اند و در ذیل دسته سوم درس‌نامه‌های رشته تاریخ قرار دارند که عموماً موضوع آن‌ها ماهیت و تحول رشته تاریخ است و از این بحث‌ها و تأثیر آن‌ها در تحول رشته تاریخی نوعی صورت‌بندی عمومی انجام داده‌اند.

از آثار شاخص دسته اول می‌توان مقاله رابرت فینلی با عنوان «بازآرایی مارتین‌گر»

(Finlay, 1988) را نام برد. مقاله لارنس استون با عنوان «تاریخ و پست-مدرنیسم» (Stone, 1992) در ذیل دسته دوم قرار می‌گیرد و کتاب‌های در دفاع از تاریخ (Evans, 1997) نوشته ریچارد جی. اوانز و ماهیت جدید تاریخ (Marwick, 2001) اثر آرتور مارویک ذیل دسته سوم قرار می‌گیرند.

به‌رغم صورت متفاوت این نوشته‌ها، استدلال تمام این نقدها مبتنی بر این ادعا است که کتاب بازگشت مارتین‌گر تمایز میان تاریخ و داستان را محو کرده است (Finlay, 1988:570-571)، ادعایی که در متن مقاله به آن پرداخته خواهد شد و دیگر اینکه با توجه به تمرکز نوشته حاضر بر کتاب بازگشت مارتین‌گر، روش پژوهش پیش‌رو مطالعه موردی خواهد بود (قاسمی، ۱۴۰۰: ۵۵۴).

و آخر اینکه باید گفت که تعریف ما در اینجا از «فرودستان» همان تعریفی است که آنتونیو گرامشی در دفترهای زندان خود ارائه می‌دهد و در تاریخ فرهنگی جدید تعریف غالب در باب فرودستان است. انسان فرودست به تعریف گرامشی، انسانی است به حاشیه رانده شده و نه لزوماً تهی دست؛ انسان فرودستی که ناتوان از اعمال قدرت در جامعه است. با چنین تعریفی گروه‌هایی از اقلیت‌های مذهبی یا زنان نیز در بسیاری از جوامع در حاشیه قرار می‌گیرند و از جمله گروه‌های فرودستان به شمار می‌آیند (اتابکی، ۱۴۰۰: ۱۶-۱۵).

درخصوص «تاریخ فرهنگی جدید» هم باید گفت که در زیر در بحث از اهمیت عاملیت فردی در این رویکرد تاریخ‌نگارانه مراد ما از این اصطلاح روشن خواهد شد. با این حال در همین ابتدا باید تأکید کرد که در اینجا منظور از تاریخ فرهنگی جدید آن پژوهش‌های تاریخ‌نگارانه‌ای در باب فرهنگ است که سعی در عیان‌کردن عاملیت مردمان عادی و فرودست در ساختن زندگی خویش دارند.

اصطلاح «ابداع» دیگر مفهوم مهم در نوشته حاضر است که معنای کلی آن در روند پژوهش عیان خواهد شد؛ اما در اینجا در ابتدا باید تصریح کرد که منظور از ابداع آن بخش‌هایی از پژوهش‌های تاریخی است که آشکارا در منابع تاریخی به آن‌ها اشاره نشده است و نویسنده با استفاده از نظریه‌های اجتماعی به معنای موسع کلمه، به کشف و روشن کردن آن‌ها در پژوهش خود می‌پردازد (Davis, 1983: 5).

اهمیت عاملیت فردی در تاریخ فرهنگی جدید

پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی با وجود آنکه تاریخ سیاسی از نظر کمی همچنان سلطه خود را حفظ کرده بود، اما تاریخ اجتماعی نیز به رشته‌ای

تثبیت شده در نظام دانشگاهی تبدیل شده بود (برک، ۱۳۹۳: ۱۲۲-۱۲۵). در تضادی آشکار با تاریخ سیاسی، در تاریخ اجتماعی علل کنش‌ها ربطی به عاملیت فردی مستقل نداشت و با توجه به سرشت اجتماعی علل کنش‌های افراد، چه‌بسا آدمیان حتی به آن‌ها آگاهی هم پیدا نمی‌کردند. در تاریخ اجتماعی مفهوم سوژه اجتماعی در یک طرح عینی و دوگانه که در آن اولویت علی در خلق معنا به عوامل اجتماعی و نه عاملیت فردی داده می‌شد، برای دهه‌ها در تحقیقات تاریخی نقش اساسی داشت.

فرض نظری بنیادین تاریخ اجتماعی در این بود که سپهر اقتصادی اجتماعی، در معنایی دو جهی، ساختاری عینی را قوام می‌بخشد. نخست اینکه این ساختار استقلال تحویل‌ناپذیری دارد و دیگر اینکه این ساختار حامل معنای حقیقی است؛ بنابراین، جامعه به‌مثابه واحدی نظام‌مند فهم می‌شد که از چند لایه یا قشر تشکیل یافته است که به‌صورت عمودی چیده شده و یک سلسله‌مراتب علی بر آن‌ها حاکم است که نسبت بین لایه‌های بالا با پایین را مشخص می‌کند. تمایزهای آشنا میان زیربنا و روبنا، ساختار و کنش یا در موارد تحلیلی میان تمایز سطوح متفاوت زمانمندی منتج از این طرح دوگانه است (Cabrera, 2005: 1-3; Hunt, 1986: 211).

در این زمان در تاریخ اجتماعی متن‌هایی همچون *تکوین طبقه کارگر در انگلستان* ای.پی. تامپسون (نک. تامپسون، ۱۳۹۶) که در مخالفت با برداشت‌های اقتصادگرایانه در تاریخ اجتماعی بر فرهنگ و عاملیت افراد تأکید داشتند، مواردی استثنایی بودند (اسکات، ۱۳۹۶: ۴۶).

به هر صورت، انتخاب چنین رویکردی از سوی مورخان اجتماعی موجب شد تا نوعی از تاریخ پدید آید که بسیاری از ویژگی‌های آن در تضاد با تاریخ سنتی باشد (Burke, 2001: 3-6)، اما با وجود این تغییرات بنیادین، یک ویژگی همچنان بدون تغییر برجای مانده بود و آن نگاه همسان این دو رویکرد در تاریخ‌نگاری به مسئله زبان بود. سنت غربی تاریخ‌نگاری در عصر جدید بر نظریه مطابقت در صدق استوار بود که از منظر تجربه‌گرایانه براساس آن می‌شد معنای حقیقی گذشته را مستقیماً از منابع به‌جا مانده از گذشته استنتاج کرد (Davies, 2003: 1). تاریخ اجتماعی نیز با وجود تفاوت‌های بنیادینی که با تاریخ سنتی داشت، از منظر نگاه به زبان، بر پایه همین نظریه مطابقت در صدق بنا شده بود. هم در تاریخ سیاسی و هم در تاریخ اجتماعی زبان صرفاً حاملی بی‌اقتضا و بکر بود که تنها نقش آن بیانگری و عرضه تجربه غیرزبانی صادق در قالب بازنمایی آن تجربه بود (مانزولو، ۱۳۹۴: ۱۹). با این حال، از اوایل دهه هفتاد میلادی تأکید چرخش زبانی که بیش از هر چیزی دیگر، وام‌دار ساختارگرایی و

پساساختارگرایی بود، بر این است که راه شناخت، ناگزیر از طریق زبان می‌گذرد و نیز از طریق زبان است که شناخت تقویم می‌شود (همان).

این چرخش زبانی منجر به ضعیف‌شدن تدریجی یا به تعبیر بهتر منعطف‌شدن رابطه علی میان زمینه اجتماعی و آگاهی در آن چارچوب دوگانه و عینیت‌گرای مورخان اجتماعی شد. به سخن دیگر برخلاف تاریخ اجتماعی که در آن رابطه میان ساختار و کنش بی‌واسطه است، در تاریخ فرهنگی جدید اعتقاد بر این است که میان این دو وساطتی نمادین وجود دارد که از طریق زبان صورت می‌گیرد (Cabrera, 2005: 5-6).

در نتیجه این چرخش زبانی مورخان اجتماعی، چه مورخان آنالی و چه مورخان ماتریالیست، توجه بیشتری به مطالعه فرهنگ نشان دادند. این توجه به فرهنگ، نشانه گذار از تاریخ اجتماعی کلاسیک بود به تاریخ فرهنگی جدید (برک، ۱۳۹۳: ۱۰۹) و مهم‌ترین ویژگی آن صورت‌بندی مجددی از تاریخ از اجتماعی کلاسیک است که در اصل بر بازنگری و بازتعریف رابطه علی میان اجزای مختلف جامعه قرار دارد (Cabrera, 2005: 5-6؛ عبداللهی، ۱۳۹۸: ۸۵).

با این حال، باید توجه داشت که توجه به فرهنگ به مثابه موضوعی مستقل در پژوهش تاریخی تقریباً نزدیک به دو قرن سابقه داشت و برخی مورخان از موج نخست این توجه به فرهنگ با عنوان «تاریخ فرهنگی کلاسیک» یا «سنت کبیر» یاد کرده‌اند. این موج تقریباً در آغاز قرن نوزدهم پدیدار شد و یاکوب بورکهارت (۱۸۹۷-۱۸۱۸م) مورخ سوئسی یوهان هوزینگا (۱۸۷۲-۱۹۴۵م) مورخ هلندی از جمله شاخص‌ترین افراد در این حوزه بودند (Burke, 2008: 7)، اما این نکته را باید در نظر گرفت که در این سنت تاریخ‌نگاری مراد از فرهنگ، فرهنگ والا بود و به این دلیل این مورخان توجه خود را معطوف به شکل‌گیری ارزش‌های نخبگان کرده و با فرهنگ همچون ملک مطلق این نخبگان برخورد می‌کردند.

غفلت عمده این رهیافت ایدئالیستی به تاریخ، غفلت از مردم عادی بود که آن‌ها را همچون دریافت‌کنندگان منفعل آرمان‌های نخبگان جامعه نشان می‌داد (Hutton, 1981: 238-241). با توجه به توضیحات بالا، اصلی‌ترین وجه ممیزه تاریخ فرهنگی جدید با تاریخ فرهنگی کلاسیک در این است که می‌کوشد محدودیت‌های سنت ایدئالیستی تاریخ فرهنگی را با توجه به حوزه فرهنگی مردمان عادی اصلاح کند.

بر این اساس، مورخان فرهنگی جدید، متأثر از این فضا به بررسی تاریخ‌های محلی و خرد و عاملیت گروه‌های فرودست پرداختند (نک. گینزبرگ، ۱۴۰۱) و برخلاف مورخان اجتماعی قائل به نگاه متصلب به ساختارها نبودند، بلکه سعی داشتند کنشگر تاریخی و محیط فرهنگی

وی را در تعاملی دوسویه ترسیم کنند (فتاحی‌زاده و عبدالهی، ۱۳۹۸: ۲۳۶).

باین‌حال، همان‌طور که در مقدمه ذکر شد این تلاش مورخان فرهنگی جدید برای ترسیم تاریخ‌های محلی و خُرد و عاملیت گروه‌های فرودست خالی از مناقشه نبود و حال مشکل اصلی این بود که مورخان با استفاده از کدام منابع می‌توانستند رفتار و نگرش‌های فرودستان را به‌صورت فردی بازسازی کنند. منتقدان آن‌ها معتقد بودند که به‌دلیل نبود منابع بی‌واسطه دربارهٔ این افراد، مورخان فرهنگی جدید با وارد کردن مطالبی در آثار خود که برای آن‌ها منبع تاریخی وجود ندارد، تمایز میان تاریخ و داستان را محو کرده‌اند.

براین‌اساس در زیر بر پایهٔ یکی از شاخص‌ترین آثار در این ژانر تاریخی یعنی *بازگشت مارتن‌گر* (۱۹۸۳) که از دید منتقدان مصداق بارز چنین امری است، نحوهٔ صورت‌بندی عاملیت فردی فرودستان در این کتاب بررسی می‌شود و در ادامه انتقاداتی را که به این نحوهٔ صورت‌بندی وارد شده است مرور می‌شود تا بتوان با در نظر داشتن اصل حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری مدرن، نسبت جنبه‌های ابداعی کتاب دیویس با این اصل تاریخ‌نگارانه بیان شود.

بازگشت مارتن‌گر به روایت ناتالی زیمون دیویس

در سال ۱۵۶۰ میلادی، پرونده‌ای جنایی در پارلمان تولوز (دادگاه استیناف منطقهٔ لانگدوک) طرح شد که بسیار غیر معمول بود. موضوع این پرونده دهقان ثروتمندی به نام مارتن‌گر بود که در دههٔ ۱۵۴۰ در لانگدوک، همسر و فرزند و اموالش را رها می‌کند و برای سال‌ها از او خبری نمی‌شود. بعد از مدتی او بازمی‌گردد یا همگان چنین گمان می‌کنند که او برگشته است، اما بعد از سه یا چهار سال زندگی زناشویی خوشایند، برتراند دورول زن مارتن مدعی می‌شود این فرد شیاد است و همسر او نیست و این شیاد او را فریب داده است.

برتراند به ترغیب پی‌یر گر عموی مارتن این فرد را به محاکمه می‌کشاند. درست زمانی که مرد شیاد تقریباً دادگاه را متقاعد کرده است که او خود مارتن‌گر است، سروکلهٔ مارتن‌گر واقعی پیدا می‌شود (Davis, 1983: Preface). پرونده چنان موضوع غیرمعمولی داشت که از همان زمان وقوع بارها در قالب‌های متفاوت روایت شده است.

بلافاصله پس از وقوع این اتفاقات دو کتاب در این باره نوشته شد که یکی از آن‌ها را یکی از قضات دادگاه که از نویسندگان اومانیست آن دوره نیز بود به نام ژان دو کورا به رشتهٔ تحریر درآورد. کورا که هم بومی منطقه بود و هم استاد ممتاز حقوق و نویسندهٔ شرح‌هایی به لاتین در باب حقوق شرعی و عرفی، در کتابی به نام *بازداشت فراموش‌ناشدنی* (۱۵۶۱) با خلاصه کردن تمام شواهد و ادلهٔ پرونده به شرح این پروندهٔ جنایی پرداخت.

کتاب که به زبان فرانسوی نوشته شده بود، در شش سال بعد، پنج بار تجدید چاپ شد و چندین ویراست دیگر آن به فرانسه و لاتین تا پایان قرن منتشر شد. افزون بر این، این ماجرا طی سده‌ها در کتاب‌های مربوط به *شیدان* و *پرونده‌های قضایی جنجالی* بازگو شد و الهام‌بخش یک نمایشنامه، دو رمان و یک اوپرا شد با وجود این، شرح کورا در کتاب *بازداشت فراموش‌ناشدنی* از این واقعه (رئوس کلی این روایت در ادامه شرح داده خواهد شد) مبنای تمام این روایات سنتی از داستان مارتن‌گر بود (Ibid).

ساخت فیلمی در سال ۱۹۸۲ درباره این ماجرا، پای ناتالی زیمون دیوس را هم به این داستان باز کرد و موجب طرح روایت متفاوتی از این داستان از سوی وی شد. دیویس به دلیل جایگاه شاخصی که در زمینه تاریخ روستایی فرانسه در سده شانزدهم داشت؛ برای شرح سرگذشت فکری دیویس (نک. پالارس-برک، ۱۳۹۸: ۱۱۰-۷۵) به‌عنوان مشاور تاریخی درگیر ساخت این فیلم شد. دنیل وین کارگردان فرانسوی که سابقه تولید آثار تاریخی دیگری را هم در کارنامه داشت تهیه‌کنندگی و کارگردانی فیلم سینمایی *بازگشت مارتن‌گر* (۱۹۸۲) را بر عهده گرفت. فیلم‌نامه را نیز خود وین و ژان کلود کاریر نویسنده فرانسوی که او هم سابقه نگارش فیلم‌نامه‌هایی برای فیلم و سریال‌های تاریخی داشت، به نگارش درآورده بودند (Marwick, 2001: 139-140).

باین‌حال، فیلم، رضایت دیویس را جلب نکرد. او از زمان‌پریشی و نحوه بازنمایی زندگی روستایی در فیلم ناخشنود بود. «فیلم از شواهد تاریخی فاصله می‌گرفت و من از این بابت نگران بودم. پس زمینه باسکی خانواده‌گر فدا شد، پروتستان‌تیسیم روستایی نادیده گرفته شد و به‌ویژه بازی دوگانه زن و تناقض‌های درونی قاضی کم‌رنگ شد. این تغییرات ممکن است به فیلم کمک کرده باشد تا به‌سادگی قدرتمندی دست یابد که به داستان مارتن‌گر این امکان را داد که از همان ابتدا به افسانه بدل شود، باین‌حال، این تغییرات همچنین توضیح آنچه را که واقعاً اتفاق افتاده است، دشوار ساخت.»

از همه مهم‌تر دیویس در حین ساخت فیلم متوجه شد که «ما تا قرن بیستم هیچ تفسیر زنانه‌ای درباره این داستان نداشتیم» (Davis, 1983: 118). بدین دلیل توافق شد او گزارش تحقیقی جداگانه‌ای را بنویسد که به فرانسوی ترجمه شد و در کتابی با عنوان *بازگشت مارتن‌گر* (پاریس، ۱۹۸۲) به چاپ رسید. این کتاب شامل دو بخش می‌شد. بخش نخست فیلم‌نامه ژان کلود کاریر و دنیل وین بود که به نوعی رمان تبدیل شده بود و بخش دوم گزارش تحقیقی دیویس را شامل می‌شد. نسخه انگلیسی قسمت دوم کتاب هم در ۱۹۸۳ با عنوان *بازگشت مارتن‌گر* چاپ شد (Marwick, 2001, 140) و این کتاب به‌سرعت به یکی از

نمونه‌های درخشان تاریخ فرهنگی جدید و به‌اصطلاح تاریخ خُرد تبدیل شد (Finlay, 1988:554).

دیویس از مطالب آرشیوهای محلی فرانسه در باب روابط خویشاوندی، قانون ارث، مهاجرت دهقانان، عقدنامه‌ها، خدمت سربازی، عرف روستایی و رویه‌های قضایی به‌منظور ایجاد زمینه تاریخی که در آن داستان باید درک شود، استفاده کرد. نتیجه پژوهش دیویس، روایتی از داستان مارتن‌گر است که با نسخه‌ای از داستان که از قرن شانزدهم به این سو عموماً پذیرفته شده بود، تفاوت چشمگیری دارد. نسخه سنتی داستان مارتن‌گر، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، عمدتاً مبتنی بر کتاب *بازداشت فراموش‌ناشدنی ژان دوکورا* است که پس از اعدام فرد شیاد در سال ۱۵۶۰ به نگارش درآمده بود.

در تفسیر کورا، شخصیت اصلی داستان آرنو دو تیل است، شیادی که با حيله‌گری و به‌سبب جاه‌طلبی خود مسبب بروز فاجعه شد. البته در تفسیر دیویس، تمرکز بر برتراند دورول یا به عبارت دقیق‌تر، بر رابطه او با فرد شیاد است. به گفته دیویس، برتراند در واقع هم‌دست آرنو بود، زیرا او می‌دانست مردی که ادعا می‌کرد شوهرش است، کلاهبردار است. او آرنو را پذیرفت، آن‌ها عاشق شدند و خود را دارای یک ازدواج «ابداعی» می‌دانستند، اما با بازگشت مارتن‌گر، نقش دوگانه برتراند از بین رفت و او اظهار داشت که او نیز همچون هم‌ولایتی‌هایش در آرتیگا (روستای محل زندگی خانواده گر) فریب خورده است.

در مقابل آرنو حتی در اعترافاتش در مسیر محلی که چوبه دار قرار داشت، هم‌دستی برتراند را در این فریب «از ابتدا تا انتها پنهان کرد» (Davis, 1983: 92). به ترتیبی که دیده می‌شود این دو نسخه از داستان مارتن‌گر از اساس با هم متفاوت‌اند. روایت سنتی روایتی است از طمع و فریب، توانایی‌های پلید فردی شیاد در راه کلاهبرداری و دزدی و زنی ساده‌دل و وفادار که مستعد فریب‌خوردن بود، اما کتاب دیویس داستانی از فداکاری و همکاری، عشق و هویت را روایت می‌کند که ازدواج ابداعی آن‌ها را مردی سنگدل یعنی مارتن‌گر واقعی نابود کرد.

از دید کورا، توانایی‌های آرنو یعنی زبان تند و حافظه قوی‌اش، یک دهقان خوب را به سرنوشتی تراژیک گرفتار کرد، اما از نظر دیویس، تراژدی در افشای نقاب آرنو نهفته است. شدیدترین تضاد بین این دو نسخه در شخصیت‌پردازی برتراند است. از نظر کورا، او یک احمق بود که با توجه به ضعف جنسیت، به‌راحتی فریب حيله‌گری فرد شیاد را خورد. کورا معتقد بود که برتراند از هویت واقعی آرنو ناآگاه بود و بدین دلیل در این ماجرا بی‌گناه بود. با این حال، از دیدگاه دیویس، برتراند، به‌عنوان زنی مستقل، روشن‌بین و پرشور شخصیت

قهرمان داستان است و دیویس او را به عنوان یک بازیگر آگاه می بیند که در جامعه‌ای مردسالار به دنبال بازآرایی هویت خود است (Finlay, 1988:556).

تحریر محل نزاع: ابداع و حاکمیت منابع

با آنکه کتاب دیویس به سرعت به عنوان یکی از نمونه‌های درخشان تاریخ فرهنگی جدید پذیرفته شد، همان‌طور که در مقدمه گفته شد، انتقادات تندی نیز به کتاب وارد شد؛ بنابراین حال باید پرسید چرا روایت دیویس از داستان مارتن گر چنین مناقشه برانگیز شده است. با وجود تعابیر متفاوتی که در نقدهای منتقدان کتاب به کار رفته است، همه آن‌ها را می‌توان حول یک موضوع جمع کرد. این موضوع به زعم منتقدان به مستند نبودن تفسیر متفاوت دیویس از ماجرای کتاب بازمی‌گردد. برای مثال یکی از منتقدان با در نظر آوردن حاکمیت مطلق منابع تاریخی در تاریخ‌نگاری مدرن، تاریخی بودن آن را زیر سؤال برد و کتاب را متنی خواند که تمایز میان تاریخ و داستان را محو کرده است و آن را یک رمان عاشقانه تاریخی خواند تا پژوهشی تاریخی (Finlay, 1988:570-571).

منتقدان دیگر نیز همین ادعا را تکرار کرده‌اند (برای مثال نک. Stone, 1992: 191; Evans, 1997:213)؛ بنابراین در گام نخست باید این سؤال را طرح کرد که مراد این منتقدان از حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری مدرن چیست. همان‌طور که در مقدمه ذکر شد تمایز تاریخ با داستان مهم‌ترین اساس منش حرفه‌ای مورخان است، تمایزی که به واسطه ارجاع به منابع در متون تاریخی امکان‌پذیر می‌شود.

اگر بپذیریم که موضوع تاریخ تحقیق در باب گذشته، خصوصاً گذشته بشر است، حلقه وصل تاریخ با تجربه‌گرایی نوعی نظریه تجربه‌گرایانه در باب شناخت خواهد بود. اصلی‌ترین مشکلی که در مطالعه گذشته از چشم‌انداز تجربه‌گرایانه پیش روی مورخ وجود دارد این است که گذشته را نمی‌توان مستقیماً تجربه کرد؛ از این رو، شناخت ما از گذشته همواره غیرمستقیم است و بر گواهی شواهدی تکیه دارد که در زمان حال برای ما بر جا مانده‌اند.

براین اساس، در نگاه اول می‌توان چنین گفت که گذشته از اساس شناخت‌ناپذیر است. با وجود این، به زعم تجربه‌گرایان هر چند گذشته دیگر با ما نیست و نمی‌توان آن را مستقیماً تجربه کرد، وجود و کنش انسان‌ها در گذشته ردّ یا نشانه‌های مادی برجای گذاشته است که تا زمان حال برجای مانده‌اند و بنابراین، ما به میانجی آن‌ها می‌توانیم گذشته را تجربه کنیم. این ردّ و نشانه‌ها همان منابع‌اند.

این نشانه‌ها چیزهایی از قبیل بقایای مادی و آثار هنری را شامل می‌شود، اما مهم‌ترین منابع

در پژوهش‌های تاریخی اسناد نوشتاری‌اند؛ بنابراین بررسی این آثار به‌جامانده است که می‌تواند ما را به شناخت از گذشته برسانند (Davies, 2003:6)؛ از این رو خصیصه حیاتی معرفت تاریخی این است که بر پایه شواهد قرار دارد و از این طریق است که احکام منتج از این شناخت را می‌توانیم به محک صدق و کذب بزنیم.

بازسازی گذشته بر مبنایی جز شواهد یعنی اموری همچون استدلال‌های متکی بر مرجعیت یا شهود، آن را از دایره تاریخ خارج می‌کند. موضوعی که منتقدان دیویس از آن به حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری تعبیر کرده‌اند (Finlay, 1988: 571).

برای فهم اهمیت این موضوع باید این نکته را در نظر آورد که امکان شکل‌گیری تاریخ به‌عنوان یک رشته علمی از این مسیر بود که امکان‌پذیر شد. تاریخ‌نگاری غربی در قرون وسطی به‌شدت با افسانه آمیخته بود و مورخان عموماً به نقد منابع توجه نداشتند و با اینکه از آغاز دوره رنسانس پیشرفت‌هایی در این زمینه صورت گرفت، در عصر جدید، تاریخ عموماً به‌عنوان معرفتی علمی به حساب نمی‌آمد. این به‌واسطه لئوپلد فون رانکه (۱۸۱۶-۱۷۹۵م) بود که تثبیت رشته تاریخ در نظام دانشگاهی امکان‌پذیر شد.

از طریق آثار وی بود که برخورد انتقادی با منابع به‌صورت نظام‌مند در تاریخ‌نگاری مدنظر قرار گرفت و این اصل به یکی از رویه‌های حرفه تاریخ تبدیل شد و بازسازی گذشته بر پایه مواجهه انتقادی با منابع، به یکی از اصول مهم در تاریخ‌نگاری مدرن تبدیل شد (نورایی، ۱۳۹۹: ۴۱).

حال باید گفت که به چه معنا روایت دیویس از داستان مارتن‌گر در تضاد با این به‌اصطلاح حاکمیت منابع قرار می‌گیرد. ریشه این موضوع به جسارت ناتالی زیمون دیویس برای نقل گذشته به شیوه‌ای متفاوت بازمی‌گردد. همان‌طور که در بالا ذکر شد، مشکل اصلی که پیش روی تاریخ فرهنگی جدید قرار داشت، این بود که مورخان با استفاده از کدام منابع می‌توانستند رفتار و نگرش‌های فرودستان را به‌صورت فردی بازسازی کنند. مورخان برخلاف انسان‌شناسان و پژوهشگران فرهنگ عامه به‌وضوح کارشان را با نقصان بزرگی آغاز می‌کنند.

در سده‌های گذشته فرهنگ طبقه فرودست تا حد زیادی شفاهی بود. از آنجایی که مورخان قادر به گفت‌وگو با این افراد نیستند، بنابراین باید کاملاً بر منابع نوشتاری و احتمالاً شواهد باستان‌شناختی تکیه کنند که کم‌وبیش به فرهنگ مسلط تعلق دارند (گینزبرگ، ۱۴۰۱: ۲۸ و ۲۷). البته باید در اینجا تمایز میان سنت شفاهی و تاریخ شفاهی را به‌عنوان نوعی میراث ناملموس در تاریخ‌نگاری در نظر گرفت. اگر تاریخ شفاهی (به‌دلیل تکیه آن مشاهدات ناظر یا عامل رخداد تاریخی) در بیشتر موارد نمی‌تواند بیشتر از یک یا دو نسل به عقب برگردد، در

مقابل سنت شفاهی تجربه و فرهنگ نسل‌های مختلفی را در دل خود دارد و این سنت جایگاه مهمی در تکمیل مدارک تاریخی هر دوره‌ای دارد (نورایی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۵۷) و دیویس برای مثال برای تکمیل مدارک خود از این نوع مدارک تاریخی بهره گرفته است (Davis, 1983:59).

بنابراین در چنین موضوعاتی جدای از سنت شفاهی، مورخان معمولاً از عقدنامه‌ها و وصیت‌نامه‌ها، بایگانی کلیساهای محلی برای مولید و مرگ و مدارک به‌جامانده از آیین‌ها و جشن‌های محلی استفاده می‌کنند تا به بازسازی گذشته دهقانان و خانواده‌های روستایی به‌عنوان پرشمارترین گروه‌های فرودست در جوامع پیشاصنعتی بپردازند، اما به تعبیر دیویس با وجود استفاده از این اسناد ما همچنان درباره امیدها و احساسات دهقانان، روابط زن‌وشوهری یا روابط میان والدین و فرزندان و شیوه‌هایی که دهقانان از طریق آن محدودیت‌ها و امکانات زندگی‌شان را تجربه می‌کردند مطلب چندانی نمی‌دانیم.

به‌زعم دیویس نتیجه این امر چنین می‌شود که ما غالباً به گونه‌ای درباره دهقانان می‌اندیشیم که گویی چندان انتخابی نداشته‌اند (Davis, 1983:1). دیویس روایت خود را از ماجرای مارتین‌گر با تشکیک در باب این موضوع آغاز می‌کند و سه پرسش در این باره طرح می‌کند: نخست اینکه آیا وجود چنین محدودیت‌های صلبی در باب حیات دهقانان در گذشته حقیقت دارد و دیگر اینکه آیا اشخاص روستایی نمی‌کوشیدند حیاتشان را به شیوه‌هایی نامنتظره و غیر معمول بسازند و سوم اینکه مورخان چگونه چنین مواردی را درباره افراد در گذشته کشف می‌کنند؟

پاسخ اولیه دیویس این است که منابع متعارف در پاسخ به این پرسش‌ها راه‌گشا نیستند. مورخان به‌طور معمول در چنین موضوعاتی می‌توانند در نامه‌ها، دفترچه‌های خاطرات، خودزندگی‌نامه‌نوشت‌ها، شرح‌حال‌ها و وقایع‌نگاری‌های خانوادگی سرک بکشند. با این حال، همان‌طور که در بالا ذکر شد دهقانان که بیشتر از نود درصد آن‌ها در سده‌های گذشته بی‌سواد بودند، اسناد چندانی درباره افکار و احساسات شخصی برای ما به جا نگذاشته‌اند (Davis, 1983: 1-2).

راهبرد مورخان فرهنگی جدید برای توجه به چنین موضوعاتی کمک‌گرفتن از دسته دیگری از منابع است. بسیاری از مردمان عادی در گذشته تنها زمانی دست به نگارش متنی مکتوب می‌زدند که با نماینده‌ای از دیوان‌سالاری دولت در تماس قرار می‌گرفتند؛ بدین دلیل، بیشتر آنچه ما درباره مردم عادی در گذشته می‌دانیم ریشه در اسناد محکمه‌های مدنی، جنایی یا کلیسایی دارد.

برای نمونه، مدارک دستگاه تفتیش عقاید جزئیات زندگی نامه‌نویسانه بسیاری درباره اشخاص بداقبالی در خود دارند که به آن محکمه‌ها احضار می‌شدند (Davies, 2003:51) یا اسناد دادگاه‌های اسقفی برای مثال مشحون از پرونده‌های ازدواجی است که مورخان از آن‌ها بهره برده‌اند تا این موضوع را فهم کنند که اهالی روستا و مردم شهر در دنیای پر از قیدوبند عرف و قانون چه ترفندهایی به کار می‌برند تا جفت مناسبی برای خود پیدا کنند.

نتیجه اینکه درباره افرادی که در زمره نخبگان نبودند، اگر به دلیل بدعت یا گناهان دیگر برای مثال در دادگاه تفتیش عقاید مشکلی رخ می‌داد، به احتمال بسیار اسناد فراوانی به جا مانده باشد. از چنین اسنادی است که می‌توانیم در باب توقعات و احساسات دهقانان در زمانه آشوب یا بحران‌های ناگهانی مطالبی به دست آوریم (Davis, 1983: 4).

پنیر و کرمه (۱۹۷۶) اثر کارلو گینزبرگ و مونتایو (۱۹۷۵) نوشته امانوئل لروآ لادوری دو اثر شاخصی هستند که از چنین اسنادی برای بازسازی حیات افراد فرودست بهره برده‌اند. پنیر و کرمه از مدارک دستگاه تفتیش عقاید استفاده می‌کند تا جهان ذهنی و باورهای یک آسیابان ایتالیایی را بررسی کند (Davies, 2003: 57)، حال آنکه مونتایو درباره حیات چهارده بدعت‌گذار فرقه کاتاری در روستایی به نام مونتایو، در آرژن در جنوب غربی فرانسه در اوایل قرن چهاردهم میلادی است (برک، ۱۳۹۳: ۱۰۸-۱۰۷).

اما مشکل دیویس در این بود که درباره موضوع کتاب وی یعنی داستان زندگی مارتن‌گر چنین اسنادی وجود نداشتند و اسناد مربوط به دو محاکمه مارتن‌گر از بین رفته بودند. چنین مشکلی موجب شد تا دیویس، به شرحی که در ادامه می‌آید، با تکیه بر منابع تاریخی دیگری به نگارش کتاب پردازد و از برخی قواعد متعارف تاریخ‌نگاری تجربه‌گرایانه عدول کند و همین موضوع باعث شد تا کتاب در قیاس با کتاب‌های ذکر شده در بالا مناقشات بیشتری را برانگیزد؛ بنابراین نزاع از همین جا آغاز می‌شود.

دیویس امیدوار بود، به‌رغم نبود اسناد محاکمه مارتن‌گر، در این پژوهش نشان دهد که ماجراجویی‌های سه جوان روستایی چیزی فراتر از تجربه مشترک هم‌ولایتی‌های آن‌ها در آن دوره نبود، اینکه ابداع هویت از سوی یک شیاد با شیوه‌های مرسوم‌تر خلق هویت شخصی در آن دوره پیوند داشت. او همچنین به دنبال آن بود که نشان دهد چرا یک این‌همانی منحصر به فرد میان سرنوشت دهقانان و سرنوشت انسان‌های ثروتمند و فرهیخته وجود دارد. در واقع در کتاب از این داستان واقعی استفاده می‌شود تا مشخصاً بر پرسش‌هایی از قبیل ماهیت ازدواج و نقش پروتستانتیسم در جامعه فرانسه در آن زمان نور تازه‌ای بتاباند.

باین حال، دیویس به‌صراحت در مقدمه ذکر می‌کند که «بخشی از آنچه در اینجا به شما

عرضه می‌کنم ابداع من است» (Davis, 1983: 5). در واقع، در بازگشت مارتن‌گر توصیفات زیادی از قبیل شرح انگیزه‌ها و شخصیت همسر مارتن‌گر وجود دارد که برای آن‌ها هیچ شواهد سندی مستقیمی وجود ندارد.

به‌زعم منتقدان، تصویر دیویس از همسر مارتن‌گر به‌صورت مستقیم بر پایه منابع مربوط به وی یا مدارک مربوط به پرونده نیست و نویسنده ارزش‌های فمینیستی خود در سده بیستم را بر این داستان قرن شانزدهمی تحمیل می‌کند. بر پایه چنین اتهاماتی مورخانی از قبیل ریچارد اوانز شدیداً از او انتقاد کرده‌اند (Evans, 1997: 213). رابرت فینلی یکی دیگر از منتقدان سرسخت کتاب معتقد است که «گمانه‌زنی چه مبتنی بر شهود باشد و چه بر پایه مفاهیم برگرفته از انسان‌شناسی و نقد ادبی، در برابر حاکمیت شواهد و محکمه اسناد باید سر تسلیم فرود آورد» (Finlay, 1988: 571).

به سخن دیگر این منتقد معتقد است مورخان نباید گذشتگان را وادار به گفتن یا انجام کاری کنند که با موثق‌ترین منابع مغایرت دارند. در مقابل دیویس از جنبه سندی بودن روایت خود بر این مبنا دفاع می‌کند که تصویری که او ارائه می‌دهد با آنچه ما برای مثال به‌واسطه منابع دیگر درباره جامعه دهقانی فرانسه در سده شانزدهم و ویژگی‌های زنان آن جامعه می‌دانیم، مطابقت دارد و این اصلی متعارف در تاریخ‌نگاری مدرن است.

مورخان زمانی که شواهد نابسند یا سردرگم‌کننده هستند به گمانه‌زنی سوق داده می‌شوند و در آثارشان جا برای شایدها و ممکن است و محتمل است باز می‌شود و دیویس بر این اعتقاد است که در روایت خود از داستان کاری جز این انجام نداده است و پس از بیان ابداعی بودن بخش‌هایی از داستان دوباره به‌صراحت متذکر می‌شود که این زمینه و این شایدها «به‌دقت با صداهای گذشته مقابله شده‌اند» (Davis, 1983: 5).

در واقع منتقدان عموماً این قسمت دوم از عبارت دیویس در مقدمه را نادیده گرفته‌اند و حملات خود را متوجه استفاده وی از واژه ابداع کرده‌اند. باین‌حال، همان‌طور که گینزبرگ پنی و کرم‌ها (۱۹۷۶) به‌وضوح به‌واسطه تحقیقی مشخصاً تجربه‌گرایانه گزارش خود درباره زندگی یک آسیابان را در دل روایت گسترده‌تر کنترل اجتماعی و تعقیب بدعت‌گذاران در ایتالای اوایل دوران مدرن قرار می‌دهد، روایت دیویس نیز مبتنی بر تحقیق تجربه‌گرایانه بسیار مفصلی درباره سیر زندگی مارتن‌گر است (Davies, 2003: 58)؛ بدین ترتیب در هر دوی این آثار همچنان این مورخان به رویه‌های تجربه‌گرایانه نگارش تاریخ پایبندند؛ دیویس حتی در پاسخ به منتقدان خود به‌صراحت ذکر می‌کند که به اصل حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری پایبند است (Davis, 1988: 572)؛ بنابراین مشکل در ارجاع به شواهد نیست.

بازارایی هویت و نسبت دو سویه فرهنگ والا و فرهنگ عامه

بدین ترتیب مشکل نه در مستندبودن دعاوی دیویس بلکه در حلقه وصل این مستندات با داستان بازگشت مارتن گر است. این حلقه وصل در کتاب *بازگشت مارتن‌گر* مفهوم بازارایی هویت^۱ است که دیویس به میانجی آن میان فرهنگ والا و فرهنگ عامه نسبتی برقرار می‌کند که در تضاد با نگاه منتقدان کتاب است. اساس استدلال دیویس در هم‌دست‌بودن برتراند با فرد شاید که برخلاف روایت سنتی ماجرا است، مبتنی بر مفهوم بازارایی هویت است که از پژوهش‌های ادبی در باب دوره رنسانس وام گرفته شده است (Davis, 1983: 103).

این مفهوم در تحقیقات مربوط به دوره رنسانس برگرفته از پژوهشی با عنوان *بازارایی هویت در دوره رنسانس: از مور تا شکسپیر* (۱۹۸۰) نوشته استیون گرینبلت منتقد ادبی امریکایی است. گرینبلت در این کتاب به فرایندی اشاره دارد که در آن طبقات بالای جامعه در انگلستان سده شانزدهم با خلق مجموعه‌ای از معیارهای فرهنگی و قواعد اجتماعی و رعایت آن‌ها می‌توانستند مسیر ترقی خود در محافل نخبگان آن دوره را هموارتر کنند.

در واقع گرینبلت از این طریق سعی دارد نشان دهد که در جامعه آن زمان در میان طبقات بالا، هویت فردی امری از پیش مشخص شده نبود و افراد در ساختن هویت خود واجد نوعی استقلال بودند (Greenblatt, 1980: 256). دیویس نیز سعی دارد با استفاده از این مفهوم نشان دهد سرنوشت نخبگان و دهقانان در این دوره تا حدی شبیه به هم بود و مردمان عادی نیز می‌توانستند حیات و هویت خود را به شیوه‌های تازه و کاملاً خودآگاهانه بازارایی کنند؛ از این‌رو در اینجا مسئله مورد مناقشه دیویس و منتقدان وی در این است که چه نسبتی میان فرهنگ والا و فرهنگ عامه وجود دارد و آیا می‌توان از تحرک دو جانبه میان این دو سطح از فرهنگ یعنی فرهنگ طبقات فرودست و فرهنگ طبقات مسلط سخن گفت یا نه، فرهنگ طبقات فرودست تحت سلطه فرهنگ طبقات مسلط است؟

به تعبیر کارلو گینزبرگ «در نگاه مورخان، غالباً ایده‌ها و باورهای اصیل برحسب تعریف، محصول طبقات بالا و اشاعه آن‌ها در میان طبقات فرودست، واقعیتی مکانیکی و کم‌ثمر یا بی‌فایده در نظر گرفته می‌شود. در بهترین حالت، آنچه که به آن توجه می‌شود، تباهی و تحریفی است که این ایده‌ها یا باورها در طی انتقال خود، از سر می‌گذرانند و بی‌شک این موضوع تا حدی ناشی از اصراری رایج بر نوعی مفهوم آریستوکراتیک از فرهنگ است» (گینزبرگ، ۱۴۰۱: ۲۷).

با این حال، همان‌طور که گینزبرگ از طریق مورد منوکیو، نشان می‌دهد بخش زیادی از فرهنگ والای اروپایی قرون وسطایی و فرهنگ والای اروپایی پسا قرون وسطایی ریشه‌های

عامیانه دارند (گینزبرگ، ۱۴۰۱: ۲۴۲-۲۴۱)؛ بدین ترتیب دیویس نیز که پیش‌تر در تحقیقات خود رابطه دو سویه فرهنگ والا و فرهنگ عامه در این دوره را نشان داده بود (Davis, 1974)، برخلاف فهم آریستوکراتیک منتقدان خود از فرهنگ، با تسری مفهوم بازآرایی هویت به گروه‌های فرودست جامعه، رابطه برتراند دورول و فرد شیاد را بر پایه «ابداع» یک ازدواج تازه به تصویر می‌کشد که به منظور خلق «هویت‌هایی» تازه انجام گرفته بود.

بنابراین مشکل دیویس با منتقدان در ارجاع به منابع نیست. اگر منتقدان عموماً فهمی یک سویه از رابطه فرهنگ والا و فرهنگ عامه دارند، دیویس به عکس سعی دارد نسبتی دو سویه میان این دو فرهنگ برقرار کند و این موضع محل مناقشه آن‌ها است، پس در اینجا باید به این پرسش پاسخ داد که این فهم متفاوت از نسبت فرهنگ والا و فرهنگ عامه چه نسبتی با منابع پیدا می‌کنند. در پاسخ باید گفت که اگر مورخ در دنیای سنت، از روایان مختلف پشت‌به‌پشت خبر و حکایت می‌آورد و آن‌ها را کنار هم می‌گذاشت تا از این طریق به آیندگان عبرت دهد و صحت این روایات را یا بر عهد/ خود روایان می‌گذاشت یا درستی آن‌ها را به خداوند واگذار می‌کرد، در عصر جدید مورخ به مدد معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه صورتی از شناخت تاریخی را پایه‌ریزی کرد که بررسی صدق و کذب آن از طریق میزان مطابقت آن با منابع به‌جا مانده از گذشته ممکن می‌شد.

البته باید توجه داشت که وضعیت مستندسازی گذشته، به‌وضوح وضعیت روابط قدرت میان طبقات را منعکس می‌کند (گینزبرگ، ۱۴۰۱: ۲۴۱). در واقع اکثریت آرشیوهای به‌جامانده از گذشته بایگانی‌هایی است که از طبقات بالای جامعه به‌جا مانده است و در مقابل فرهنگ دهقانان و گروه‌های فرودست در جهان پیشاصنعتی یک فرهنگ تقریباً شفاهی است که از آن اسناد مکتوب چندانی برجای نمانده است؛ بنابراین شفاهی بودن فرهنگ طبقه فرودست موجب می‌شود تا کمبود اسناد بی‌واسطه درباره رفتار و نگرش‌های گروه‌های فرودست، مهم‌ترین مانعی باشد که پژوهش در باب این طبقات با آن مواجه می‌شود و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، تلاش مورخان فرهنگی جدید برای نشان‌دادن عاملیت این افراد، مشکل کمبود اسناد را مضاعف می‌کند.

با این حال، مورخان زمانی که شواهد نابسند یا سردرگم‌کننده هستند به گمانه‌زنی سوق داده می‌شوند و در آثارشان جا برای «شاید‌ها» و «ممکن است» باز می‌شود (Davis, 1983: viii)، موضوعی که دیویس از آن به ابداع تعبیر کرده است. این امر به معنای عدول از حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری نیست، بلکه می‌توان صدق و کذب این احتمالات را هم با صداهای به‌جامانده از گذشته مقابله کرد.

در واقع مشکل منتقدان در این است که از خود نمی‌پرسند که چرا امور واقع گذشته در بایگانی‌ها در قالب این دسته از منابع گردآوری شده‌اند و نه آن دسته از منابع. در واقع این منتقدان معتقدند که خود منابع‌اند که از قبل به ما می‌گویند چرا برای بازسازی گذشته باید به آن‌ها رجوع کنیم. این منتقدان تأکید می‌کند که برای دست یافتن به حکمی کلی می‌باید از امور جزئی و منفردی آغاز کرد که منابع تاریخی فراهم می‌آورند.

از سوی دیگر، برای تأیید این حکم کلی نیز باید از نو به منابع رجوع کرد. به‌زعم آن‌ها منابع هم در آغاز تاریخ‌نویسی و هم در پایان تاریخ‌نویسی، تنها تکیه‌گاه مورخان است و تاریخ اصیل همانا بازسازی دقیق و وفادارانه همان چیزی است که واقعاً در گذشته رخ داده است (مانزلو، ۱۳۹۴: ۲۲)، اما در مقابل، در تاریخ فرهنگی جدید، در عین پابندی به شواهد به‌عنوان مرجع بازسازی گذشته، روش دیگری پیش‌گذاشته می‌شود.

در این رویکرد، امور جزئی پیشاپیش به‌واسطه خود حکم کلی تعیین می‌شوند. چنین نیست که نخست ما امور جزئی، یعنی همان امور واقع تاریخی به‌مثابه مدارک را در اختیار داشته باشیم و پس از این حکمی کلی از آن‌ها استنتاج کنیم. در تاریخ فرهنگی جدید، این مورخ است که به‌واسطه مقولات و مفاهیم پیشینی خود تعیین می‌کند که در گذشته بایستی به دنبال چه چیزی بود؛ بنابراین منابع نه در مقام کشف امور واقع تاریخی بلکه در مقام داوری در باب صدق و صحت تحلیل مورخ است که صاحب مداخلیت است (همان: ۲۳).

به این شکل، مورخان فرهنگی جدید نیز به نقش ذاتی و حذف‌ناپذیر منابع اعتقاد دارند و جسارت مورخانی همچون دویس در کتاب *بازگشت مارتین‌گر* را نمی‌توان به بهانه عدول از حاکمیت منابع و مبانی تجربه‌گرایانه رشته تاریخ بی‌اعتبار کرد.

در پایان باید گفت طرح چنین ادعاهایی در تاریخ در باب رویکردهای تازه در پژوهش‌های تاریخی موردی منحصربه‌فرد نیست. با توجه به اینکه در تاریخ‌نگاری مدرن که مبانی معرفت‌شناختی آن مبتنی بر تجربه‌گرایی است تاریخ سیاسی کم‌وبیش موضوع غالب بوده است، در تاریخ‌نگاری همواره نوعی گرایش وجود دارد که ظهور رویکردهای موضوعی جدید در این حوزه به‌مثابه روی‌گردانی از تجربه‌گرایی معرفی شود.

چنین ادعایی ازجمله درباره تاریخ‌سنجی، تاریخ زنان و تاریخ اجتماعی طرح شده است، حتی در اواخر سده نوزدهم نیز ظهور تاریخ فرهنگی به‌عنوان حمله به تجربه‌گرایی مورخان معرفی شد، اما در واقع، پدیده‌های این‌چنینی فقط کاربری تحقیقات تجربه‌گرایانه را در حوزه‌های جدیدی از گذشته بشر یا اصلاح و بهبود روش تجربه‌گرایانه را نشان می‌دهند (Davies, 2003: 128).

نتیجه گیری

تلاش مورخان برای ورود به حوزه‌های موضوعی جدید همواره با مشکلی به نام کمبود منابع روبه‌رو می‌شود. در این میان شفاهی‌بودن فرهنگ طبقه فرودست موجب شده است تا مشکل کمبود اسناد در تاریخ فرهنگی جدید که به‌دنبال نگارش سرگذشت فردی افراد فرودست است، دو چندان شود. در این نوشته از طریق بررسی تحلیل ناتالی زیمون دیویس در کتاب *بازگشت مارتن‌گر* سعی شد نشان داده شود که به چه ترتیبی یکی از راهکارهای مورخان فرهنگی جدید برای غلبه بر این مشکل استفاده از سازوکار «ابداع» است. همان‌طور که در متن توضیح داده شد تا پیش از دیویس، روایت سنتی از واقعه بازگشت مارتن‌گر در سده شانزدهم میلادی، روایتی بود در باب طمع و فریب. به سخن دیگر، توانایی‌های پلید فردی شاید در راه کلاهبرداری و دزدی و ساده‌دلی زنی وفادار که مستعد فریب‌خوردن بود، اما کتاب دیویس، داستانی از فداکاری و همکاری، عشق و هویت را روایت می‌کند که در آن برتراند، به‌عنوان زنی مستقل، روشن‌بین و پرشور شخصیت قهرمان داستان است که به‌منظور دست‌یافتن به استقلال عمل در جامعه‌ای مردسالار به‌دنبال بازآرایی هویت خود است. توانایی دیویس در ارائه روایتی متفاوت از این واقعه به توصیفات زیادی از قبیل شرح انگیزه‌ها و شخصیت برتراند همسر مارتن‌گر باز می‌گشت که برای آن‌ها هیچ شواهد سندی مستقیمی وجود ندارد. به‌زعم منتقدان هم، تصویر دیویس از همسر مارتن‌گر به‌صورت مستقیم بر پایه منابع مربوط به وی یا مدارک مربوط به پرونده نیست و نویسنده ارزش‌های فمینیستی خود در سده بیستم را بر این داستان قرن شانزدهمی تحمیل می‌کند.

آن‌ها معتقد بودند که به‌دلیل نبود منابع بی‌واسطه درباره این افراد، مورخان فرهنگی همچون دیویس با وارد کردن مطالبی در آثار خود که برای آن‌ها منبعی تاریخی وجود ندارد، تمایز میان تاریخ و داستان را محو کرده‌اند. این تفاوت در واقع همان موضوعی است که دیویس و دیگر مورخان فرهنگی از آن به‌عنوان «ابداع» یاد می‌کنند. به تعبیر دیگر، آن بخش‌هایی از پژوهش‌های تاریخی که آشکارا در منابع تاریخی به آن‌ها اشاره نشده است و نویسنده با استفاده از نظریه‌های اجتماعی به معنای موسع کلمه، به کشف و روشن کردن آن‌ها در پژوهش خود می‌پردازد. دیویس برخلاف نظر منتقدان، از جنبه مستندبودن بخش‌های ابداعی روایت خود بر این مبنا دفاع می‌کند که تصویری که او ارائه می‌دهد با آنچه ما برای مثال به‌واسطه منابع دیگر درباره جامعه دهقانی فرانسه در سده شانزدهم و ویژگی‌های زنان آن جامعه می‌دانیم، مطابقت دارد و این اصلی متعارف در تاریخ‌نگاری مدرن است. مورخان زمانی که شواهد نابسند یا سردرگم‌کننده هستند به گمانه‌زنی سوق داده می‌شوند و در آثارشان جا برای

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۳۹

شاید‌ها و ممکن است و محتمل است باز می‌شود و دیویس بر این اعتقاد است که در روایت خود از داستان کاری جز این انجام نداده است و این امر به معنای عدول از حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری نیست، بلکه می‌توان صدق و کذب این احتمالات را هم با صداهای به‌جا مانده از گذشته مقابله کرد.

بنابراین برخلاف ادعای منتقدان تاریخ فرهنگی جدید در اینجا مشکل نه در ارجاع به منابع که در این مسئله قرار دارد که با استفاده از منابع به چه ترتیبی باید گذشته را بازسازی کرد. مورخان سنتی معتقدند که باید بر پایه همان نظمی به بازسازی گذشته پرداخت که منابع به‌جای مانده در بایگانی‌ها پیش روی مورخان قرار می‌دهند. در مقابل مورخان فرهنگی جدید بر این اعتقادند که بایگانی‌ها انعکاسی از روابط قدرت در جامعه است و برای شنیدن صدای گروه‌های خاموش و به‌ویژه زنان در عین پابندی به اصل حاکمیت منابع در تاریخ‌نگاری باید از طریق پرسش‌هایی متفاوت گذشته را بازسازی کرد؛ بنابراین در تاریخ فرهنگی جدید برخلاف تاریخ سنتی منابع نه به‌عنوان ابزار کشف امور واقع تاریخی بلکه در مقام داور در باب صدق و صحت تحلیل و روایت ساخته‌شده مورخ است که صاحب مدخلیت است و بدین دلیل با طرح ادعاهایی همچون مستندنبودن روایت‌های تاریخ فرهنگی جدید، نمی‌توان این حوزه موضوعی جدید در تاریخ‌نگاری را بی‌اعتبار کرد.

منابع

- اتابکی، تورج (۱۴۰۰) *تاریخ فرودستان: جستارهایی در تاریخ اجتماعی کارگری و ملی ایران*، ترجمه یوسف صفاری، تهران: چشمه.
- اسکات، جون والاک (۱۳۹۶) «زنان در تکوین طبقه کارگر در انگلستان»، ترجمه محمدجواد عبدلهی، *مردم‌نامه*، (۶ و ۷)، ۶۰-۴۵.
- برک، پیتر (۱۳۹۳) *انقلاب تاریخی فرانسه: مکتب آنال ۱۹۱۹-۱۹۲۹*، ترجمه محمدجواد عبدلهی، تهران: علم.
- پالارس-برک، ماریا لوسیا جی (۱۳۹۸) *تاریخ نو: اعترافات و مکالمات*، ترجمه نرگس حسن‌لی و محمدهادی شاکری، تهران: بان.
- پاول، هرمان (۱۳۹۹) *هایدن وایت*، ترجمه محمد غفوری، تهران: آوند دانش.
- تامپسون، ادوارد پالمر (۱۳۹۶) *تکوین طبقه کارگر در انگلستان*، ترجمه محمد مالجو، تهران: آگاه.
- عبدلهی، محمدجواد (۱۳۹۸) «موجیبت امر اجتماعی و استقلال آگاهی: نسبت تاریخ اجتماعی با تاریخ مفهومی»، *مردم‌نامه*، (۱۰ و ۱۱)، ۸۷-۸۰.
- _____ (۱۳۹۹) «امر واقع، تاریخ و محتوای صورت: نگاهی به کتاب هایدن وایت نوشته

هرمان پاول، «مردم‌نامه»، (۱۳ و ۱۲)، ۲۱۵-۲۲۱.
فتاحی‌زاده، ابوزر؛ عبداللهی، محمدجواد (۱۳۹۸) «مسئله عاملیت سیاسی فرودستان در تاریخ فرهنگی جدید: یک مطالعه مقایسه‌ای»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۹ (۲۳)، ۲۵۴-۲۳۵.

قاسمی، حمید (۱۴۰۰) مرجع پژوهش، تهران: اندیشه‌آرا.
گینزبرگ، کارلو (۱۴۰۱) پنیر و کرم‌ها: جهان یک آسیابان قرن شانزدهمی، ترجمه ابوزر فتاحی‌زاده و محمدجواد عبداللهی، تهران: فرهنگ نشر نو.

مانزولو، آلن (۱۳۹۴) *واساخت تاریخ*، ترجمه مجید مرادی سده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
نورایی، مرتضی (۱۳۹۹) «درآمدی بر روش‌شناسی تاریخ؛ دنیای مدرن و پس از آن»، *تاریخ و فرهنگ*، ۵۲ (۲)، ۵۹-۳۷.

نورایی، مرتضی؛ ابوالحسنی ترقی، مهدی (۱۳۹۴) *تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران ۱۳۸۵-۱۳۵۸*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

- Burke, Peter. (2001). *New perspectives on historical writing*. Second edition. Pennsylvania: Penn State University Press.
- Burke, Peter, (2008). *What is Cultural History?*. Cambridge: Polity Press.
- Cabrera, Miguel A. (2005). *Postsocial History: An Introduction*. Translated by Marie McMahon. Foreword by Patrick Foyce. Lanham, Md.: Lexington Books.
- Davies, Stephen (2003). *Empiricism and history*. New York: Palgrave Macmillan
- Davis, Natalie Zemon. (1974). "Some tasks and themes in the study of popular religion". In *The Pursuit of Holiness in Late Medieval and Renaissance Religion*. ed. C. Trinkaus and H. A. Oberman, Leiden: Brill. pp. 307-336
- Davis, Natalie Zemon. (1983). *The Return of Martin Guerre*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Davis, Natalie Zemon. (1988). "On the lame." *The American Historical Review* (1988): 572-603.
- Evans, Richard J. (1997). *In Defence of History*. London: Granta.
- Finlay, Robert (1988). "The Refashioning of Martin Guerre". *The American Historical Review*. Vol. 93, No. 3, pp. 553-571.
- Greenblatt, Stephen (1980). *Renaissance self-fashioning: from More to Shakespeare*. Chicago-London: University of Chicago Press
- Hunt, Lynn (1986). "French History in the Last Twenty Years: The Rise and Fall of the Annales Paradigm", *Journal of Contemporary History*, Vol. 21, No. 2, Twentieth Anniversary Issue, pp. 209-224
- Hutton, Patrick H., (1981), "The History of Mentalities: The New Map of Cultural History". *History and Theory*, Vol.20, No.3, pp. 237-259
- Marwick, Arthur (2001). *The new nature of history: Knowledge, evidence, language*. Basingstoke: Palgrave - now Palgrave Macmillan.
- Stone, Lawrence (1992) "History and Post-Modernism", *Past and Present*, No. 135, pp. 189-194.

List of sources with English handwriting

- Abdollahi, Mohammad Javad (2019), The determination of the social and the autonomous of consciousness: the relationship between social history and conceptual history, *Mardomnameh* 11-12, pp. 80-87. [In Persian]
- Abdollahi, Mohammad Javad (2020), Fact, history and content of the form: A look at *Hayden White* written by Herman Paul, *Mardomnameh* 12-13, pp. 221-225. [In Persian]
- Atabaki, Touraj (2021), *The state and the subaltern: modernisation, society and the state in Turkey and Iran*, Translated by Yousef Safari, Tehran: Češmeh Publication. [In Persian]
- Burke, Peter (2014), *The French Historical Revolution: The Annales School 1929-89*, Translated by Mohammad Javad Abdollahi, Tehran: 'Elm Publication. [In Persian]
- Fattahizadeh, Abouzar and Abdollahi, Mohammad Javad (2019), The Dilemma of Subalterns Political Agency in Cultural History: a Comparative Study, *Historical Perspective & Historiography*, Vol.29, No.23, pp. 235-254. [In Persian]
- Ghasemi Hamid (2021), *A comprehensive guide to research*, Eighteenth Edition, Tehran: Andīsehārā Publication. [In Persian]
- Ginzburg, Carlo, (2022), *The Cheese and the Worms: The cosmos of a sixteenth-century miller*, Translated by Abouzar Fattahizadeh and Mohammad Javad Abdollahi, Tehran: Farhang-e Nashr-e Now Publication. [In Persian]
- Munslow, Alun (2015), *Deconstructing history*, Translated by Majid Moradi Sedeh, Tehran: Research Institute for History of Islam Publication. [In Persian]
- Nouraei, Morteza and Abolhassani, Mehdi (2015), *Oral history and its place in contemporary historiography of Iran 1358-1385 A.H.S*, Tehran: Research Institute of History of Islam Publication. [In Persian]
- Nouraei, Morteza (2020-2021), *An Introduction to the Methodology of History: The Modern World and Beyond*, Culture & History , Vol. 52, No. 2: Issue 105, Autumn & Winter 2020 - 2021, p.37-59 . [In Persian]
- Paul, Herman (2020), *Hayden White: The Historical Imagination*, Translated by Mohammad Ghafoori, Tehran: Āvand Daneš Publication. [In Persian]
- Scott, John Wallach (2017), *Women in the making of the English working class*, Translated by Mohammad Javad Abdollahi, *Mardomnameh* 6 -7, Issues, pp. 45-60. [In Persian]
- Thompson, E. P (2017), *The Making of the English Working Class*, Translated by Mohammad Maljoo, Tehran: Āgah Publication. [In Persian]
- Hunt, Lynn (1986). "French History in the Last Twenty Years: The Rise and Fall of the Annales Paradigm", *Journal of Contemporary History*, Vol. 21, No. 2, Twentieth Anniversary Issue, pp. 209-224
- Hutton, Patrick H., (1981), "The History of Mentalities: The New Map of Cultural History". *History and Theory*, Vol.20, No.3, pp. 237-259
- Marwick, Arthur (2001). *The new nature of history: Knowledge, evidence, language*. Basingstoke: Palgrave - now Palgrave Macmillan.
- Stone, Lawrence (1992) "History and Post-Modernism", *Past and Present*, No. 135, pp. 189-194.

English Sources

- Burke, Peter. (2001). *New perspectives on historical writing*. Second edition. Pennsylvania: Penn State University Press.
- Burke, Peter, (2008). *What is Cultural History?*. Cambridge: Polity Press.
- Cabrera, Miguel A. (2005). *Postsocial History: An Introduction*. Translated by Marie McMahon. Foreword by Patrick Foyce. Lanham, Md.: Lexington Books.

- Davies, Stephen (2003). *Empiricism and history.*, New York: Palgrave Macmillan
- Davis, Natalie Zemon. (1974). "Some tasks and themes in the study of popular religion".
In *The Pursuit of Holiness in Late Medieval and Renaissance Religion*. ed. C. Trinkaus
and H. A. Oberman, Leiden: Brill. pp. 307-336
- Davis, Natalie Zemon. (1983). *The Return of Martin Guerre*. Cambridge, MA: Harvard
University Press.
- Davis, Natalie Zemon. (1988). "On the lame." *The American Historical Review* (1988): 572-
603.
- Evans, Richard J. (1997). *In Defence of History*. London: Granta.
- Finlay, Robert (1988). "The Refashioning of Martin Guerre". *The American Historical
Review*, Vol. 93, No. 3, pp. 553-571.
- Greenblatt, Stephen (1980). *Renaissance self-fashioning: from More to Shakespeare*.
Chicago-London: University of Chicago Press
- Hunt, Lynn (1986). "French History in the Last Twenty Years: The Rise and Fall of the
Annales Paradigm", *Journal of Contemporary History*, Vol. 21, No. 2, Twentieth
Anniversary Issue, pp. 209-224
- Hutton, Patrick H., (1981), "The History of Mentalities: The New Map of Cultural History".
History and Theory, Vol.20, No.3, pp. 237-259
- Marwick, Arthur (2001). *The new nature of history: Knowledge, evidence, language*.
Basingstoke: Palgrave - now Palgrave Macmillan.
- Stone, Lawrence (1992) "History and Post-Modernism", *Past and Present*, No. 135, pp. 189-
194.



**Refusal of the sources and the problem of invention:
A case study on how to reconstruct the life of subaltern groups in New
Cultural History¹**

Mohammad Javad Abdollahi²

Received: 2022/12/15
Accepted: 2023/02/27

Abstract

The culture of the subaltern class is largely oral and so the lack of direct documents on the behavior and attitudes of the lower class in the past has become the most important obstacle to research on these people. The efforts of the new cultural historians to write the history of the subaltern peoples individually aggravate the problem of the lack of documents. The "invention" is considered one of the solutions of the new cultural historians to overcome this problem. Considering the absolute sovereignty of the sources in modern historiography for reconstructing and understanding the past, this article, based on Natalie Zemon Davis' *The Return of Martin Guerre* (1983) has attempted to answer the question of how historians overcome the problem of lack of documents of their research subjects by using invention in the new cultural history. To answer this question, while describing the central role of sources in modern historiography, the conceptual necessity of paying attention to individual agency in new cultural history is explained. In addition, relying on *The Return of Martin Guerre*, the Practice of Invention in new cultural history is explained. Finally, the relation of this issue with the sovereignty of sources in modern historiography is discussed to reveal that, contrary to the claims of the critics of new cultural history, the use of this Practice does not lead to erasing the distinction between history and fiction.

Keywords: New Cultural History, Subaltern groups, Invention, Sources, *The Return of Martin Guerre*.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42589.1647

2. Assistant Professor of History, National library and Archives of Iran, Tehran, Iran.
mj.abddi@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۷۲-۲۴۵

آسیب شناسی پیشینه پژوهش در مطالعات تاریخی (مطالعه موردی: پایان نامه های کارشناسی ارشد رشته تاریخ)^۱

صهیب محمدی نوسودی^۲، محمدتقی ایمان پور^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۱

چکیده

هر کار پژوهشی بر پژوهش ها و آثار پیش از خود متکی است و اساساً هدف از انجام برخی کارهای پژوهشی، تکمیل و پرکردن نقاط کور کارهای پیشین است، لذا شناخت و آگاهی از آثار و کارهای پژوهشی پیشین در رابطه با موضوع و مسئله پژوهشی، یکی از ضروریات انجام پژوهش ها و به ویژه پایان نامه های دانشجویی است. در این زمینه در فصل کلیات پایان نامه های دانشجویی قسمتی تحت عنوان پیشینه پژوهش وجود دارد که در آن پژوهشگر باید ادبیات یا پیشینه کار خود را بررسی و تحلیل کند. بدیهی است انجام درست و روشمند این بخش می تواند در فراهم کردن زمینه مناسب ذهنی درباره اهمیت و جایگاه موضوع و مسئله پژوهش برای خواننده نقش مهمی ایفا کند. در این نوشتار نگارندگان قصد دارند ابتدا این سؤال اصلی را بیان کنند: ویژگی ها و اصول اصلی در نگارش یک پیشینه پژوهش علمی چیست؟ و سپس در پاسخ به آن با روش تحلیلی و مطالعه موردی، ضمن برشمردن اهمیت و اهداف اصلی پیشینه پژوهش، ساختار و چهارچوب مناسب معرفی پیشینه را معرفی و بر طبق این ساختار در نهایت به عنوان نتایج و یافته های اصلی این مقاله، پیشینه های پژوهش در پایان نامه های کارشناسی ارشد رشته تاریخ در دانشگاه های معتبر کشور را بررسی آسیب شناسانه کنند.

کلیدواژه ها: پیشینه پژوهش، رشته تاریخ، اهداف، ساختار، آسیب شناسی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42829.1649

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.12.8

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. ایمیل: sohaybmn1992@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). mimanpour@hotmail.com

مقدمه

هر فعالیت پژوهشی فرایندی چندمرحله‌ای است که این مراحل را می‌توان به‌عنوان اصول و زیربناهای آن فعالیت در نظر گرفت؛ زیرا نادیده‌انگاشتن و انجام غیرصحیح هر یک از این اصول، می‌تواند در نتیجه کار پژوهش بسیار تأثیرگذار باشد و پژوهشگران را از اهداف اصلی خود دور کند. در میان این اصول بنیادین روش پژوهش، «توجه به دانش موجود» در هر رشته و حوزه پژوهش و در نظر داشتن آنچه تاکنون جامعه بشری به‌منزله دانش در حوزه‌ای خاص تولید کرده است، از قدم‌های نخست هر پژوهش به‌شمار می‌آید.

فعالیت‌های بشری درباره موضوعات مختلف دامنه‌ای وسیع دارند و معمولاً بسیاری از پرسش‌هایی که در مقام پرسشگر با آن‌ها مواجه هستیم پیش‌تر مدنظر دیگران نیز بوده‌اند و درباره آن‌ها پژوهش و تفحص علمی انجام داده‌اند. برای این منظور در هنگام انجام هر پژوهشی ضرورت دارد که ابتدا گزارشی پیرامون کارهای انجام شده در حوزه مطالعاتی و خصوصاً سؤال اصلی پژوهش ارائه شود که تحت عنوان «پیشینه پژوهش» یا «ادبیات پژوهش»، نامیده می‌شود. این مرحله یکی از مقدمات اساسی و یکی از نخستین مراحل است که برای انجام کارهای پژوهشی‌هایی از جمله پایان‌نامه‌ها و مقالات پژوهشی بسیار ضرورت دارد. این قسمت علاوه بر اینکه مقدمه‌ای بر کار پژوهشی است، دانش و درک افراد را از رشته و تخصصشان نشان می‌دهد (Winchester and salji, 2016: 2)؛ در واقع بدون بررسی و مرور مطالعات و پژوهش‌های پیشین در حوزه مدنظر، امکان ارائه تصویری درست از سؤال پژوهش مشکل خواهد بود.

در حال، در کنار گزینش عنوان مناسب برای یک طرح پژوهشی و همچنین بیان درست مسئله پژوهش،^۱ نوشتن پیشینه پژوهش در حوزه علوم انسانی و به‌ویژه رشته تاریخ دارای اصول و شیوه‌نامه خاصی است که رعایت نکردن آن به‌ویژه در تألیف پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته تاریخ، منجر به طرح ناصحیح سؤال پژوهش و در نتیجه پاسخ‌نه‌چندان دقیق و گاه نادرست به سؤال و انجام کاری اصیل خواهد شد.

نگاهی به پیشینه پژوهش در پایان‌نامه‌ها و گزارش‌های پژوهشی این رشته نشان می‌دهد که کیفیت این بخش نزد دانشجویان چندان مطلوب نیست؛ لذا در این نوشتار نویسندگان قصد دارند با رویکرد توصیفی-تحلیلی و ضمن ارائه تعریف درست از مفهوم پیشینه پژوهش و برشمردن اهمیت و کارکرد آن، اصول و مبانی چگونگی نوشتن پیشینه پژوهش علمی را برای

۱. جهت اطلاع از گزینش عنوان مناسب و طرح درست بیان مسئله پژوهش (نک. ایمان‌پور و ناظری، ۱۳۹۵: ۳۲-۵؛ ایمان‌پور و رمضان‌پور، ۱۳۹۹: ۳۸-۱۵).

دانشجویان این رشته بیان کنند. در پایان با بهره‌گیری از روش مطالعه موردی^۱ ضمن آسیب‌شناسی تعدادی از پایان‌نامه‌های دانشگاه‌های معتبر کشور، به‌طور عملی نظریات خود را در زمینه کارکرد و اهمیت پیشینه‌های پژوهش اعمال کنند.

پیشینه پژوهش جاری

در رابطه با موضوع پیشینه پژوهش تاکنون به‌صورت پراکنده و کلی در کتاب‌های روش پژوهش به آن اشاره شده یا اکثر مطالعات انجام‌گرفته پیرامون آن بیشتر مربوط به دیگر رشته‌ها بوده است، اما با دقت بیشتر از میان این آثار می‌توان برخی از آن‌ها را مرتبط با موضوع یا بخشی از مسئله این پژوهش یافت. به‌عنوان مثال در سال ۲۰۰۲، ویستر و واتسون (Webster & Watson, 2002: 13-23) دو پژوهشگر آمریکایی، در مقاله‌ای مبحث مهم ارائه پیشینه پژوهش در یک ساختار منظم را بررسی کرده و پیشنهاد سیر ترتیب تاریخی را در این زمینه برای نخستین بار ارائه کردند.

یک سال بعد، جان کراسول^۲ کتاب مهمی در حوزه روش پژوهش به چاپ رساند. او در این کتاب اهمیت مبحث طرح پژوهش در پایان‌نامه‌های کمی و کیفی را بررسی کرد، یکی از مباحث مهمی که در کتاب خود به آن توجه خاصی داشته است، همین مبحث پیشینه پژوهش است. در این اثر تأکید ویژه‌ای بر تحریر درست و ساختارمند پیشینه پژوهش و توجه به نقد و تحلیل کارهای ارائه‌شده درباره پیشینه پژوهش است.

در سال ۲۰۰۴ باربارا استوارت (Steward, 2004: 495-500) بر وجود مقدمه و نتیجه‌گیری مناسب برای پیشینه‌های پژوهش و به‌ویژه بر توصیفی‌نبودن پیشینه‌های پژوهش تأکید ویژه‌ای کرد. یک سال بعد، بوت و بیل (Boote and Beile, 2005: 34, 3-15) در مقاله‌ای بر موضوع اهمیت نگارش پیشینه پژوهش در آشناکردن محققان با دستاوردهای دیگران و همچنین استفاده از شیوه تحلیلی و نقد کارهای دیگران جهت کاربردی‌بودن پیشینه پژوهش تأکید کردند.

در ایران هم یکی از کتاب‌های مهم در حوزه روش پژوهش در تاریخ، کتاب درآمسی بر روش پژوهش در تاریخ از علیرضا ملایی‌توانی است که نویسنده در این اثر ضمن ارائه روش علمی درست برای پژوهش و نوشتن پایان‌نامه‌ها در رشته تاریخ، در قسمتی درباره پیشینه پژوهش نیز اطلاعات مهمی ارائه کرده که می‌توان آن را تنها اثر مرتبط با نوشته حاضر دانست. ایشان در این زمینه سؤال‌های مهمی را برای شناسایی پژوهش‌های مرتبط با کار پژوهشگر

1. Case Study
2. Creswell, J. W (2009). "Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches", (3th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.

مطرح کرده و درخصوص برطرف کردن برخی آسیب‌های عمده در پایان‌نامه‌های رشته تاریخ برای پیشینه پژوهش، راهکارهایی ارائه داده است.

یکی دیگر از آثار مرتبط با پژوهش حاضر، کتاب *مرور نوشتگان* است که جیل کی جیسون و همکاران در سال ۲۰۱۱ نوشته و حوریه احدی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده است. این کتاب همان‌طور که در مقدمه آن بیان شده است، مبحث *مرور نوشتگان* و پیشینه پژوهش را به‌طور کلی و به‌صورت عمومی برای رشته‌های مختلف تعریف و تشریح کرده است که البته یکی از حوزه‌هایی که کار شده در زمینه علوم اجتماعی است که می‌تواند با پژوهش حاضر ارتباط داشته باشد.

با توجه به تأکید نویسنده بر بیان اهمیت و فلسفه پیشینه پژوهش، تأکید بر به‌کارگیری رویکرد انتقادی و تحلیلی در نگارش پیشینه پژوهش، ارائه راهکارهایی جهت جست‌وجوی اطلاعات، همچنین راهکارهایی برای مطالعه و مرور سریع و درست مقالات و آثار مرتبط با موضوع پژوهش جهت نگارش *مرور نوشتگان* و همچنین توضیح مراحل فرایند نگارش پیشینه پژوهش، این کتاب می‌تواند برای پژوهشگران در رشته‌های مختلف استفاده شود، اما به‌طور کلی آنچه سبب فاصله گرفتن مطالب این کتاب با موضوع پیشینه پژوهش در حوزه علوم انسانی و به‌ویژه رشته تاریخ شده است، تأکید نویسندگان آن بر به‌کارگیری شیوه مرور نظام‌مند و ارائه راهکارهایی برای نگارش این‌گونه پیشینه‌هاست که این روش بیشتر در حوزه‌های علوم تجربی و فنی که استفاده از روش و نظریه در آن‌ها متداول‌تر است کاربرد دارد و همین امر سبب شده که اکثر مطالب کتاب حول محور رشته‌های دیگر باشد.

در همین سال پریخ و فتاحی نیز در کتابی تحت عنوان *مرور نوشتارها و پیشینه پژوهش، راهنمای نگارش (۱۳۹۰)*، اثری مستقل مرتبط با پژوهش حاضر را به چاپ رساندند. این کتاب به‌طور کلی به پیشینه پژوهش در حوزه همه رشته‌ها اختصاص داده شده است، اما شاید بتوان گفت یکی از تخصصی‌ترین آثار در ارتباط با پیشینه پژوهش محسوب می‌شود. این کتاب در زمینه اهداف، چارچوب و سازماندهی پیشینه پژوهش مطالب مفیدی ارائه می‌دهد.

دکتر حسن حضرتی نیز در همین سال کتاب *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی با تأکید بر اصول و قواعد رساله‌نویسی* در زمینه روش پژوهش در تاریخ را منتشر کرد و ایشان نیز در کتاب خود نکات مهمی در زمینه پیشینه پژوهش از جمله در مبحث ساختار پیشینه پژوهش و همچنین اشاره به برخی آسیب‌ها و ایرادها در پیشینه پژوهش اشاره کرده‌اند. یک سال بعد، دو پژوهشگر دیگر ایرانی، اشتریان و امامی میبدی، نیز در مقاله‌ای راهنمایی‌ها و راهکارهایی برای نوشتن پیشینه پژوهش ارائه دادند.

جاناتان سیسکو (Cisco, 2014: 41-57) در مقاله خود، به‌طور صریح یکی از ایرادهای اصلی کارهای دانشجویی در مقطع تحصیلات تکمیلی را در زمینه پیشنهاد پژوهش دانسته است. نویسنده ضمن انتقاد از نبود یک کتاب خوب و مناسب برای راهنمایی دانشجویان در این زمینه، بر لزوم آموزش درست و راهنمایی صحیح دانشجویان توسط اساتید در رابطه با نگارش پیشنهاد پژوهش تأکید ویژه‌ای دارد. وی در این مقاله ضمن بیان اینکه دانشجویان به دلیل نداشتن مهارت در نگارش پیشنهاد پژوهش، اغلب از نوشتن آن ترس دارند و همین عامل هم سبب نگارش اشتباه آنان می‌شود، می‌کوشد در چهار گام اساسی شیوه صحیح نگارش پیشنهاد پژوهش را به دانشجویان آموزش دهد.

مهم‌ترین تأکید نویسنده در این زمینه بر بحث شناخت درست منابع مرتبط و آگاهی از مخاطبان کار خود برای معرفی درست پیشنهادها مرتبط در زمینه موضوع هر پژوهش است، اما به نظر می‌رسد این نویسنده نتوانسته در نهایت خروجی مناسبی برای راهنمایی دقیق و درست در زمینه نگارش پیشنهاد پژوهش برای دانشجویان ارائه دهد.

آخرین مقاله در ارتباط با این نوشتار نیز مقاله‌ای از ریچارد توراکو (Torraco: 2016, 404-428) است. نویسنده در آن ضمن تأکید بر اهمیت و کارکرد پیشنهاد پژوهش در پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی، بار دیگر بر موضوع نظم و ترتیب در ارائه پیشنهاد پژوهش تأکید می‌کند. علاوه بر آن اکثر پژوهشگرانی که در حوزه روش پژوهش در تاریخ یا نگارش پایان‌نامه کار کرده‌اند به‌ضرورت بخش‌هایی از آن را به بحث پیشنهاد پژوهش اختصاص داده‌اند که به دلیل نبود تمرکز خاص بر روی موضوع بحث‌شده در اینجا از ذکر آن‌ها خودداری شد.

در حال، بنا بر آنچه آمد، در اکثر پژوهش‌هایی که به پیشنهاد پژوهش در پایان‌نامه‌ها توجه کرده‌اند، چند ضعف عمده وجود دارد که به‌عنوان مثال می‌توان از تمرکز نداشتن بر روی فلسفه و اهمیت پیشنهاد پژوهش، ارائه ندادن راهکارهای مشخص در نوشتن پیشنهاد پژوهش و در نهایت اختصاص ندادن پژوهشی مستقل و خاص به موضوع مدنظر در رشته تاریخ نام برد؛ لذا ضرورت ایجاد می‌کند که پژوهشی مستقل و تخصصی پیرامون فلسفه و راهکارهای مشخص برای نوشتن پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته تاریخ از طریق آسیب‌شناسی پیشنهادها پژوهش در تعدادی از پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد رشته تاریخ در تعدادی از دانشگاه‌های کشور انجام شود.

تعریف پیشنهاد پژوهش

با مروری بر پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه روش پژوهش، تعاریف متعددی از سوی

پژوهشگران برای پیشینه پژوهش مطرح شده است: جرارد (Gerard, 2010:4) پیشینه پژوهش را مطالعه و تحلیل و نگارش سنتزی از کارهای پژوهشگران درباره موضوعی خاص می‌داند که بر فرضیه‌ها، روش‌های علمی، نتایج، نقاط قوت و ضعف مطالعه و تفاسیر و استنتاج‌های نویسنده تأکید می‌کند او سپس در ادامه با تأکید بر اهمیت تحلیل کردن آثار پیشینیان در پیشینه پژوهش، معتقد است «پیشینه پژوهش به تحلیل علمی درباره موضوعی خاص گفته می‌شود که مستلزم خواندن دقیق هر یک از مطالعات برای ارزیابی هدف مطالعه، تعیین تناسب و کیفیت روش‌های علمی، بررسی تحلیلی پرسش‌ها و پاسخ‌های نویسندگان، تلخیص یافته‌های مطالعات و نگارش برون‌نهادی بی‌طرفانه از آن‌هاست» (Ibid: 5).

پریخ و فتاحی (۱۳۹۰: ۱۹) نیز در تعریف پیشینه پژوهش می‌نویسند: «پیشینه پژوهش عبارت است از بررسی تحلیلی آثار صاحب‌نظران و پژوهشگران در یک موضوع خاص؛ از این‌رو فعالیتی فکری، تحلیلی و انتقادی است که طی آن پژوهشگر متون و آثار موجود در زمینه پژوهش را شناسایی می‌کند و براساس یک الگوی مشخص و با در نظر داشتن هدف پژوهش خود از آن‌ها استفاده می‌کند».

همچنین رضانی و همکارانش معتقدند مرور ادبیات، بررسی مقالات علمی، کتاب‌ها و سایر منابع مرتبط با یک موضوع خاص است که لازمه شرح خلاصه و ارزیابی انتقادی از این آثار است. از نظر آن‌ها مرور ادبیات یک نمای کلی از منابعی را که در حین پژوهش درباره یک موضوع خاص کاوش شده است، به خوانندگان نشان می‌دهد و اینکه چگونه یک پژوهش در حوزه مطالعاتی بزرگ‌تر قرار می‌گیرد (Ramdhani and others, 2014: 48).

با توجه به تعاریفی که ارائه شد ارکان اصلی پیشینه پژوهش عبارت‌اند از:

الف. مطالعه: پیش از هر چیز، در پیشینه پژوهش مطالعه فرد در حوزه پژوهشی او بسیار اهمیت دارد. این مطالعه می‌تواند پایه‌ای محکم برای پیشرفت دانش ایجاد کرده و یافتن تئوری را تسهیل کند و به قولی عرصه‌های پژوهش مازاد بر نیاز را می‌بندد و عرصه‌های نیازمند به پژوهش را کشف می‌کند (Webster and Watson, 2002:15). با این کار پژوهشگر در رابطه با موضوع خودش ابتدا نویسندگان کلیدی را می‌شناسد و سپس نظریه‌ها و فرضیه‌های غالب را شناسایی می‌کند و سپس در ذهنش سؤالاتی مطرح می‌شود (Ramdhani and others, 2014: 48) و برای پاسخ‌دادن به این سؤالات او وارد فاز دوم در پیشینه پژوهش یعنی تحلیل می‌شود.

ب. تحلیل: یکی دیگر از مراحل برای نوشتن پیشینه پژوهش تحلیل است. پژوهشگر با توجه به مطالعه‌ای که قبلاً داشته و دانشی که از موضوع به دست آورده، نوشته‌های پیشین و افراد قبل از خود را تحلیل می‌کند. با این کار است که دانش و مهارت فرد سنجیده می‌شود و

در واقع پژوهشگر با آوردن بخش پیشینه پژوهش یکسری استدلال‌ها را درباره موضوعش ارائه می‌دهد که نشان‌دهنده درک جامع او از وضعیت فعلی دانش در آن حوزه پژوهشی است (Flamez and others, 2017: 93).

پ. نقل: پژوهشگر پس از مرور آنچه در حوزه پژوهشی مدنظر او مطرح شده است دیدگاه‌ها و کارهای پیشینان را بررسی و نقد می‌کند. این یکی از ارکان اساسی در تعریف و نوشتن پیشینه پژوهش است که اکثر پژوهشگران آن را تأکید کرده‌اند.

براین اساس پیشینه پژوهش را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: «پیشینه پژوهش نوعی مستندسازی انتقادی است از آنچه در حوزه موضوعی خاص صورت گرفته و پژوهشگر با آوردن آن، پژوهش خود را در یک بستر جامع مطالعاتی قرار می‌دهد و به لزوم و اهمیت انجام پژوهش خود تأکید می‌کند».

فلسفه و اهداف پیشینه پژوهش

با توجه به مطالب بیان‌شده، پیشینه پژوهش یکی از بخش‌های مهم در پایان‌نامه‌ها محسوب می‌شود. حال باید این موضوع را بررسی کرد که اساساً به چه هدفی در پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی پیشینه پژوهش آورده می‌شود و فلسفه و اهمیت آن چیست. پژوهشگران حوزه روش پژوهش پاسخ‌های متفاوتی به این سؤال داده‌اند (فتوحی، ۱۴۰۰: ۱۳۶؛ ملایی‌توانی، ۱۳۹۲: ۹۴؛ پریخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۰)، اما در این نوشتار، به‌طور کلی فلسفه و اهداف پیشینه پژوهش در شش محور اصلی بررسی و تفسیر شد:

۱. معرفی پژوهشگران برجسته در حوزه مدنظر

هر موضوع و مسئله‌ای که برای پژوهش انتخاب شود یا بخشی یا قسمت عمده مرتبط با آن را پیش‌تر پژوهشگران دیگر انجام داده‌اند و آشنایی با این افراد و پژوهشگران می‌تواند هم برای خود پژوهشگر و هم برای خواننده مفید باشد؛ لذا می‌توان گفت یکی از کارکردهای مهم پیشینه پژوهش این است که زمینه مفیدی را برای شناسایی و آشنایی با پژوهشگران برجسته موضوع و مسئله بررسی شده فراهم کند. در حقیقت در پیشینه پژوهش ما قبل از هر چیز از خود می‌پرسیم چه کسی درباره موضوع و مسئله ما نوشته است و چه کسی اهمیت این موضوع را درک کرده و آن را نشان داده است (Creswell, 2009: 43). با پاسخ‌دادن به این سؤالات، اولین هدف از پیشینه پژوهش شناسایی پژوهشگران حوزه مدنظر می‌شود.

۲. تعریف و مشخص کردن حوزه مسئله پژوهش

پیشینه پژوهش با پاسخ‌دادن به سؤالاتی از قبیل اینکه تاکنون چه اطلاعاتی در حوزه پژوهش

مدنظر به دست آمده است، ویژگی‌های برجسته و مفاهیم کلیدی پژوهش‌های صورت‌گرفته چیست و نظریه‌های موجود و مطرح در حوزه پژوهش شده کدام‌اند؟ (پریخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۲۲) به‌گونه‌ای شروع به تعریف و ترسیم چارچوب‌هایی برای تفکر در حوزه دانش موجود درباره مسئله پژوهش می‌کند. این کار به‌مثابه نقشه‌برداری و ارزیابی منطقه پژوهش برای انگیزه‌دادن به پژوهشگر جهت رسیدن به هدف و پاسخ به سؤالات و توجیه فرضیات اوست (Snyder, 2019: 334).

۳. قرارداد یافته‌های پژوهش در چارچوب پژوهش‌های قبلی

یکی دیگر از اهداف عمده پیشینه پژوهش این است که نویسنده پس از شناساندن پژوهشگران برجسته و تعریف و تحدید حوزه پژوهشی خود، مشخص کند که پژوهش در دست انجام به‌لحاظ پشتیبانی یا مقایسه‌ای چه ارتباطی با پژوهش‌های پیشین دارد یا به‌عبارت‌دیگر، آن پژوهش‌ها چه نقشی در شکل‌گیری پژوهش در دست انجام داشته‌اند (پریخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۲۴). پژوهشگران حوزه روش پژوهش بر این امر تأکید بسیاری داشته‌اند و بر این باور هستند که با قرارداد یافته‌های پژوهش در چارچوب پژوهش‌های دیگران است که در حقیقت پیشینه پژوهش مروری، پژوهشگرانه خواهد بود که از یک‌سو با انجام آن، یک نوع تسلسل اندیشه در کارهای پژوهشی صورت می‌گیرد که این تسلسل اندیشه به‌ویژه برای کارهای دانشگاهی اهمیت به‌سزایی دارد (میرجعفری و نوری، ۱۳۸۸: ۹۴)، از سوی دیگر این کار تا آنجا باید پیش برود که پیش‌زمینه تاریخی مسئله را روشن کند و جایگاه پژوهش در دست انجام را در میان پژوهش‌های انجام‌شده مشخص کند (فتوحی، ۱۴۰۰: ۱۳۶؛ Winchester and Salji, 2016: 1).

۴. جلوگیری از دوباره‌کاری

یکی دیگر از اهداف مهم پیشینه پژوهش پس از مشخص کردن محدوده پژوهش و برقراری ارتباط میان کار خود با دیگران، این است که پیشینه پژوهش مانع از تکرار کارهای دیگران می‌شود (Ary, Jacobs and Razavieh, 1990: 68). به‌عبارت‌دیگر پیشینه پژوهش در اینجا تسریع‌کننده فعالیت‌های اصیل و جدید پژوهشی است و در واقع نمایشی منطقی از پیشرفت فکری است؛ بنابراین فرد باید فهم کافی و درک قوی از دانش موجود و کاربردهای آن داشته باشد (اشتریان و امامی میبدی، ۱۳۹۱: ۵)؛ لذا پیشینه پژوهش باید دلیل نیاز به پژوهش را توجیه و فراهم کند و به تعبیر بهتر نقش آن این است که نشان دهد این پژوهش تکراری نیست و سعی کرده حداقل نظریات و پژوهش‌های پیشین را گسترش دهد و شکاف‌های

آن‌ها را پر کند (Steward, 2004: 499).

با این اوصاف پژوهشگر با آوردن پیشینه پژوهش، ضمن نشان‌دادن اشراف خود بر موضوع و منابع اصلی آن، می‌خواهد به خواننده این نکته را انتقال دهد که کار او نوآورانه و با هدفی متمایز از پیشینیان است و تکرار کارهای سابق نیز نیست و ارزش خواندن دارد.

۵. مشخص کردن نقاط قوت و ضعف پژوهش‌های پیشین

پس از ارائه تصویر کلی از آنچه درباره موضوع پژوهش صورت گرفته و برای نشان‌دادن نو بودن کار، پژوهشگر نیاز دارد که کارهای پیشینیان را از منظر موضوع و مسئله مطالعه شده، خود به بته نقد بکشد. در این راستا پژوهشگر باید ضمن اشاره به کاربرد پژوهش‌های پیشین در پژوهش خود با دیدگاهی نقادانه به شکاف‌ها و نواقصی که در کار دیگران وجود دارد اشاره کند تا بتواند از طریق آن‌ها جدید بودن کار خود را که در اصل پرکردن برخی از این شکاف‌ها است در ذهن خواننده تثبیت کند (جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۲۰؛ Winchester and Salji, 2016: 4؛ Xiao and Watson, 2017:1).

اکثر صاحب‌نظران در زمینه روش پژوهش در علوم انسانی، موضوع نقد و نشان‌دادن نقاط قوت و ضعف آثار پیشینیان را به‌عنوان مهم‌ترین هدف پیشینه پژوهش ذکر کرده‌اند (Creswell, 2009: 101؛ Torraco, 2016: 8).

۶. توانمند کردن پژوهشگر در تفسیر اهمیت نتایج به‌دست‌آمده از پژوهش خود

پیشینه پژوهش علاوه بر نشان‌دادن نقاط قوت و ضعف کارهای قبلی، می‌تواند با نشان‌دادن نقاط ضعف کارهای دیگران از پژوهش پژوهشگر دفاع کند. در حقیقت با نشان‌دادن نکات ابهام‌آمیز کار دیگران، علت انتخاب موضوع پژوهش خود را مطرح و توجیه می‌کند (میرجعفری و نورایی، ۱۳۸۸: ۹۴). در اینجا است که گام جدیدی برداشته شده و در واقع پژوهشگر توانسته ثابت کند که پژوهش او ارزش خواندن دارد (Rowland: 2؛ Creswell, 2009: 39).

برای این کار، پژوهشگر ابتدا هنر خود را در شناسایی و درک دانش پیشینیان نشان داده و سپس به‌عنوان یک مولد و نوآور براساس آنچه گذشتگان انجام داده‌اند یک دانش جدید را ایجاد کرده است (Boote and Beile, 2005: 3). در حقیقت این مسئله، فلسفه و اهمیت هر پژوهش و کارهای پژوهشی است و انتظار می‌رود هر پژوهش جدیدی بتواند دانش جدیدی را هم تولید کند و به قول جیسون و همکاران، کارکرد پیشینه پژوهش در واقع نشان‌دادن این است که چرا پژوهش شما متفاوت است و چه چیزی به دانش موجود خواهد افزود (جیسون و

دیگران، ۱۴۰۰: ۲۰)؛ لذا به‌طور کلی آخرین هدف از آوردن پیشینه پژوهش می‌تواند بیان نکات برتر و اهمیت کار پژوهشی صورت‌گرفته توسط پژوهشگر نسبت به کارهای پیشینیان باشد. این امر هم می‌تواند اهمیت دستاوردهای پژوهش را افزایش داده و سبب مضاعف‌شدن انگیزه خواننده جهت مطالعه پژوهش پژوهشگر شود (Webster and Watson, 2002: 15).

در پایان در رابطه با اهمیت و اهداف پیشینه پژوهش می‌توان گفت پیشینه پژوهش به‌مثابه «پلکان» است. در این تعبیر، پیشینه پژوهش به‌مثابه پلکانی از اطلاعات و دانش ایجادشده درباره یک موضوع است که پژوهشگر برای انجام کارهای پژوهشی خود ابتدا باید پله‌ها و گام‌های پیشین را بشناسد و سپس آن‌ها را بشمارد و از آن‌ها بالا برود و در نهایت خود پله جدیدی را بسازد (اشتریان و امامی میبدی، ۱۳۹۱: ۲).

راهکارهایی برای نگارش پیشینه پژوهش علمی

برای نوشتن یک پیشینه یا مرور ادبیات علمی و خوب، پژوهشگران راهکارهای مختلفی ارائه داده‌اند که برخی از آن‌ها به‌طور کلی برای نوشتن پیشینه پژوهش در پژوهش‌های حوزه علوم انسانی مناسب است (Taylor, 2008: 12؛ Cooper, 2010: 12؛ پریخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۴۲-۳۱؛ جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۸۴-۴۳) و برخی دیگر را می‌توان به‌عنوان شیوه‌های اختصاصی نوشتن پیشینه پژوهش در رشته تاریخ در نظر گرفت (فتوحی، ۱۴۰۰: ۱۳۷). در این نوشتار مراحل که برای تألیف و نگارش پیشینه پژوهش جهت راهنمای دانشجویان رشته تاریخ بیان شده عبارت است از: الف. جست‌وجو، مطالعه و گردآوری منابع مرتبط با پژوهش و ب. سازماندهی پیشینه پژوهش که در ادامه هر کدام از این مراحل توضیح داده می‌شود.

۱. جست‌وجو و مطالعه منابع مرتبط با پیشینه پژوهش

این مرحله در اصل، مقدمه و پیش شروع نگارش پیشینه پژوهش است. مؤلف ابتدا اطلاعات و منابع مرتبط با پیشینه پژوهش خود را جست‌وجو و بررسی می‌کند. این مرحله شامل چهار گام اساسی است (این‌باره نک. 3؛ Boote and Beile, 2005: 44؛ Creswell, 2009). درست‌برداشتن این گام‌ها می‌تواند در جمع‌آوری و دسته‌بندی درست کارهای علمی مرتبط، به‌عنوان پیشینه پژوهش بسیار مفید باشد.

۲. مشخص کردن واژگان کلیدی و سؤال اصلی پژوهش

هر پژوهشی به‌دنبال پاسخ به یک مسئله یا سؤال اصلی است و با مشخص کردن این سؤال می‌توان به راهبری و چارچوب‌بندی مطالعه مدنظر کمک کرد (اشتریان و امامی میبدی، ۱۳۹۱: ۱۳۹۱).

۱۲). درحقیقت پاسخی که به سؤال اصلی داده می‌شود می‌تواند دامنه‌ها و چارچوب اصلی را برای جست‌وجو دربارهٔ پیشینهٔ پژوهش تعیین کند (Xiao and Watson, 2017:12) و لذا توجه به پرسش پژوهش، سبب هدایت پیشینهٔ پژوهش به سمت نوشتگان مرتبط می‌شود (جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۳۱).

از سوی دیگر در پاسخ به سؤال اصلی ممکن است چندین کلمهٔ کلیدی و واژهٔ اصلی که پژوهشگر همواره در پژوهش خود از آن‌ها استفاده می‌کند، برجسته شود؛ لذا مشخص کردن کلمات کلیدی نیز یکی دیگر از راهکارهای مناسب برای نشان‌دادن این است که پژوهشگر بداند به دنبال چه می‌گردد و براساس آن‌ها می‌تواند دربارهٔ ادبیات و پیشینهٔ پژوهش جست‌وجو کند (Creswell, 2009: 44).

۳. جست‌وجو و شناسایی منابع مرتبط با پژوهش

گام دوم دریافتن پژوهش‌های مرتبط با پژوهش جست‌وجو و شناسایی منابع است. این کار نیز به دانش و مهارت ویژه‌ای نیاز دارد که از آن به‌عنوان مهارت اطلاعات‌یابی یا سواد اطلاعاتی یاد می‌شود (پریرخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۳۱؛ برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک. جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۶۷-۴۲). در این مرحله پس از انتخاب شیوه‌ای خاص که در گام اول توضیح داده شد، پژوهشگر باید مراجع مهم رشتهٔ تاریخ را جهت یافتن پژوهش‌های مرتبط با کار خود بررسی کند.

۴. مطالعه و گزینش پژوهش‌های مرتبط

در این مرحله پژوهشگر باید از میان آنچه از منابع و داده‌های مختلف در ارتباط با پژوهش خود یافته است، دست به انتخاب بزند؛ به‌عنوان مثال ممکن است سؤال شود از کجا باید بدانیم که آیا یک مقاله یا کتاب با کار پژوهشی ما در ارتباط است یا خیر. تیلور^۱ در شیوه‌نامهٔ پیشینهٔ پژوهش، طرح چند سؤال را در این زمینه مفید می‌داند: «۱. آیا نویسنده مسئله‌ای را که بیان می‌کند با مسئلهٔ ما در ارتباط است، ۲. آیا تعریف او از مسئله خوب بیان‌شده است، ۳. جهت‌گیری خاصی در کار او وجود دارد که بتواند به ما کمک کند، ۴. این کتاب یا مقاله از چه جهت به درک ما از مسئله کمک می‌کند، ۵. ارتباط این کتاب یا مقاله با پایان‌نامه و سؤال اصلی که در ذهن ماست چیست؟» (Taylor, 2008).

آنچه در پاسخ به این سؤالات می‌آید در واقع میزان و سنجشی است برای اینکه بدانیم آیا یک مقاله یا کتاب را می‌توان به‌عنوان پیشینهٔ پژوهش آورد یا خیر، در اصل با پاسخ به این

1. Taylor

سؤالات است که پژوهشگر از: ۱. میزان ارتباط اثر با برنامه پژوهشی خود، ۲. میزان هم‌بستگی آن، ۳. میزان تناقض آن، ۴. میزان توازن آن با کارهای پژوهشی خود آشنا می‌شود (Toncich, 2006: 161).

نکته‌ای که در پایان این مرحله باید متذکر شد این است که پژوهشگر باید هر منبعی را که مرتبط با کار خود یافت و آن را مطالعه کرد، حتماً از آن یادداشت‌برداری کند و این یادداشت‌ها هم در زمان نگارش پیشینه پژوهش ممکن است نیاز به ارجاع به برخی قسمت‌های مهم داشته باشد و هم در مراحل نگارش رساله در فصول مختلف بعداً برای پژوهشگر مفید خواهد بود (اشتریان و امامی میبدی، ۱۳۹۱: ۱۲؛ جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۸۷)

۵. سازمان‌دهی پژوهش‌های مرتبط

پس از گزینش پیشینه‌های اصلی مرتبط با کار پژوهشی، پژوهشگر باید آماده نوشتن پیشینه پژوهش شود. وبستر و واتسن تأکید دارند که قبل از انجام این کار، ایجاد یک چارچوب و سازمان‌دهی برای نوشتن درست پیشینه پژوهش برای یک پایان‌نامه ضروری است (Webster and Watson, 2002: 16)؛ لذا پژوهشگر لازم است از میان آثاری که به‌عنوان پیشینه پژوهش خود انتخاب کرده است، تعدادی از آن‌ها را که به موضوع پژوهش مرتبط‌تر هستند به‌عنوان ادبیات کار خود بررسی کند (بلک و مک رایلند، ۱۳۹۳: ۲۵۱).

اینکه چگونه و براساس چه نظمی این تعداد منبع را به‌عنوان پیشینه باید دسته‌بندی کرد، پژوهشگران راهکارهای مختلفی نظیر سازماندهی از نظر مفهومی، از نظر تاریخی، از منظر روش‌شناختی (Torraco, 2016: 2) و از منظر موضوعی ارائه کرده‌اند (پریخ و فتاحی: ۱۳۹۰: ۴۱). اما شیوه‌ای که نگارندگان این سطور بر آن تأکید دارند این است که با توجه به ماهیت پژوهش‌های تاریخی بهترین روش برای سازمان‌دهی منابع پژوهش، براساس ساختار زمانی و قدمت چاپ و انتشار منابع است.

پژوهشگران زیادی با این روش موافق هستند. بیشتر محققان استفاده از این روش را بدین جهت مناسب می‌دانند که روند بررسی یک موضوع یا نظریه در طول تاریخ را نشان می‌دهد و اگر این کار درست انجام شود باعث می‌شود خوانندگان و سایر پژوهشگران به‌خوبی از جریان کامل تحول نظریه‌ها و مطالعات در حوزه مسئله پژوهش آگاه شوند (Torraco, 2005: 361)؛ جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۹۲؛ لذا به نظر می‌رسد بهترین روش، سازماندهی پیشینه پژوهش براساس تقدم پژوهش‌های انجام شده است (Webster and Watson, 2002: 19). استفاده از این شیوه به‌نوعی تمرین در تفکر تاریخی است (Georgioui, 2021: 2) که سبب شکل‌گیری یک نوع انسجام و نظم فکری در ذهن خوانندگان هنگام مطالعه پیشینه پژوهش می‌شود.

نگارش پیشینه پژوهش

پس از مطالعه و جست‌وجو و بررسی درباره پیشینه مرتبط با موضوع، پژوهشگر در این مرحله شروع به نوشتن و تدوین پیشینه پژوهش خود براساس چارچوبی خواهد کرد که برای آن تعیین کرده است. پژوهشگران ساختار کلی برای نوشتن پیشینه پژوهش را در سه بخش اصلی ارائه کرده‌اند: الف. مقدمه، ب. بدنه اصلی، ج. نتیجه‌گیری (Steward, 2004: 499; Flamez and others, 2017: 96). بدیهی است که شیوه تدوین این سه بخش نیاز به استفاده از سبک نگارش علمی مناسب دارد؛ زیرا از طریق زبان و سبک نگارش است که پژوهشگر می‌تواند نتیجه مطالعات و استنتاج‌های خود را به خواننده انتقال دهد. در ذیل مراحل اصلی در نگارش متن پیشینه پژوهش بررسی خواهد شد:

۱. مقدمه

قبل از بررسی جداگانه منابع مرتبط با پیشینه، ابتدا لازم است در یک یا دو پاراگراف مقدمه‌ای درباره وضعیت کلی مطالعات و دانش موجود درباره مسئله اصلی پژوهش بیان شود. به عبارت دیگر در این مقدمه باید تصویر کلی از موضوع پژوهش، اهمیت آن و سپس وضعیت کلی نوشتارها و پژوهش‌های انجام شده ارائه شود (پریرخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۴۵). از سوی دیگر می‌توان در این مقدمه ضمن اشاره به کمبودها، به توجیه نیاز به بررسی جدید از سوی خود پژوهشگر اشاره کرد (Torraco, 2016: 10).

فلامز و همکارانش طرح کلیه مباحثی که در این مقدمه باید آورده شود را بدین‌گونه بیان کرده‌اند: ۱. آشنا کردن خوانندگان با بخش اصلی، ۲. بیان مجدد موضوع مطالعه شده، ۳. قراردادن مطالعه در زمینه‌ای که لزوم برقراری ارتباط بکند، ۴. بیان اینکه چرا پژوهش جدید لازم است و چه فایده‌ای دارد، ۵. نشان دادن اینکه چرا نبود دانشی که قرار است در پایان‌نامه شما تولید شود مشکل‌ساز است (Flamez and others, 2017: 96).

۲. بدنه اصلی

پس از ارائه مقدمه‌ای درباره وضعیت کلی پژوهش‌های مرتبط با مسئله پژوهش، گام بعدی انجام کار اصلی درباره پژوهش است، مرحله‌ای که نقطه رأس و اصل کار پژوهشگر درباره پیشینه کارهای صورت گرفته است. پژوهشگر در این مرحله باید بتواند به ترتیبی که اشاره شد، منابع خود را که قبلاً سازمان‌دهی کرده به بوته توصیف، تحلیل و نقد بکشانند. پژوهشگر باید بداند که برای مخاطب آکادمیک و یک متخصص حوزه رشته خود، باید علاوه بر توصیف، توانایی تحلیل و نقد هر اثری را داشته باشد که به‌عنوان پیشینه پژوهش خود معرفی می‌کند (Winchester and salji, 2016: 1).

به تعبیر بهتر، هدف از نوشتن پیشینه پژوهش برای مخاطب آکادمیک این است که به خواننده نشان داده شود چه دانش و ایده‌هایی درباره یک موضوع ایجاد شده و چه نقاط ضعف و قوتی دارد (Taylor, 2008)؛ بنابراین برای تحریر علمی و آکادمیک پیشینه در اینجا سه گام اساسی وجود دارد: الف. توصیف، ب. تحلیل، ج. نقد.

الف. توصیف

منظور از توصیف این است که هر منبع و پژوهشی که به عنوان پیشینه پژوهش آورده می‌شود، ابتدا خلاصه‌ای از مهم‌ترین مطالب آن از منظر و دیدگاه پژوهش حاضر بیان شود. در واقع در اینجا باید مهم‌ترین بُعد یک نوشته و اصلی‌ترین دستاورد یک مقاله را که باعث شده از نظر نویسنده به عنوان پیشینه پژوهش در نظر گرفته شود، بیان گردد؛ لذا در ابتدا با ارائه تصویر کلی از مطالب اصلی منبع بررسی شده به صورت توصیفی، ارتباط اثر بررسی شده با موضوع پژوهش ثابت می‌شود.

ب. تحلیل

بدیهی است که تنها توصیف صرف اطلاعات ارائه شده توسط دیگران درباره موضوع پژوهش نمی‌تواند تصویر کاملی را از آنچه در ذهن نویسنده برای توجیه اهمیت کار خود می‌گذرد به خواننده انتقال دهد و لذا ضروری است که تحلیلی از منابع بررسی شده ارائه شود. برای وارد شدن به بحث تحلیل و خارج کردن مطلب از شیوه توصیف محض، پژوهشگران مطرح کردن چند پرسش را مفید دانسته که خلاصه‌ای از آن‌ها در اینجا آورده می‌شود:

۱. آیا در اثر یادشده دیدگاه خاصی وجود دارد که نیاز به پژوهش بیشتر داشته باشد، ۲. در چه مواردی پژوهشگر نتوانسته شواهد کافی و جامع برای گفته‌های خود ارائه دهد، ۳. آیا در پژوهش مدنظر سوگیری خاصی اعمال شده است، ۴. آیا روش استفاده شده و نتایج آن با هم همخوانی دارند، ۵. آیا یافته‌ها براساس تجزیه و تحلیل درست بوده است، ۶. چه چیزی را ما باید بیشتر بررسی کنیم که از آن غفلت شده است؟ (برای سؤالات بیشتر در این باره نک. Rowland: 2).

بدیهی است که در پاسخ به هر کدام از این سؤالات است که پژوهشگر از حیطة توصیف محض وارد تحلیل و نقد می‌شود. منظور از تحلیل در واقع این است که پژوهشگر با دیدگاهی علمی‌تر و روش‌مندتر به بررسی پژوهش مدنظر خود بپردازد. در این رویکرد، پژوهش‌های بررسی شده از دیدگاه‌های مختلف مقایسه می‌شوند و وجوه تشابه و تفاوت آن‌ها با هم مشخص می‌شود (پریرخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۲۶)؛ لذا به تصریح پژوهشگران، کار پژوهشگر

ترکیب‌کردن دیدگاه‌های مختلف پژوهش با کارهای دیگران است (Torraco, 2005: 361)؛
(Ramdhani and others, 2014: 48).

با این کار می‌توان یک دیدگاه جدید را در خصوص بخشی از کار بررسی شده مطرح کرد و تفاوت روش‌های چند کار را در به‌دست‌آوردن نتایج متفاوت بیان کرد (Boot and Bile, 2005: 4)؛ لذا همان‌طور که مشخص است، مقایسه پژوهش‌ها و آثار در یک مقوله خاص می‌تواند در تحلیل نوشته‌ها کارساز باشد. این امر به‌منظور ارزیابی پژوهش‌های معتبرتر و مشخص کردن یافته‌ها و نتایج مرتبط‌تر است که با انجام این کار حتی می‌توان نویسندگان و پژوهشگران کلیدی را شناسایی کرد.

پ. نقد

گام آخر در تدوین بدنه اصلی پیشینه پژوهش نقد است که در واقع هسته کار پژوهشگر در پیشینه پژوهش محسوب می‌شود و نقد به معنی ارائه نکات مثبت و منفی یک مقاله یا پژوهش و شناخت نقاط قوت و ضعف آن است (جیسون و دیگران، ۱۴۰۰: ۹۷). علیرضا ملایی‌توانی (۱۳۹۲: ۹۴) درباره ماهیت نقد در بررسی پیشینه‌های پژوهش‌های تاریخی معتقد است: «گاه ممکن است پژوهش‌های انجام‌یافته از نظر روش دچار ضعف بوده و نتوانسته باشد پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به سؤالات بدهد و یا قادر نبوده باشد که حق مطلب را ادا کند و گاه دچار ضعف منبع و یا مشکلاتی این‌چنین هستند که قادر به اقناع پژوهشگر نیستند و در این مواقع پژوهشگر با بررسی و نقد پژوهش‌ها قبلی بستر را به‌گونه‌ای فراهم می‌آورد تا پژوهشی ممتاز و متمایز با پژوهش‌های پیشین ارائه دهد.»

آنچه از این گفته برداشت می‌شود این است که چیزی که سبب روی‌آوری پژوهشگر به عمل نقد می‌شود، دیدن نقاط ضعف و شکاف‌های پرنشده در آثار قبلی مرتبط با کار خود است که پژوهشگر می‌خواهد با بیان آن‌ها کار خود را در راستای تکمیل این نقاط ضعف قرار بدهد (Ferfolja and Burnett, 2002: 108؛ Creswell, 2009). به قول توراکو، این همان انتظاری است که از پیشینه پژوهش می‌رود که دانش را در موضوع خاص فراتر از آنچه در منابع اصلی پیشین آمده است، افزایش دهد (Torraco, 2016: 8).

البته باید متذکر شد که منظور از نقد یک اثر، نقد همه‌جانبه آن و بیان نقاط ضعف آن از همه جنبه‌های اصلی آن نیست، بلکه منظور ارزیابی نقاط ضعف و قوت آن اثر در ارتباط با مسئله‌ای است که در پژوهش پژوهشگر به دنبال پاسخ به آن است (اشتریان و امامی میبدی، ۱۳۹۱: ۱۲)؛ بنابراین نقد یک مسئله فکری است و اینکه پژوهشگر بتواند ادبیات پژوهش خود را از منظر کار خود نقد کند، نشان‌دهنده میزان دانش و تسلط او بر مسئله اصلی است.

۳. نتیجه‌گیری در پیشینه پژوهش

پس از بررسی همه منابع و پژوهش‌هایی که به‌عنوان پیشینه پژوهش مرتبط انتخاب شد، در پایان به‌عنوان جمع‌بندی بحث نیاز به آوردن یک یا دو پاراگراف جهت نتیجه‌گیری است. درحقیقت خواننده پس از خواندن پیشینه پژوهش اولین سؤالی که از خود می‌پرسد این است که: «پس چی؟» و اینکه او اکنون چه چیزی را می‌داند که قبلاً نمی‌دانسته است و چرا این دانسته‌ها مهم است و چرا باید پاسخ نویسنده را معتبر بداند (Wiley and York, 2008: 139)؛ بنابراین اگر در پایان پیشینه پژوهش نویسنده نتواند به این سؤالات پاسخ دهد، نشان‌دهنده ناتوانی او در پیوند دادن مرور نوشته‌ها و پیشینه پژوهش با کاری است که وی قرار است انجام دهد.

برای خوانندگان و به‌ویژه داوران پایان‌نامه‌ها نبود یک استنتاج قوی و مرتبط نشانه ضعف پژوهشگر است (پریخ و فتاحی، ۱۳۹۰: ۵۰). اینکه نتیجه‌گیری را چگونه باید نوشت، پژوهشگران حوزه روش پژوهش پاسخ‌هایی به آن داده‌اند. برخی معتقدند باید ابتدا چند نقص عمده همه منابع و پژوهش‌های استفاده‌شده در پیشینه پژوهش را ذکر کرد و سپس به نادیده‌گرفته‌شدن زمینه‌هایی که به نظر نویسنده مهم هستند اشاره کرد و درنهایت راه‌حل برطرف کردن این کاستی‌ها را در پایان‌نامه خود بیان کرد (Creswell, 2009: 109).

حضرتی نیز بر این باور است که پیشینه پژوهش عملاً بر دو بخش است: الف. معرفی پژوهش‌های مرتبط با موضوع پژوهش و ب. نشان دادن تفاوت بین پژوهش‌ها و پژوهش‌های موجود و تازگی کار پژوهش حاضر که این تازگی می‌تواند در مسئله‌ای جدید یا در روش و نظریه با دلیلی متفاوت از قبل قرار گرفته شود.

ایشان معتقد است که کار مهم پژوهشگر در پیشینه پژوهش درواقع همین بخش دوم است که نشان دهد تا چه حد کار او جدید و نوآورانه است و بکر بودن کار خود را به خواننده نشان دهد (حضرتی، ۱۳۹۳: ۱۳۱). کرسول این امر را به حدی مهم می‌داند که معتقد است اساساً هدف از آوردن مرور ادبیات و پیشینه پژوهش در یک مقدمه، توجیه اهمیت مطالعه و ایجاد تمایز بین مطالعات گذشته است که او این مؤلفه را «تنظیم مسئله پژوهش در گفت‌وگوی جاری در ادبیات» خوانده است (Creswell, 2009: 107).

بنا بر آنچه آمد، اهمیت پیشینه پژوهش برای پایان‌نامه‌ها به‌اندازه‌ای است که نبود آن در ذهن خواننده یک نوع خلأ تئوریک از دانسته‌های علمی نویسنده ایجاد می‌کند و برای پرکردن این خلأ اساساً داشتن رویکرد تحلیلی و نقادانه در جهت نشان دادن نکات برتر کار خود ضروری است.

آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد رشته تاریخ

در مبحث پایانی این مقاله، نگارندگان قصد دارند با توجه به ویژگی‌ها و ساختارهایی که برای نوشتن پیشینه پژوهش ذکر شد، به‌طور عملی به آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد رشته تاریخ از سال ۱۳۹۰ الی ۱۴۰۰ در چهار دانشگاه کشور بپردازند تا از این طریق راهنمایی برای تألیف بهتر پیشینه پژوهش در رساله‌های بعدی فراهم آورند. دانشگاه‌هایی که پایان‌نامه‌های آن‌ها بررسی شده، شامل دانشگاه الزهراء(س) تهران، دانشگاه تهران، دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشگاه فردوسی مشهد هستند که از هر دانشگاه حدود ۵۰ پایان‌نامه به‌طور تصادفی و در مجموع ۲۰۰ پایان‌نامه انتخاب و بررسی شد.

با بررسی‌ای که از پایان‌نامه‌های این دانشگاه‌ها صورت گرفت، عمده ایرادهای این پایان‌نامه‌ها در پنج محور اصلی ذیل مشاهده شد که به‌صورت آماری هر یک از موارد برای تک‌تک دانشگاه‌ها بررسی و تحلیل ارائه خواهد شد.

۱. نادیده‌گرفتن پیشینه پژوهش

در بررسی‌های انجام شده مشاهده شد که برخی از دانشجویان رشته تاریخ در قسمت پیشینه پژوهش پایان‌نامه خود با آوردن چند جمله نظیر «تاکنون کاری مرتبط با موضوع این پژوهش یافت نشده» یا «تاکنون موضوع این پژوهش به‌صورت تخصصی توسط هیچ‌کسی بررسی نشده» و جمله‌هایی مشابه، به‌صورت کلی پیشینه پژوهش را نادیده می‌گیرند و از آوردن آن در پایان‌نامه‌ها خودداری می‌کنند.

این کار نقص عمده‌ای در پایان‌نامه‌ها محسوب می‌شود. ملایبی توانی علت این نادیده‌انگاری را قبل از هر چیز به نداشتن تسلط کافی بر منابع و پژوهش‌های جدید دانسته است (ملایبی توانی، ۱۳۹۲: ۹۵). ایشان همچنین به‌درستی متذکر می‌شود که: «کم‌تر موضوعی را می‌توان یافت که قبلاً هیچ پژوهشی درباره آن انجام نگرفته باشد، اگرچه انجام پژوهش‌هایی کاملاً مشابه با نتایج یکسان در حوزه‌های علوم انسانی و به‌ویژه تاریخ تا حد زیادی منتفی است؛ اما قطعاً بخش‌هایی از هر موضوع پژوهش به‌صورت پراکنده در پژوهش‌های پیشین بررسی و تکرار شده است» (همان: ۹۴).

همان‌طور که از جدول زیر مشخص است، در مجموع در میان ۲۰۰ پایان‌نامه بررسی شده، ۱۷ پایان‌نامه فاقد پیشینه پژوهش هستند. از این میان، دانشگاه شهید چمران اهواز با ۹ پایان‌نامه بیشترین آسیب را داشته و دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد با یک پایان‌نامه کمترین میزان نادیده‌انگاری پیشینه پژوهش را در پایان‌نامه‌های خود داشته‌اند.

جدول ۱. تعداد و درصد خطای نادیده گرفتن پیشینه پژوهش

دانشگاه	الزهر(س)	تهران	شهید چمران اهواز	فردوسی مشهد
تعداد	۲	۵	۹	۱
درصد	٪۴	٪۱۰	٪۱۸	٪۲

۲. آوردن منابع اصلی به عنوان پیشینه پژوهش

همان طوری که می‌دانیم در پژوهش‌های تاریخی مورخ با دو نوع منبع سروکار دارد:

۱. منابع دست اول که منابع معاصر و تقریباً نزدیک به واقعه خاص هستند که بر جای مانده‌اند،

۲. منابع دست دوم که از روی منابع دست اول نوشته شده و ما آن‌ها را به عنوان پژوهش‌های ثانویه و پژوهش‌های جدید می‌شناسیم (ملایی‌توانی، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۰۵؛ میرجعفری و نورایی، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۴).

پیشینه پژوهش ناظر به پژوهش‌ها و منابع دست دوم است نه منابع دست اول (حضرتی، ۱۳۹۳: ۱۳۲). این اشتباه در چندین پایان‌نامه وجود داشته و حتی گاه اگر درست هم آمده باشد، به اشتباه با قسمت مرور و بررسی منابع آمیخته شده است.

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، جمعاً در ۲۲ پایان‌نامه، منابع اصلی به عنوان پیشینه پژوهش ذکر شده است. در پایان‌نامه‌های دانشگاه شهید چمران اهواز با ۸ مورد این ایراد بیشتر از سایر دانشگاه‌ها مشاهده شد، در حالی که دانشجویان دانشگاه الزهرا(س) و همچنین فردوسی مشهد تنها در ۴ مورد در این زمینه خطا وجود داشت.

جدول ۲. تعداد و درصد خطای آوردن منابع اصلی به عنوان پیشینه پژوهش

دانشگاه	الزهر(س)	تهران	شهید چمران اهواز	فردوسی مشهد
تعداد	۴	۶	۸	۴
درصد	٪۸	٪۱۳	٪۲۰	٪۸

۳. نداشتن نظم و ترتیب خاص

وقتی خواننده پیشینه پژوهش را مطالعه می‌کند، اگر بتواند در یک نظم و انسجام خاص مطالب را بخواند قطعاً درک بهتری از سابقه و ادبیات موضوع خود به دست می‌آورد، گاه در پایان‌نامه‌ها مشاهده شده که بدون هیچ نظم و ترتیبی، پژوهشگر پیشینه‌های پژوهش مرتبط با کار خود را ذکر کرده است. نظم اساساً یک کار فکری است و اگر این کار در پژوهش‌ها

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۶۳

صورت‌نگیر نشان‌دهنده نبودِ نظم فکری در نویسنده است. برای این مهم در مباحث پیشین روش‌هایی ذکر شد که توصیه اصلی ما همان‌طوری که پیش‌تر ذکر شد توجه به ماهیت پژوهش‌های تاریخی و آوردن پیشینه به‌ترتیب تقدم زمانی تألیف آثار است.

نبودِ نظم در ساختار پیشینه پژوهش یکی از عمده‌ترین و اصلی‌ترین ایرادهای پایان‌نامه‌های چهار دانشگاه بررسی شده در این پژوهش بود، به‌طوری که در ۱۳۷ پایان‌نامه، پیشینه‌های پژوهش بدون هیچ نظم خاصی ارائه شده بود. در این بین دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد بیشترین تعداد یعنی ۴۲ مورد، بیشترین بی‌نظمی را در ساختار پیشینه‌های پژوهش خود داشتند و دانشجویان دانشگاه تهران نیز با ۲۷ مورد در این زمینه بهترین عملکرد را داشتند.

جدول ۳. تعداد و درصد خطای نداشتن نظم و ترتیب خاص

دانشگاه	الزهر(س)	تهران	شهید چمران اهواز	فردوسی مشهد
تعداد	۲۸	۲۷	۴۰	۴۲
درصد	٪۵۸	٪۶۰	٪۹۸	٪۸۶

۴. توصیفی بودن و بیان‌نکردن نقاط قوت و ضعف

یکی دیگر از ایرادات پیشینه پژوهش که در پایان‌نامه‌ها مشهود بود، توصیفی بودن و نبودِ تحلیل و بیان نقاط قوت و ضعف پژوهش‌های ارائه شده در پیشینه پژوهش است. گاه دانشجویان در پایان‌نامه‌های خود به ذکر فهرست‌وار برخی پژوهش‌ها و کتاب‌های عمومی و تخصصی حوزه پژوهشی اکتفا کرده‌اند. این پیشینه‌ها اغلب به‌صورت فهرست‌های خشکی است که به‌طور تصادفی انتخاب شده است و خواننده احساس می‌کند از محتوای واقعی آثار یادشده محروم است (Steward, 2004: 496).

علت این امر این است که پژوهشگر به‌جای اینکه پیشینه‌ها را برای مسئله اصلی خود بیان کند، آن‌ها را به‌صورت کلی درباره کل موضوعی و دوره تاریخی مطرح کرده است که بررسی می‌کند، درحالی‌که به قول دکتر حضرتی پیشینه پژوهش در معنای دقیق‌تر ناظر به مسئله پژوهش است (حضرتی، ۱۳۹۳: ۱۳۲). در اصل منابعی را باید به‌عنوان پیشینه پژوهش مطرح کرد که مستقیماً به‌نوعی در انجام پژوهش به کار پژوهشگر کمک کرده باشند و هر منبعی که آورده شد باید هدف خاصی از آوردن آن برای خواننده ذکر شود (Rowland: 5).

همین امر خود سبب نبودِ تحلیل و نقد پیشینه‌های مرتبط از سوی دانشجویان شده است، درحالی‌که همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، هسته و اساس کار پژوهشگر باید در پیشینه پژوهش بر تحلیل و نقد استوار باشد. درهرحال، بررسی‌ها نشان می‌دهد ۶۸ پایان‌نامه این ایراد را

داشتند که در این زمینه نیز پایان‌نامه‌های دانشگاه شهید چمران اهواز با بیشترین تعداد خطا یعنی ۲۵ مورد، کمترین تحلیل و نقد را در پیشینه‌های پژوهش پایان‌نامه‌های خود ارائه داده‌اند، اما بهترین عملکرد در این زمینه را دانشجویان دانشگاه الزهرا(س) داشتند. از میان ۴۸ پایان‌نامه این دانشگاه تنها ۷ مورد پیشینه را به صورت توصیفی ارائه کرده بودند که این مهم نشان‌دهنده تحلیلی بودن پیشینه پژوهش در پایان‌نامه‌های این دانشگاه است.

جدول ۴. تعداد و درصد خطای توصیفی بودن و بیان نکردن نقاط قوت و ضعف

دانشگاه	الزهرا(س)	تهران	شهید چمران اهواز	فردوسی مشهد
تعداد	۷	۱۲	۲۵	۲۴
درصد	٪۱۵	٪۲۷	٪۶۱	٪۲۵

۵. بیان نکردن نکات برتر کار خود

همان طوری که در بخش ساختار اشاره شد، ضروری است که در پیشینه پژوهش پس از بررسی کارهای دیگران، در یک یا دو بند تحلیل خود را از نوشته‌ها به طور کلی ارائه داده و به برتری و تمایز کار خود نسبت به دیگران در زمینه پرداختن به مسائلی که دیگران از آن غافل شده‌اند تأکید کند، اما متأسفانه اکثر دانشجویان در پایان‌نامه‌های خود این قسمت را نادیده گرفته و در واقع خواننده را در نوعی بن‌بست فکری باقی می‌گذارند و درکی از ضرورت خواندن پژوهش خود را برای خواننده ترسیم نمی‌کنند.

با این اوصاف، پس از بی‌نظمی در ساختار پیشینه پژوهش، بیشترین آسیب و خطای دانشجویان در ارائه پیشینه‌های پژوهش، در زمینه بیان نشدن نکات برتر و در واقع نبود نتیجه‌گیری برای پیشینه پژوهش است، به گونه‌ای که در ۱۴۱ پایان‌نامه، دانشجویان هیچ‌گونه نتیجه‌گیری و تحلیلی از پیشینه‌های پژوهش خود بیان نکرده‌اند. دانشجویان دانشگاه الزهرا(س) با ۳۹ مورد با وجود اینکه از توصیفی بودن پیشینه‌های خود اجتناب کرده بودند، در بیان نکات برتر کارهای خود ضعیف بودند، اما پایان‌نامه‌های دانشگاه فردوسی مشهد با ۲۸ مورد خطا، بیشترین میزان رعایت را در این زمینه داشته و در پایان پیشینه‌های پژوهش خود تحلیل کلی از پژوهش‌ها و منابع بررسی شده ارائه داده‌اند.

جدول ۵. تعداد و درصد خطای عدم بیان نکات برتر کار خود

دانشگاه	الزهرا(س)	تهران	شهید چمران اهواز	فردوسی مشهد
تعداد	۳۹	۳۸	۳۶	۲۸
درصد	٪۸۲	٪۸۴	٪۸۷	٪۵۷

نتیجه‌گیری

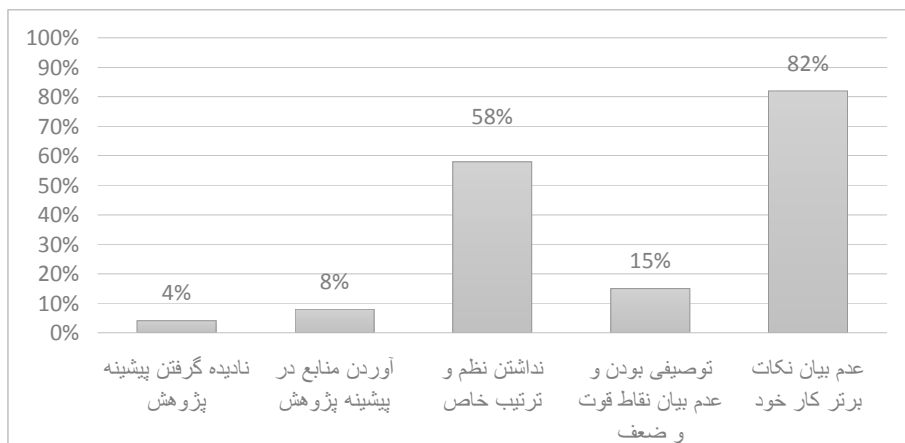
پیشینه پژوهش یا مرور ادبیات یکی از مهم‌ترین مراحل و بخش جدایی‌ناپذیر در پژوهش‌ها و به‌ویژه پایان‌نامه‌های دانشجویی محسوب می‌شود. تدوین آن به‌عنوان قسمتی از فصل اول کلیات پژوهش در پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد، می‌تواند معیاری مناسب برای ارزیابی کیفیت این نوع پژوهش‌های دانشجویی مدنظر قرار داده شود. در این نوشتار نویسندگان سعی کردند ضمن پاسخ به سؤال اصلی پژوهش یعنی شناسایی مهم‌ترین آسیب‌ها و خطاها در نگارش پیشینه پژوهش و علل آن در پایان‌نامه‌های دانشگاهی با روشی تحلیلی به بررسی این مدعا که آسیب‌هایی جدی در نگارش پیشینه پژوهش در این پژوهش‌ها وجود دارد، راهکارهای مناسبی برای نوشتن پیشینه پژوهش علمی و درست ارائه دهند. در این راستا در پژوهش حاضر بیان شد که اهداف مختلفی برای آوردن پیشینه پژوهش در پایان‌نامه‌ها وجود دارد که در این نوشتار به آن‌ها اشاره شد، اما می‌توان مهم‌ترین و اساسی‌ترین هدف از آوردن پیشینه پژوهش در پایان‌نامه‌های رشته تاریخ را نشان‌دادن مهارت و توانایی پژوهشگر در شناسایی، تحلیل و نقد پژوهش‌های موجود در یک حوزه پژوهشی دانست. در واقع با این کار پژوهشگر میزان دانش و تسلط خود بر حوزه پژوهشی مدنظر خودش را به مخاطب نشان داده و ضمن این کار با برشمردن نقاط قوت کار و یافته‌های خود خواننده را به خواندن پژوهش ترغیب می‌کند. بدیهی است دستیابی به این مهم در راستای ارائه پیشینه پژوهش در چهارچوب و ساختاری خاص صورت خواهد پذیرفت که مهم‌ترین رکن این ساختار در واقع جست‌وجو و نحوه ساماندهی اطلاعات و داده‌های مرتبط با کار پژوهشی پژوهشگر است که در نهایت باید با یک نظم خاص به رشته تحریر درآید.

بنا بر آنچه بیان شد، در زمینه آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد رشته تاریخ در چهار دانشگاه معتبر کشور، نتایج ذیل حاصل شد که به‌طور خلاصه بیان می‌شود: ۱. ضعف اساسی پایان‌نامه‌ها در زمینه آوردن پیشینه پژوهش در یک قالب و نظم مشخص، ۲. نداشتن تحلیل و بیان‌کردن نقاط قوت و ضعف که نشان از ناآشنایی دانشجویان از منابع و پژوهش‌های استفاده شده است، ۳. ارائه‌ندادن نکات برتر پژوهش خود که این امر هم بیانگر ناتوانی پژوهشگر در برقراری ارتباط با پژوهش‌های صورت گرفته است.

براساس تحلیل‌های صورت گرفته از پایان‌نامه‌ها به‌طورکلی بیشترین اشکال و آسیب‌ها در پنج زمینه مذکور متعلق به دانشگاه شهید چمران اهواز بود. دانشجویان این دانشگاه به‌ویژه در زمینه نداشتن ساختار منظم برای پایان‌نامه‌ها و ارائه‌ندادن نکات برتر کار خود، بیشتر از سایر دانشگاه‌ها خطا و اشتباه داشتند. به‌طوری که از میان ۵۰ پایان‌نامه بررسی شده هیچ پایان‌نامه‌ای

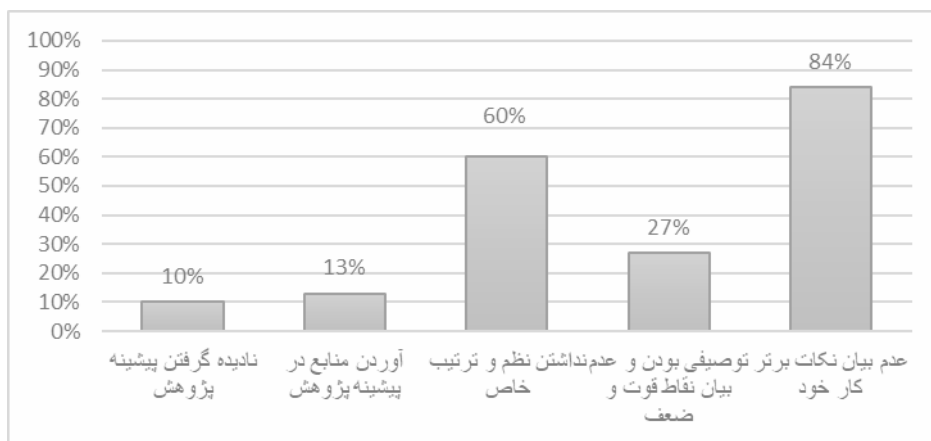
از این دانشگاه نبود که بدون یک ایراد نوشته شده باشد که این نشان‌دهنده ضعف اساسی در زمینه نگارش پیشینه پژوهش در رشته تاریخ در این دانشگاه است، اما بهترین عملکرد در میان این چهار دانشگاه در زمینه پیشینه پژوهش متعلق به دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد بود. از میان ۵۰ پایان‌نامه بررسی شده تنها ۱ پایان‌نامه پیشینه پژوهش را نادیده گرفته بود و از سوی دیگر بیشترین تعداد پیشینه پژوهش بدون اشکال هم متعلق به این دانشگاه با سه پایان‌نامه کامل بود. دانشجویان این دانشگاه در دو زمینه‌ای که بیشترین آسیب برای پایان‌نامه‌ها مشهود بود، یعنی نداشتن نظم و ارائه نکات برتر کار خود هم عملکرد خوبی ارائه داده بودند. به‌طور کلی آنچه از نتایج این پژوهش برمی‌آید، وجود ضعف‌های اساسی در زمینه نوشته پیشینه پژوهش در این چهار دانشگاه به‌طور محسوس مشاهده می‌شود؛ لذا امید است با توجه به راهنمایی‌ها و راهکارهایی که در این پژوهش در رابطه با اهمیت و شیوه درست نوشتن پیشینه پژوهش برای پایان‌نامه‌های رشته تاریخ ارائه شد، پایان‌نامه‌هایی که در آینده در این رشته به تحریر درمی‌آیند، در زمینه پیشینه پژوهش عملکرد بهتر و مقبول‌تری داشته باشند.

نمودارها

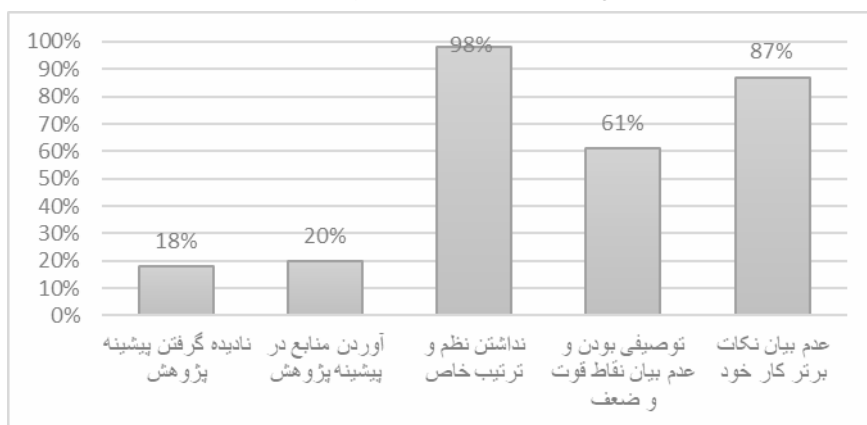


نمودار ۱. تحلیل کلی از آسیب‌شناسی ۵۰ پایان‌نامه دانشگاه الزهرا(س)

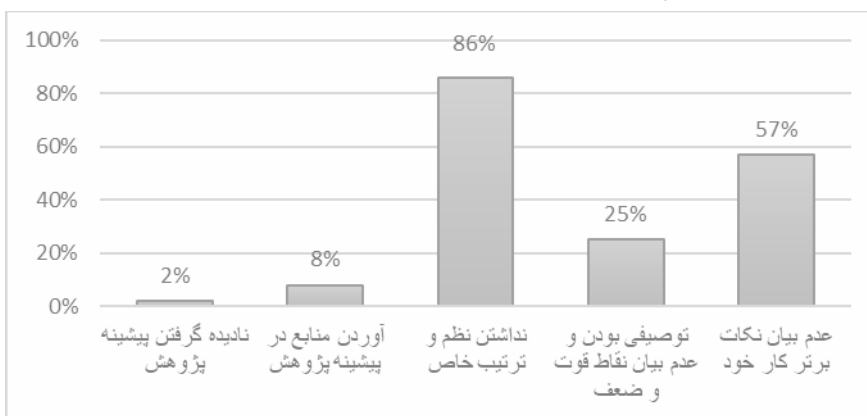
تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۶۷



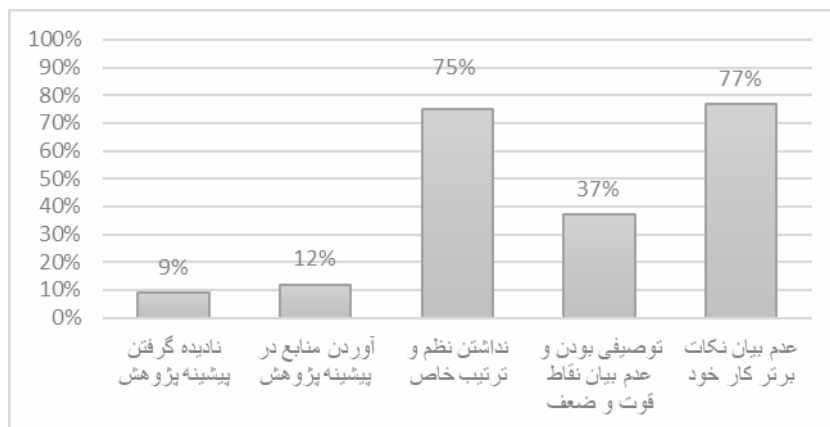
نمودار ۲. تحلیل کلی از آسیب‌شناسی ۵۰ پایان‌نامه دانشگاه تهران



نمودار ۳. تحلیل کلی از آسیب‌شناسی ۵۰ پایان‌نامه دانشگاه شهید چمران اهواز



نمودار ۴. تحلیل کلی از آسیب‌شناسی ۵۰ پایان‌نامه دانشگاه فردوسی مشهد



نمودار ۵. تحلیل نهایی از آسیب‌شناسی ۲۰۰ پایان‌نامه بررسی شده

منابع

- اشتریان، کیومرث؛ امامی میبدی، راضیه (۱۳۹۱) «پیشینه پژوهش و مرور سیستمی ادبیات علمی (۱) پیشنهاداتی برای دستور کار دانشکده‌ها، مؤسسات پژوهشی و پایان‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی اصول و مبانی»، سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۲(۳)، ۱۵-۱.
- ایمان‌پور، محمدتقی؛ رمضان‌پور، حسن (۱۳۹۹) «آسیب‌شناسی «بیان مسئله» در پژوهش‌های تاریخی (مطالعه موردی: پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته تاریخ)»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء(س)، ۳۰(۲۶)، ۳۸-۱۵.
- ایمان‌پور، محمدتقی؛ ناظری، محمدرضا (۱۳۹۵) «آسیب‌شناسی عنوان‌گزینی در پژوهش‌های دانشگاهی: مطالعه موردی: پایان‌نامه‌های رشته تاریخ»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء(س)، ۲۶(۱۷)، ۳۲-۵.
- بلک، جرمی؛ مک راید، دونالد (۱۳۹۲) *مطالعه تاریخ*، ترجمه محمدتقی ایمان‌پور، چاپ ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- پربرخ، مهري؛ فتاحی، رحمت‌الله (۱۳۹۰) *مرور نوشته‌ها و پیشینه پژوهش: راهنمای نگارش*، تهران: نشر کتابدار.
- جیسون، جیل کی؛ متسون، لیدیا؛ ام لیس، فیونا (۱۴۰۰) *مرور نوشتگان (سابقه پژوهش): فنون مرور نظام‌مند و سنتی*، ترجمه حوریه احدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حری، عباس (۱۳۸۰) *آیین نگارش علمی*، تهران: دبیرخانه هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۳) *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی با تأکید بر اصول و قواعد رساله‌نویسی*، چاپ ۳، تهران: پژوهشکده امام‌خیمینی و انقلاب اسلامی.
- فتوحی، محمود (۱۴۰۰) *آیین نگارش مقاله علمی پژوهشی*، چاپ ۲۱، تهران: سخن.

- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۲) *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*، چاپ ۷، تهران: نی.
- میرجعفری، حسین؛ نورایی، مرتضی (۱۳۸۸) *روش پژوهش در تاریخ*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- Ary, Donald; Cheser, Lucy; and Razavieh, Asghar (1990). "Introduction to Research in Education", London: Holt, Reinhart and Winston.
- Baumeister, Roy F and Leary, Mark R (1997). "Writing Narrative Literature Reviews", *Review of General Psychology*. Vol. 1, No. 3, pp. 311-320
- Boote, D. N and Beile, P (2005). "Scholars before researchers: On the centrality of the dissertation literature review in research preparation", *Educational Researcher*, 34, 3-15.
- Cooper, H (2010). "Research synthesis and meta-analysis: A step-by-step approach", Thousand Oaks, CA: Sage.
- Creswell, J. W (2009). "Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches", (3th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Ferfolja, T and Burnett, L (2002). "Getting Started on your Literature Review", The Learning Centre, UNSW.
- Flamez, Brande .A, and others (2017). "A Counselor's Guide to the Dissertation Process: Where to Start and How to Finish", American Counseling Association , First Edition.
- Georgiou, Ion (2021). "The Literature Review as an Exercise in Historical Thinking", *Human Resource Development Review*, Vol. 20(2), pp. 252-273
- Gerrard, Judith (2010). "Health Sciences Literature Review Made Easy: the Matri Method", Third Edition, Jones and Bartlett Learning, LLC.
- Ramdhani, Abdullah and others (2014). "Writing a Literature Review Research Paper: A step-by-step approach", *International Journal of Basic and Applied Science*, Vol. 03, No. 01, pp. 47-56
- Rowland, D. R. (-----). "Reviewing the Literature: A Short Guide for Research Students The Learning Hub", Student Services, The University of Queensland
- Snyder, Hannah (2019). "Literature review as a research methodology: An overview and guidelines", *Journal of Business Research*, 104, pp. 333-339.
- Steward, Barbara (2004). "Writing a Literature Review", *British Journal of Occupational Therapy* .67(11), pp.495-500
- Taylor, D. (2008). "Writing a Literature Review", at (<http://www.utoronto.ca/writing/litrev.html>).
- Toncich, Dario (2006). "Key Factors in Postgraduate Research: a Guide for Students", Chrystobel Engineering.
- Torraco, R. J. (2005). "Writing integrative literature reviews: Guidelines and examples", *Human Resource Development Review*, 4, pp. 356-367.
- (2016). "Writing integrative literature reviews: Using the past and present to explore the future", *Human Resource Development Review*, 15, pp. 404-428.
- Turner, J. R (2018). "literature review", *Performance improvement quarterly*, 31(2), pp. 113-117
- Webster, Jane and Richard T. Watson (2002). "Analyzing the Past to Prepare for the Future: Writing a Literature Review", *MIS Quarterly* 26 (2): pp. 13-23
- Wiley, John and Sons, Inc (2018). "Composing Research, Communicating Results: Writing the Communication Research Paper", Kurt Lindemann, First Edition.
- Winchester, C. L and Salji, M (2016). "Writing a literature review", *Journal of Clinical Urology*, pp.1-5
- Xiao, Yu and Maria Watson (2017). "Guidance on Conducting a Systematic Literature Review", *Journal of Planning Education and Research*, pp. 1-20
- Yorks, L (2008). "What we know, what we don't know, what we need to know—Integrative literature reviews are research", *Human Resource Development Review*, 7, pp. 139-141.

List of sources with English handwriting

- Ashtarian, Kioomars and Emami Meibodi, Razieh(2012). *Literature Review and Systematic Review (1) Some Suggestions for Faculties, Research Institutes and Thesis's Agenda: Principles and Fundamentals "The Basics of National Identity of Iran, Theoric Structure of Citizen-Oriented National Identity*, Politics Quarterly, Journal of Faculty of Law and Political Sciences, Volume 42, Number 3, pp. 1-15 (In Persian)
- Black, Jeremy and Donald M. MacRaild (2013), *Studying History*. Translated to Persian by Mohammad-Taghi Imanpour, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad press (In Persian).
- Fotuhi, Mahmmud (2021). *The instruction of writing an academic article (16 ed)*. Tehran: SoKan Press (In Persian).
- Jill Jesson, Lydia Matheson, Fiona M Lacey (2021). *Doing your literature review: traditional and systematic techniques*, Translated to Persian by Hourieh Ahadi, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies (In Persian)
- Harri, Abbas (2001). *The Conduct of Scientific Writing*, Tehran: Secretariat of the Board of Trustees of Public Libraries of the country (In Persian).
- Hazrati, Hassan (2014), *Research Method in Historiology (3th ed)*. Tehran: Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute press (In Persian)
- Imanpour, Mohammad-Taghi and Hassan Ramzanpour (2021). *Pathology of "Problem Statement" in Historical Research(Case Study: Master Dissertations in History)*, Historical Perspective & Historiography, Vol.30, No.26, Alzahra University, pp: 15-38. (In Persian)
- Imanpour, Mohammad-Taghi and Mohammad-Reza, Naseri (2016). *The Pathological Review of Selecting Topics in Historical Research: The Case of of Historical Thises*, Historical Perspective & Historiography, Vol.26, No.17, Alzahra University, pp: 5-32. (In Persian)
- MirJafari, Hossein and Morteza Nooraei (2009), *Research Method in History*. Tehran: Publishing Organization of the Institute of Islamic Culture and Thought (In Persian)
- Mollayi Tavana, Alireza (2013). *An Introduction to Research Methods in History (9th ed)*. Tehran: Ney press (In Persian)
- Parirokh, Mehri and Fattahi, Rahmatollah (2011). *A Guide to write a Literature Review*, Tehran: Ketabdār press (In Persian)

English Sources

- Ary,Donald; Cheser, Lucy; and Razavieh,Asghar(1990). "Introduction to Research in Education", London: Holt, Reinhart and Winston.
- Baumeister, Roy F and Leary, Mark R (1997). "Writing Narrative Literature Reviews", Review of General Psychology. Vol. 1, No. 3, pp. 311-320
- Boote, D. N and Beile, P (2005). "Scholars before researchers: On the centrality of the dissertation literature review in research preparation", Educational Researcher, 34, 3-15.
- Cooper, H (2010). "Research synthesis and meta-analysis: A step-by-step approach", Thousand Oaks, CA: Sage.
- Creswell, J. W (2009). "Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches", (3th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Ferfolja, T and Burnett, L (2002). "Getting Started on your Literature Review", The Learning Centre, UNSW.
- Flamez, Brande .A, and others (2017). "A Counselor's Guide to the Dissertation Process: Where to Start and How to Finish", American Counseling Association , First Edition.

- Georgiou, Ion (2021). "The Literature Review as an Exercise in Historical Thinking", *Human Resource Development Review*, Vol. 20(2), pp. 252–273
- Gerrard, Judith (2010). "Health Sciences Literature Review Made Easy: the Matri Method", Third Edition, : Jones and Bartlett Learning, LLC.
- Ramdhani, Abdullah and others (2014). "Writing a Literature Review Research Paper: A step-by-step approach", *International Journal of Basic and Applied Science*, Vol. 03, No. 01, pp. 47-56
- Rowland, D. R. (-----). "Reviewing the Literature: A Short Guide for Research Students The Learning Hub", Student Services, The University of Queensland
- Snyder, Hannah (2019). "Literature review as a research methodology: An overview and guidelines", *Journal of Business Research*, 104, pp. 333–339.
- Steward, Barbara (2004). "Writing a Literature Review", *British Journal of Occupational Therapy* ,67(11), pp.495-500
- Taylor, D. (2008). "Writing a Literature Review", at (<http://www.utoronto.ca/writing/litrev.html>).
- Toncich, Dario (2006). "Key Factors in Postgraduate Research: a Guide for Students", *Chrystobel Engineering*.
- Torraco, R. J. (2005). "Writing integrative literature reviews: Guidelines and examples", *Human Resource Development Review*, 4, pp. 356–367.
- (2016). "Writing integrative literature reviews: Using the past and present to explore the future", *Human Resource Development Review*, 15, pp. 404–428.
- Turner, J. R (2018). "literature review", *Performance improvement quarterly*, 31(2), pp. 113-117
- Webster, Jane and Richard T. Watson (2002). "Analyzing the Past to Prepare for the Future: Writing a Literature Review", *MIS Quarterly* 26 (2): pp. 13-23
- Wiley, John and Sons, Inc (2018). "Composing Research, Communicating Results: Writing the Communication Research Paper", Kurt Lindemann, First Edition.
- Winchester, C. L and Salji, M (2016). "Writing a literature review", *Journal of Clinical Urology*, pp.1-5
- Xiao, Yu and Maria Watson (2017). "Guidance on Conducting a Systematic Literature Review", *Journal of Planning Education and Research*, pp. 1–20
- Yorks, L (2008). "What we know, what we don't know, what we need to know-Integrative literature reviews are research", *Human Resource Development Review*, 7, pp. 139–141.



The pathology of Literature review in historical studies (Case study: master theses in the field of history)¹

Sohayb Mohammadi Nosodi²
Mohammad-Taghi Imanpour³

Received: 2023/02/14
Accepted: 2023/05/11

Abstract

Every research work is based previous researches and works and basically, the purpose of some research works is to supplement and fill the blind spots of previous works. Therefore, knowledge and awareness about the research works of the predecessors in relation to the subject and problem of research is one of the necessities of conducting researches and especially student researches. In this regard, in the general chapter of student research, there is a section titled literature review in which the researcher must review and analyze the literature or the background of her/his work. It is obvious that doing this part correctly and methodically can play an important role in providing the reader with a suitable mental background about the importance and position of the subject and question of research. However, in this article, the authors intend to first express this main question: What are the main exclusivity and principles of writing a scientific literature review? And then in response to it and by using the analytical method and case study, while enumerating the importance and main goals of the literature review, the appropriate structure and framework for it is introduced and based on this structure, finally, as the main results and findings of this article, pathologically examine the literature review of master's theses in the field of history in several prestigious universities of the country.

Keywords: literature review, History major, Research goals, Structure, Pathology.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42829.1649

2. PhD student of history, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. sohaybmn1992@gmail.com

3. Professor of ancient History, Department of history, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author). mimanpour@hotmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۹۸-۲۷۳

بررسی چگونگی حاشیه‌رانی انگاره‌های تصوف در کتاب الامالی شیخ صدوق^۱

لیلا نجفیان رضوی^۲، محمد نویدفر^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۱

چکیده

برخی از ابعاد سفر مهم شیخ صدوق به نیشابور در سال ۳۶۷ هجری که به اقامت او در این شهر و برگزاری مجالس املا حدیث به مدت بیش از یک سال انجامید، کمتر مدنظر پژوهشگران قرار گرفته است. سفری که با نفوذ روبه‌رشد متصوفه در این شهر و ادامه بحران عقیدتی شیعیان به واسطه غیبت کبری مقارن بود و کوشش شیخ برای انسجام‌بخشی به عقاید آنان را به دنبال داشت. این فرضیه که شیخ صدوق در ضمن برگزاری مجالس عمومی املا خود در نهران، به جلوگیری از گسترش تصوف در نیشابور نیز توجهی ویژه داشته است، این پرسش را ایجاد می‌کند که با توجه به متن کتاب الامالی، شیخ صدوق چگونه به حاشیه‌رانی متصوفه در نیشابور پرداخته است. دستاورد این پژوهش متن محور توصیفی تحلیلی آن است که شیخ صدوق حاشیه‌رانی جریان تصوف و جلوگیری از گسترش آن در نیشابور را با برجسته‌سازی انگاره‌های شیعی «جایگاه و منزلت ائمه(ع)» و «التزام ایمان با عمل» در مقابل انگاره‌های صوفی «امکان انجام کرامت توسط بزرگان صوفی» و «التزام به آداب سلوک» و نیز استفاده از قالب‌های داستانی در نقل روایات به انجام رساند. او با گزینش روایات و ایجاد انگاره «آن‌ها هم مانند ما هستند»، امکان حضور اولیه متمایلان به تصوف در مجالس خود را افزایش داد. ضمن آنکه با روایت گسترده مصادیق انگاره‌های شیعی، امکان مقایسه آن‌ها با انگاره‌های صوفی و ایجاد انگاره «ما بهتر از آن‌ها هستیم»، در اذهان مخاطبان شیعه و انگاره «آن‌ها بهتر از ما هستند» را در تأملات مخاطبان عام فراهم کرد.

کلیدواژه‌ها: شیخ صدوق، الامالی، نیشابور، تصوف، تشیع، انگاره.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.40684.1612

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.10.6

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). najafian@um.ac.ir

۳. کارشناس ارشد تاریخ تشیع دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. mnavidfar@ymail.com

مقدمه

فضای شهر نیشابور در حدود نیمه قرن چهارم هجری بیش از هر چیز متأثر از جو عقیدتی حاکم بر آن بود. در این میان شیوه سلوک و رفتار متصوفه یا دست‌کم چیزی که به آن تظاهر می‌کردند، در کنار اوصاف و اعمال فراطبیعی که در تذکره‌ها و افکار عمومی درباره آنان شایع بود، نظر عامه مردم را به سوی آن‌ها جلب می‌کرد. از طرفی با مجموعه فعالیت‌های شیعیان و نیز واگذاری منصب نقابت به یکی از بزرگان امامی از خاندان آل‌زبارة؛ جمعیت شیعیان اثنی‌عشری (با وجود در اقلیت بودن)، به تدریج در این شهر افزایش یافته بود (نک. نویدفر و دیگران، ۱۳۹۸ الف: ۱۰۵).

مقارن با همین ایام، شیخ صدوق (م ۳۸۱) وارد نیشابور شد، شهری که با حمایت حاکم آن، ابوالحسن سیمجور (ز ۳۷۸)، از اهل علم (سمعانی، ۱۳۸۲: ۷/ ۳۵۱)، نشست‌های متنوعی همچون مجالس نقل حدیث، مباحثه یا مناظره در آن برپا می‌شد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۶۰؛ ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۵۶). همچنین باور برخی بزرگان به اینکه تنها در صورتی شخصی صاحب حدیث قلمداد می‌شود که انبوهی از احادیث املا شده را کتابت کرده باشد (حاج‌منوچهری، ۱۳۶۷: ۲۲/ ۱۳۳)، تمایل به حضور در مجالس املا را دو چندان می‌کرد؛ بنابراین مردم نیشابور مشتاق شنیدن از عالمانی بودند که به صورت موقت در این شهر سکونت می‌گزیدند. مجموع این شرایط سبب شد تا پس از ورود شیخ صدوق به نیشابور، مجالس املا او به مدت بیش از یک‌سال به صورت عمومی در این شهر برگزار شود.

با مروری بر محتوای کتاب *الامالی*، به نظر می‌رسد شیخ صدوق در کنار هدف اصلی‌اش، یعنی انسجام‌بخشی به عقاید شیعیان، در سطحی ژرف‌تر و پنهان، به جلوگیری از گسترش تصوف در این شهر و به‌ویژه در میان شیعیان، در بحران غیبت، توجهی ویژه داشته است. امری که در پس آن، امیدواری به گرایش متمایلان به تصوف از میان سایر فرق و مذاهب، به جریان تشیع امامی (گسترش تشیع) را نیز می‌توان محتمل دانست. از این‌رو با گزینش هدف‌مند روایات می‌کوشیده انگاره‌های تصوف را در اذهان مخاطبان عام و خاص خود به حاشیه راند. با این فرضیه و با در نظر داشتن جایگاه شیخ صدوق به‌عنوان یکی از محدثین مشهور امامی، چگونگی دستیابی به این هدف پنهان، در ضمن برگزاری مجالس عمومی املا حدیث او در فضای تصوف‌پسند نیشابور، مسئله اصلی پژوهش حاضر را شکل داده است. در این راستا کوشش شده به این پرسش پاسخ داده شود که با توجه به متن کتاب *الامالی*، شیخ صدوق چگونه به حاشیه‌رانی متصوفه در نیشابور پرداخته است.

انگاره یا کلیشه را می‌توان به مثابه مجموعه‌ای از تصاویر از جنبه‌های گوناگون یک واقعیت

در ذهن افراد تعریف کرد (مولانا، ۱۳۷۵: ۱۱). انگاره‌های ذهنی که به‌صورت گسترده در بسیاری از حوزه‌ها کاربرد دارد، به انواع مختلفی تقسیم شده‌اند (عاملی و حجازی، ۱۳۹۷: ۱۰۹-۱۰۷). با این حال، اساسی‌ترین امر در طبقه‌بندی انگاره‌های ذهنی که پاسخ‌های عاطفی و ارزشی را به‌دنبال دارد، مسئله «ما» در مقابل «آن‌ها» است که از نحوه ادراک فرد از «خود» و «غیرخود» نشئت می‌گیرد (غیریت‌سازی)؛ بنابراین در ادراک و ذهن افراد، ممکن است سه نوع انگاره ذهنی شکل گیرد: ۱. آن‌ها هم مثل ما هستند، ۲. آن‌ها با ما فرق دارند، ۳. آن‌ها از ما بدتر هستند (ما از آن‌ها بهتر هستیم). به این ترتیب، در اغلب شرایط، هر گروه‌بندی بر اساس «ما» از هر گروه‌بندی بر اساس «آن‌ها» بهتر خواهد بود (ایروانی، ۱۳۸۳: ۶۵). از آنجاکه انگاره‌های ذهنی با ساده‌سازی الگوهای رفتاری و قاعده‌مند کردن آن‌ها از قدرت تعمیم‌پذیری بالایی برخوردار هستند (کیدنز، ۱۳۷۸: ۲۶۱)، می‌توان از آن‌ها در فهم اهداف پنهان در پشت هر متن بهره برد؛ از این رو در پژوهش حاضر از مفهوم انگاره، برای رسیدن به پاسخ پرسش اصلی استفاده شده است.

در زمینه تصوف نیشابور پژوهش‌های متعددی همانند مقاله «تشکیلات صوفیان و ساختارهای قدرت در قرون وسطی» (۱۳۷۷) اثر مارگارت مالمود، «تذکره اولیای عطار و جامی تداوم نوشته‌های بنیادی تصوف» (اگل، ۱۳۷۹) و «بررسی ابعاد اجتماعی بین فتوت در خراسان از قرن سوم هجری تا قرن ششم هجری» (کریمی‌پور، ۱۳۹۲) انجام شده است (همچنین نک. پورجوادی، ۱۳۷۷؛ حسینی و علمی، ۱۳۹۰). آثاری که هر یک در نوع خود درخور توجه هستند. با این حال بررسی واکنش شیعیان امامی به این جریان در سطح نخبگان و در قالب پژوهشی متن‌محور در قرن چهارم هجری، جدید و بدون پیشینه است.

در ادامه و برای دستیابی به پاسخ مسئله پژوهش حاضر، پس از مروری بر زندگی و حیات علمی شیخ صدوق به‌صورت گذرا، به جریان نسج‌گرفته تصوف در نیشابور اشاره شده است. سپس کوشش شده تا راهکارهای شیخ برای حاشیه‌رانی جریان تصوف فهم شود. باید گفت که در این پژوهش، «تصوف» به مفهوم کلی آن به‌عنوان تفکری که «برخلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال» (زرین‌کوب، ۱۳۹۵: ۹) و نه به‌عنوان فرقه‌ای از جریانی خاص با چارچوب‌های مدون و متمایز از گروه‌های مشابه در نظر قرار گرفته شده است. با این تعریف بسیط، افراد و گروه‌هایی که در این مقطع زمانی در نیشابور، شوق به ریاضت نفس، کشف و شهود داشته یا سیری خلاف معمول شرع را در جهت قرب به حق برگزیده‌اند، جزئی از جریان رو به گسترش تصوف در نظر گرفته شده‌اند.

زندگی و حیات علمی شیخ صدوق

ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بابویه قمی (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۸۹) از چهره‌های برجسته حدیث و فقه شیعه است که پیش از سال ۳۱۰ هجری در شهر قم متولد شد (بحرالعلوم، ۱۳۶۳: ۳۰۱/۳؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۳۵۰/۲۴). روایت تولد شیخ صدوق و برادرش به دعای امام‌زمان (عج) در منابع متقدم نقل شده و همواره دلیل افتخار او بوده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۶۱). شهرت وی به «صدوق» نیز نه از زمان حیاتش، بلکه به خاطر یادکرد از او به این نام توسط شهید اول (م۷۶۸ق) است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۴ / ۱۹۰).

او در فاصله سال‌های ۳۳۹ تا ۳۴۷ هجری (صدوق، ۱۴۰۳: ۱۹) با دعوت رکن‌الدوله بویه‌یی (م۳۶۶ق) به ری مهاجرت کرد. برخی شواهد، از جمله اشاراتی در متن بعضی از آثارش، از روابط نزدیک او با آل بویه، به ویژه رکن‌الدوله، حکایت دارد (صدوق، ۱۳۷۲: ۶۷۸/۲).

شوق این عالم به علم‌آموزی و استماع حدیث، بیشتر سفرهای او را رقم زد (نویدفر و دیگران، ۱۳۹۸ب: ۱۳۳). امری که در نهایت وی را به یکی از مولفان پرکار شیعه در زمان خود تبدیل نمود. نام بیش از دویست تن از مشایخ او از خلال آثارش قابل استخراج است (خرسان، ۱۳۷۷: ۳۹-۵۲؛ مقدمه بر الهدایه، ۱۴۱۸: ۹۸-۴۷) که از این میان سهم پدرش و ابوجعفر محمدبن حسن بن احمد بن ولید (م۳۴۳ق) بیشتر است.

از آثار پر شمار وی می‌توان به کتاب‌های مهمی همچون *من لایحضره الفقیه*، *عیون اخبار الرضا (ع)*، *کمال الدین و تمام النعمه*، *التوحید*، *معانی الاخبار*، *الخصال*، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، *علل الشرایع*، *الاعتقادات و الامالی* اشاره کرد. از این میان، دو کتاب *عیون اخبار الرضا* و *کمال الدین* اطلاعات تاریخی بیشتری دارند که اولی از نخستین کتاب‌های تک‌نگاری در تاریخ ائمه در نوع خود بوده و دومی در پاسخ به بحران عقیدتی شیعیان در آغاز دوره غیبت نگاشته شده است.

کتاب *امالی* از دیگر آثار کمتر شناخته‌شده او است که روایات تاریخی بسیاری در آن نقل شده است. واژه *امالی* جمع *املا* و در فرهنگ اسلامی اصطلاحی است که به‌ویژه در حوزه حدیث، فقه و ادب عرب، به شیوه خاصی در آموزش و تدوین اشاره دارد و منظور از آن مدون و مکتوب کردن سخنان شیوخ از سوی مستمعان است (حاج‌منوچهری، ۱۳۶۷: ۲۲/۱۳۲). در میان کتب حدیثی غالباً به کتاب‌هایی *امالی* گفته می‌شود که شیخ حدیث در مجالس متعدد، مطالب آن را *املا* کرده باشد؛ از همین رو گاهی نیز به این مجموعه‌ها کتب «مجالس» گفته می‌شود (مدیرشانه‌چی، ۱۳۷۲: ۳۰).

امالی‌نویسی را می‌توان از نخستین روش‌های انتقال مطلب و آموزش در فرهنگ اسلامی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۷۷

دانست (مهدوی‌دامغانی، ۱۳۵۷: ۱۳۲). تشکیل مجالس حدیث به‌منظور امالی‌نویسی گرچه خیلی زود آغاز شد، عملاً از سده سوم هجری با برخی کتاب‌های موسوم به امالی مواجه هستیم. این سنت در پی گسترش مجالس حدیثی در مدارس و دارالحدیث‌ها در این دوره بیش‌ازپیش رواج یافت (URL1) و به‌تدریج با نگارش آثاری، اصول مشخص برای آن در نظر گرفته شد (سمعانی، ۱۴۰۹: ۵۳).

تأثیر امالی‌نویسی بر آموزش و انتقال حدیث به‌قدری بود که بعضی از طلاب تنها از طریق استملا به آموختن می‌پرداختند (حاج‌منوچهری، ۱۳۶۷: ۲۲/۱۳۳). در این شیوه، استاد املاکننده از مشایخ برجسته بود و مستمعان مشتاق شنیدن روایات وی بودند. از آنجاکه گاه روایات از حفظ ارائه می‌شد لازم بود این مشایخ از حافظه بسیار قوی برخوردار بوده و بر حوزه‌های مختلف علوم اسلامی تسلط داشته باشند (مهدوی‌دامغانی، ۱۳۵۷: ۱۳۴).

این شیوه نزد مشایخ حدیث امامیه نیز رواج داشت (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲/۳۱۸-۱۳۶) و یکی از چهار کتاب برجسته امالی شیعه به شیخ صدوق تعلق دارد. کتاب *الامالی* وی را می‌توان از نظر شیوه تدوین و ارتباط با مخاطب اثری منحصربه‌فرد دانست؛ چراکه این کتاب مجموعه‌ای از نود و هفت مجلس املا حدیث است که شیخ صدوق در فاصله هجدهم رجب سال ۳۶۷ هجری تا نوزدهم شعبان سال ۳۶۸ هجری (صدوق، ۱۳۸۴: ۶۷۴ و ۱)، به‌صورت منظم و مستمر، به‌جز چند مجلس معدود، در نیشابور املا کرده (نویدفرد و دیگران، ۱۳۹۸ ب) و شاگردانش مکتوب کرده‌اند. کتاب به رسم معمول کتب امالی در ظاهر محوریت موضوعی مشخصی ندارد، اما با توجه به عمومی بودن مجلس املا او و ارتباط مستقیم نقل روایات با فضای جامعه در زمان برگزاری مجالس، با مرور متن این کتاب می‌توان به یکی از شیوه‌های تعامل و تقابل فکری این عالم برجسته امامی با شیعیان و جریان‌های فکری فعال در نیشابور دست یافت.

از کتاب نسخه‌های فراوانی به‌جا مانده است که از میان آن‌ها نسخه ابن سکون حلی که در قرن ششم نگاشته شده را کامل‌ترین دانسته‌اند. این نسخه را کتابخانه ملی در سال ۱۴۰۰ به چاپ رسانده است. همچنین نسخه ترجمه این اثر را که علی‌بن‌محمد عریضی در قرن یازدهم هجری نگاشته، از دیگر نسخ معتبر موجود از این کتاب است.

شیخ صدوق در سال ۳۸۱ هجری در ری از دنیا رفته است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۹۲).

تصوف نیشابور در قرن چهارم

نیشابور قرن چهارم هجری را می‌توان یکی از قطب‌های علمی-فرهنگی تمدن اسلامی و مجمع

۲۷۸ / بررسی چگونگی حاشیه‌رانی انگاره‌های تصوف در کتاب الامالی شیخ صدوق / نجفیان رضوی و ...

علما و فضلا دانست (قزوینی، ۱۹۹۸: ۴۷۳). در این دوره علما و طلاب از اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی برای علم‌آموزی و شرکت در مجالس علمی به این شهر سفر می‌کردند (نک. حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۴۶۰؛ ابن‌خمیس، ۱۴۲۷: ۲/ ۱۹۱). مدارس، کتابخانه‌ها، مساجد و منازل بزرگان شهر نیز همواره محل مناظره، املا حدیث، استماع و کسب دانش بود (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۵۶؛ بدری، ۱۳۹۱: ۹-۸؛ بولیت؛ ۱۳۹۶: ۳۰۶-۲۹۷). در این فضای علمی، گروه‌های مختلف مذهبی اعم از شافعیان، حنفیان، کرامیه و شیعیان نیز حضور فعال داشتند که در این میان قدرت سیاسی و اجتماعی در دست شافعیان بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۴۷۵-۴۷۴). اگرچه فضای فکری و اجتماعی نیشابور در این عصر بیش از هر چیز متأثر از تصوف بود و بسیاری از علما و مردم به این امر گرایش داشتند (اگل، ۱۳۷۹: ۱۷۲).

تصوف که از پیش‌تر در فضای فکری خراسان حضور داشت در این دوره باتکیه‌بر پیوندهای متقابلی که با شافعیان، به‌عنوان عنصر قدرت در نیشابور، برقرار کرده بود (مالامود، ۱۳۷۷: ۷۲؛ وکیلی، حسینی شریف، ۱۳۹۱: ۱۳۰)، رونقی دوچندان گرفته و اغلب صوفیان این شهر به فقه شافعی تمایل داشتند (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۱۶). علاوه‌بر این، خستگی عامه مردم از مباحث و درگیری‌های اهل کلام و فقهای مذاهب که همواره موجب اختلال در نیشابور بود (قزوینی، ۱۹۹۸: ۴۷۳) سبب می‌شد به تفکرات صوفیانه روی خوشی نشان داده شود (زرین‌کوب، ۱۳۹۵: ۲۲).

با توجه به روند فکری و آثار متصوفه خراسان در قرن چهارم این نکته شایان توجه است که در این بازه زمانی تصوف در حال عبور از سنت شفاهی و هویت‌یابی براساس منابع مکتوب با چارچوب‌های مشخص بود. به‌عبارتی پس از سال‌ها انباشت فکری، متصوفه سعی داشتند شاخص‌ها و ممیزات خود را به‌طور مدون مطرح کنند (ایجاد و تثبیت انگاره‌ها) و در این راه اولین تجربه‌ها در میان شیوخ میراث‌دار سنت صوفیانه در نیشابور رقم می‌خورد. به‌طوری‌که شاگرد عبدالله‌بن مرتعش نیشابوری (م ۳۲۸ق) یعنی ابونصر سراج طوسی (م ۳۷۸ق)، *اللمع فی التصوف* را بین سال‌های ۳۴۰ تا ۳۶۰ هجری در این شهر نگاشت که از اولین کتاب‌ها در تشریح جامع اصول تصوف بود (طوسی، ۱۹۱۴: ۲۱). در همین عصر ابوبکر کلاباذی (م ۳۸۰ق)، *التعرف لمذهب التصوف* و ابوسعید خرگوشی (م ۴۰۷ق) *تهذیب الاسرار* را نوشت. متون پس از این دوره را متأثر از اثر اخیر دانسته‌اند (پورجوادی، ۱۳۷۷: ۶-۵؛ همچنین نک. طاهری عراقی، ۱۳۷۷: ۱۶-۱۵).

اما مهم‌ترین مؤلف حوزه تصوف در این دوره را می‌توان ابو عبدالرحمان سلمی نیشابوری (م ۴۱۲ق) دانست. وی شاگرد ابوالقاسم نصرآبادی (م ۳۶۷ق) (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۱۴) و استاد

ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ق) و ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵ق)، ستون‌های اصلی تصوف خراسان در قرن بعد، بود (جامی، ۱۸۵۸: ۳۵۲). سلمی آثار بسیاری در حوزه تصوف نوشت. وی مانند اکثر بزرگان اهل تصوف نیشابور مجلس وعظ و دویره^۱ داشت (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا: ۴ / ۱۹۳-۱۹۲).

از جمله مهم‌ترین متصوفه نیشابور که در همین زمان در این شهر مجلس املا داشتند، علاوه بر ابوسعید خرگوشی (م ۴۰۷ق) و ابوعبدالرحمان سلمی (م ۴۱۲ق)؛ ابواسحاق سختویه نیشابوری (م ۳۶۲ق) (ابن قاضی شهبه، ۱۴۲۴: ۲۵۷)، ابوعمرو بن نجید نیشابوری (م ۳۶۶ق) (سبکی، ۱۹۷۶: ۳ / ۲۲۲)، ابوالقاسم المقری الرازی (م ۳۷۸ق) (انصاری، ۱۳۶۲: ۵۶۰) و ابوعثمان مغربی (م ۳۷۳ق) (عطار، ۱۹۰۵: ۳۱۱) بودند. ضمن آنکه برخی طبقات‌نویسان ابوسعید صعلوکی (م ۳۶۷ق) بزرگ شافعیان عصر را، که نقل است در مجالس وی پانصد قلمدان برای املا بود (قزوینی، ۱۹۸۸: ۴۷۶) نیز در طبقات صوفیان آورده‌اند (جامی، ۱۸۵۸: ۳۵۴). با توجه به محتوا و جو غالب در این مجالس، اقبال عموم مردم به این جلسات از جمله شاخص‌های مهم اجتماعی تاریخ نیشابور در قرن چهارم هجری است (قشیری، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۴).

بسیاری از آثار متصوفه به شیوه مجلس‌نویسی گردآوری شده است (پورمظفری، ۱۳۹۰: ۳۲). نقل کرامات متصوفه در قالب داستان را می‌توان از میزهای این جلسات دانست که با رواج نگارش کتبی همچون *طبقات الصوفیه سلمی* (م ۴۱۲ق)، صورت مکتوب یافت. فارغ از سطح نخبگان، اظهار کرامات صوفیانه در نیشابور به تدریج با خودنمایی، دغل‌کاری و ریا در هم آمیخته بود. رسالات و کتب تدوین‌شده متصوفه در این مقطع زمانی از نقل‌های متنوع کرامات داستانی صوفیان مملو بود و حتی گاه در کتب ملامتیان این دوره نیز بخشی به نقل کرامات اختصاص می‌یافت (طوسی، ۱۹۱۴: ۳۳۲-۳۱۵). برای نمونه می‌توان به کراماتی اشاره کرد که درباره ابوعثمان مغربی (م ۳۷۳ق) نقل می‌شد. وی که هم‌زمان با شیخ صدوق به نیشابور آمده بود، در این شهر مجلس برگزار کرده و در نهایت نیز از دنیا رفت و ابن فورک (م ۴۰۶ق) بر او نماز خواند (عطار، ۱۹۰۵: ۳۱۱).

برجسته‌سازی راه‌رفتن او بر روی آب (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۱/۱) و تحقق پیش‌بینی ظهور پدیده گرد و غبار هم‌زمان با وفاتش (انصاری، ۱۳۶۲: ۵۱) از کوشش برای تثبیت انگاره «انجام کرامت توسط بزرگان متصوفه» حکایت دارد. همان‌طور که تأکید بر بیست سال ریاضت، سکوت و بیابانگردی او (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۳۳) وجود انگاره «بی‌توجهی به امور دنیا» را در میان متصوفه آشکار می‌کند. امری که در قرن چهارم و فعالیت‌های صوفیه نیشابور ریشه دارد،

۱. مجمع صوفیانه، خانقاه (عمید، ۱۳۵۱؛ سلمی، ۱۳۶۹: ۳ / ۴۴۴).

۲۸۰ / بررسی چگونگی حاشیه‌رانی انگاره‌های تصوف در کتاب الامالی شیخ صدوق / نجفیان رضوی و ...

چراکه در آن زمان، انگاره‌سازی درباره ابعاد زاهدانه تصوف نیز توسط کرامیه در حال تقویت بود. این گروه که با شیعیان در تعارض بودند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۶۱)، بر گوشه‌نشینی، ریاضت و زهد تأکید خاصی داشتند، حتی تأسیس نخستین خانقاه‌ها نیز به آن‌ها نسبت داده شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۴۷۴).

علاوه بر آنچه گفته شد، از جمله ویژگی‌های مهم صوفیان در این قرن نوع پوشش آن‌ها یعنی جبه موپین یا پشمینه بود که در کتب مربوط به متصوفه بر آن تأکید شده است (طوسی، ۱۹۱۴: ۳۶۰-۳۴۰؛ خرگوشی، ۱۴۲۷: ۲۲۸). این امر به‌ویژه از جنبه اجتماعی آن مهم بود، زیرا باعث می‌شد این اشخاص با ظاهر خاص خود در جامعه و مجالس، متمایز از سایرین باشند و به این واسطه مدنظر قرار می‌گرفتند. از دیگر شاخصه‌های بیرونی متصوفه می‌توان به تأکید بسیار بر ذکر (کلابادی، ۱۹۳۳: ۷۴) و گوشه‌نشینی (سلمی، ۱۴۱۴: ۲۴۲-۲۴۱) اشاره کرد که بسیاری از آن‌ها ذیل انگاره «بی‌توجهی به امور دنیا» (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۴۴۸) که از آداب سلوک بود، قرار می‌گرفت.

با توجه به موارد فوق، به‌طور کلی فضای نیشابور در قرن چهارم هجری از جریان تصوف و انگاره‌سازی‌های آنان، به‌ویژه «امکان انجام کرامت توسط بزرگان متصوفه» و تأکید شفاهی و مکتوب بر «التزام به آداب سلوک» متأثر بود. محتوای مجالس، کتاب‌ها، شیوه سلوک اجتماعی پیران، مریدان و فعالیت‌گرایش‌های مختلف فکری متصوفه، همگی از این امر نشان داشت. جریانی پرتکاپو در سطح نخبگان که بر فضای عمومی شهر نیز تأثیر می‌گذاشت. از آنجاکه در تشریح بافت و فضای زمانه چهار محور کلی مورد اشاره قرار گرفته است، در ادامه چگونگی بهره‌گیری شیخ صدوق از روایات با منظور نظر قرارداد شرایط و اهدافش، آورده شده است.^۱

مجالس املا شیخ صدوق و حاشیه‌رانی تصوف

صدوق پیش از سفر خود در سال ۳۶۷ هجری به نیشابور که به تدوین کتاب الامالی انجامید،

۱. در طول مقاله، هر مورد داخل پرانتز و با شماره مشخص شده که نشان‌دهنده یکی از چهار محور است؛ مثل (ش ۱).

محورها عبارت‌اند از: اول، تشریح فضای تصوف‌زده نیشابور و حمایت شافعیان از این امر (۵)؛ دوم، شرح آغاز روند مکتوب‌سازی آرا متصوفه با کتاب *اللمع طوسی* و ادامه آن توسط کلابادی، سلمی و خرگوشی و اشاره به افرادی که هم‌زمان با صدوق مجلس املا داشتند که این امر درباره دو نفر اخیر هم صدق می‌کند (۶)؛ سوم، توجه متصوفه به نقل کرامات (انگاره امکان انجام کرامت توسط بزرگان متصوفه (۷ و ۶)؛ چهارم، تأکید متصوفه به زندگی همراه با زهد (انگاره بی‌توجهی به امور دنیا) (۷)

سفر دیگری نیز در سال ۳۵۲ق به آنجا داشت (صدوق، ۱۳۷۲: ۲/ ۶۸۸-۶۸۷). او مدتی در این شهر اقامت گزید و از مشایخ حدیث آن روایاتی شنید (همان: ۱/ ۱۴۹۹ و ۱۴۰۰؛ همو، ۱۳۹۸: ۲۷۰ و ۲۴۳). این امر در کنار اشاراتی که شیخ در مقدمه کتاب *کمال‌الدین* به اوضاع اعتقادی مردم نیشابور دارد (۱۳۷۷: ۱/ ۷۵-۷۴)، نشان می‌دهد که وی کاملاً با شرایط و فضای حاکم بر شهر آشنا بوده و فعالیت‌های متصوفه و گرایش مردم به آن‌ها از نظر او دور نبوده است. در واقع نیز ویژگی‌های ظاهری متصوفه در این عصر، شیوه سلوک آن‌ها و مجالسی که مشایخ آنان برگزار می‌کردند، نمی‌توانست از نظر فردی همچون شیخ صدوق پنهان بماند.

شاید به همین دلیل و با توجه به اقبال عمومی به مجالس املا و حمایت خاندان آل‌زبارة که در این زمان منصب نقابت را در نیشابور بر عهده داشتند، مجالس خود را در این شهر برگزار کرد. او در این مجالس روایاتی را آشکارا و با هدف تعلیم اخلاقی شیعیان امامی نیشابور یا انسجام‌بخشی عقیدتی به آن‌ها املا کرد (نک. نویدفر و دیگران، ۱۴۰۰). علاوه‌برآن، گاه هوشمندانه و با توجه به فضای صوفیانه و کرامت‌پسند شهر و انگاره‌های موجود در هر یک از دو جریان تصوف و تشیع، نیز روایاتی نقل کرد که درستی تمایل به تصوف با وجود جریان تشیع را در ذهن مخاطبان به چالش می‌کشید. (ش ۱) به نظر می‌رسد او در انجام این مهم، ضمن برجسته‌سازی دو انگاره شیعی، از داستان‌پردازی نیز، استفاده کرده که چگونگی و نتایج آن در ادامه آمده است.

الف. بهره‌گیری از برخی انگاره‌های شیعی

با توجه به حضور شیعیان در نیشابور از قرن دوم هجری (یعقوبی، بی‌تا: ۲/ ۳۳۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۱۲-۲۰۸؛ طوسی، ۱۳۸۱: ۳۶۳ و ۳۵۳ و ۱۴۹)، انگاره «جایگاه و منزلت بی‌مانند ائمه (ع)» در ذهن آنان جایگاهی رفیع داشت؛ از این رو به نظر می‌رسد شیخ برای مقابله با انگاره «امکان انجام کرامت توسط بزرگان صوفیه»، به برجسته‌سازی این انگاره شیعی در مجالس خود توجه ویژه داشته است. امری که یکی از ابعاد آن کرامات ائمه (ع) بوده است.

۱. انگاره جایگاه و منزلت بی‌مانند ائمه (ع)

با توجه به آنچه درباره فضای نیشابور آورده شد، وصف جایگاه خاص بزرگان صوفی و مقامات آنان در آثار نگاشته شده و نیز تداوم تأکید بر این امر در مجالس صوفیان (طوسی، ۱۹۱۴: ۳۱۷-۳۱۶؛ سلمی، ۱۴۲۶: ۴۷) (ش ۲)، احتمال تمایل شیعیان به جریان تصوف در بحران غیبت دوازدهمین نبود؛ بنابراین بی‌راه نخواهد بود که گفته شود شیخ صدوق در گزینش و نقل روایات متعدد درباره جایگاه ویژه ائمه شیعه (ع) در مجالس خود، ضمن کوشش برای

تثبیت عقیده شیعیان و ممانعت از لغزش آن‌ها به سوی تصوف، به جلب نظر مخاطبان عام و متمایلان به تصوف، به منزلت و جایگاه ائمه (ع) نیز چشم داشته است.

به‌عنوان نمونه او در سی و چهارمین مجلسش، این روایت امام سجاد (ع) را نقل کرده است که «ما امامان مسلمانان و حجت‌های خدا بر عالمیان و سادات مؤمنان و پیشوای دست و روسفیدان و سروران اهل ایمانیم. امان اهل زمین هستیم، چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمان‌اند. ماییم که خدا به وسیله ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد جز به اجازه او و برای ما آن را نگه داشته [...] و برای ما باران ببارد و رحمت خویش نشر کند و زمین برکات خود را بیرون دهد و اگر امام در زمین نباشد زمین اهل خود را فرو برد» (صدوق، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

او همچنین از قول امام صادق (ع) چنین آورده است که «من شاخه‌ای از شاخه‌های زیتونهام و قندیلی از قنادیل خاندان نبوت و ادیب سفرا [...] و چراغی هستم از آن چراغ‌ها که در آن نور نور است و صفوت گفتار باقی در نسل برگزیده‌ها تا روز قیامت» (همان: ۶۱۲-۶۱۱).

همچنین شیخ صدوق در مقابل تخصیص ابوابی مستقل در آثار بزرگان متصوفه به اثبات امکان کرامات برای بزرگانشان در این دوره (طوسی، ۱۹۱۴: ۳۱۷-۳۱۶؛ خرگوشی، ۱۴۲۷: ۳۴۵-۳۴۲؛ سلمی، ۱۳۶۹: ۲/ ۵۳۸) و نیز نقل آن‌ها (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۳۳۱-۳۲۷) (ش ۳ و ۲)، به روایات متعددی از کرامات نقل شده برای ائمه (ع) اشاره کرده است.^۱ این رویکرد را می‌توان در جای‌جای کتاب مشاهده کرد.

به‌عنوان نمونه او در مجلس بیست و نهم روایت مربوط به بیرون آمدن شیر از پرده نقاشی و بلعیدن جادوگر به امر امام کاظم (ع) را نقل کرده است (صدوق، ۱۳۸۴: ۱۴۹). در باره شهادت امام رضا (ع) نیز شیخ روایت مفصلی نقل کرده که به طی الارض امام جواد (ع) و ذکر جایگاه و کرامات ایشان در غسل و کفن امام رضا (ع) اشاره می‌کند (همان: ۶۶۵-۶۶۱). بدین ترتیب اگر در نظر داشته باشیم که مودت اهل‌بیت و اذعان به جایگاه متفاوت آن‌ها به واسطه انتسابشان به پیامبر خدا (ص) در میان بیشتر مسلمانان از هر فرقه یا مذهبی وجود داشته، نقل این روایات در مجالس عمومی صدوق، احتمال مقایسه جایگاه و کرامات بزرگان هر جریان، ایجاد دو قطبی در ذهن مخاطبان و سنگین کردن کفه ترازوی ذهن منصفان به سمت تشیع را افزایش می‌داده است. در واقع به نظر می‌رسد صدوق با مجموعه روایاتی که در این زمینه نقل کرده است ایجاد انگاره «ما بهتر از آن‌ها هستیم» را در اذهان مخاطبان خاص (شیعیان) و انگاره «آن‌ها بهتر از ما هستند» را در تأملات مخاطبان عامش دنبال می‌کرده است.

۱. شیخ صدوق (۱۳۷۷: ۲/ ۳۷۸) به لزوم وجود معجزاتی برای امام، برای تمایز آن‌ها از مدعیان امامت باور داشت.

امری که در خود، حاشیه‌رانی جریان متصوفه را نیز مستتر داشته است. علاوه بر آن از میان ائمه، شخصیت حضرت علی(ع) جایگاهی ویژه‌ای در منظومه فکری شیخ صدوق داشته و این امر را می‌توان از روایات متنوعی که از کرامات این شخصیت آشنا در اذهان همه مسلمانان، در مجالس مختلف او ذکر شده است نیز دریافت. شکافتن سنگ با ذکری خاص و جوشیدن چشمه‌ای از آن (همان: ۱۸۴)، غسل کردن به کمک جبرئیل (همان: ۲۲۷)، سقوط ستاره در خانه ایشان (همان: ۵۸۴)، سخن گفتن حضرت علی با آفتاب (همان: ۵۸۹)، گرفتن جام از ابری در آسمان توسط ایشان و پیامبر (ص) (همان: ۴۹۲)، سخن گفتن با سنگ‌ها و درخت‌ها (همان: ۲۲۴)، نمونه‌هایی از روایاتی است که شیخ با در نظر داشتن فضای نیشابور و حضور علاقه‌مندان به تصوف در مجالس او، برای نقل انتخاب کرده است.

شیخ صدوق با درک احترام یا علاقه همه گروه‌های مختلف فکری - مذهبی شهر اعم از شاخه‌های مختلف مذهب تسنن و تشیع به شخصیت حضرت علی(ع)، تأکیدی ویژه بر جایگاه ایشان داشته است. به طوری که می‌توان نقل فضایل حضرت علی(ع) را از محورهای اصلی کتاب *الامالی* دانست؛ چراکه کمتر مجلسی در این کتاب دیده می‌شود که از ذکر این فضائل خالی باشد. اگر نقل صدوق از کرامات سایر ائمه را نیز در ضمن این مجالس در نظر داشته و به این نکته توجه کنیم که ذکر نام برخی امامان در زمره اولیا متصوفه در زمانی پس از این دوران در آثار آن‌ها صورت گرفته است، آنگاه دوباره می‌توان از کوشش صدوق برای تثبیت انگاره «ما بهتر از آن‌ها هستیم» در اذهان شیعیان و «آن‌ها بهتر از ما هستند» در باور مخاطبان عام مجالس او سخن گفت، چراکه او از کرامات سلسله امامانی سخن به میان می‌آورد که اولین آن‌ها علی بن ابی طالب و تا آخرین آن‌ها از اولاد پیامبر خدا (ص) هستند. امری که می‌توانسته در مقایسه ذهنی مخاطبان میان اولیا دو جریان، ممانعت از لغزش شیعیان به سوی تصوف در بحران غیبت و کاهش تمایل سایر حضار به آن‌ها و در یک کلام حاشیه‌رانی جریان تصوف را سبب شود.

ذکر این نکته همین‌جا لازم است که اگرچه خرگوشی فضایل حضرت علی(ع) را بیان می‌کند، این امر در کتاب او ذیل عنوان خلفای چهارگانه مقتدای متصوفه صورت می‌گیرد (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۲۰۱)، حتی در اثر کلاباذی که در این میان استثنا است نیز تنها نام شش امام اول شیعیان به عنوان رجال صوفیه ذکر شده است (کلاباذی، ۱۹۳۳: ۱۰) و این در حالی است که صدوق به ذکر کرامات امامان پس از امام ششم نیز توجه ویژه داشته است (ش ۳ و ۲). نکته بااهمیت در این میان، شیوه خاص شیخ صدوق در ارائه این روایات است. او از قول مشایخ عامه و بزرگان اهل سنت و با ارائه اسناد غیر شیعی روایتی را درباره جایگاه حضرت

علی(ع) نقل می‌کند تا بر حقانیت باور شیعیان درخصوص جایگاه برتر علی بن ابی طالب و ادعان به این امر توسط جریان‌های فکری مختلف، از جمله شافعیان بر مسند قدرت نشسته و متصوفه وابسته به آن‌ها، تأکید کند (ش ۱) (نک. صدوق، ۱۳۸۴: ۵۵۹ و ۴۷۳ و ۷۶ و ۴۰). نقل روایات از طریق عمر بن خطاب (م ۲۳ق) (همان: ۴۷۸ و ۳۸۸)، عبدالله بن عمر (م ۷۳ق) (همان: ۳۶۱)، ابی هریره (م ۵۹ق) (همان: ۳) و منصور عباسی (م ۱۵۸ق) (همان: ۴۳۶) درباره امام را می‌توان با توجه به این دقت نظر شیخ صدوق درک کرد (همچنین نک. همان: ۱۲۶-۱۲۲)، فردی که با توجه به آثار به جا مانده از او، بزرگ‌ترین حافظ احادیث مورد تأیید شیعیان اثنی عشری در عصر خود بوده است.

شیخ صدوق با همین رویکرد از قول عایشه (م ۵۸ق) نیز روایتی چند را در مجالس خود نقل کرده است. از جمله آورده است: «حضور رسول خدا[ص] بودم که علی بن ابی طالب آمد و آن حضرت فرمود این سید عرب است. گفتم یا رسول الله تو سید عرب نیستی؟ فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید عرب. گفتم سید یعنی چه؟ گفت کسی که طاعتش فرض است؛ چون طاعت من» (همان: ۴۰). او در مجلس هفتاد و دوم خود نیز از قول پیامبر خدا(ص) آورده است که «خدای عزوجل درباره علی به من سفارش کرد. گفتم توضیح بده[...]. فرمود: به راستی علی(ع) پرچم هدایت است، پیشوای دوستانم و نور هر که مرا اطاعت کند و او است کلمه‌ای که متقیان بدان چسبند. هر که دوستش دارد، دوستم داشته و هر که فرمانش برد فرمانم برده» (همان: ۴۷۸).

بدین ترتیب شیخ با ذکر روایات متنوع از جایگاه و کرامات ائمه(ع)، کوشیده است تا مخاطبان عام خود را با ابعاد مختلف جایگاه و منزلت ائمه(ع) آشنا کرده و مخاطب خاصش را به حقانیت عقیده‌اش دلگرم کند. او حتی در شرایطی که تشیع امامی در نیشابور در اقلیت بوده، با هوشمندی یکی دیگر از انگاره‌های شیعی یعنی «لزوم اطاعت از امام» را از زبان پیامبر خدا(ص) و به نقل از بزرگان اهل سنت، در جامعه غیر شیعی آن روز نیشابور، مطرح کرد (ش ۱)، امری که حقانیت جریان تشیع را در خود مستتر داشت.

با توجه به شرایط زمانه، صدوق در مقابل جریان تصوف که با نقل کرامات و امور خرق عادت پیران و اهل زهد، توجه عامه و چه بسا برخی از شیعیان را به خود معطوف کرده بودند (ش ۳)، ائمه(ع) و جریان تشیع را به عنوان سرچشمه‌ای اصیل‌تر، چه از نظر جایگاه و نوع کرامات و چه از نظر مسیر حصول به معرفت معرفی کرد. با این نگاه می‌توان شیوه کوشش او یعنی برجسته‌سازی یک انگاره شیعی بسیط‌تر و عمیق‌تر از انگاره «امکان انجام کرامت توسط بزرگان متصوفه» برای بازداشتن مخاطبان از تمایل به معارف و مسالک منقول در خصوص

تصوف و بزرگان صوفی را دریافت.

۲. برجسته‌سازی انگاره التزام ایمان با عمل

از آنجاکه تصوف در مقطع زمانی مدنظر، عنصر غالب شهر نیشابور بود و صوفیان به پشتوانه بزرگان شافعی که اغلب صاحب کرسی و دارای منصب بودند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۴/۲)، در این شهر ظهور و فعالیت داشتند (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۱۶)، اقلیتی همانند شیعیان و شخصیتی همچون شیخ صدوق نمی‌توانست به صورت کاملاً سلبی در برابر این جریان قرار گیرد (ش ۱)؛ از این رو شیخ با هوشمندی، ضمن تأیید آن دسته از آداب سلوک تأکید شده متصوفه که به‌طور کلی در دین اسلام جایز و محل توجه بودند و ایجاد انگاره «آن‌ها هم مانند ما هستند»، احتمال تداوم حضور مخاطبان متمایل به تصوف را در مجالس خود افزایش داد.

او سپس با برکشیدن دوباره انگاره شیعی «التزام ایمان با عمل»^۱ به حاشیه‌رانی برخی از ابعاد انگاره صوفی «التزام به آداب سلوک» پرداخت. انگاره‌ای که در آن دوران متصوفه به‌طور عملی و مکتوب بر آن تأکید داشت و برجسته‌سازی ابعاد تناقض آن با مؤکدات پیامبر خدا (ص) و ائمه (ع)، تزلزل معنایی در آن ایجاد کرده و حاشیه‌رانی آن را در اذهان مخاطبان مجالس او به دنبال داشت. از نمونه‌های عملی کوشش برای تثبیت این انگاره می‌توان به گزارش حضور رهبر کرامیان یعنی ابویعقوب اسحاق کرامی (م ۳۵۳ق) با لباس پشمینه در مجلس ناصرالدوله سیمجور (م ۳۷۸ق) اشاره کرد (ابن‌فندق، ۱۴۱۰: ۲ / ۵۰۱-۵۰۰). همان‌طور که تورق آثار صوفیانی همچون طوسی، خرگوشی، کلاباذی و سلمی، تألیف آثار آن‌ها با محوریت تأکید بر انگاره «التزام به آداب سلوک» را روشن می‌کند (ش ۴).

بر این اساس می‌توان گزینش و نقل هدفمند دو دسته از روایات را با توجه به زمانه در

مجالس شیخ درک کرد:

دسته اول را روایاتی شکل می‌دهند که زهد و پارسایی یا گفتن ذکر را تأیید می‌کردند، اما در مقابل آن‌ها روایاتی قرار می‌گیرند که گوشه‌نشینی و کناره‌گیری از دنیا را به نقد کشیده‌اند. در دسته دوم نیز روایاتی را می‌توان گنجانند که در آن‌ها به «لزوم مقابله با نفس» یا

۱. رشد جریان فکری مرجئه در دوره امامت امام باقر (ع) که به تفکیک ایمان از عمل تأکید داشته و لزوم انجام عمل صالح در کنار ایمان را به حاشیه می‌راندند، سبب شد که آن حضرت با نقل روایات فراوان بر «التزام ایمان با عمل» تأکید کنند. این انگاره شیعی همچنین به حاشیه‌رانی غالبانی می‌پرداخت که برای جلب نظر حامیان، لزوم انجام واجبات پس از شناخت امام را نفی می‌کردند (برای کسب اطلاعات بیشتر نک. نویختی، ۱۹۳۶: ۴۴ و ۴۲ و ۳۴-۳۵؛ تاکر، ۱۳۹۷: ۱۳۴ و ۸۲؛ جعفریان، ۱۳۹۰: ۳۷۳-۳۷۰).

«بی‌ارزشی دنیا» که بخشی از انگاره صوفی «بی‌توجهی به امور دنیا» هستند، تأکید شده است، اما در همان حال، ذکر روایاتی درباره لزوم فاصله‌گیری از تنبلی و حفظ آراستگی و پاکیزگی، ژنده‌پوشی و عدم رعایت بهداشت برخی از صوفیان را نقد کرده است (ش ۴).

در این میان نکته چشمگیر آن است که شیخ صدوق با نقل بیشتر روایات از طریق ائمه (ع)، حاشیه‌رانی تصوف را با برجسته‌سازی توأمان دو انگاره شیعی «التزام ایمان با عمل» و «جایگاه و منزلت ائمه (ع)» در اذهان شیعیان به انجام رسانده است. ضمن آنکه با ایجاد تزلزل معنایی در انگاره صوفی «التزام به آداب سلوک»، هدف حاشیه‌رانی متصوفه را در نزد مخاطبان مجالس خود نیز دنبال کرده است.

در خصوص دسته اول می‌توان به روایاتی اشاره کرد که در آن‌ها به اهمیت ذکر گفتن اشاره شده است. این امر بارها و در مجالس مختلف دیده می‌شود (نک. صدوق، ۱۳۸۴: ۲۸۱ و ۹۸ و ۷۰ و ۵۵). به‌عنوان نمونه وی از قول امام صادق (ع) این‌گونه نقل کرده است که «صاعقه به ذاکر خدای عز و جل نرسد» (همان: ۴۶۴). در روایتی دیگر از قول حضرت علی (ع) و با اشاره مستقیم به تشکیل حلقه‌های ذکر چنین نقل کرده است که «رسول خدا (ص) فرمود: به بستان‌های بهشت پیشی بگیرید. عرض شد: بستان‌های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه‌های ذکر» (همان: ۳۶۳). محتوای این روایات شبیه روایات متون صوفیانه در همین زمان هستند (ش ۲) (نک. طوسی، ۱۹۱۴: ۴۲؛ سلمی، ۱۴۱۴: ۲۸۲).

در همین دسته روایت مفصلی را که شیخ درباره زهد حضرت یحیی (ع) آورده است، نیز می‌توان قرار داد. روایتی که بر جبهه مویین پوشیدن یحیی، به عبادت نشستن او در بیت‌المقدس و سختی دادن او به خود تا به آنجا که پیراهن مویین گوشتش را خورده و اشک فراوان گوشت رویش را برده، اشاره کرده است. روایت با این جمله خاتمه یافته است که «یحیی پیراهن خود را پوشید و کلاهش را به سر نهاد و به بیت‌المقدس آمد و عبادت کرد تا کارش بدان‌جا که بایست رسید» (همان: ۳۰-۲۷). جالب اینجا است که هم‌زمان با صدوق، خرگوشی (م ۴۰۷) نیز در چند قسمت از کتاب خود به احوالات حضرت یحیی (ع) توجه و تأکید کرده است (ش ۱۴۲۷: ۱۵۰ و ۷۷) (ش ۲ و ۴).

نقل این‌گونه روایات، این امکان را برای شیخ صدوق فراهم می‌آورد تا با جذب مخاطبان به مجالس خود و ایجاد انگاره «آن‌ها هم مانند ما هستند» در اذهان آن‌ها، برخی از ابعاد عملکرد متصوفه را در خلال نقل روایات با روایتی دیگر نقد کرده و نظر مخاطبان خود را به افراط و تفریط‌های رواج‌یافته در نیشابور توسط متصوفه جلب کند (ش ۱). به‌عنوان نمونه او با نقل روایتی از انس بن مالک (م ۹۱ق) نفی رهبانیت توسط پیامبر خدا (ص) را به مخاطبان خود

تذکر داد:

پسری از عثمان بن مظعون (رضی الله عنه) مرد و بر او چنان غم‌نیده شد که در خانه‌اش مسجدی گرفت و در آن به عبادت پرداخت. این خبر به رسول خدا (ص) رسید. به او فرمود: ای عثمان! به راستی خدای تبارک و تعالی بر ما رهبانیت و ترک دنیا ننوشته، همانا رهبانیت امتم جهاد در راه خدا است (صدوق، ۱۳۸۴: ۶۶).

همان‌طور که با ذکر روایتی دیگر از قول آن حضرت (ص) به مخاطبان خود تذکر داد که ایشان کناره‌گیری از جمع را همانند بازکردن رشته اسلام از گردن می‌دانسته‌اند (همان: ۳۳۳).

در صدر دسته دوم، آن روایات صدوق قرار دارند که بر «بی‌ارزشی دنیا» تأکید کرده است. به‌عنوان نمونه او این روایت را در یکی از مجالس خود املا کرده است که «معتبرترین مردم آنکه به دنیا اعتباری ننهد» (همان: ۲۱). گزینش و نقل این روایت در مجلس صدوق که «به راستی دنیا خانه نیستی و آخرت خانه زیستی است [...] دل‌های خود را از دنیا بیرون کنید پیش از آنکه تن‌های شما را بیرون برند» (همان: ۱۱۰) را نیز می‌توان در این بستر فهم کرد. همان‌طور که روایت «زندگی این دنیا نباشد جز کالای فریب» (همان: ۲۱۷) به این مضمون اشاره می‌کند. او در بسیاری از مجالس دیگر خود نیز به این امر از زبان ائمه (ع) تأکید کرده است (همان: ۴۹۶ و ۳۸۵ و ۳۶۲)، امری که به کرات در کتب و آرا صوفیان این عصر نیز به چشم می‌خورد (ش ۲ و ۴) (به‌عنوان نمونه نک. خرگوشی، ۱۴۲۷: ۴۴۸؛ سلمی، ۱۴۱۴: ۲۴۲-۲۴۱).

از دیگر موارد اشاره‌شده او، سختی دادن به بدن برای مقابله با نفس و پاک‌شدن با هدف قرب به خداوند است.^۱ از جمله روایاتی که صدوق در این زمینه نقل کرده درباره فردی است که روی شن‌های داغ تن خود را می‌سوزاند و در توجیه کار خود این‌گونه می‌گفت که «ای نفس بچش! که آنچه نزد خداست سخت‌تر است از آنچه با تو کردم» (صدوق، ۱۳۸۴: ۳۴۰) یا ماجرای جوانی که از خوف خداوند شب‌ها در گور می‌خوابیده و فریاد می‌زده است که «وای بر من! گاهی که تنها در لحد خفتم و زمین زیر بالینم به سخن آید و گوید خوش نیامدی و اهل نباشی! من تو را در پشت خود دشمن می‌داشتم» (همان: ۳۳۱).

در کنار این همراهی‌های اولیه، شیخ از نقد انگاره «بی‌توجهی به امور دنیا»ی صوفیان بازمانده است. او به‌طور غیر مستقیم و با نقل روایاتی در زمینه سیره اخلاقی و اجتماعی ممدوح اهل بیت (ع) همچون لزوم آراستگی ظاهر و پوشیدن جامه مرتب (همان: ۲۶۶) و تمیز (همان: ۲۶۷)، کوتاه‌کردن موی سر و ناخن (همان: ۳۰۵)، مسواک‌زدن (همان: ۳۵۹)، منع از

۱. روایت صدوق از نحوه عمل حضرت یحیی (ع) را از مصادیق این بخش نیز می‌توان دانست.

تنبلی (همان: ۵۳۴) و نیز رعایت امور بهداشتی (همان: ۴۲۳-۴۲۲) به حاشیه‌رانی آن بخش از انگاره «التزام به آداب سلوک» پرداخته است که در تئوری یا عمل، ژنده‌پوشی و رعایت نکردن بهداشت را تأیید می‌کرده است (ش ۴).

این شیوه عمل شیخ از یک سو تداوم برگزاری مجالسش و از سوی دیگر، تداوم حضور متمایلان به تصوف از عوام و خواص در این مجالس را تضمین می‌کرده است. امری که در پس آن، این امکان برای او فراهم می‌شده تا با آگاه‌سازی مخاطبان منصف خود از شمول و ابعاد مختلف اخلاقی و عقیدتی جریان فکری تشیع و نقدهای وارد بر تصوف، آنان را به بررسی و نقد وزانت آرا و اعمال تأکیدشده بزرگان متصوفه در اذهان خود فراخواند. مصداقی از تأثیرگذاری این شیوه عمل را می‌توان در کتاب *جوامع آداب الصوفیه سلمی* (م ۱۲۴ق) یافت. او روایتی درباره دوری از تنبلی و بدخلقی از *الامالی صدوق* نقل کرده (سلمی، ۱۴۱۴: ۲۷۳) که تأثیرگذاری شیخ نه تنها بر عوام علاقه‌مند به تصوف، بلکه بر خواص ایشان را نیز آشکار می‌کند (ش ۲).

ب. استفاده از قالب داستانی مشابه با تذکره‌نویسان صوفی

با توجه به نفوذ متصوفه در این دوره در نیشابور، می‌توان این امر را بدیهی دانست که ساکنان این شهر به‌طور مستقیم، یعنی به‌واسطه حضور در مجالس متصوفه یا غیر مستقیم و بازگویی دیگران به کرات درباره کرامات صوفیان بزرگ معاصر خود می‌شنیده‌اند. نقل این کرامات معمولاً داستان‌گونه و جذاب بوده و در انتخاب و ذکر آن‌ها، جلب مخاطب و نیز عادت و تمایل مردم به شنیدن این سبک روایات لحاظ می‌شده است (ش ۳ و ۲) (قشیری، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۴). به نظر می‌رسد آگاهی صدوق از این امر سبب شده که او با ارائه برخی روایات که بیشتر جنبه داستانی داشته و امور خارق‌العاده در آن‌ها پررنگ بودند، مخاطبانی را که به شنیدن این نوع روایات عادت کرده بودند، با مجالس خود همراه کند (ایجاد انگاره «آن‌ها هم مانند ما هستند»؛ از این رو شیخ در مجالس خود به نقل قصص الانبیا در مقابل قصص مختلف صوفیان توجه کرده و معمولاً روایاتی طولانی نقل کرده که بیشتر جنبه حکایت دارند.

به‌عنوان نمونه می‌توان به این روایت اشاره کرد که «عیسی‌بن‌مریم (ع) دنبال حاجتی می‌رفت و سه تن اصحابش همراهش بودند. به سه خشت طلا گذشت که بر سر راه بودند. عیسی به همراهانش فرمود: آن‌ها مردم را می‌کشند و گذشت». او سپس شرح می‌دهد که چگونه این سه همراه به بهانه‌هایی از عیسی جدا شده و بر سر خشت‌های طلا به هم رسیده و در نهایت، به امید داشتن سهم بیشتر، یکدیگر را می‌کشند. پایان روایت نیز چنین است که «چون عیسی (ع) برگشت هر سه را گرد طلاها مرده یافت و به اجازه خدا آن‌ها را زنده کرد و

فرمود: نگفتم این‌ها مردم را می‌کشند» (صدوق، ۱۳۸۴: ۱۸۱).

همچنین می‌توان به داستان حضرت یوسف(ع) (همان: ۲۵۲-۲۴۶)، روایت داستانی مفصل درباره زندگی حضرت یحیی(ع) (همان: ۳۰-۲۷) یا داستان مواجهه حضرت داوود(ع) و حضرت حزقیل(ع) (همان: ۱۰۰-۹۹) اشاره کرد. وی داستان‌های فراوانی از بنی‌اسرائیل نیز روایت کرده است (همان: ۳۲۸-۳۲۷ و ۲۲۵-۲۲۳ و ۲۰۴-۲۰۳).

اگر توجه متصوفه به قصص انبیا را در این دوره در نظر داشته باشیم، آنگاه به نظر می‌رسد که شیخ در نقل این قبیل روایات که هم‌وزن روایاتی است که در کتب متصوفه این عصر درباره حضرت عیسی(ع) (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۴۹۰ و ۴۷۷ و ۴۱۳ و ۴۱۰ و ۱۱۱؛ سلمی، ۱۴۲۶: ۵۷)، یوسف(ع) (سلمی، ۱۳۸۵: ۸۵ و ۴۱) و سایر پیامبران بنی‌اسرائیل همچون حضرت داوود(ع) (سلمی، ۱۳۶۹: ۳/۳۱۵) و ذوالنون(ع) (سلمی، ۱۳۸۵: ۵۱) نقل شده (ش ۲)، بیش از سندیت و اعتبار روایت، به جاذبه‌های داستانی برای مخاطبان توجه داشته است. روایتی که او درباره ذوالقرنین آورده، بهترین سند این مدعا است (صدوق، ۱۳۸۴: ۱۷۱).

جدا از این سبک روایت در نقل قصص انبیا که به نظر می‌رسد شیخ صدوق در گزینش آن‌ها بیشتر جلب مخاطبان عام یا تداوم حضور آن‌ها در مجالسش را در نظر داشته است، روایات داستان‌گونه با مضامین شیعی نیز در کتاب او دیده می‌شود (ایجاد انگاره «ما هم مانند آن‌ها هستیم»). روایاتی که به نظر می‌رسد که در آن زمان و مکان، هدف از گزینش و نقل آن‌ها جلب نظر شیعیان و حاشیه‌رانی تصوف با بهره‌گیری از داستان‌های موجود حول وقایع مهم زندگانی ائمه(ع) بوده است.

نقل داستان جوشیدن چشمه‌ای در مسیر سپاهیان حضرت علی(ع) به صفین (همان: ۱۸۶-۱۸۴) یا گم‌شدن حسنین و پیداشدن آن‌ها به کمک جنیان (همان: ۴۴۶-۴۴۳) از جمله این موارد است. اوج این رویکرد در *الامالی* را می‌توان مربوط به روایات حول محور واقعه عاشورا دانست. روایاتی که از قالب معمول حدیث‌نگاری خارج است، محققان نقدهای فراوانی به آن وارد کرد (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۶۲-۱۴۸) و در آثار سایر محدثان معاصر وی دیده نمی‌شود. داستان مفصل «طفلان مسلم» از جمله این موارد است (چلونگر و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۰).

این امر از آنجا حائز اهمیت است که در گنجینه روایات حافظه شیخ صدوق احادیث معتبری وجود داشته که در سایر آثارش آن‌ها را نقل کرده است، اما او با در نظر گرفتن شرایط زمانه خود، اصراری بر استفاده از سند متقن نداشته و با توجه به جنبه داستانی این روایات، کارکردی متفاوت از نقل آن‌ها را در نظر داشته است. شاید در این باره نیز امیدواری به تأثیر شنیدن این قبیل روایات در خصوص ائمه(ع) بر برجسته‌سازی انگاره شیعی «جایگاه و منزلت

ائمه»، به‌واسطه استفاده از سبک آشنا با ذهن آن‌ها و امکان تمایل آن‌ها به‌سوی تشیع را بتوان از دلایل استفاده از این سبک دانست. در سطحی ژرف‌تر نیز ممانعت از گرایش مردم نیشابور خاصه شیعیان به‌سوی متصوفه را با تأکید بر انگاره «ما بهتر از آن‌ها هستیم»، ممکن کرده و در بحران غیبت آن روز، شیعیان را به باور خود دلگرم می‌نموده است؛ چراکه بازسازی باور به جایگاه ویژه و منزلت ائمه و حقانیت تشیع امامی، پذیرش شرایط اکنون، یعنی وجود و غیبت آخرین امام تا زمانی نامعلوم را سهل‌تر می‌کرده است (ش ۳). نکته مهم این است که در نظر مخاطبان نیز این شیوه نقل پذیرفته‌شده بوده است. استنساخ فراوان *الامالی* در خراسان حاکی از این امر و مقبولیت آن در نظر مخاطبان آن دوره است.

نتیجه‌گیری

در فاصله‌ای کوتاه پس از غیبت کبری و اوج‌گیری دوباره بحران عقیدتی در میان امامیه، شیخ صدوق وارد نیشابور شد. شهری که شیعیان در آن در اقلیت بوده و فعالیت‌های متنوع متصوفه، امکان تمایل آن‌ها به این جریان فکری را دو چندان می‌کرد. شیخ با بهره‌گیری از فضای علمی نیشابور و حمایت نقیب آن، مجالس املا عمومی در این شهر برگزار کرد. با توجه به متن کتاب *الامالی*، یکی از اهداف پنهان او در این مجالس، حاشیه‌رانی جریان تصوف و جلوگیری از گسترش آن در نیشابور بوده است. او این مهم را با استفاده از برجسته‌سازی دو انگاره شیعی «جایگاه و منزلت ائمه (ع)» و «التزام ایمان با عمل» در مقابل انگاره‌های صوفی روبه‌رشد «امکان انجام کرامت توسط بزرگان صوفی» و «التزام به آداب سلوک» و نیز بهره‌گیری از قالب‌های داستانی در نقل روایات به انجام رسانیده است.

گزینش و نقل هوشمندانه روایات داستانی و نیز تأیید برخی از آداب سلوک متصوفه، ایجاد انگاره «آن‌ها هم مانند ما هستند» و امکان تداوم حضور شیعیان متمایل به تصوف و نیز عوام در این مجالس را فراهم کرده است. ضمن این حضور، برجسته‌سازی گسترده مصادیق انگاره بسیط و عمیق «جایگاه و منزلت ائمه» که بخشی از آن کرامات آن‌ها بوده است، امکان مقایسه و ایجاد انگاره «ما بهتر از آن‌ها هستیم» را در اذهان مخاطبان شیعه و انگاره «آن‌ها بهتر از ما هستند» را در تأملات مخاطبان عام فراهم می‌آورده است. همان‌طور که به نقدکشیدن برخی از آداب تأکیدشده متصوفه از زبان پیامبر خدا (ص) و ائمه (ع) چنین تأثیری در اذهان مخاطبان منصف داشته است. اموری که در مجموع حاشیه‌رانی جریان تصوف و جلوگیری از تمایل به آن را در میان مخاطبان این مجالس به دنبال داشته است.

منابع

- آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن (۱۴۰۳) *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت: دارالاضواء.
- ابن قاضی شهبه، ابوبکر بن احمد (۱۴۲۴) *مناقب الامام الشافعی و طبقات اصحابه*، دمشق: دارالبشائر.
- ابن خمیس، حسین بن نصر (۱۴۲۷) *مناقب الابرار و محاسن الاخیار*، امارات: مرکز زاید للتراث و التاریخ.
- ابن عربی، محی‌الدین (بی تا) *فتوحات مکیه*، بیروت: دارصادر.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی (۱۳۶۱) *تاریخ بیهقی*، تهران: فروغی.
- _____ (۱۴۱۰) *لباب الانساب و الانقلاب و الاعتقاب*، به تحقیق سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (بی تا) *حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا*، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، قاهره: دار ام‌القراء للطباعة و النشر.
- اسفراینی، ابی‌المظفر شاهفور بن طاهر (۱۳۷۴) *التبصیر فی السدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین*، بغداد: مکتبه المثنی.
- اگل، دنیز (۱۳۷۹) «تذکره الاولیاهای عطار و جامی، تداوم نوشته‌های بنیادی تصوف»، ترجمه عبدالمحمد روحبخشان، معارف (۵۱)، ۱۵۸-۱۹۷.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۲) *طبقات الصوفیه*، به تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: توس.
- ایروانی، محمود؛ باقریان، فاطمه (۱۳۸۳) *شناخت اجتماعی (روان‌شناسی اجتماعی)*، تهران: ساوالان.
- بحرالعلوم، سیدمحمد مهدی (۱۳۶۳) *فوائد الرجالیه*، تهران: مکتبه الصادق.
- بخاری، اسماعیل مستملی (۱۳۶۳) *شرح التعرف لمذهب التصوف*، تهران: اساطیر.
- بدری، روح‌الله (۱۳۹۱) «نیشابور در قرون سوم و چهارم»، *تاریخ در آینه پژوهش*، (۲)، ۲۰-۵.
- بولیت، ریچارد (۱۳۹۶) *اعیان نیشابور*، ترجمه و تحقیق هادی بکائیان و حمیدرضا ثنائی، مشهد: مرندیز.
- پورمظفری، داوود (۱۳۹۰) «گفتارنوشت‌های صوفیان بازشناسی یک گونه نوشتاری»، *نقد ادبی*، (۱۵)، ۶۰-۳۱.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۷) «منبعی کهن در باب ملامتیان نیشابور»، معارف، ۱۵ (۲ و ۱)، ۵۰-۳.
- تاگر، ویلیام فردریک (۱۳۹۷) *مدعیان مهدویت و هزاره‌گرایان: نگاهی به جنبش‌های شیعی عراق در سده‌های نخستین*، ترجمه حمید باقری، تهران: حکمت.
- جامی، عبدالرحمن (۱۸۵۸) *نفحات الانس*، کلکته: مطبعه لیسلی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۱) *حیات فکری-سیاسی امامان شیعه*، تهران: علم.
- چلونگر، محمدعلی؛ منتظرالقائم، اصغر؛ قهرمانی‌نژاد شایق، بهاء‌الدین (۱۳۹۳) «بررسی تحلیلی و مقایسه‌ای جایگاه کتب امالی در تاریخ‌نگاری مقتل»، *علوم قرآن و حدیث*، دانشگاه الزهرا (س) (۲)، ۱۱-۵۲-۳۱.
- حاج منوچهری، فرامرز (۱۳۶۷) «امالی»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

۲۹۲ / بررسی چگونگی حاشیه‌رانی انگاره‌های تصوف در کتاب الامالی شیخ صدوق / نجفیان رضوی و ...

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵) تاریخ نیشابور، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، تهران: آگه. حسینی، باقر؛ علمی، قربان (۱۳۹۰) «کرامیه و تصوف»، ادیان و عرفان، ۴۴ (۱)، ۳۸-۲۱. حسینی، عبدالله (۱۳۸۶) معرفی و نقد منابع عاشورا، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. خراسان، سیدحسن موسوی (۱۳۷۷) فقیه ری، ترجمه علیرضا میرزا محمدی، تهران: اطلاعات. خرگوشی، ابوسعید عبدالملک‌بن محمد (۱۴۲۷) تهذیب الاسرار فی اصول التصوف، بیروت: دار الکتب العلمیه.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳) «جست‌وجو در تصوف ایران»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، (۸۵)، ۱-۱۸.

_____ (۱۳۹۵) ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۴) تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر.

سبکی، عبدالوهاب‌بن علی (بی تا) طبقات الشافعیه کبری، قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه.

سلمی، ابوعبدالرحمن محمدبن‌الحسین (۱۳۶۹) مجموعه آثار السلمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۸۵) نخستین زنان صوفی، ترجمه مریم حسینی، تهران: علم.

_____ (۱۴۱۴) تسعه کتب فی اصول التصوف و الزهد، مصر: للطباعه

و النشر و التوزیع.

_____ (۱۴۲۶) المقدمه فی التصوف، بیروت: دار الکتب العلمیه.

_____ (۱۴۲۴) طبقات الصوفیه، به تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا،

بیروت: دارالکتب العلمیه.

سمعانی، عبدالکریم‌بن محمد (۱۳۸۲) الانساب، به تصحیح عبدالرحمن بن بحیی معلمی، هند-حیدرآباد: مطبعه مجلس.

_____ (۱۴۰۹) ادب الاملا و الاستملا، به تصحیح سعیدمحمد اللحام، بیروت: دار

و مکتبه الهلال.

سمنانی، علاء‌الدوله (۱۳۸۳) مصنفات فارسی سمنانی: تذکره المشایخ، به تحقیق نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی.

شهرستانی، محمدبن عبدالکریم (۱۳۵۸) الملل و النحل، تهران: افست.

صدوق، محمدبن علی (۱۳۷۲) عیون اخبار الرضا(ع)، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی‌اکبر غفاری، تهران: صدوق.

_____ (۱۳۷۷) کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: اسلامیه.

_____ (۱۳۸۴) الامالی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: کتابچی.

_____ (۱۳۹۸) التوحید، به تصحیح هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین.

_____ (۱۴۱۸) الهدایه فی الاصول و الفروع، قم: مؤسسه امام‌هادی.

_____ (۱۴۰۳) معانی الاخبار، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۹۳

- طاهری عراقی، احمد (۱۳۷۷) «ابوسعبد خرگوشی نیشابوری»، معارف، ۱۵(۳)، ۳۳-۳.
- طوسی، ابونصر السراج (۱۹۱۴) *اللمع فی التصوف*، لیدن: مطبعه بریل.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۱) *رجال الشیخ الطوسی*، نجف: انتشارات حیدریه.
- عاملی، سعیدرضا؛ حجازی، منصوره (۱۳۹۷) «مطالعه انگاره‌های ذهنی تشکل‌های دانشجویی دانشگاه تهران: انگاره‌های شخصی انجمن اسلامی و خویش‌نشین بسیج دانشجویی»، *تحقیقات فرهنگی ایران*، ۱۱(۳)، ۱۳۰-۱۰۳.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۹۰۵) *تذکره الاولیاء*، لیدن: مطبعه لیدن.
- عمید، حسن (۱۳۵۱) *فرهنگ عمید: شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی و اروپایی مصطلح در زبان فارسی و اصطلاحات علمی و ادبی*، تهران: جاویدان.
- فان اس، یوسف (۱۳۷۱) «متونی درباره کرامیه»، ترجمه احمد شفیعیها، معارف، ۲۵(۲)، ۱۱۸-۳۴.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۹۸۸) *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دارصادر.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۳۷۴) *رساله قشیری*، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- کرمی‌پور، حمید (۱۳۹۲) «بررسی ابعاد اجتماعی آیین فتوت در خراسان از قرن سوم هجری تا قرن ششم هجری»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، ۳(۱)، ۱۱۳-۸۹.
- کلابادی، ابوبکر محمدبن ابراهیم (۱۹۳۳) *التعرف لمذهب التصوف*، مصر: مطبعه السعاده.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۱) *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر.
- مالامود، مارگارت (۱۳۷۷) «تشکیلات صوفیان و ساختارهای قدرت در قرون وسطی»، ترجمه محمد نظری هاشمی، *خراسان پژوهی*، ۱(۲)، ۹۲-۶۶.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳) *بحار الانوار*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- مدیرشانه‌چی، کاظم (۱۳۷۲) *درایه الحدیث*، قم: دفتر نشر اسلامی.
- مقدسی، محمدبن احمد (۱۳۶۱) *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- مولانا، حمید (۱۳۷۵) «رسانه‌ها و انگاره‌سازی»، ترجمه غلامرضا تاجیک، *رسانه*، ۸(۲)، ۱۷-۱۰.
- مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۵۷) «امالی»، *مطالعات اسلامی*، ۲۷(۲۶-۲۷)، ۱۴۷-۱۳۰.
- نجاشی، احمدبن علی (۱۳۶۵) *فهرست اسماء مصنفی الشیعه*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۹۳۶) *فرق الشیعه*، به تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم، نجف: حیدریه.
- نویدفر، محمد؛ نجفیان رضوی، لیلا؛ مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۹۸) (الف) «تأثیر سادات آل زبیره بر گسترش تشیع در نیشابور در قرن چهارم هجری»، *تاریخ اسلام*، ۲۰(۷۸)، ۱۲۲-۹۳.
-
- مجالس امالی شیخ صدوق، *مطالعات تاریخ اسلام*، ۱۱(۴۲)، ۱۵۱-۱۳۰.

۲۹۴ / بررسی چگونگی حاشیه‌رانی انگاره‌های تصوف در کتاب الامالی شیخ صدوق / نجفیان رضوی و ...

_____ (۱۴۰۰) «امالی شیخ صدوق، منشوری
اعتقادی- اخلاقی برای شیعیان نیشابور»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ۱۲(۴۵)، ۱۵۰-۱۳۱.
و کیلی، هادی؛ حسینی شریف، انسیه (۱۳۹۱) «پیوستگی‌ها تصوف و تسنن در خراسان سده‌های سوم
تا ششم هجری»، تاریخ اسلام، ۲(۷)، ۱۳۶-۱۲۳.
هجویری، ابوالحسن علی (۱۳۷۵) کشف‌المحجوب، تهران: طهوری.
یعقوبی، احمد بن اسحاق (بی تا) تاریخ‌الیعقوبی، بیروت: دارصادر.

URL

URL1. ansari.kateban.com.

انصاری، حسن (۱۳۸۷) «سنت امالی نویسی در میان محدثان»، بررسی‌های تاریخی؛ مقالات و
نوشته‌های حسن انصاری در حوزه تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام.

List of sources with English handwriting

- Abū nu‘aym al-Iṣfahānī, *Hilyat ul-Awliyyā*, Cairo: um ul-qorā lī-Ṭaba‘a wa al-našr.
- Algle, dinyz, 2000, “Les biographies de saints de ‘Aṭṭar et de Ğāmi, prolongements des écrits fondateurs du soufisme” ma‘ārif, No. 55, pp. 158- 197. [In Persian]
- Al-Ḥakīm, al- Neīšābūrī, 1996, *TārīḲ-eNeīšābūr*, Translated by Khalife Neishaburi, Tehran: Āgāh. [In Persian]
- Al-Qušayrī, Abd ul-Karīm, 1995, *Al-Rīsalat ul-Qušayrīyya fī ‘Elm ul-Tašawwūf*, Tehran: ‘elmī va farhangī.
- al-Sobkī, ‘Abd ul-Wahhāb b. ‘Alī, *Ṭabaqāt ul-Šāfi‘īyya Kobrā*, Cairo: Dār ul-Eḥyā al-kotob-e‘elmīe.
- Al-Sulamī, Abū ‘Abd ul-Raḥmān, 1990, *Sulamī’s collection of works*, Tehran: Markaz našr dānešgahī.
- Al-Sulamī, Abū ‘Abd ul-Raḥmān, 1993, *Tīs’a kotob fī Osul ul- Tasawwūf wa al-Zohd*, Cairo: al-Ṭiba‘ī wa našr.
- Al-Sulamī, Abū ‘Abd al-Raḥmān, 2003, *Ṭabaqat ul-šūfiyya*, Beirut: Dār ul-kotob al-‘Elmīyah.
- Al-Sulamī, Abū ‘Abd al-Raḥmān, 2005, *al-Moqadama fī al- Tasawwūf*, Beirut: Dār ul-kotob al- ‘Elmīyah.
- Al-Sulamī, Abū ‘Abd al-Raḥmān, 2006, *NoḲostīn Zanān-e šūfi*, Translated by Maryam Hosseini, Tehran: ‘elm. [In Persian]
- Al- Tehrani Aqa, 1403, *Al-Darī ‘a ilā Tašānīf al-Šr‘a*. 25 vols. Beirut: Dār Al-Aḍwā’.
- Al-Ṭūsī, Abū Našr al-Serrāj, 1914, *Kītab ul-luma’ fī’l-Tašawwūf*, Leiden: Brill.
- Al-Ṭūsī, Moḥammad b. al-Ḥasan, 2002, *al-rījāl*, Najaf: ḥeīdarīya.
- ‘Amīd, Ḥasan, 1972, Farhang-e ‘Amīd, Tehran: ḡavīdan. [In Persian]
- Ameli, Saeed Reza, Hajjari, Mansoureh, 2018, “*The Study of Schemata between Student’ s Organizations in The University of Tehran: The Personal Schemata of the Islamic Association and self-schemata of the student Basij*”, Vol. 11, No. 3, pp. 103-130. [In Persian]
- Ansari, Hasan, barrasī ḥāye tāriḳhī, Maqālāt va nevešte ḥāy Hasan Ansari dar ḥwuze farhang Iran va islām, www.ansari.kateban.com.
- Anšārī, Ḳāḳī ‘Abdullāh, 1983, *Ṭabaqat ul- šūfiyya*, Tehran: Toūs.
- Aṭṭār Nišapūr, Farīd ud-Dīn, 1905, *Taḍḳīrat-ul-Awliyyā*, Leiden: Brill. [In Persian]
- Badri, Roohullah, 2012, “*Nishapur in the and fourth centuries A.H.*”, Tāriḳh dar Āyene-ye Pazhuheš, Vol.9, No.2, pp. 5- 20.
- Bahr al-Uloom, Seyyed Mohammad Mahdi, 1984, *Fawā’id ul-Rījālīya*, Tehran: maktabat ul-šādīq.
- BoḲārī, Mostamalī, 1984, *Šarḥ e Ta ‘arrof*, Tehran: Asāṭīr.
- Chilungar, Muḥammad ‘alī va dīgarān, 2014, “*Comparative and analytical study of the status of “Amali” books in “Maghtal” historiography*”, Journal of researches of Quran and Hadith sciences, Vol. 11, No. 2, pp. 31- 52. [In Persian]
- Ghafarian Rasul, 1991, *The intellectual and political life of Shia Imams*, Tehran: ‘Elm. [In Persian]
- Giddens, Anthony, 1999, *Sociology*, Translated by Manuochehr sabuori, Tehran: ney. [In Persian]
- Haj Manochehri, Faramarz, 1988, “*Al-Amālī*”, Great Islamic Encyclopedia, Kazem Mosavi bojnurdi, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia. [In Persian]
- Ḳargūoši, Abū-s‘ad, 2006, *Ṭḡīb ul-Asrār*, Beirut: Dār ul-kotob ul-‘Elmīyah.
- Hoḳwīrī, Abū al-Ḥasan ‘Alī, 1996, *Kašful-Maḥjūb*, Tehran: Ṭahūrī.

- Hosseini, Abdullah, 2007, *Introduction and criticism of Ashura sources*, qom: pejuoheš gāh'ūlom va farhang islāmī. [In Persian]
- Hosseini, Baqer, Elmi, Quorban, 2011, "Karamiyyah and Sufism", *Adyān va 'Erfān*, Vol 44, No.1, pp. 21-38. [In Persian]
- Ibn 'Arabī, Muhyiddin, *Al-fotūḥāt ul-Makkīyya*, Beirut: Dār al- Šādīr.
- Ibn fondūq, beīhaqī, 1410, *Lobāb ul-Ansāb wa al-AlQab al-Aghab*, qom: Mar'ašī najafī.
- Ibn fondūq, beīhaqī, 1982, *TarīḲ Beīhaq*, Tehran: foruḡī.
- Ibn Kamīs, Ḥosein b. Našr, 1427, *Manāqīb ul-Abrār wa Maḥāsen ul-AḲīyār*, Emirates: Markaz Zāyed lil-Torāt wa Al-TārīḲ.
- Ibn Qāḏī Šohba, Abū bakr b. Aḥmad, 2003, *Manāqīb ul-imām Al-shaftī wa Tabāqāt Ašabī, Damascus*: Dār ul-baša'ir.
- Irvani, Mahmud; Baqerian, fatemeh, 2004, *social cognition (social psychology)*, Tehran: Sāvālān. [In Persian]
- Esfarā'enī, Abī al-Mozaffar, 1995, *al-Tabšīr fī al-dīn*, Baghdad: al-Mosanā.
- Jāmī, 'Abd ur-Raḥmān, 1858, *Nafahāt ul-Ons*, Calcutta: maṭbai lisy.
- Kalabāzī, Abū bakr, 1933, *Kitāb al-ta'arruf*, misr: al-s'adat.
- Karami puor, Hamid, 2013, "A Study on Social Features of Chivalry in Khorasan from 624-627 (A.C)", *Social History study*, Vol.3, No.1, pp. 89- 113. [In Persian]
- Harsan, seyyed Hassan mosavī, 1998, *Faqih Ray*, Translated by Ali reza Mīrza Mohammadi, Tehran: etelā'at. [In Persian]
- Madelung, Wilferd Ferdinand, 2002, *Islamic sects*, Translated by Abu alqasem serri, Tehran: asātīr. [In Persian]
- Mahdavi damqani, Mahmud, 1987, "Amali", *Islamic studies*, No. 26-27, pp. 10-17. [In Persian]
- Majlesī, Moḥammad Baqer, 1982, *Bīḥār ul-'Anwār al-Jāmi'ah li-Durar 'AḲbār al-'A'imma al-Athār*, Beirut: dār Eḥya al-Toras al-Arabī.
- Malamud, Margaret, 1998, "Organizations of Sufis and power structures in the Middle Ages", Translated by Mohammad Nazari hashemi, *Khorasan pajohi*, Vol.1, No.2, pp. 66-92. [In Persian].
- Maqdīsī, Moḥammad b. Aḥmad, 1982, *Aḥsan ul-taqāsīm fī ma'rīfat ul-aqālīm*, Translated by Alinaqi Monzavi, Tehran: šīrkat Mu'alefān va Motarjemān. [In Persian]
- Mudir Shanechi, kazim, 1993, *Dirayat ul-hadis*, qom: daftar našr islāmī. [In Persian]
- Mulana, Hamid, 1996, "Media and Conceptualization", Translated by Gholam reza tajik, *resane*, Vol.8, No.2, pp. 10-17. [In Persian]
- Najāšī, Aḥmad b. 'Alī, 1986, *Rījāl ul-Najāšī*, qom: muasise našr islāmī.
- Navidfar, Mohammad, Najafian Razavi, Leila, Mahdavi Damqani, Mahmud, 2019, "The Effect of Descendants of the Prophet in Zabareh on the Development of Shi'ism in Neishaboor", *journal of Islamic History*, Vol. 20, No. 78, pp. 93-122. [In Persian]
- Navidfar, Mohammad, Najafian Razavi, Leila, Mahdavi Damqani, Mahmud, 2019, "An Analysis about the Place of Formation of Sheikh Sadouq's Amali", *journal of Islamic Studies*, Vol. 11, No. 42, pp. 130- 151. [In Persian]
- Navidfar, Mohammad, Najafian Razavi, Leila, Mahdavi Damqani, Mahmud, 2021, "Sheikh Sadough's Amali, a Doctrinal-Moral Charter for the Shiites of Neishabour", *The history of Islamic culture and civilization*, Vol. 12, No. 45, pp. 131-150. [In Persian]
- NūbaḲtī, Ḥasan b. Mūsā, 1936, *Kitāb Fīraq ul-šī'a*, Najaf: ḥeīydarīya.
- Pourjavadi, Nasrollah, 1998, "An old source about the accusations of Nishabur", *ma'arif*, Vol. 15, No. 1&2, pp. 3- 50. [In Persian]
- Puormozaffari, Davood, 2011, "Sufis's goftarneveshts as a genre in Persian mystical prose", *Naqdadabī*, No. 15, pp. 31- 60. [In Persian]
- Qazwīnī, Zakariyyā b. Moḥammad, 1988, *Āsār ul-bīlād wa AḲbār ul-'ībād*, Beirut: Dār al-Šādīr.

- Richard W, Bulliet, 1972, *The Patricians of Nishapur*, Translated by *Hamed bukhaeian va hamidreza Sanaei*, Mashhad: Marandīz. [In Persian]
- Şadūq, Moḥammad b. 'Alī, 1983, *Ma'anī ul-AḲbār*, edited by Ali akbar Ghafari, qom: ĵamī'at ul-mūdaresīn.
- Şadūq, Moḥammad b. 'Alī, 1993, '*Uyoūn AḲbār ul-Rīdā*', Translated by Hamidreza Mustafid va Ali akbar Ghafari, Tehran: Şadūq. [In Persian]
- Şadūq, Moḥammad b. 'Alī, 1997, *al-hīdaya fī al-usol wa al-furo'*, qom: imam hadi.
- Şadūq, Moḥammad b. 'Alī, 1998, *Kamāl ul-dīn wa tamām ul-Ni'mah*, Translated by mohammad Baqer kamare-ei Tehran: Islāmīya.
- Şadūq, Moḥammad b. 'Alī, al-Amālī, Translated by Mohammad Baqer kamare-ei Tehran: Ketābchi. [In Persian]
- Şadūq, Moḥammad b. 'Alī, 2019, *al-Tawḥīd*, qom: ĵamī'at ul-mūdaresīn.
- Şahrestānī, 'Abd ul-Karīm, 1979, *al-Mīlāl wa al-Nīḥal*, Tehran: Afsat.
- Sam'ānī, 'abd ul-karīm, 2003, *al-Ansāb*, hind- ḥeydarābād: maṭba'a- Majles.
- Sam'ānī, 'abd ul-karīm, *Adab ul-īmla' wa al-īstīmla'*, Beirut: Dār ul-maktabat ul-Hīlal.
- Semnani, Ala ul-doulah, 2004, *Moşanafāt fārsī Semnani: tazkirat ul-MašāyeḲ*, Tehran: 'Elmī va fārhangī. [In Persian]
- Taheri Araqi, ahmad, 1998, "*Abū-Sa'd Ḳargoşī Neīşābūrī*", Ma'arīf, Vol. 15, No. 3, pp.3-33. [In Persian]
- Vakili, hadī, Hosseini Sharif, Ensiyeh, 2012, "*Sufism and Sunnism Connections in Khorasan during Third to Sixth Centuries*", pajoheş nāme tariḥ islāmī, Vol.2, No.7, pp. 123- 136. [In Persian]
- Van ess, josef, 1979, "*Texts about Karamieh*", Translated by Ahmad Shafī'iha, Ma'arīf, No. 25, pp. 24-118. [In Persian]
- William T, Smit, 2018, "*Mahdis and Millenarians: Shiite Extremists in Early Muslim Iraq*", Translated by Ahmad Hamid baqeri, Tehran: hekmat. [In Persian]
- Ya'qūbī, Aḥmad b. Eshāq, *Ta'rīḲ Ya'qūbī*, Beirut: Dār ul- Şādīr.
- Zarrinkoub, Abdolhossein, 1974, "*Search in Iranian Sufism*", Journal of Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran, No. 85, pp. 1-18. [In Persian]
- Zarrinkoub, Abdolhossein, 1985, *History of Iranian people before Islam*, tihrān: Amīr kabīr. [In Persian]
- Zarrinkoub, Abdolhossein, 2016, *Arzesh-e Miras-e Sufiyeh*, Tehran: Amīr kabīr. [In Persian]



The Investigation of Sufism Concepts Marginalization in Sheikh Sadouq's al-Amali¹

Leila Najafian Razavi²
Mohammad Navidfar³

Received: 2022/06/12
Accepted: 2023/06/28

Abstract

Sheikh Sadouq's important journey was 367 AH in Neyshabour. He lived in this city and conducted some Hadith meetings for more than a year. These meetings were hardly noticed by other scholars. His journey coincided with the growing influence of Sufis in this city and was accompanied by the long absence due to the ongoing ideological crisis of the Shiites. He tried to unify their beliefs. There is a hypothesis that he held some meetings in secret to write hadiths and took special care to prevent the spread of Sufism in Neyshabour. Therefore, the question of how Sheikh Sadouq dealt with the marginalization of Sufis in Neyshabur arises based on the text of al-Amali.

This descriptive-analytical text-based study aims to examine Sheikh Sadouq's marginalization of Sufism and prevent its spread by emphasizing the Shi'a concepts in Neyshabur. This study was conducted on "the position and dignity of the Imams" and faith commitment to act in contrast to the Sufi notions. It was also performed in "possibility of doing dignity by Sufi elders" and "adherence to etiquette", as well as the use of story forms in narrating. He increased the possibility of the early presence of those inclined to Sufism in his congregations. At the same time, it provided the possibility of comparing them with Sufi ideas and creating the idea of "we are better than them" in the minds of the Shi'a audience and the idea of "they are better than us" in the thoughts of the general audience by the extensive narration of examples of Shi'a ideas.

Keywords: Sheikh Sadouq, al-Amali, Neyshabur, Sufism, Shiites, Concept.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.40684.1612

2. Assistant Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. (Corresponding Author). najafian@um.ac.ir

3. Master of Shiite History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. mnavidfar@ymail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۱۷-۲۹۹

بررسی چگونگی بازتاب جنگ بدر در متون مستشرقان انگلیسی زبان دوره ویکتوریایی^۱

یاسمن یاری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۱

چکیده

انگاره اسلام دین شمشیر، در جهان امروز معتقدان فراوانی دارد. بخش زیادی از فرایند تولید این انگاره، با اهمیتی که نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی به غزوات رسول اکرم (ص) دادند، در سیره پیامبر (ص) برجسته‌سازی شد و بخش دیگر را کسانی بازتولید کردند که یا به عمد یا به اشتباه و به دلیل دانش ناقص و نداشتن رویکرد انتقادی از این منابع بهره نادرست بردند. جنگ بدر به عنوان مهم‌ترین غزوه رسول اکرم (ص)، داده‌ای بود که در این فرایند به صورت چشمگیری استفاده شد و بررسی چگونگی این بهره‌برداری می‌تواند از اثر بعضاً تخریبی ایستارهای نادرست بکاهد. از آنجا که نخستین متون تولیدشده مستشرقان که با اطلاع زیاد از منابع اسلامی و بهره‌ارزشمند از آن، در عصر استعمار نگاشته شده است، پس برای گام نخست، بررسی شکل استفاده ایشان از غزوه بدر برای به تصویر کشیدن شخصیت رسول اکرم (ص) می‌تواند اقدامی مفید برای شناخت فرایند تولید انگاره خشونت‌طلبی درباره نبی اکرم باشد. این نویسندگان در جهت اثبات ایستارهای خویش از اسلام و حضرت محمد (ص)، بعضی از وقایع را برجسته‌سازی کردند و بعضی دیگر را به حاشیه راندند؛ بنابراین بررسی این نوع عملکرد در این متون می‌تواند اهمیت شایان توجهی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: غزوه بدر، حضرت محمد (ص)، مستشرقان، عصر ویکتوریا، انگاره خشونت‌طلبی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.43522.1664

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.11.7

۲. پسادکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران. yari_yasaman@yahoo.com

مقدمه

در طول تاریخ انگاره‌های متعددی با ایستارهای متفاوت درباره‌ی نبی اکرم(ص) تولید شده است که یکی از آن‌ها، انگاره‌ی خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی حضرت محمد(ص) است. در این میان، فرایند بهره‌گیری از داده‌های تاریخی برای ایجاد این تصویر از سیره‌ی نبی اکرم(ص) می‌تواند چشمگیر باشد. از آنجاکه برجسته‌ترین داده‌ی تاریخی استفاده‌شده‌ی ایشان، به مهم‌ترین غزوه در زندگی پیامبر(ص)، یعنی غزوه بدر، بر طبق فحوای خود منابع و مآخذ تاریخ اسلام، برمی‌گردد، می‌توان بهره‌گیری از تاریخ برای اثبات انگاره‌ی خشونت‌طلبی را به صورت موردی ارزیابی کرد. جنگی که در سال دوم هجرت رخ داد و از جمله وقایعی است که آیاتی در قرآن در توصیف آن دیده می‌شود. این غزوه بیشترین بازتاب را در تمام متون سیره به خود اختصاص داده است و همچنین می‌توان کاربرد چشمگیر آن را در ایجاد انگاره‌ی جنگ‌طلبی و خشونت‌طلبی در متون مستشرقان به وضوح دید.

علت بررسی این انگاره در متون تولیدشده‌ی عصر ویکتوریا، به شاخصه‌های این متون باز می‌گردد. این دوره تاریخی فرصتی مناسب و ارزشمند برای مستشرقان ایجاد کرد تا بتوانند به صورت مستقیم از متون اسلامی قرون نخستین و منابع دست اول اسلامی بهره بگیرند. در همین دوران منابع مهم اسلامی همچون مغازی، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و دیگر آثاری از این دست، به زبان‌های مختلف اروپایی ترجمه شد (نعمانی و الندوی، ۱۹۱۷). همین امر سطح متفاوتی از شناخت را فراهم آورد و در نتیجه، توقع ویژه‌ای ایجاد کرد که با در دسترس بودن این منابع و کسانی که امکان مطالعه و بهره‌گیری از این متون را دارند، پس متون تولیدشده باید قابل اعتمادتر و قابل اتکاتر باشد. این واقعه موجب اعتماد بیشتر نسبت به کسانی شد که ادعای بهره‌گیری از این منابع را داشتند؛ بنابراین، بررسی آثار ایشان می‌تواند آسیب‌شناسی مفیدی در این زمینه باشد و کمک کند اثر این گفتمان تولیدشده در عصر ویکتوریایی با نگاه منتقدانه بازنگری شود.

پیشینه تحقیق

آثار پژوهشی متعددی در فارسی و زبان‌های دیگر، متون تولیدشده درباره‌ی نبی اکرم(ص) را بررسی کرده‌اند که بعضی از آن‌ها آثار دوره ویکتوریایی را مدنظر ویژه قرار داده‌اند. آثاری مانند مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان از آغاز تا شورای دوم واتیکان (۱۹۶۵م)، اثر مرتضی اسعدی، عنوان محمد(ص) در اروپا داستان هزارسال افسانه‌سازی و دروغ‌پردازی در غرب (۱۳۸۲) نگاشته‌ی مینو صمیمی؛ *Islam and the West* نوشته‌ی نورمن دانیل؛

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۰۱

Islam in European Thought اثری ماندگار از آلبرت حورانی (Hourani, 1980) که متعددبودن این پژوهش‌ها مجال معرفی تمامی آن‌ها را در این مقاله ناممکن می‌کند (نک. یاسمن یاری، ۱۳۹۸: ۳۰۶-۲۸۱).

در این میان آثار بنت با نگاهی نقادانه‌تر و با تمرکز کامل بر نویسندگان عصر ویکتوریا نزدیک‌ترین متن به پژوهش حاضر است. کلیتون بنت^۱ در دو کتاب (*In search of Muhammad* و *Victorian Images of Islam* (Benett, 2009) و سعی می‌کند به این سؤالات پاسخ دهد:

مسیحیان عصر ویکتوریا چه مفهوم الهیاتی از اسلام داشتند؛
آیا مسیحیان قرن نوزدهم صرفاً تصورات قرون وسطایی و منفی نسبت به اسلام در ذهن می‌پروراندند؛

آیا آن‌ها روش‌های جدید براساس تحقیق از منابع و متون دست اول پیش گرفته‌اند؟
البته هیچ‌کدام از این آثار شکل عملکرد نویسندگان عصر استعمار، در به تصویرکشیدن یک واقعه تاریخی مهم از زندگی رسول اکرم (ص) برای ایجاد یک انگاره خاص را بررسی نکرده‌اند، کاری که با رفتن به لایه‌های پنهان‌تر متون، به شناخت عمیق‌تر و منطقی‌تر عملکرد مستشرقان کمک خواهد کرد.

برجسته‌سازی خشونت‌طلبی به‌عنوان یک انگاره درباره پیامبر اسلام (ص)

انگاره را می‌توان به‌مثابه یک سازه تعریف کرد که مضمون آن به خودی خود، مجموعه‌ای از تصویرهایی است که از جنبه‌های گوناگون واقعیت در ذهن فرد وجود دارد (مولانا، ۱۳۷۵: ۱۰). انگاره‌های ذهنی می‌توانند در شکل‌گیری مفاهیمی مانند «من» و «دیگری» نقش به‌سزایی داشته باشد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۶۱). همچنین ذهنیت می‌تواند در تعامل معکوس با عینیت قرار گیرد و فرد در آینه ذهن خود واقعیتی غیر از واقعیت را بسازد و در نتیجه انگاره‌های القایی یا توهمی را به‌عنوان واقعیت در نظر بگیرد (عاملی و حجاری، ۱۳۹۷: ۱۰۷-۸).

این مدعا وجود دارد که آنچه در متون غربی از قرون وسطی تا پایان دوره استعماری بازتاب یافته است، در حقیقت انگاره‌های ذهنی است که در بسیاری از موارد در تقابل با عینیت قرار می‌گیرد. این مدعا در حقیقت با پذیرش اولیه نظریه ادوارد سعید در مبحث شرق‌شناسی شکل گرفت. ادوارد سعید نظریه‌ای مشهور را در کتاب *شرق‌شناسی* ارائه داد که بر پایه قبول نظریه «خود» و «دیگری» میشل فوکو بود. در این تئوری، نوعی تصور و عقیده

1. Clinton Bennett

جمعی وجود دارد که اروپایی‌ها را به‌عنوان «خودی» در مقابل «دیگری» یا همان غیر اروپایی‌ها هویت می‌بخشد. این نوع تفکر نوعی برتری و دست‌بالایی را برای غربی‌ها فراهم می‌آورد (سعید، ۱۳۷۷: ۲۳). از دید وی همه آنچه در شرق توسط غرب شناخته می‌شد، تحت فضای اندیشگانی استعماری مطابق با تأیید تئوری سلطه، شکلی جدید گرفت.

در این راستا هر پدیده‌ای در شرق با پدیده متناظر و فهمیدنی آن در غرب مقایسه می‌شد، پس حضرت محمد(ص) در مقایسه با حضرت عیسی(ع) شناخته شد. در نتیجه پیامبر اکرم(ص) باید تمام ویژگی‌های مسیح(ع) را به‌صورت معکوس در خود می‌داشت تا به اصطلاح، یک نمونه بدل از حضرت عیسی(ع) باشد؛ بنابراین، تصویری برای ذهن مسیحیان اروپایی ایجاد کردند و هرگز به‌دنبال ارائه واقعیت نرفتند (همان: ۱۱۴-۵). به این‌گونه پیامبر اسلام در نظریه ادوارد سعید، یک تصویر ساخته‌شده برای غربی است که اسلام را دشمن می‌داند و چون اسلام دشمن، بخشی از شرق فرودست در مقابل اروپایی برتر و مسلط است، در نتیجه تصویری شکل می‌گیرد که اولاً تنها یک تصویر است و هیچ همتی بر یافتن واقعیت و بازتاب دادن آن وجود ندارد؛ دوم باید در مقابل حضرت مسیح(ع) تعریف شود، پس با پیش‌فرض دروغین بودن ایشان تصویر شکل می‌گیرد و چون باید اسلام را در حال در انقیاد درآمدن در مقابل اروپا نشان دهد پس این تصویر بایستی این‌ایستایی، شکست‌پذیری و ناکارآمدی را به نمایش بگذارد.

اعتقاد به خشونت‌طلبی در انگاره‌سازی درباره پیامبر(ص) در وهله نخست به نوع رویارویی یا آشناسدن غرب با اسلام بازمی‌گردد. مینوی معتقد است شناخت اروپا از اسلام و پیامبر این دین به جنگ‌های صلیبی برمی‌گردد و در نتیجه از همان آغاز با بغض و نفرت همراه بوده است (مینوی، ۱۳۴۸: ۱). محمد البهی نیز بیان می‌دارد که ابتدای کار شناخت از جنگ‌های صلیبی و در نتیجه با دشمنی بوده است (البهی، بی تا: ۱۱)؛ بنابراین دور از ذهن نیست که غربی که اسلام را در گام نخست با شمشیر و جنگ شناخته است، نخست با همین ذهنیت به سراغ شناخت پیامبر این دین برود و اولین مؤلفه در انگاره‌سازی خود را به خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی اختصاص دهد.

در یکی از نخستین متن‌های به دست آمده از این نوع، گفت‌وگویی بین یک نو مسیحی و چند یهودی در حال اتفاق افتادن است و خبری داده می‌شود که پیامبری دروغین در میان اعراب ظهور کرده است. فریبکاری که با شمشیر و ارابه جنگی کار خویش را انجام می‌دهد و چیزی مگر خون‌ریزی و کشتن بشر از او نخواهد دید. (Sebayang, 2016: 69) این تصویری است که در همان قرون اولیه در حال ساخته شدن است و در سال‌های بعد و سده‌های پس از

آن ادامه می‌یابد.

سال‌ها گذشت و اروپا تحول‌های بزرگی به‌ویژه در حوزه فکری به خود دید، اما انگاره‌سازی درخصوص پیامبر اسلام در این مؤلفه خاص تغییر نکرد. در دوره رنسانس نیز اسلام دین ترک‌ها دانسته می‌شد. مارتین لوتر ترک‌ها را پرستندگان شیطان و نفرین‌شده از سوی خدا توصیف می‌کند (Martin). در آثار این زمان حضرت محمد(ص) پیامبر ترک‌ها خوانده می‌شود (Uddin, 1960:15).

ریچارد نول^۱ در سال ۱۶۰۰م یعنی چند قرن بعد کتابی به نام *تاریخ عمومی ترکان* را نگاشت و اعلام کرد که تاریخ حیات محمد را درج‌کردن، امری عبث خواهد بود و می‌توان به‌راحتی مسلمانان را با مطالعه اخلاق و رفتار ترکان شناخت و این به‌مراتب از شناخت قرآن واجب‌تر است. او قرآن را سرشار از تصاویر خیالی و اساطیر موهوم می‌دانست و شرارت ترک‌ها را همان شرارت اسلام و در نتیجه همان شرارت محمد قلمداد می‌کرد (KNOLLES:16-17).

سرانجام در قرن هجده نویسنده و محقق به نام ادوارد گیبون^۲ (۱۷۳۷ – ۱۷۹۴) با نگاشتن کتاب مشهور خود به نام *تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم*، در ۶ مجلد، به‌عنوان یکی از مشاهیر رجال و علمای عصر روشنگری، ایستاری متفاوت و چشمگیر درباره دین اسلام و پیامبر این دین ارائه داد. انگاره‌های او در قرن نوزدهم بر نویسندگان این حوزه تأثیری شگرف داشت.

نورمن دانیل او را آغازگر حرکت جدید در توجه همدلانه به اسلام و پیامبر این دین می‌داند (همان: ۱۳۳)؛ اما همین گیبون نیز همان اندیشه قرون وسطایی که پیروزی حضرت محمد(ص) را نتیجه این می‌داند که در یک دست او شمشیر و در دست دیگر او قرآن بوده است، تکرار می‌کند. اگرچه کمی کلام خود را متعادل‌تر می‌کند و پیروزی حضرت محمد(ص) بر امپراتوری روم را نتیجه نبوغ وی و سیرت ملت و روح مذهب وی می‌داند و این رخداد را انقلاب می‌خواند (گیبون، ۱۳۵۳: ۱۰۹۷).

این نگرش ادامه می‌یابد و در عصر ویکتوریا که اوج دوره استعماری نیز محسوب می‌شود شاهد بازتولید آن هستیم. در این میان ایستار مغرضانه بیشترین تمرکز را بر گزینه خشونت‌طلبی مسلمانان دارد و آن را به‌صورت جدی برجسته می‌کند تا مقاومت مسلمانان در مقابل استعمار یا فتوحات ایشان در قرن‌های گذشته را توجیه کند.

1. RICHARD NULL
2. EDWARD GIBBON

زومیر در کتاب از هم پاشیدگی/اسلام می‌گوید که همه سنت‌های مربوط به لشکرکشی‌های نظامی محمد(ص) تبدیل به یک لکه ننگ ابدی قانونی شد و این سنت‌ها قوانین جنگی و نظامی مسلمانان را تا به امروز شکل داده است و نتیجه نهایی آن را می‌توان در قتل‌عام ارمنیان^۱ و جنگ‌های اخیر دید (ZWEMER, 1900:33). تیسدال نیز همین ادعا را به شکل دیگری مطرح می‌کند. او می‌گوید که اسلام در طول تاریخ تنها با قدرت شمشیر گسترش پیدا کرد و این امر تا حد زیادی ادامه یافت و به‌عنوان یک ابزار تا به امروز استفاده شده است، اما این واقعه در هند ادامه نخواهد یافت، چون دیگر شمشیر در این سرزمین اسلام را حمایت نمی‌کند. شکوه و جلال پیروزی حاصل از منطق قوی شمشیر، یادگاری از مذهب محمد بود که برای مسلمانان باقی ماند (Ibid: 7). مویر همین انگاره را به‌صورتی واضح‌تر باز به تصویر می‌کشد:

«شمشیر محمد و قرآن، دو دشمن لجوج تمدن، آزادی و حقیقت هستند که جهان تاکنون شناخته است.» (Muir, 1378: 535)

این موضع در کتاب‌هایی که سعی داشتند تصویری از پیامبر را ارائه دهند به شکل‌های مختلف و پرتکرار مشاهده می‌شود. در این میان، بعضی از این آثار با ایجاد تصویری از جنگ‌های پیامبر(ص) تلاش کردند این انگاره را به صورتی علمی، تاریخ‌نگارانه و باورپذیر به خواننده نشان دهند. یکی از این جنگ‌ها، جنگ بدر بود.

چگونگی بهره‌گیری از واقعه بدر در ایجاد انگاره خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی برای نبی اکرم
خصوصیات این جنگ، بیشتر از نبردهای دیگر، برای افرادی کمک‌کننده بود که انگاره خشونت‌طلبی را درباره پیامبر(ص) تولید کردند، در حالی که چند جنگ بزرگ دیگر در

۱. مسئله تاریخی که اشاره به کشتاری است که در جریان جنگ جهانی اول اتفاق افتاد. کوچ اجباری ارمنیان در ۱۹۱۵م موجب شد که جمعیت زیادی از ایشان از سرزمین‌هایی که در آن ساکن بودند نقل مکان کنند. این کوچ اجباری منجر به قتل بسیاری از ارمنیان شد که آمار دقیق آن و چگونگی رخداد آن در متون تاریخی و ضوح کامل ندارد. ارمنه خود معتقد به کشته شدن دو میلیون نفری از جمعیت خویش هستند. این آمار براساس مدارک می‌تواند جمعیتی بین صد هزار تن تا یک میلیون و سیصد هزار نفر را شامل شود. این تصور وجود دارد که این کشتار نقشه‌ای سیاسی و از پیش تعیین شده بوده است. همین تصور نیز در غرب پذیرفته شد و در کمیسیون اروپایی تأیید شد، اما در همین زمان و در این جنگ ۶ میلیون نفر از تمام اقوام ساکن در امپراتوری عثمانی بر اثر قیام‌های گوناگون، حملات گروه‌های راهزنی، کشتارهای دسته جمعی و قتل‌عام‌های متقابل، قحطی و نیز در اثر تجاوزات وحشیانه و ویرانگر خارجی کشته شدند و نمی‌توان به‌صورت قطعی دلیل کشتار ارمنه را توضیح داد (نک. استنفورد جی شاو، ۱۳۷۵: ۵۳۰-۳).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۰۵

کارنامه جهاد ایشان وجود داشت، مؤلفه‌هایی از این جنگ، باعث شد که غزوه بدر در متون مستشرقان به صورت وسیع برجسته‌سازی شود. یکی از این شاخصه‌ها به اعتباری بازمی‌گردد که خود مسلمانان برای این جنگ در متون خود قائل شدند.

در کتاب *انساب الاشراف* جمله‌ای از قول نبی اکرم (ص) درباب شرکت‌کنندگان در این غزوه آمده که می‌تواند گویای اهمیت بسیار این نبرد نزد مسلمانان در صدر اسلام و قرون نخست اسلامی باشد. این قول در باره کسی است که به مسلمانان خیانت کرده و خیر ایشان را برای قریش می‌فرستد و چون دستگیر می‌شود و راز وی فاش می‌گردد، عمر بن خطاب از نبی اکرم (ص) می‌خواهد که او را بکشد و حضرت می‌فرماید:

«فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: او ليس هو من اهل بدر؟ ما ندرى لعل الله قد اطلع

على اهل بدر، فقال: اعملوا ما شئتم، فقد اوجبت لكم الجنة.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۹۶)

«آیا او از اهل بدر نیست؟ چه بسا خداوند به اهل بدر نگرست و فرمود هر چه می‌خواهید

بکنید که من بهشت را بر شما واجب کردم.»

مورد دیگر به تأثیر نتیجه جنگ بر مردمان مدینه بازمی‌گردد. در کتاب ابن هشام به وضوح تصویر می‌شود که چگونه پیروزی در این نبرد برای مردمان این شهر از مسلمان تا یهود و منافق عجیب بوده و حیرت ایشان را برانگیخته است. ابن هشام، ۱۳۸۳: ۲۹۶) همین حیرت در مکه نیز ایجاد شده بود به حدی که خبرآورنده شکست مکیان در مقابل مسلمانان چندین بار به عنوان یک دروغ‌گو کتک خورد (همان: ۳۰۰). واقدی نیز در کتاب *المغازی* اهمیت بدر را چنین توصیف می‌کند که این پیروزی خوارکننده مشرکان، منافقان و یهود بود.

او می‌گوید که دیگر هیچ یهودی و منافقی در مدینه نماند مگر اینکه در مقابل فتح بدر سر فرود آورد. همچنین اذعان می‌دارد که خداوند پس از صبح بدر، کفر و ایمان را جدا فرمود و اینکه یهود اعتراف داشتند که از این پس پرچمی برای محمد برافراشته نمی‌گردد، مگر اینکه پیروز شود، (واقدی، بی تا: ۹۰) اما باید دید که نویسندگان عصر ویکتوریا چگونه سعی می‌کنند از این نبرد برای ایجاد تصویری از پیامبر اسلام (ص) استفاده کنند.

مؤلفه‌های برجسته‌شده و به حاشیه رفته در شرح چگونگی شروع جنگ

در منابع اسلامی دلایل آغاز غزوه بدر به گونه‌ای است که به راحتی مورد استفاده مستشرقان برای تولید انگاره خشونت‌طلبی درباره حضرت رسول (ص) قرار گرفته است. طبری این گونه می‌نویسد که ابوسفیان با کاروان قریش از شام بازمی‌گشت و پیامبر (ص) از این موضوع خبردار شد و به یاران خویش از مال کاروان و تعداد کم مردان سخن گفت و این گونه به طلب ابوسفیان و کاروان وی و یافتن غنائم از مدینه خارج شدند.

در تاریخ طبری به‌وضوح بیان می‌شود که یاران حضرت محمد(ص) گمان از کسب غنائم داشتند و فکر نمی‌کردند که جنگی رخ دهد (طبری، ۱۳۷۵: ۴۹۵). این موضوع در خود قرآن مجید نیز ذکر شده است. در آیه هفت سوره مبارکه انفال چنین آمده است:

«وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَه تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»

«به یاد آر هنگامی که خدا به شما وعده فتح بر یکی از دو طایفه را می‌داد (غلبه بر سپاه قریش یا کاروان تجاری شام) و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که شوکت و سلاحی همراه ندارند نصیب شما شود و خدا می‌خواست که حق را با سخنان خود (که وعده پیروزی حق را داده است) ثابت گرداند و از بیخ‌وبن ریشه کافران را برکند.»

همین توصیف از آغاز غزوه بدر به دست مستشرقان برجسته‌سازی می‌شود. ویلیام مویر (۱۸۱۹-۱۹۰۵) با رویکرد سوگیرانه و ایستار مسیحیت تبشیری-استعماری، در کتاب مفصلی که درباره پیامبر اسلام(ص) نگاشته است، به‌وضوح به این اشاره می‌کند که این تمنای زیاد برای دستیابی به ثروت موجود در کاروان تجاری قریش بود که جمع فراوانی از مسلمانان را در این جنگ جمع آورد (Muir, 1858: 222). مویر ادعا دارد که عشق به غارت و ماجراجویی در عرب یک شهوت خاموش‌نشده بود که توانست نه تنها همه مهاجران را اغوا کند، بلکه عده کثیری از اهل مدینه را نیز با محمد همراه کرد (Ibid:224).

ادیت هلند نیز به سودای غنیمت در مسلمانان برای اقدام اولیه لشکرکشی به سمت کاروان اشاره می‌کند (Holand, 1914: 39). جورج بوش سخن خود را با این مدعا آغاز می‌کند که روح تندخو، متعصب و خون‌ریز محمد در دوره مدنی آغاز می‌شود. پس از آن چون به جنگ بدر می‌پردازد، از کاروانی مملو از امتعه می‌گوید که حس خون‌خواهی، حرص و آز محمد را با هم تحریک کرد (Bush, 1837: 113). جورج بون نیز به حس خون‌خواهی و حرص و آز در محمد و سهل‌الوصول‌کردن دستیابی به کاروان اشاره می‌کند (BOWEN, 1856:60).

چارلز میلز این انگیزه ابتدایی را با تأکید بر حس انتقام‌جویی به تصویر می‌کشد. او سعی می‌کند بر خشم ناشی از آزار و اذیت‌هایی متمرکز شود که مسلمانان از قریش دیده‌اند و جالب است که تلاشی برای اشاره به دستیابی مسلمانان به ثروت مال‌التجاره قریش ندارد (MILLES, 1818:23). درایکوت نیز همین اعتقاد را دارد. او از عزم محمد برای انتقام و گرفتن تاوان همه آنچه مکیان با او کردند، می‌گوید (Draycott, 1916:156).

او در جای دیگر این مدعا را مطرح می‌کند که بدر بر پذیرش جنگاوری به‌عنوان یک روش تبلیغی مهر می‌زند. از این پس شمشیر برای مسلمان نه آلتی ترسناک، بلکه تابناک و

روشن بود که می‌توانست با آن خواست خداوند را جاری کند (Ibid:171). اما نکته دوم این واقعه بازمی‌گردد به فرار کاروان تجاری و اینکه خیلی زود مسلمانان متوجه شدند که با یک کاروان تجاری سهل‌الوصول روبه‌رو نیستند و در عوض لشکری با سه برابر جمعیت خودشان و تجهیزاتی فراوان به‌سوی ایشان می‌آید که رویارویی با آن امکان اضمحلال صددرصد مسلمانان را در پیش دارد. امری که به‌صراحت در قرآن بیان شده است. در آیه ۶ سوره انفال به این موضوع اشاره دارد که بعضی از اصحاب شرکت در این جنگ را با مرگ خویش برابر می‌دانستند:

«يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»

«آن‌ها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند و چنان ترس و وحشت آن‌ها را فراگرفته بود که گویی به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و آن را با چشم خود می‌نگرند!» در منابع اسلامی از خطر قریب‌الوقوع جنگ گفته شده است که باعث می‌شود پیامبر(ص) از یاران خود نظرسنجی کند. نظر چند نفر از یاران در این متون تاریخی بازتاب می‌یابد که یکی از آن‌ها نظر سعدبن معاذ است که در زیر آورده می‌شود:

«سعد گفت: ما به تو ایمان آوردیم و تصدیقت کردیم و شهادت دادیم که دین تو حق است و عهد و پیمان کردیم که مطیع تو باشیم اکنون هر کجا اراده فرمایی برو، قسم به خدایی که تو را به حق فرستاده، اگر ما را سوی دریا ببری و در آن فرو روی ما نیز با تو فرو شویم و هیچ کس از ما باز نماند، از مقابله با دشمن باک نداریم و به هنگام جنگ صبوریم و به هنگام برخورد راست‌گفتاریم، شاید از رفتار ما خرسند شوی، به برکت خدای ما را پیش ببر.» (طبری، ۷: ۱۳۷۵-۳۶؛ واقدی، ۱۳۷۴: ۱۱)

این سخنان نشان می‌دهد که از جایی مسلمانان کاملاً به وضعیت وخیم موجود آگاهی داشتند. نویسندگان انگلیسی‌زبان نیز این قضیه را می‌دانستند و به آن اشاره می‌کنند. درایکوت اذعان دارد که قریش تقریباً مطمئن بود که پیروز این میدان است (Draycott, 1916: 156). او یادآور می‌شود که مسلمانان امید شهادت داشتند و آرزو می‌کردند که خون خود را در این راه مقدس فدا کنند. البته توضیح می‌دهد که این احساس به‌واسطه تشجیع و تحریک محمد بوده است (Ibid: 159).

چارلز میلز نیز به اشتیاق و شجاعت و نترسی سپاه مسلمانان با وجود تفاوت آشکار در تعداد افراد در دو سپاه اشاره می‌کند (Milles, 1818: 23). جان استون معتقد است که با وجود دو دستگی در سپاه قریش، پیروان محمد هیچ پشیمانی از اقدام به لشکرکشی نداشتند و محمد به‌جرت آتشین اصحابش اعتماد کامل داشت (Johnstone, 1901: 92). استون داستان نوجوانی

را بازگو می‌کند که مشتی خرما در دست داشت و آن را به سوی دشمنان پرتاب کرد و گفت این‌ها در بهشت به من خواهد رسید و با شجاعت به صف دشمنان حمله برد و در نهایت به شهادت رسید (Ibid:93).

این‌گونه داده‌ها که خود مستشرقان به آن اذعان دارند، مدعای نخست ایشان را تا حدود زیادی انکار می‌کند. حداقل در بخشی که امید غارت کاروان را برجسته می‌کند. اینکه شوق ایشان به رویارویی با سپاهی بزرگ، نشان می‌دهد که شوق مسلمانان به پیروزی اسلام خیلی بیشتر از غارت یک کاروان بوده است. البته بعضی از این نویسندگان به شجاعت مسلمانان برای شرکت در جنگ اشاره می‌کنند، ولی حاضر نیستند از این عقیده که اصل هدف مسلمانان غارت یا انتقام‌جویی بوده، دست بردارند.

برای مثال مویر اذعان می‌کند که محمد افتخار پیروزی در مقابل چنان ارتشی را غنیمت می‌دانسته است (Muir, 1858:23). درایکوت توضیح می‌دهد که قهرمانان به امید شهادت نفس می‌کشیدند و هر کس آرزوی آن داشت که در میان نخستین کسانی باشد که خون وی در این راه مقدس ریخته می‌شود. آن‌ها بر شتران یا پای پیاده به نبرد می‌رفتند (Draycott, 1916: 160).

نکته مهم دیگر اشاره بسیار محدود به تصمیم سپاه قریش به جنگ با مسلمانان با وجود آگاهی از نجات کاروان تجاری است؛ درحالی‌که منابع اسلامی به‌صورت مفصل این موضوع را مطرح می‌کنند. این تصمیم قریش تا حدی کنش سپاه اسلام را به‌عنوان یک عکس‌العمل تفسیر می‌کند. موردی که بیشتر منابع اسلامی به آن اشاره کرده‌اند، اما کتاب‌های مستشرقان اغلب آن را به حاشیه رانده‌اند. ابن‌هشام به‌خوبی این تصمیم قریش و عملکرد ایشان را به تصویر می‌کشد. اینکه نامه فرار کاروان و در امنیت قرار گرفتن آن به سپاه قریش می‌رسد و همه رغبت بازگشت پیدا می‌کنند، اما ابوجهل تصمیم دیگری دارد و همه را با خود همراه می‌کند. ابوجهل در خصوص این تصمیم چنین می‌گوید:

«از این منزل باز نگرديم تا پيش تر به سر آب بدر رويم و سه روز در آن جایگاه نزول کنیم و طرب و نشاط کنیم و مطربان با خود ببريم و خمر خوريم و اشتران را بکشيم و قبایل عرب که در آن نواحی اند بخوانيم و ایشان را مهمانی کنیم و ایشان را خلعت و تشریف دهيم و چند روز به این عیش به سر بریم و آن وقت بازگردیم که آوازه ما به جمله قبایل عرب برود و بر همگان معلوم شود و هیبتی از آن ما در دل‌ها نشیند و تا جاوید کسی نیارد که قصد قریش کند و هیچ لشکر به ایشان مقاومت نیارد کردن.» (ابن‌هشام، ۱۳۸۳: ۲۷۷)

سخن ابوجهل ثابت می‌کند که با وجود نجات کاروان، قریش برای نابودی مسلمانان و

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۰۹

نشان دادن جایگاه خود در شبه جزیره تصمیم به نبرد می‌گیرد. درایکوت به شک قریش برای ادامه اشاره می‌کند و اینکه گروهی از قریش در نهایت پیروز می‌شوند که اعتقاد دارند باید محمد تنبیه گردد و ترس و رعب به جان وی افتاد (Draycott, 1916: 159). درایکوت اذعان دارد که این امید در سپاه قریش بوده است که می‌تواند با عده چندین برابری خود ارتش مسلمانان را به کلی نابود کند (Ibid:156).

البته او هیچ گواهی از منابع اسلامی نمی‌آورد، در حالی که مطالعه منابع به‌وضوح داده‌های کافی برای این مدعا ارائه می‌دهند. ادیث هلند بیان می‌دارد که ابوسفیان دشمن سرسخت محمد بوده و چیزی مگر مرگ محمد را نمی‌خواسته است (Holand, 1914: 38). ایروینگ نیز به ادامه لشکرکشی قریش با وجود آگاهی از امنیت یافتن کاروان تجاری اشاره می‌کند و دلیل آن را ضربه‌زدن به محمد و یارانش می‌داند و اینکه می‌توان محمد را تنبیه کرد و همچنین انتقام چند کشته‌ای که پیش از این به دست مسلمانان کشته شده بودند را گرفت (Washington, 1850: 68). همه این‌ها نشان می‌دهد که سپاه قریش طمع نابودی اسلام را داشتند و در نتیجه با اصرار به جنگ، به بدر می‌آیند. البته تفاوت سپاه نیز این طمع را طبیعی می‌کند. هیچ دشمنی با این همه برتری که در دست دارد و شانس بالا برای پیروزی، از جنگ و حتی نابودی سپاه دشمن خود صرفه‌نظر نمی‌کند.

به حاشیه‌راندن عوامل فراطبیعی جنگ بدر در کتب مستشرقان

اغلب آثاری که جنگ بدر را با تفصیل توصیف کرده‌اند، از شرایط برتر زمینه‌ای مسلمانان سخن به میان آوردند، از دسترسی مسلمانان به چاه‌های آب و توفیق نیافتن قریش برای دست یافتن به آب گفتند، بارانی که عامل بازدارنده‌ای برای قریش شد و اینکه سپاه مکه در جای نامناسبی اردو زده بود و این امر توان حرکتی ایشان را به دلیل گیرکردن در گل و لای کم کرد و در نهایت طوفانی که در جریان جنگ درگرفت و جهت آن به نفع مسلمانان و به ضرر قریش بود، اما نکته مهم واکنش ایشان در مقابل توضیح این رخدادها در قرآن است.

برای مثال مویر به‌عنوان کسی که مفصل‌ترین روایت را از جنگ بدر ارائه می‌دهد و بسیاری از نویسندگان پس از او گاهی حتی عیناً مطالبش را بازگو کرده‌اند، رخدادها را این‌گونه توضیح می‌دهد که روز نبرد بدر، روزی طولانی و بادانی در زمستان بود. محمد از این شرایط بهره برد و ادعا کرد که جبرئیل با چند هزار فرشته به کمک سپاه او آماده است. توضیح وی دقیقاً شرحی است که در منابع اسلامی درباره چگونگی مشارکت جبرئیل و فرشتگان در غزوه بدر بازتاب یافته است.

مویر از پرتاب مшти شن به سوی قریش از سوی محمد و فریاد محمد که با این شن‌ها گیج شوید، اشاره می‌کند. او حتی توضیح می‌دهد که پس از آن، طوفان شنی آمد که دید قریشیان را کاملاً گرفتار مشکل کند و به سمتی می‌وزید که مسلمانان را به هیچ وجه آزار نداد. در نهایت اذعان می‌کند که تمام این وقایع منجر به متزلزل شدن سپاه قریش و مزاحل شدن ایشان شد (Muir, 1858:235).

مویر از اهمیت این پیروزی می‌گوید و اینکه چطور محمد از این پیروزی به نفع خویش با مدعاهایی که همه چیز را به معجزه ربط می‌داد، بهره برداری کرد. به گونه‌ای که از پس این نبرد، محمد جایگاهی رفیع در مدینه یافت (Ibid: 243). این مرد توانست با مطرح کردن نقش الهی در حمایت از وی برای پیروزی در نبردی کاملاً نابرابر و معجزه جلوه‌دادن آن تا حد زیادی به نفع خود بهره‌برداری کند (Ibid: 245).

تیسدال در حالی که از جنگ بدر هیچ روایتی نمی‌آورد، تنها با اشاره به اعتقاد مسلمانان به معجزه‌بودن پیروزی در بدر آن را رد می‌کند و با عبارت هیچ‌کس فرشتگانی را که محمد ادعا می‌کرد ندیده است و اینکه بت‌پرستان پیروزی‌های بزرگ‌تری را داشتند، قضیه را به پایان می‌آورد (STIDALL, 1895: 138). جان استون توضیح می‌دهد که چگونه محمد یک روز زمستانی عادی را که همراه با طوفان بود، به گونه‌ای برای پیروان خویش جلوه داد که این باد و طوفان حاصل از بال‌زدن‌های لژیونی از فرشتگان است که جبرئیل و میکائیل آن را رهبری می‌کنند (Johnstone, 1901:54). جورج بون نیز تأکید می‌کند که محمد تمام تلاش خود را کرد که هر رخدادی را به یاری خداوند نسبت دهد و عوامل انسانی و طبیعی آن را نادیده بگیرد (BOWEN, 1856:61).

عوامل برجسته‌شده یا به حاشیه‌رفته در عملکرد نبی اکرم نسبت به اسرا

بخش دیگری که در کتاب‌های مستشرقان برجسته می‌شود، به بعد از پیروزی سپاه اسلام تعلق دارد، جایی که نوع برخورد مسلمانان با اسیران بازتاب می‌یابد. در این قسمت، تأکید اصلی بر اعدام چند تن از این اسرا قرار می‌گیرد. جرج بون از برهنه‌کردن اجساد قریش می‌گوید و رفتاری که بربرانه و وحشیانه توصیف می‌کند و اینکه چگونه همه این اجساد در گودالی دسته‌جمعی انداخته می‌شود، سپس از اعدام دو تن از اسرا می‌گوید و البته اشاره می‌کند که این دو فرد از منفورترین اسرا بودند و در آخر، با بیان رقم فدیة از آزاد شدن اسرای دیگر در قبال پول صحبت می‌کند (Ibid:63).

جورج بوش نیز از همین الفاظ بهره می‌گیرد. او نیز از برهنه‌کردن اجساد، رفتار ددمنشانه

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۱۱

با اسرا و گرفتن فدیة در ازای آزادی یاد می‌کند (Bush, 1837: 115). استبارت توضیح می‌دهد که اسرا در همان منطقه اعدام شدند و از تعداد حرفی نمی‌زند. سپس می‌نویسد که اسرا در کمال خونسردی به دام مرگ رفتند و در غروب این نبرد محمد حکم کشتار فجیعی را صادر کرد.

حتی دو روز بعد یکی از اسرا به نام عقبه در کمال خونسردی به قتل رسید، سپس اذعان می‌دارد که بعد از بحث و ستیز بر سر غنائم قانون خمس برقرار شد (STOBART, 1878: 156)، اما مفصل‌ترین و جالب‌ترین توصیف از چگونگی رفتار با اسرا به ویلیام مویر تعلق دارد. مویر در کتاب خود می‌نویسد که بلافاصله بعد از پایان جنگ، بعضی از اسرا بی‌رحمانه به قتل رسیدند و این نشان دهنده روح وحشی مسلمانان بود. از تقاضای بلال برای کشتن اسرا و درخواست عبدالرحمن عوف برای رحم به ایشان می‌نویسد و بعد می‌گوید که با وجود همه این‌ها با دو اسیر دیگر مثله شدند (Muir, 1858:236). مویر با جزئیات از اعدام نضربن حارث می‌گوید و جملاتی که به کار می‌برد به گونه‌ای است که انگار توصیفی ادبی را ارائه می‌دهد، اما هیچ اشاره‌ای به دلیل این اعدام نمی‌کند (Ibid: 241).

بعد از کشته‌شدن یکی دیگر از اسرا می‌نویسد و باز با تعبیری تلخ این عمل را توصیف می‌کند. او علت اعدام را شکایت این اسیر از بدرفتاری به او نسبت به دیگران می‌گوید و می‌نویسد، اما فاتح بدون قلب، بی‌هیچ ترحمی آن مرد را به قتل رساند. مویر ادعا می‌کند که محمد به کشتار همه اسرا تمایل داشت و این ابوبکر بود که به واسطه رحم ذاتی که داشت توانست جلو این کشتار را بگیرد (Ibid: 239). نکته جالب توجه در نگاهش مویر بازتاب رفتار شفقت‌آمیز پیامبر با اسرا است که در ادامه می‌آید، اما او ادعا می‌کند که این رفتار مهربانانه با فکر ایجاد تأثیر بر ایشان بوده تا آن‌ها را به اسلام دعوت کند (Ibid: 2-241).

ادب هلند به مهربانی مسلمانان با اسرا اشاره مستقیم می‌کند، حتی توضیح می‌دهد که سال‌ها بعد یکی از این اسرا چگونه از رفتاری که با او شده بود، سپاسگزار بود و این رفتاری بود که پیش از این در مردمان عرب مشاهده نشده بود (Holand, 1914: 41). درایکوت تنها در حد یک جمله مهربانی با اسرا را می‌گوید و سپس مفصل از تبدیل شدن محمد به یک حاکم و قدرت سیاسی سخن می‌گوید (Draycott, 1916: 170).

یکی از وقایعی که نادیده گرفته می‌شود کمک‌گرفتن از اسرای با سواد برای آموختن سواد به مسلمانان است. در بعضی از منابع اسلامی آمده است که پیامبر با اسرا قرار گذاشت که هر کس ده کودک از کودکان مدینه را نوشتن بیاموزد، فدیة او بخشیده خواهد شد (واقعی، ۱۳۷۴: ۱۹؛ الذهبی، ۱۴۱۳: ۱۱۹). این بخش از تاریخ در هیچ کدام از آثار غربی‌ها دیده نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

انگاره‌ خشونت‌طلبی در اسلام و به‌ویژه در رفتار نبی اکرم(ص) یکی از انگاره‌هایی است که در میان متون تولیدشده‌ مستشرقان غربی، بیشترین بازتاب را داشته و بالاترین تأثیر را بر فضای اندیشگانی عصر حاضر گذاشته است. بخشی از بازتولید این انگاره با به تصویرکشیدن داده‌های تاریخی انجام می‌گیرد، عملی که دستیابی به منابع تاریخی اسلامی قرون نخستین به آن صورت علمی و موجه بخشید. در این میان، جنگ بدر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین غزوات حضرت محمد(ص) مدنظر ویژه قرار گرفت. عنایت خاص متون اسلامی به این واقعه تاریخی نیز به این رخداد کمک کرد. مهم‌ترین بخش از هر متن به‌عنوان یک کنش اجتماعی که می‌تواند نشان‌دهنده‌ قصد نویسنده از نگارش آن متن باشد، چگونگی بهره‌بردن از داده‌های موجود است. برجسته‌کردن بعضی از اطلاعات حول یک موضوع و به حاشیه‌راندن برخی دیگر، می‌تواند نشان دهد که نویسنده از نگاشتن آن متن چه مقصودی داشته است. کتب مستشرقانی که سعی کردند با بازتاب داده‌های تاریخی، تصویری از نبی اکرم(ص) ارائه دهند نیز از این قاعده مستثنی نیست. در این میان، به تصویرکشیدن جنگ بدر به‌عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نبرد در زندگی پیامبر اسلام، می‌تواند شکل استفاده‌ مستشرقان از داده‌های تاریخی را به نمایش بگذارد.

در بررسی انجام‌شده در این مقاله نشان داده شد که مستشرقان اصل تأکید خویش را بر رخدادهایی متمرکز کردند که خشونت‌طلبی را به تصویر می‌کشید. ایشان هدف دستیابی به یک کاروان تجاری و تاراج آن را برجسته می‌کنند و سعی در توصیف آن به‌صورت غلوآمیز دارند، اما بخش امکان رویارویی با یک لشکر مجهز و چند برابری را کم‌رنگ می‌نمایند و حتی پذیرش این خطر بزرگ را از قدرت تهییج محمد می‌دانند. کینه‌توزی در مسلمانان را برجسته می‌کنند و تلاش فریض برای نابودی مسلمانان و میزان کینه‌ ایشان به حضرت محمد(ص) را به حاشیه می‌رانند. در ضمن هیچ کدام از رخدادهای فرا طبیعی بازتاب داده‌شده در قرآن و منابع اسلامی را نپذیرفته و همه را به وقایع طبیعی ارتباط می‌دهند که محمد آن را بزرگ کرده یا به گونه‌ای دروغین جلوه داده شده است.

این متون با وجود داده‌های بسیار از رفتار مهربانانه مسلمانان با اسرا که پیش از این در بین اعراب هیچ سابقه‌ای نداشته است، بیشترین تأکید خویش را بر کشتن چند اسیر بدون بازتاب دادن علت حقیقی آن می‌گذارند؛ بنابراین به‌صورت واضحی سعی می‌کنند که با وجود به تصویرکشیدن رخدادهای تاریخی غزوه بدر، به گونه‌ای آن را بازتاب دهند که انگاره‌ خشونت‌طلبی در اسلام را برجسته نماید. کنشی که تقریباً درباره‌ اغلب داده‌های تاریخی زندگی پیامبر اسلام مشاهده می‌شود.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۳۱۳

منابع

قرآن کریم.

- ابن هشام، عبدالملک بن هشام (۱۳۸۳) سیرت رسول الله. تهران: نشر مرکز.
- البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۷) *انساب الاشراف*، به تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی. ط الأولی. بیروت: دار الفکر.
- البهی، محمد (بی تا) *المبشرون و المستشرقون فی موقفهم من الاسلام*، قاهره: مطبعه الازهر.
- حورانی، آلبرت (۱۳۸۷) *اسلام در تفکر اروپایی*، ترجمه حمید نساج و همکاران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳) *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، به تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ط الثانیه، بیروت: دار الکتب العربی.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷) *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شاو، استفورد جی (۱۳۷۵) *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، جلد ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- صمیمی، مینو (۱۳۸۲) محمد (ص) *در اروپا (داستان هزارسال افسانه‌سازی و دروغ‌پردازی در غرب)*، ترجمه عباس مهرپور، تهران: اطلاعات.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵) *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۵، تهران: اساطیر.
- عاملی، سعیدرضا؛ حجاری، منصوره (۱۳۹۷) «مطالعه انگاره‌های ذهنی شکل‌های دانشجویی دانشگاه تهران: انگاره‌های شخصی انجمن اسلامی و خویش‌نشان بسیج دانشجویی»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*، ۱۱(۳)، ۱۰۷-۸.
- گیبون، ادوارد (۱۳۵۳) *انحطاط و سقوط امپراتوری روم*، ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی)، جلد ۳، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- مولانا، حمید (۱۳۷۵) «رسانه‌ها و انگاره‌سازی»، ترجمه غلامرضا تاجیک، *رسانه*، ۸(۲)، ۱۷-۱۰.
- مینوی، مجتبی (۱۳۴۸) *اسلام از دریچه چشم مسیحیان*، تهران: حسینیه ارشاد نشر فرهنگ اسلامی.
- نعمانی، شبلی؛ الندوی، سید سلیمان (۱۹۱۷) *دائرة المعارف فی سیره النبی*، بی‌جا: بی‌نا.
- واقدی، محمد بن سعد کاتب (۱۳۷۴) *طبقات*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد ۲، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- واقدی، محمد بن عمر (بی تا) *المغازی*. جلد ۱ و ۲، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- یاری، یاسمن (۱۳۹۸) «تأثیر تبشیر بر انگاره‌سازی اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان از پیامبر اسلام (ص)»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۹(۲۴)، ۳۰۶-۲۸۱.

English book

- Bennett, Clinton (1998). In search of Muhammad.London:Cassell Academic.
Clinton Bennett(2009).Victorian Images of Islam.Gorgias press.
BOWEN, GEORGE FERGUSON (1856). LIFE OF MOHAMMAD. BOMBAY: L.M. D,SOUZA,S PRESS.
Bush, George (1837). *The life of mohammed founder of the religion of islam,and of the empire of the saracens*. New york..published by Harper & brothers.
Draycott, G. M. (1916). Mahomet founder of Islam.Newyork: Dodd, Mead & company.
Edith, Holand(1914).Mohammad.New york: fredrick A.stokes company.
HOURANI , ALBERT (1990).*Islam in Earopean Thought*. Cambridge University.
Sebayang, alvina br (2016). “incomprehensive understanding about mohammad a critic over orientalist,”Academic journal of islamic studies .volume 1.number1.
WASHINGTON, IRVING(1850).MAHOMET AND HIS SUCCESSORS.PARIS:BAUDY SEUROPEAN LIBRARY.
Johnstone, P.De Lacy (1901).Muhammad and his power.Edenburgh: T.& T. Clark.
MILLES, CHARLES (1818). AN HISTORY OF MUHAMMEDANISM. LONDON: KINGSBURY.
LUTHER, MARTIN. ON WAR AGAINST ISLAMIC REIGN OF TERROR.{
<http://www.lutherdansk.dk>}.
Muir, William (1858).Life of Mahomet,London: Smith, Elder, Co., 15 Waterloo Place
STIDALL, W.ST.CLAIR (1895). THE RELIGION OF THE CRESCENT. . LONDON:SOCIETY FOR PROMOTING CHRISTIAN KNOWLEDGE
STOBART, J.W.H. (1878). ISLAM & ITS FOUNDER.LONDON:SOCIETY FOR PROMOTING CHRISTIAN LNOWLEDGE.
S.M.Imam Uddin(196۷0).*Modern history of the Mideleast and North Africa*.Pakistan:Syndicate press.P.15.
KNOLLES,RICHARD *THE TURKISH HISTORY FROM THE PRIGINAL OF THE NATION TO THE GROWTH THE OTTOMAN EMPIRE*.LONDON:CHURCH IN FLEETSTREET.P.P.16-7.
ZWEMER, SAMUEL M (1916). THE DISINTEGRATION OF ISLAM.LONDON AND EDINBURGH: FLEMING H. REVELL

List of sources with English handwriting

- The Quran.
Ebn Hīšām, A [N.d](1383/2004), *Sīrat ul-Nabawīya*, , Tehran:Markaz.
Al-Balāzurī, Abū al-‘Abbās, Aḥmad b. jābīr (1417), *Ansāb ul-Ašrāf*, Research of Sohail Zakkar and Riyad Zarkali, Beirut: Dār ul-Fīkr.
Al Bahi, Mohammed, *Al-Mobašīrūn wa Al-Mostašrīqūn fī Moqīfihīm Mī Islam*. Cairo: Al-Azhar .
Zahabī, Moḥammad b. Aḥmad (1413/1993), *Ta’rīḵ ul-Islam Wa Wafayāt ul-Mašahīr wa al-A‘lam*, The research of Omar Abd al-Salam Tedmri. Beirut: Dār ul-Kītab ul-‘Arabī.
Gibbon, Edward (1353/1974), *The Decline and Fall of the Roman Empire*, Translated by Farangis Shadman (Namazi). Tehran: Bongāh-e tarjoma va našr-e ketāb. Volume III.
Giddens, Anthony (1378/1999). *Sociology*. Translated by Manouchehr Sabouri. Tehran: Nei Publications.
Hourani. Albert (1387/2008), *Islam is European thought, 1798-1939*, Translated by Hamid Nasaj and colleagues, Tehran: Institute for Cultural, Social and Civilization Studies.
Minavi, Mojtaba (1348/1969), *Islam through the eyes of Christians*. Tehran: Hosseinih Eršād Farhang Islamic Publishing House.
Mowlana, Hamid (1375/1996), "Media and image-making," translated by Gholamreza Tajik. Media. eighth year Second Issue.
Said, Edward (1377/1998). *Orientalism*. Translated by Abdul Rahim, Gavahi. Tehran: Farhang Islamic Publishing House.
Shav, Stanford Jay (1996), *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Translated by Mahmoud Ramazanzadeh. Mashhad: Āstān Qods Ražavī. The second volume.
Ṭabarī, Moḥammad b. jāīr (1375/1976). *Tārīḵ-e Ṭabarī*. Translated by Abolghasem Payandeh. Fifth Edition. Tehran: Asāfīr.
al-Wāqīdī ,Abū ‘Abdullāh Moḥammad b. ‘Umar, *Kītab al-maḡāzī*, The first and second volume. Translated by Mahmoud Mahdavi Damghani. Tehran: Academic Publishing Center.
al-Wāqīdī, Moḥammad b. - Sa’d (1375/1976), *al-Ṭabaqāt ul- kobra*, Translated by Mahmoud Mahdavi Damghani. Tehran:Entešārāt-e Farhang va Andīšeh .

English book

- Bennett, Clinton (1998). *In search of Muhammad*. London: Cassell Academic.
Clinton Bennett(2009). *Victorian Images of Islam*. Gorgias press.
BOWEN, GEORGE FERGUSON (1856). *LIFE OF MOHAMMAD*. BOMBAY: L.M. D,SOUZA,S PRESS.
Bush, George (1837). *The life of mohammed founder of the religion of islam, and of the empire of the saracens*. New york. published by Harper & brothers.
Draycott, G. M. (1916). *Mahomet founder of Islam*. New York: Dodd, Mead & company.
Edith, Holand(1914). *Mohammad*. New York: Fredrick A. Stokes company.
HOURANI , ALBERT (1990). *Islam in European Thought*. Cambridge University.
Sebayang, Alvina Br (2016). "incomprehensive understanding about mohammad a critic over orientalist," *Academic journal of islamic studies* . volume 1. number 1.
WASHINGTON, IRVING(1850). *MAHOMET AND HIS SUCCESSORS*. PARIS: BAUDY SEUROPEAN LIBRARY.
Johnstone, P. De Lacy (1901). *Muhammad and his power*. Edinburgh: T. & T. Clark.
MILLES, CHARLES (1818). *AN HISTORY OF MUHAMMEDANISM*. LONDON: KINGSBURY.

LUTHER, MARTIN. ON WAR AGAINST ISLAMIC REIGN OF TERROR.{
<http://www.lutherdansk.dk>}.}

Muir, William (1858), Life of Mahomet, London: Smith, Elder, Co., 15 Waterloo Place

STIDALL, W.ST.CLAIR (1895). THE RELIGION OF THE CRESCENT. .
LONDON:SOCIETY FOR PROMOTING CHRISTIAN KNOWLEDGE

STOBART, J.W.H. (1878). ISLAM & ITS FOUNDER.LONDON:SOCIETY FOR
PROMOTING CHRISTIAN LNOWLEDGE.

S.M.Imam Uddin(196V0).*Modern history of the Middleeast and North
Africa*.Pakistan:Syndicate press.P.15.

KNOLLES,RICHARD *THE TURKISH HISTORY FROM THE PRIGINAL OF THE NATION
TO THE GROWTH THE OTTOMAN EMPIRE*.LONDON:CHURCH IN
FLEETSTREET.P.P.16-7.

ZWEMER, SAMUEL M (1916). THE DISINTEGRATION OF ISLAM.LONDON AND
EDINBURGH: FLEMING H. REVELL



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons [Attribution-NonCommercial 4.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/) (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

Investigating how the Battle of Badr is reflected in the texts of the English-speaking orientalists of the Victorian period¹

Yasaman Yari²

Received: 2022/12/31
Accepted: 2023/04/10

Abstract

The concept of Islam, the religion of the sword, has many adherents in the world today. A Much of this thought was created by early Islamic historians. These writers placed great emphasis on the wars of the Prophet of Islam. And later ignorant writers intensified this process. The Battle of Badr has the greatest resonance in the historical sources of early Islam, which provided later biographers with important information about the Battle of Badr. The Orientalists of the colonial period also used these data a lot for various purposes, making some events appear important while downplaying or deleting others. This review helps to know the author's performance and intellectual orientation as well as the degree of his bias, and it reveals the author's degree of hostility or neutrality toward the Prophet of Islam. Examine how the Battle of Badr is reflected in the texts of English-language Orientalists of the Victorian period.

keywords: The Battle of Badr, Hazrat Mohammad, Orientalists, Victorian period, Concept of violence.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.43522.1664

2. Postdoctoral Researcher from Alzahra University, Tehran. Iran. yari_yasaman@yahoo.com
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

Content

Seif-e Azad and Racial Historical Perspective Based on Aryanism	11-31
<i>Hossein Abadian</i>	
The relationship between historiography and power in Ismaili discourse; A case study of the Fatimid government	33-54
<i>Ali Babaei Siab</i>	
Representation of Iraqi military violence in memoirs of Iranian prisoners of war/holy defenses	55-79
<i>Abdolrahman Hassanifar, Alireza Mollaiy Tavany, Saeed Najjar</i>	
The presocratic philosophical legacy of ancient Greece and its influence on Zoroastrian eschatology	81-103
<i>Sayyed Toufiq Hosseini</i>	
An introduction to the thematic and native periodization of Iran's history	105-133
<i>Hassan Hazrati</i>	
Sourceology of Ctesias' Persica: in search of Iranian sources	135-157
<i>Roosbeh Zarrinkoob, Ali Ramezan Damavandi</i>	
The approach and narration of historians of the Afshariya period towards the Safavid dynasty	159-182
<i>Ali Salarishadi</i>	
Interdisciplinary History and its Position in Historical researches	183-220
<i>Somayeh Abbasi, Hashem Malekshahi</i>	
Refusal of the sources and the problem of invention: A case study on how to reconstruct the life of subaltern groups in New Cultural History	221-243
<i>Mohammad Javad Abdollahi</i>	
The pathology of Literature review in historical studies (Case study: master theses in the field of history)	245-272
<i>Sohayb Mohammadi Nosodi, Mohammad-Taghi Imanpour</i>	
The Investigation of Sufism Concepts Marginalization in Sheikh Sadouq's al-Amali	273-298
<i>Leila Najafian Razavi, Mohammad Navidfar</i>	
Investigating how the Battle of Badr is reflected in the texts of the English-speaking orientalist of the Victorian period	299-317
<i>Yasaman Yari</i>	

Item 7:

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In special cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

Item 8:

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

Item 9:

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

Item 10:

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

Double blind peer review

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

Cc-By-Nc-ND

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

Code of Ethics The Academic Quarterly of Historical Perspective & Historiography

Preface:

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

Item 1:

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

Plagiarism

Online plagiarism checker softwares(samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

Item 2:

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

Item 3:

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

Item 4:

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

Item 5:

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

Item 6:

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

Methodology

Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.

Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine (hii.alzahra.ac.ir).
2. The articles must contain the following chapters:
 - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
 - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
 - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
 - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
 - Conclusion
 - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
Note: Translated or translated sources of Persian and Arabic into English.
for example:
 - Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. *Plant Science*, 15(3):27-35. **(Journal)**
 - Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. *Iranian Journal of Field Crop Science*, 39(1):113-126. (In Persian with English abstract)
 - Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. *Plant Physiology*. Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press (In Persian)
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
 1. The author doesn't speak Persian.
 2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Historical Perspective & Historiography

Vol. 32, No. 29 /114, 2022

Publisher: **Alzahra University**
EDITOR -IN- CHIEF: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **S.Fasihi, Ph.D.**
Editor: **S. Poorshahram**
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi**
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

THE EDITORIAL BOARD

S. Bakhtiari, Associate Professor of History, Alzahra University.
A. Bigdeli, Professor of History, Shahid Beheshti University.
H. Hazrati, Associate Professor of History, University of Tehran.
Sh. Jalilian, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz.
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.
M.A. Sadeghi, Associate Professor of History, Tarbiat Modares University.
N. Sedghi, Associate Professor of History, Tabriz University.
S. Fasihi, Assistant Professor of History, Alzahra University.
A. Ghadimi Ghedari, Associate Professor of History, Tabriz University.
A.R. Mollayi Tavani, Associate Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.
Z.A. Mohammadi, Associate Professor of History, Alzahra University.
M. Nouraei, Professor of History, University of Isfahan.
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

International Editorial Board

M. Mahdavi-Ardekani, Professor Political Science, University of Alberta, Canada.

Printing & Binding: Mehrravash Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hph.alzahra.ac.ir
E-mail: HP.H@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-8841

E-ISSN: 2538-3507
